ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

الحمد لله که

تفسیر قرآن مجید و فرقان حمید

تصنیف کمال الدین حسین [illegible] هم در ایام امیر نظام الدین علی [illegible] در سنه [illegible] هجری [illegible]

جلد اوّل

و اختتام در سنه ۹۰۲ هجری بعهد سلطان حسین میرزا [illegible] مصنف

مواهب علیه المعروف به تفسیر حسینی

در سنه ۹۱۰ هجری در هرات وفات کرد و جواهر التفسیر

و روضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات از تصانیف

تفسیر حسینی

او [illegible] در علم نحو و انشاء [illegible]

یکتا [illegible]

ابتدا طبع فی مطبع [illegible] در [illegible]

۱۲۶۹

سوره | فاتحه

یا فتّاح

رب یسر | بسم الله الرحمن الرحیم | و تمم بالخیر

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی مخفی و مستور نماند که قبل ازین باشارتی مشتمل بر بشارت که از عالی جناب
امارت پناه ایالت دستگاه معالی منقبت مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیه مؤتمن المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة والامارة
و الدنیا والدین قطعه گوهر بحر کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله شهنشه عرصهٔ عزت [illegible] والی والاجناب و داور دوران پناه مستفیض از نفحهٔ کل
نقش جان و دل مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه * دولت او با جهان رفعت او با سپهر فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه * کای جهان از دولت ما هر چه میجوئی بجوی * وای
از رفعت ما هر چه میخواهی بخواه * اعزه الله العزیز بعزة الدائمین و وفقه بتکمیل اسباب صلوات المنزلین شرف صدور یافته بود که عنان توجه بتالیف کتابی جامع لتفسیر آیه
لطف الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل دست داده و بنظر عالی امارت پناهی رسیده غرض قبول یافت [illegible]
و فور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات را در حیز تعویق بسته بود تا خبری افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه ایام عمر علی از عالم لا یبقی بخاطر فاتر رسیده جاحسین الواعظ الکاشفی
رسید محاله الوقت را ترجمه بر اختصار [illegible] از اظهار فضیلت نمای کلمات قرآنی را باقصر بیانی رقم زده کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه مطالعه آن [illegible]
تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار در آوردند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض فرح الی یوم الدین تو ماده حدائق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت [illegible] علیه
السلام [illegible] محفوظ گردانند امید از [illegible] بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود برگشاید و عروس مجلدات ثلثه بر منصه ظهور جلوه
در آید شعر ارجو من الله نیل المواهب و رب لما یبتغی العبد واهب و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز واضح معنی آیت بر وجهی که شامل بعض
از وجوه تفسیر باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام انچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام ما قل و دل سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در
محلش صورت تعلیق خواهد پذیرفت و چون قراآت جائز التلاوة بسیار است و اختلافات قرّاء در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق از قراآت معتبره روایت ابی بکر از امام عاصم
که درین دیار بصفت اشتهار و حیثیت اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفت است و معنی قرآن بسبب آن اختلاف تغیری کلی می یابد اشارتی میشود
و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم و التجا می نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطن از شر وسوسهٔ دیو فریبنده سرکش یاد و رانده از رحمت
الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملک منان * سورة الفاتحة سبع آیة و هی مکیة بسم الله بنام
خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرحیم بخشاینده و مهربان بر ایشان به بقا و محافظت از آفات الحمد ثنای و آفرینی که از ازل
تا ابد موجود و معلوم بوده و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال لله مر خدا را که مسمی و موصوف است به همه اسما و صفات و کمالات رب العلمین آفریننده و پرورنده
و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد
از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار برأفت و رحمت مر مومنان را و در آوردن ایشان به بهشت جاودان ملک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف
در آن روز هر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در داد دهد [illegible] یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان بحق حکم کند و با جزا دهند براستی در
روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم و بجز تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوائج مهمات

اِهْدِنَا مارا راه نمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو
و تقصیر یا ثابت دار مارا براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است علیه السلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله قدس سره درین معنی
سخنی بلند و کلامی ارجمند فرموده اند و آن این است که نمای مارا راه راست یعنی محبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو
ندانیم و جز تو نبینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه نمای مارا راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدا نشده و بدان استکمال
بی آن نمی رسد تا در همه احوال جز تو نبینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِيْنَ نمای بما راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ انعام کرده بر ایشان
بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر
اسرار حقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ نه راه آن کسانکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بسبب عصیت در آمده اند و باسباب کفر اقدام
نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّآلِّيْنَ و نه راه گمراهان یعنی کسانکه بعد از وجود در طرق
مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند سورة البقرة مائتان و ثمانون و ست آیات
و هی مدنیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الٓمّٓ حروف مقطعه اسرار قرآن است و کسی بران اطلاع ندارد و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای
دانا تر ذٰلِكَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود و یا در لوح محفوظ نوشته الْكِتٰبُ این کتاب کامل است یعنی قرآن لَا رَيْبَ هیچ شک و شبه
نیست فِيْهِ درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر کس درو تامل کند از ریب آن ایمن بود و اندک شبهه را دران مجال نیست هُدًى دلالت کننده است
و راه نماینده لِّلْمُتَّقِيْنَ مر پرهیزگاران که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِيْنَ آنانکه از صدق عقیدت يُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْغَيْبِ بنادیده که حق تعالی است
ملائکه و قیامت یا متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان آرند وَيُقِيْمُوْنَ و بپا میدارند و ادا کنند الصَّلٰوةَ
نماز پنجگانه را بشرائط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنْفِقُوْنَ نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق
وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ و آنانکه ایمان آرند بِمَآ اُنْزِلَ بدانچه فرستاده شده است اِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه منزل گشته مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَبِالْاٰخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزا است هُمْ ایشان که یاد کرده شده اند يُوْقِنُوْنَ بیقین
میشوند یعنی بوقوع آن متیقن اند اُولٰٓئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که مذکور یافت عَلٰى هُدًى بر راه راست و نشان درست
اند مِّنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بتوفیق او براه صواب یافته اند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان
بدرجات ثواب و ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم و صیغه جوابی طریق رستگاریست سزای رستگار رستگاریست این آیتها که گذشت در شان مومنان است
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان ذم کافران فرماید اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستیکه آنانکه از روی عناد كَفَرُوْا بپوشیدند نور
ایمان را مطلق بشرک سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ یکسان است بر ایشان ءَاَنْذَرْتَهُمْ آیا بیم کنی ایشان را بترسانی از عذاب اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی اگر بیم کنی و اگر
نکنی لَا يُؤْمِنُوْنَ ایمان نیارند خَتَمَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند وَعَلٰى سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند
وَعَلٰٓى اَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششی است تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ و مر ایشان راست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيْمٌ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر
و در عقبی بزجر و قهر و این آیت در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر می زیند چون ابوجهل و کسانی دیگر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان
اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کفار اصلی زیادت است وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَنْ يَّقُوْلُ کسانند که میگویند اٰمَنَّا بگرویدیم بِاللّٰهِ بخدای
وَبِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِيْنَ گرویدگان راست گویان يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ فریب میدهند بزعم خود خدای را
وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان ایشان را اظهار ایمان می کردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُوْنَ و نمی فریبند ایشان اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای
خود که چه و بال آن فریب هم بدیشان باز می گردد وَمَا يَشْعُرُوْنَ و نمی دانند که چنین است فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماریست و آن نفاق باشد و شک و کین
و حقد مومنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللّٰهُ پس زیاده کرد خدا مر ایشان را مَرَضًا بیماری یعنی هر چند قرآن فرود می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان
روز بروز بیشتر می شود وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک که او را انقطاع نباشد بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ بسبب آنچه بودند که با مومنان دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار
ایمان میکردند وَاِذَا قِيْلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ منافقان را لَا تُفْسِدُوْا تباهی مکنید و افساد منمایید فِى الْاَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان

قالوا گویند إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ اصلاح آرندگانیم کار خود را باطاعت و پیغمبر أَلَا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند
تباه کاران وقت انگیزان وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند که ایشان مفسد ایشانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون می گویند مر این منافقانرا آمِنُوا بگروید بدلها كَمَا چنانکه
آمَنَ النَّاسُ گرویده اند مردمان از مهاجر و انصار قَالُوا گویند با خود یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ چنانچه ایمان آورده اند جاهلان
و بیخردان و اهل نفاق یا آنکه می دانستند که مومنان عقلا اند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد
و گفت أَلَا بدانید ای مومنان إِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو می گذارند
وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا و چون ببینند اهل نفاق و روبرو ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوا آمَنَّا
گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبدالله بن ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی را دیدند و از روی خوشامد هر یک را مدحها گفتند
مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق با ایمان نسبت می فرمائی حال آنکه ما نیز چو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنانرا
ببینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا و چون باز گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بقرینه ایشان کشیاطین الانس اند
معروف میشوند قَالُوا گویند منافقان از روی صدق که إِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شمائیم و بر دین و آئین شمائیم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ افسوس دارندگانیم و استهزا
کنندگانیم با مومنان اللَّهُ خداوند جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و اگر نه حق را استهزا نتوان
گفت یا یعنی آنست که خدا انتقام و مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد زمان دراز و فرو گذارد مرایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و کبر تا ایشان در آن
حالت يَعْمَهُونَ متحیر می باشند أُولَٰئِكَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِينَ اشْتَرَوُا آن کسانند که از روی نادانی خریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدَىٰ
به راه یافتگی کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَت پس سود نکرد و نفع نرسانید تِّجَارَتُهُمْ
بازرگانی ایشان ایشانرا وَمَا كَانُوا و این گروه نیستند مُهْتَدِينَ راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان
كَمَثَلِ الَّذِي مانند و صفت آن کسیست که در شب تاریک ابرناک در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جای قرار مقرر کند تا از درندگان و دزدان و دشمنان
ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش مَا حَوْلَهُ آنچه گرد آتش افروزنده است ذَهَبَ اللَّهُ ببرد خدای بِنُورِهِمْ نور آتش ایشانرا وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشانرا
فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَّا يُبْصِرُونَ نه بینند گرد گرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن
حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمی گویند عُمْيٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ پس ایشان باز نگردند
ازین صفتها و برین صفت محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر
مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده عمر می گذرانیدند اما بعد از مرگ نور انوار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و
عقوبت درمانند أَوْ كَصَيِّبٍ یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران بزرگ قطره است که بهیبت تمام فرو آید مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فِيهِ در آن باران یعنی در اثنا باریدن آن باران
یا در آن ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود وَبَرْقٌ و روشنی که از و لامع گردد يَجْعَلُونَ در می آرند اهل این باران
همه آن أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِم در گوشهای خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد و صاعقه آوازیست هائل که با او آتشی باشد بی زبانه و دود
که بهر چه رسد بسوزد آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز و نگاهداشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان
و اقوال و افعال ایشان بروی پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان هر چه که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنائی برق يَخْطَفُ بربايد أَبْصَارَهُمْ
بینائیهای ایشانرا كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لَهُم برای ایشان مَّشَوْا بروند ایشان فِيهِ در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ و چون باز
تاریک شود راه عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوا بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای تعالی سمع و بصر ایشانرا لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه
ببردی شنوائی ایشانرا باواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ و ببردی بینائی ایشان را بدرخشیدن برق إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه ع ۱
میکند منافقانرا بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت دایم بر سر ایشان فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز
صاعقه انگشت بگوش نهند و در آن ظلمتها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته تاریکی روی نماید متحیر
و سرگردان مانند [illegible] اسلام را بباران تشبیه نموده [illegible] حیات قلوب است و ظلمات آن [illegible] ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست جهاد با اقربا و ترک

توفیق ایمان ... احکام جهاد و قتل کفار داشتال آن نازل می‌شد خوف بر ایشان استیلا می‌یافت که مبادا احکام الهی تبدیل و حلال ایشان ... باشد ... استماع قرائت ...
و منصب غنایم بر ایشان ... بنا بر اسلام ... چون ... بجا آرند و بافنا بخیال ایشان سیر و سلوک جاده دین متوقف شد ... حاصل آنکه ... دوستی ...
دشمن و عیب جویی و احوال منافقان بر زبانی بهمین منوال است مشرع بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در آید همه ... بنکبت ... دشمنی بدتر اند یَا أَیُّهَا النَّاسُ
ای مردمان اعْبُدُوا بپرستید و بندگی کنید رَبَّکُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِي آن آفریدگاری که بقدرت کامل خَلَقَکُمْ بیافرید شما را و از نیست هست گردانید وَالَّذِينَ
و بیافرید نیز آنکسان را که بودند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما ... امر آمد شما را بعبادت فرمود لَعَلَّکُمْ تا باشد که شما تَتَّقُونَ بپرهیزید از خشم و غضب خدا الَّذِي آن خداوندی که بحکمت بالغه
جَعَلَ ساخت لَکُمُ برای نفع و فایده شما الْأَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی باز گسترده جهت آرام و حرکت وَالسَّمَاءَ و گردانید آسمان را بِنَاءً سقفی برافراشته وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آب بی فایده یعنی باران فَأَخْرَجَ پس بیرون آورد بِهِ بسبب آن آب ... که با خاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه‌ها و نباتها رِزْقًا روزی ساخته و پرداخته لَکُمْ
برای شما فَلَا تَجْعَلُوا پس مگردانید لِلَّهِ مر خدای را أَنْدَادًا همتایان و انبازان در ملک او وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَعْلَمُونَ میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او برآفرین مخلوقات
و بظهور آوردن معجزات قادر نیست وَإِنْ کُنْتُمْ و اگر هستید شما فِي رَيْبٍ در شک گمان مِمَّا نَزَّلْنَا از آن چیزی که ما فرو فرستادیم از ابتدا بتدریج یعنی قرآن عَلَى عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است و
میگویید که آن را ساخته و بافته او است فَأْتُوا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بِسُورَةٍ بمقدار سوره یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد مِنْ مِثْلِهِ مانند قرآن
وَادْعُوا و بخوانید اگر بجز توانایی معارضه ندارید شُهَدَاءَکُمْ حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را ... که امید یاری ... بخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ غیر
خدای تعالی إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا و در زمان آینده
نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِي آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیزان النَّاسُ مردمانند یعنی کافران وَالْحِجَارَةُ
و سنگ کبریت که حرارت آن صعب است و بوی آن ناخوش است أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین آتشی لِلْکَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِينَ و بشارت ده ای محمد آنکسان را که بتوفیق حق
آمَنُوا گرویده‌اند بخدا و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجا آورده‌اند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن و مضمون بشارت چیست أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشان راست در آخرت جَنَّاتٍ بوستانها که در وی
نوع میوه‌ها باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الْأَنْهَارُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل کُلَّمَا رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان
مِنْ ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِزْقًا روزی ساخته و طعامی پرداخته قَالُوا گویند بهشتیان هَذَا الَّذِي این آن میوه است که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا ...
... اول شهرت وَأُتُوا بِهِ و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوه دنیا برنگ و صورت اما الطعم مختلف باشد چه مزه همه میوه‌ها در یک میوه بهشت است وَلَهُمْ و مر ایشان راست
فِيهَا در بوستانهای بهشت أَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ
جاوید باشند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي شرم نکند و باک ندارد أَنْ يَضْرِبَ که بیان کند مَثَلًا مَا مثلی هرچه باشد و هرکه باشد آورده‌اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت
شنیده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدا از ضرب مثل شرم ندارد و اگر چه باشد ممثل به بَعُوضَةً پشه خورد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن
باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آن کسانکه گرویده‌اند و دانسته که قرآن کلام حق است فَيَعْلَمُونَ پس یقین میدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست راست
مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ کَفَرُوا و اما آنها که پوشیده‌اند حق را فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس مَاذَا چه چیز أَرَادَ اللَّهُ خواسته
خدا بِهَذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه گرداند بِهِ بدان مثل کَثِيرًا بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را ندانند وَ
يَهْدِي بِهِ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کَثِيرًا بسیاری را از مومنان که در آن تفکر فرمایند وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدا بِهِ بدان مثل کسی را إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون روندگان از مقام فرمان بر
الَّذِينَ آن فاسقان آنانند که يَنْقُضُونَ می‌شکنند بغدر و خیانت عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را که از ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استواری آن پیمان مراد عهد است که در تورات
با بنی اسرائیل بسته‌اند بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول منقصه کفار و منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ و می‌برند این بی‌وفایان عهد شکنان
مَا أَمَرَ اللَّهُ آنچه خدا فرموده است بِهِ بدان چیز أَنْ يُوصَلَ که پیوسته گردانند او را و پیوند کنند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بقطعی می‌بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند
چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود وَيُفْسِدُونَ و تباهی و فساد میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولَئِكَ آن قوم
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی کَيْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ چگونه کافر میشوید بخدا وَکُنْتُمْ و حال آنکه شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که از حیات بود چون نطفه و علقه
فَأَحْيَاکُمْ پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از نشو و ثُمَّ يُمِيتُکُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُمَّ يُحْيِيکُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخ صور جهت

شما را نفع رسانند برای شما. ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي او آن خدایست که بقدرت بی علت خَلَقَ بیافرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آن چیز
که در زمین است جَمِيعًا همه را از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس آفرین زمین اسْتَوَىٰ قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد
بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او ست بهمه چیز عَلِيمٌ دانا یعنی وانکه هر چیز را ساخت و برای آفرید وَإِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت
٤ رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی را که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّي جَاعِلٌ و بدرستیکه من آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در زمین که واضح آنست که مطلق زمین باشد
خَلِيفَةً بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته اند که خلعت است از جمیع
موجودات و همه مکونات با جمعهم خلعت او هستند بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی است و جامع حقایق علوی و سفلی همه او ست و شئی آدمی چیست برزخ جامع
صورت خلق و حق و در ولا مع مستفصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت قَالُوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند أَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِيهَا در زمین مَنْ يُفْسِدُ کسی که فساد کند و نافرمانی
از او صادر گردد فِيهَا در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونها مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا با خبار الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود
و عصمت خاصه ایشان است و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ به پاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ و ذکر میکنیم
ترا پاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ گفت خدا با این ملائکه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدَمَ مر آدم را
که خلیفه عبارت از وی بود الْأَسْمَاءَ نامها مخلوقات كُلَّهَا همه آنرا از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند فَقَالَ پس گفت
وامر که منازر و تکلیف بلکه بطریق تبیین عجز ایشان که أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در قول
باستحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قَالُوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسما بطریق اعتذار که سُبْحَانَكَ تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لَا عِلْمَ
لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو در آموختی ما را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستیکه تو دانای آموزگار الْحَكِيمُ محکم کار و صاحب کردار قَالَ گفت خدای سبحانه يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم
خبر ده این ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای اینها که حاضر اند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آن دم که آدم خبر داد ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای مسمیات قَالَ گفت خدای با ملائکه بسبیل عتاب أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم
مر شما را که إِنِّي أَعْلَمُ بتحقیق من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه مخفی است از امور زمین وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار
اتجعل فیها و ما کنتم و آنچه بودید شما که برخم خود تَكْتُمُونَ می پوشیدید از کراهت معزول شدن خود از حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای رسول آن زمان که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را
که بیکبار اسْجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملائکه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل و بقول اصح از قوم بنی الجان بوده یعنی سبحانه بجهت نا فرمانی
و را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدا أَبَىٰ سر باز زد از سجده آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد وَكَانَ و بود ابلیس در علم خدا مِنَ الْكَافِرِينَ از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ
و گفتیم ما بجهت مزید تکریم که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوهای آن رَغَدًا خوردنی بسیار حَيْثُ شِئْتُمَا
هر جا که خواهید شما وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر یا اشهر گندم است فَتَكُونَا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِينَ از
ستمکاران بنفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ پس بلغزانید و از جا ببرد آدم و حوا را آن دیو سرکش نافرمان عَنْهَا از بهشت بعد از آنکه بدستیاری مار و طاوس ببهشت
در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند در آن
نعمت و کرامت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما فرو روید آدم و حوا و ابلیس که همه فرو روید از بهشت بزمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن باشید چون ابلیس با آدم که دشمن
آدم و حوا و اولاد آدم بود وَلَكُمْ و مر شما راست و ذریت شما را فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و موضع وَمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن آجال و انقراض اعمار فَتَلَقَّىٰ
آدَمُ پس فرا گرفت آدم مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر است رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و این تلقی وقتی بود که
آدم [illegible] سال گریسته بود [illegible] این کلمات [illegible] و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستیکه خدای
هُوَ التَّوَّابُ [illegible] الرَّحِيمُ [illegible] قُلْنَا گفتیم [illegible] اهْبِطُوا فرو روید مِنْهَا از بهشت [illegible] جَمِيعًا همه فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّي
[illegible] فَلَا خَوْفٌ [illegible] عَلَيْهِمْ
[illegible]
[illegible] وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ
[illegible] الَّتِي [illegible]

تا در آن حصول خود النعمت بخشیدم و انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما و نیکوئی بجای ایشان نیکوئیست بجای اولاد که محض مباهات بر آن ایشان نیز حاصل آید وَأَوْفُوا در وفا کنید بِعَهْدِي بعهد من در شان
نبی امی باشان ایمان در توریت حق سبحانه و تعالی در توریت آنحضرت را بپیغمبر امی تعریف کرده کما قال الله تعالی النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ تا من نیز أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما
یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وَإِيَّايَ و تنها از من فَارْهَبُونِ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَآمِنُوا و بگروید بِمَا أَنْزَلْتُ بانچه فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتیکه آن قرآن باور دارنده
موافق و مطابق در اصول است از توحید و غیره لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزیرا که با شما است یعنی توریت وَلَا تَكُونُوا و مباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروهی گرویدگان از اهل کتاب بقرآن وَلَا تَشْتَرُوا و از دل
مکنید و عوض بِآيَاتِي بآیتهای کتاب من که توریت ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود از کعب اشرف و امثال او آیات توریت را تحریف میکردند و ام محمد را می پوشیدند وَإِيَّايَ
فَاتَّقُونِ و خاصه از من بترسید بغرض فتن کتاب و بادی حطام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست که در توریت از صفت محمد بِالْبَاطِلِ با ناحق که شما بدست خود می نویسید وَتَكْتُمُوا
و می پوشید الْحَقَّ را که صفت مصطفی و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت او می پوشید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان میان و چه ایشان گذارید وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و نماز گذارید بارکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ آیا میفرمائید مردمان را بِالْبِرِّ به نیکوئی وَتَنْسَوْنَ و فراموش
می کنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُونَ الْكِتَابَ می خوانید توریت را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمائید این آیت در شان بعضی یهود نازل است که یاران
خود را که در بقه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب کردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی می نمودند وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن ادای
طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و بگذاردن نماز فرائض وَإِنَّهَا و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان لَكَبِيرَةٌ هر آئینه بزرگ و دشوار و گرانست إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر ترسکاران و آرام
گرفتگان بر طاعت که مومنان اند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان به پرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس عطایا از افاضات حق بر ایشان رسیده بیت جهد کن
تا نور تو رخشان شود تا سلوک خدمتت آسان شود پس صفت خاشعان فرماید که الَّذِينَ آنانکه يَظُنُّونَ یقین دانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ رسندگانند بجزای پروردگار
خویش وَأَنَّهُمْ و بدرستیکه این نیز میدانند که ایشان إِلَيْهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رَاجِعُونَ باز گردندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعْمَتِيَ ربع ۱۰
نیکوئیهای مرا الَّتِي آن نیکوئیها که من أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کرده ام بشما وَأَنِّي و از آن نیز یاد کنید بدرستیکه من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کرده ام اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِي حق گذاری نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفس مومن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَيْئًا
چیزیرا از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود از نفس کافر یعنی برای او شَفَاعَةٌ درخواستی
بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا و گرفته نشود از آن نفس کافر عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَلَا
هُمْ و نباشند کافران در آن روز يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند و نتواند کردن در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ یاد کنید ای بنی اسرائیل چون رهانیدیم شما را
مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول ولادت اولاد بسبب اجداد باشد و رهانیدن ایشان از بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ که میکردند
یا می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذابها يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ می کشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان اسرائیل
پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک در دست او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی می گذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را بر خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این کار بجز کشتن پسران و زنده گذاشتن دختران شما
محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بنهایت وَإِذْ فَرَقْنَا یاد کنید ای بنی اسرائیل آنکه بشکافتیم بِكُمُ بشما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را
وقتیکه از فرعون گریخته و دریا پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم آلَ فِرْعَوْنَ آل فرعون وَأَنْتُمْ و حال
آنکه شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدریا که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه می کردید که چه سان غرق می گشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید از آن وعده دادیم موسی را به دادن
کتاب و وعده داد موسی علیه السلام ما را بآمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله
بخدائی مِنْ بَعْدِهِ پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و بگذاشتیم از شما بعد
توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید خدا را بنعمت عفو وَإِذْ
آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید نیز از آنکه دادیم موسی را الْكِتَابَ توریت وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ
قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید از آنکه گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را غیر آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ
الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدائی فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ پس بازگردید بتوبه بسوی پروردگار خویش فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی باید که...
اید بکشید کسانی خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشتن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و چون...

و منافق در آمده سر در پیش افکندند و هارون با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیر کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس الغوث و زاری برآوردند و حق تعالی
توبه قبول کرد فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما بپذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستیکه او التَّوَّابُ فراوان توبه پذیرنده است الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس در شریعت
منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند با ستغفار و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مؤمن نتواند کرد و هم کافر
ما قتل نفس بر طریق خیر مؤمن تواند کرد و آن قتل بقطع آرزوها و مرادات اوست و نفس خود را کشی جهانی زنده کنی خواجه راکشته است او را بندکن ✦ تو طمع داری که او را بی جفا بیرون کشی زو در و فا
روا آخر چنین این تمنای رسید موسی باید که از در تا کشد وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید از آنکه گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند
بعد از شنیدن آن گفتند يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی تصدیق نکنیم مر ترا در این که این سخن از وراء حجاب شنیدیم سخن حق است حَتَّى تا وقتیکه بینیم نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً بینیم خدا را
آشکارا و دیدنی فَأَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد وَأَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدان آتش
و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد چون آن قوم شنیدند یکبار بمردند موسی متحیر در ایشان می نگریست و گفت خدایا در میان بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند
حق سبحانه ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس انگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما سپاس آرید که نعمت را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت است وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب
متضرر نشوید و این در تیه بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوَى و مرغی بر شکل سمانی و
آن طایفه در طرف یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خورد تر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان شبها بر جایگاه نشستندی و انواع نعمات و اصناف الوان از اینها بظهور رسیدی پس در بر ایشان ورید
بر تیه البته ترنجبین مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و چون ایشان بشنوی پس بنی اسرائیل برسیدی با ترنجبین بخوردندی کُلُوا گفتیم که بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه آن چیزی که روزی کردیم
شما را یعنی هر چه روز بروز برسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند همه متعفن و متغیر می شد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از
روی نافرمانی أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و برزاق حق اعتماد ننموده بادخار میکوشیدند وَإِذْ قُلْنَا و یاد آرید چون گفتیم شما را که ادْخُلُوا در آئید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین
ایلیا یا اریحا که در بیابان است فَكُلُوا پس بخورید مِنْهَا از این یعنی از میوه و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هر چه خواهید رَغَدًا خوردنی فراوان وَادْخُلُوا الْبَابَ در آئید بدر
ازو در این شهر سُجَّدًا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وَقُولُوا و بگوئید حِطَّةٌ در خواست حطه این لفظ کلمه استغفار ایشان بود و معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم
مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را بسجود و دعا وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوا
ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِي بجز آنچه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطه ایشان گفتند حنطا سمقاثا یعنی گندم
سرخ بدل کردند توبه را بطلب خوردنی فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغیر قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا
كَانُوا بدان چیز که بودند بدان چیز يَفْسُقُونَ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذابی آتشی بود که از آسمان فرود آمد و بهر ایشان رسید یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست و چهار هزار
کس مردند و بقول مقاتل هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى و یاد کنید از آنکه چون موسی آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فَقُلْنَا پس گفتیم ما او را که ای
موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگی بود مربع سبز رنگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بهمه و گویند سنگ معین نبود پس
بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانست كُلُّ أُنَاسٍ هر یکی از آدمیان
یعنی از اسباط مَشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید از آب چشمه مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدای بی رنج و تعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید
فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتیکه شما تباه کار باشید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى و یاد آورید از آنکه گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعام یکانه یعنی من و سلوی
هر چند طعام دو بود اما هر دو را هم سرشته یکی می ساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را و از و درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ از آن چیزی که از زمین می روید و در نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت رویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزی و تره زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَ
فُومِهَا و از گندم یا سیر آن وَعَدَسِهَا و دانجان وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای یا که موسی فرمود أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل می کنید آن چیز را که بجنب او وی هُوَ
أَدْنَى آن فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بِالَّذِي بآن چیزی که در نفس الامر هُوَ خَيْرٌ آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ را اکنون که چنین میکنید اهْبِطُوا فرود
روید مِصْرًا در شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول وَضُرِبَتْ و زده شده یعنی لازم گشت
عَلَيْهِمُ بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که از جهت

توانگر باشد و در بدر خود و محتاج و بی نوای بخلق نماید و نباشد و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدا شدند ذلک آن خواری و بیچارگی و خشم خدا بسبب آن بود که ایشانرا
بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند بآیات الله بآیتهای توریت و یقتلون النبیین و می کشتند پیغمبرانرا چون زکریا و یحیی و شعیب بغیر الحق بناحق و ناروا
یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بران بود که عاصی شدند در فرمان خدا تعالی و کانوا یعتدون و بودند که از حد در می گذشتند
و تجاوز از حد فرمان او می کردند بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه دل بیشتر می نشیند هنوز هر گنه زنگی است بر مرآت دل دل شود زین زنگها خوار و خجل چون زیادت گشت دل را تیرگی نفس
بیش گردد خیرگی ان الذین بدرستیکه آنانکه از روی نفاق امنوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند و الذین هادوا و آنانکه یهودی در آمدند و النصاری و ترسایان و الصابئین و آنهائیکه از دینی
بدینی گرایند گمانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ میکردند با ملائکه می پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه آورده نماز میکردند و گفته اند صابیان [illegible] ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد
باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدا و صفات سلبی و ثبوتی او و الیوم الاخر و بروز قیامت و متعلقات آن و عمل صالحا و کند عملی شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عند ربهم نزد
پروردگار ایشان و لا خوف و ترسی نباشد علیهم بر ایشان در روز حشر و لا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات و اذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم
پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت و رفعنا و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر سر شما کوه را تا پیمان ببستید بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت آغاز تمرد نهادند و گفتند این کلام احکام بغایت دشوار
است ما گردن نمی نهیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در مشرق و ایشان آتشی
فروخت و در عقب ایشان دریا زخار پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند بسجده افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خذوا ما آتینکم فرا گیرید از آنچه عطا داده ایم شما را از احکام توریت بقوة بجد تمام و بجهد
و اذکروا و یاد گیرید و یاد کنید ما فیه آنچه در وی است از ثواب و عقاب لعلکم تتقون تا باشد که شما بپرهیزید ثم تولیتم پس روی بگردانید شما از فرمان او من بعد ذلک از پس
آن عهد فلولا فضل الله پس اگر نبودی فضل و بخشایش حق تعالی علیکم بر شما و رحمته و بخشش او نسبت شما لکنتم هر آینه می بودید شما من الخاسرین از جمله زیانزدگان و لقد علمتم الذین
و هر آینه بشناخته اید شما آنانرا که در زمان داود اعتدوا از حد فرمان در گذشتند منکم از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بود ایشانرا از صید ماهی و ایشان حیله
نموده در آن روز صید ماهی می گرفتند فقلنا لهم پس گفتیم ایشانرا چون علامت امر کن بدیدند کونوا باشید قردة بوزنگان خاسئین خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی فجعلناها پس گردانیدیم آن عقوبت را نکالا عبرتی و عقوبتی گیرنده کننده و پند دهنده باشد لما بین یدیها آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند و
ما خلفها و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و موعظة و پندی گردانیدیم از برای پرهیزگاران للمتقین از قوم ایشان یا از امت محمد صلعم و اذ قال موسی و یاد کنید از آنکه گفت
موسی علیه السلام [illegible] که در میان خود کشته بود و قاتل نامعلوم [illegible] خواستند که قاتل او معلوم گردد ان الله یامرکم بدرستیکه خدای تعالی می فرماید شما را ان تذبحوا بقرة آنکه
بکشید گاوی [illegible] زنده شود و بگوید که قاتل وی کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا هزوا آیا فرا میگیری ما را با فسوس یعنی با سخره میکنی با ما چه نسبت است کشتن گاو با
[illegible] قال اعوذ بالله موسی گفت پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان و فسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان برای ما
برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی آن گاو را صفت و سال او چیست سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیز ندیده و نشنیده بودند که از [illegible]
مرده [illegible] زنده شود گویا حقیقت آن [illegible] سوال از ماهیت بود و بلکه از سن و سال و صفات [illegible] قال انه
بدرستیکه خدای تعالی یقول میگوید انها بقرة که آن گاو گاویست لا فارض نه پیر که از کار افتاده و لا بکر و نه جوان و نارسیده عوان میانه بین ذلک میان آنچه مذکور شد از پیر و جوان
فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون آنچه فرموده شدید شما قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما ما لونها چیست
رنگ آن بقره قال انه یقول گفت موسی که خدا میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها در غایت زردی رنگ او تسر الناظرین شاد میگرداند مر نظر کنندگان را
رنگ خود نظر کنند که این قالوا ادع لنا ربک بار دیگر گفتند بخوان از برای ما رب تو یبین لنا ما هی آشکارا کند برای ما که آن چه گاویست کشتنی یا در صحرا چرنده ان البقر بدرستیکه
تشابه علینا مشتبه شده است بر ما چه بسیار سال و زرد رنگ بسیار باشد و انا و بدرستیکه ما ان شاء الله اگر خدا خواهد لمهتدون راه یافتگانیم و در حدیث رسالت پناه
صلوات الله منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قال انه یقول گفت موسی که میگوید خدا انها بقرة آن گاویست لا ذلول نه رام کرده و نرم کرده شده که
زراعت تثیر الارض بشوراند زمین را و لا تسقی الحرث و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای کشت زراعت مسلمة درست باز داشته شده از همه کارها و
عیب و تمام خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فیها در وی چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی
راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو نزد یتیمی بود و پرهیزگار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او پر زر کردند فذبحوها پس کشتند
و نکته در کشتن آن سرزنش گوساله پرستان [illegible] شما پرستیده اید قابل [illegible] و ما کادوا یفعلون و نزدیک نبودند که بکنند این کار

ای بسیار گرانی بهای آن وَاِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است می فرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که نام آن عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ فِیْهَا پس خلاف کردید شما در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای
بیرون آورنده و ظاهر کننده مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ آن چیز را که پنهان میداشتید شما از قتل بنا حق فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ بِبَعْضِهَا پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را ببعض یعنی بپاره این گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش
در بهر تقدیری چون بزدند زنده شد و خون از گردن وی می ریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را در صحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از گفتن این حال سقط شده
بمرد کَذٰلِکَ همچنانکه این مرده را زنده گردانید یُحْیِ اللّٰهُ الْمَوْتٰی زنده می گرداند خدای تعالی همه مردگان را وَیُرِیْکُمْ و می نماید بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و شاید که منکران زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم می گوید که انکار حشر می کنید که آخر خدای بشما نماید اٰیٰتِهٖ دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ مگر باشد که شما فکر کنید و در یابید که هر که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی از انفس بر
احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوْبُکُمْ دلهای شما ای یهود مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس زنده شدن عامیل فَهِیَ پس آن دلها که شمار است کَالْحِجَارَةِ همچو سنگ است در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ
قَسْوَةً یا دیگر سخت تر در قساوت و غلظت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضی از آن سنگهاست لَمَا یَتَفَجَّرُ آنچه بر آمده روان گردد مِنْهُ الْاَنْهٰرُ از آن جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا و بعضی
هست که از آن لَمَا یَشَّقَّقُ آنچه بر آید بشکافد فَیَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَآءُ از وی آب خرد چون چشمها وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق هست که از حجارت لَمَا یَهْبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی
گراید مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ از بیم خدای وَمَا اللّٰهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ غافل از آنچه شما ای یهود میکنید اَفَتَطْمَعُوْنَ آیا طمع دارید ای مومنان اَنْ یُّؤْمِنُوْا که تصدیق کنند دین شما را و ایمان آرند جهودان
لَکُمْ از برای شما آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ کَانَ و حال آنکه بودند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که در وقت یَسْمَعُوْنَ می شنیدند کَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدای را که در طور
ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون میان قوم در آمدند گفتند با سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینکه فرمودم
اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر آن مکنید و باک مدارید وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان دانند که افترا می نمایند در تبلیغ آورده که چون حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه
نیایند که از در آمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر شود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در آمدند که با اسلامیم همچون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله وَاِذَا لَقُوا و چون
ملاقات کنند یهود الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول علیه السلام قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند ما نیز گرویده ایم وَاِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان اِلٰى بَعْضٍ بسوی برخی از اکابر
ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب قَالُوْٓا گویند آن اکابر ایشان که اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ آیا شما حدیث می کنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش را عَلَیْکُمْ بر شما
در کتاب شما تورات آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آن حضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در تورات مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته منع آن از ان عمل میکردند که شما ایشان را
از صفات محمد خبر میدهید لِیُحَآجُّوْكُمْ بِهٖ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند با آنچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّکُمْ نزد پروردگار شما در روز قیامت گویند شما حق را دانسته بودید متابعت نکردید اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا خرد ندارید
یا بدین مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد اَوَلَا یَعْلَمُوْنَ آیا نمیدانند جهودان که اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بتحقیق خدای میداند مَا یُسِرُّوْنَ آنچه پنهان دارند از عداوت رسول و اصحاب او وَمَا یُعْلِنُوْنَ
و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه منافق پس که داند که حق سبحانه تعالی داناست آشکارها و نهانها باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی دنیا نگاه دارد و نیست
باکی راست که داناست نهان و آشکار است وَمِنْهُمْ اُمِّیُّوْنَ و از جهودان جماعت اند نانویسنده و ناخواننده لَا یَعْلَمُوْنَ الْکِتٰبَ نمیدانند تورات را و نمی شناسند در وی چیزی اِلَّآ اَمَانِیَّ مگر آرزوها که خود را
آنچه موافق هوای ایشان باشد تا دعوی دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاص ایشان خواهد بود و اجداد ایشان ایشان را شفاعت خواهند کرد وَاِنْ هُمْ و نیستند ایشان اِلَّا یَظُنُّوْنَ مگر آنکه گمان
می برند و یقین ندارند فَوَیْلٌ پس عذاب سخت اندوه لِّلَّذِیْنَ مر آنان را که ایشان یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ می نویسند نوشته محرف را بِاَیْدِیْهِمْ بدست خود یعنی مباشر کتابت اند و دیگری بفرمایند ثُمَّ یَقُوْلُوْنَ
پس گویند هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ این نوشته از نزدیک خدای است و چرا چنین کنند لِیَشْتَرُوْا بِهٖ تا بخرند بواسطه آن رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِیْلًا فَوَیْلٌ لَّهُمْ پس وای مر ایشان را یعنی
علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی علیه السلام که در تورات بدین بوده که مرد نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم
سفید اندام فرو هشته موی کج چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَیْلٌ لَّهُمْ پس وای مر ایشان را مِّمَّا کَتَبَتْ اَیْدِیْهِمْ از آنچه نوشته و تغییر کرده
دستهای ایشان وَوَیْلٌ لَّهُمْ و دیگر وای مر ایشان را مِّمَّا یَکْسِبُوْنَ از آن چیز که کسب میکنند از رشوت و مال حرام وَقَالُوْا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نرسد ما را آتش یعنی آتش دوزخ بما
نرسد اِلَّآ اَیَّامًا مَّعْدُوْدَةً مگر مقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیا است یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده
اند قُلْ بگو ای محمد ایشان را اَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللّٰهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی که بجهت شما زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَنْ یُّخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهٗٓ پس
خلاف نکند خدای عهد خود را اَمْ تَقُوْلُوْنَ بلکه میگوئید و افترا میکنید عَلَی اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید بَلٰی چنانست که ایشان گویند بلکه مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً هر که کسب کند بدی یعنی شرک آرد وَّ
اَحَاطَتْ بِهٖ و فرا گیرد او را خَطِیْٓـَٔتُهٗ گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه مشرکان اَصْحٰبُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آن اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن
آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدا و آنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آن اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ
ایشان در آن بهشت جاوید باشندگان اند وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در تورات مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُوْنَ و نپرستید شما اِلَّا اللّٰهَ

مگر خدای را که سزای پرستش اوست وَبِالْوَالِدَيْنِ و نکوئی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر بنسبت خویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان وَقُولُوا و بگوئید
لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نکوئی باشد یا با نرمی چنان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بر پا دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی
که حکم کرده‌ام ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس برگردانیدید بعد ازین پیمان و برگشتید از عهد میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف‌اند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ و شما
اکنون شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمد علیه السلام [illegible] وَإِذْ أَخَذْنَا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ نریزید دِمَاءَكُمْ خونهای
اقربا و همدینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم و بیرون مکنید کسان خود را مِّن دِيَارِكُمْ از خانمان خویش و عهد دیگر بود که اسیر بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید
وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای جهودان مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده‌اند ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شمائید گروهی که پیمان شکسته تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ می‌کشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون
می‌کنید گروهی را مِّنكُم از قوم خود مِّن دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ پشت میدهید بر ایشان یعنی بر قوم خود [illegible] بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و از حد در گذشتن در مدینه دو قبیله
بودند از یهود یکی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف
خود با آن دیگری قتال کردندی و [illegible] در ویرانی منازل ایشان کوشیدندی تا ایشان مغلوب و جلا شدندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی حق تعالی می‌فرماید وَإِن يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند اسیران
أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ فدا دهید ایشان را یعنی با اسیر دیگر بدل می‌کنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَيْكُمْ
بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا می‌گروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریت که فدای اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است
فَمَا جَزَاءُ پس نیست جزای مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ کسی که بکند آن را مِنكُمْ از شما إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه
و جلای بنی نضیر است وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ بازگردانیده شوند إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت‌ترین عذاب که عذاب دوزخ است [illegible] وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای
غافل عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهدشکنی می‌کنید [illegible] أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا [illegible]
زندگانی این سرا را بِالْآخِرَةِ بعوض آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه عطا کردیم مُوسَى الْكِتَابَ توریت وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم
مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس وی پیغمبران چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی پسر مریم را الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا
چون اخبار از غیب و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بود یا با اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده گشتی یا انجیل که
دلهای مرده بدان زنده گشتی رباعی [illegible]
فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ بآنچه دوست ندارد أَنفُسُكُمُ نفسهای شما اسْتَكْبَرْتُمْ [illegible] تعظیم کردید [illegible] فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان دروغ
داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را می‌کشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلاف است پوشیده از قبول قول محمد
سخن [illegible] بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدا [illegible]
[illegible] بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ [illegible] چون عبدالله بن سلام و اصحاب وی وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آنگاه که آمد بدیشان
كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ نوشته از نزدیک خدای که آن قرآن است مُصَدِّقٌ تصدیق کننده و موافق لِّمَا مَعَهُمْ مر آن چیز را که با ایشان است در توحید و نبوت و حشر [illegible] از اصول دین باشد قبول نکردند وَكَانُوا
مِن قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت نزولش يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت کردندی [illegible] که کفار عرب [illegible]
[illegible] عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا [illegible]
[illegible] كَفَرُوا بِهِ [illegible] فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible] بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ [illegible] أَن يَكْفُرُوا
آنکه کافر می‌شوند بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده است که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد [illegible] أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ بآنکه فرو فرستد خدا مِن فَضْلِهِ [illegible] عَلَىٰ
مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ [illegible] فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ [illegible]
[illegible] وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ [illegible] وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ [illegible]
از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا [illegible] وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ [illegible] وَهُوَ الْحَقُّ [illegible]

انجیل و قران درست و راست است مُصَدِّقًا قادر حالی که آن حق باور دارنده است لِّمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست و ازینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست که
کفر باشد بان چیز قُلْ بگو ای محمد در جواب اینکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدا را مِن قَبْلُ پیش ازین إِن كُنتُم اگر بودید شما مُّؤْمِنِينَ ۝
گرویدگان بتوریت وَلَقَدْ جَاءَكُم مُّوسَىٰ و هر آینه که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای درست و پیغامهای راست احکام الواح ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی مِن بَعْدِهِ
از پس رفتن موسی بطور وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ ۝ و شما بودید ستمگر انید بر نفسهای خود وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر شما کوه را که مسمی بود
بطور سمعیل از کوههای فلسطین و آن شهریست از بلاد شام خُذُوا و گفتیم که فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُم آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جهد تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید
قَالُوا گفتند بآشکارا سَمِعْنَا شنودیم و پذیرفتیم پنهان با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانیده شد یعنی در آورده شدند فِي قُلُوبِهِمُ
الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بگو ای محمد بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بِهِ إِيمَانُكُمْ بان چیز ایمان شما و آن کفرست
بقران و محمد إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان بجد آنچه اگر کسی مومن باشد ایمان او را بکفر نمی فرماید و جهودان با این همه دعوی می گفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی
فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان که إِن كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی خَالِصَةً پاکیزه و خاص
مِّن دُونِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه هر که مرگ بدان سرای خواهد
رسید آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقاست پس که آرزومند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا هر دو که دوست را رساند بر دوست آن کیست که او بمرگ شادان نبود وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند
جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران دروغ گویان
وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی تو جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ حریص ترین مردمان عَلَىٰ حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آن کسانی که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح
آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که حکیم زندگانی دنیا دوست تر از ایشان نیست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَوْ يُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود او را
أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال و اینست تحیت مجوس که چون بهم رسند گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست که رهاننده او باشد مِنَ الْعَذَابِ
از عذاب أَن يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر وی را از عذاب نرهاند وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان و بعضی از یهود میگفتند
که صاحب محمد جبرئیل است و او وحی بدو فرود می آرد و اسلاف ما از جبرئیل رنجها رسیده است و اکثر بلا و عذاب بر آبای ما بواسطه او نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان
می آوردیم حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ای محمد مَن كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ دشمن مر جبرئیل را و این نام عبرانی است یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزاین وحی خداست پس هر که
دشمن وی بود گو از خشم بمیر فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستیکه او فرود آورد قران را عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ بر دل تو بفرمان خدا مُصَدِّقًا قادر حالی که قران تصدیق کننده است لِّمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از وی نازل شده و ما از آن ایشانست از کتب منزله چون توریت و زبور وَهُدًى و قران راه نماینده است بحق وَبُشْرَىٰ و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر
گرویدگان بنجات و درجات مَن كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِّلَّهِ دشمن خدا را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ
پس بتحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ ۝ دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل اند وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست
یعنی قران وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نشوند بدین آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۝ مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای أَوَكُلَّمَا آیا هرگاه که یهود عَاهَدُوا عَهْدًا عهد کردند عهدی نَّبَذَهُ بشکستند آنرا
فَرِيقٌ مِّنْهُم گروهی از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ۝ نمیگروند بتوریت وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ فرستاده از نزدیک خدای
یعنی محمد مُصَدِّقٌ باور دارنده لِّمَا مَعَهُمْ مر توریت که با ایشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بیفکندند گروهی مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنکه عطا داده شده اند توریت یعنی علمای ایشان بیفکندند كِتَابَ اللَّهِ
توریت را یا قران را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود كَأَنَّهُمْ گویا که آن علما لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانستند که آن کلام الله است و محمد رسول الله وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند این یهود مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آن چیزرا
که میخواندند دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان پادشاهی سلیمان و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان جمعی از صد رنگ را بانیرنگها و کهانت در آمیخته نوشته بودند میان اراذل و جهال
شایع شده بود سلیمان بر آن حال اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقی نهاده مقفل ساختند در زیر تخت خود دفن کردند و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی
بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بدان سحر دست یافته بود و پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق سبحانه ایرا از وی برانداخت و فرمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان
یعنی سلیمان جادوی نکرد وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ و لیکن دیوان در زمان او كَفَرُوا کافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ در می آموختند مردمان را السِّحْرَ جادوی وَمَا أُنزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند آن چیزرا
که فرو فرستاده شده از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است و ایشان برآمده بودند که کار طعنه میزدند حق فرمود که ایشان بسته
نفس و هوا اند و اگر شما را نیز عالمان که ایشانراست بود و همچو ایشان مر اعمال بد تر از افعال ایشان از شما ممکن است و ایشان اتباع نمودند و حق سبحانه نفس و شهوت را بدیشان داد و بر آسمان فرستاد

بدین هر دو فرستاده بودند چون ایشان بزمین آمدند بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب او بخمر و قتل نفس و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بآسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شده و
حالا در چاه بابل معلق سرآویخته معذب اند و انزال سحر برایشان بجهت آن بود که درین زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این علم را تعلیم ایشان
فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموخت تا همچو زرکانرا تعلیم کنند تا ایشان بکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند و ما یعلمان و نمی آموزانیدند این دو فرشته
هیچ احد را در وقتی که در چاه اند من احد هیچ کس را حتی یقولا تا وقتیکه گویند پیش از آموزانیدن آن کس را انما نحن فتنة جز این نیست که ما از برای تعلیم از خدای امتحانیم فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد
کردن که بر عمل سحر کافری مترتب نیست فیتعلمون پس آموزند منهما از آن دو ملک ما یفرقون به آن چیزی را که جدائی افکنند بآن بین المرء و زوجه میان مرد و زن او و ما هم و نیستند جادوان
بضارین به ضرر رساننده بسحر من احد هیچ کس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای و یتعلمون و می آموزند ما یضرهم آنچه ایشانرا زیان رساند و لا ینفعهم و سود نکند ایشانرا
و لقد علموا و هر آینه بیک دانستند یهود لمن اشتریه هر که سحر را بخرید یعنی بیاموزد و کار بندد ما له نیست مر او را فی الاخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکوئی و لبئس ما شروا به
و بد چیزیست آنکه فروختند بدان انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند دانندگان که مانند زیان این سودا را و لو انهم آمنوا و اگر این جهودان گرویدندی
بمحمد و اتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کفر یهود پاداش یافتندی و پوشیده نیست لمثوبة هر آینه پاداشی یافتندی من عند الله از نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر
ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید لا تقولوا راعنا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته با همدیگر ع ۱۳
این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید و قولوا انظرنا و گوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی
ما و اسمعوا و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول و للکافرین و مر کافرانرا یعنی آنهارا که بسبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند
الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و لا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل علیکم آنکه فرو فرستاده شود بر شما من خیر هیچ نیکوئی من ربکم
از پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزهاست یعنی یهود میخواستند که نبوت از آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان با دعا آن بودند که پیغمبری بولید مغیره و یا نعیم ثقفی رسد و الله یختص
و خدای اختصاص میدهد برحمته به نبوت و وحی خود من یشاء هر کرا میخواهد و الله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل و بزرگست بر هر که خواست او را نبوت داده و در صفت
فضل بعظمت اشعار است بآنکه فضل او فضلی است افزون از عدد و لطف او لطفی است بیرون از شمار ما ننسخ هر چه منسوخ میگردانیم من آیة از آیت قرآن برطبق مصالح خلق و
مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم از دلها برهم نأت بخیر منها بیاریم بهتری از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ گردانیده و بدو تن مقرر ساخت
او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود تمامی مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمی دانی خطاب بمنکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله
می کردند و میگفتند که آن پشیمانیست و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی فرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم تو نیست یعنی میدانی ان الله
آنکه حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انسا قدیر تواناست بکمال الم تعلم آیا نمی دانی ان الله آنکه خدای له ملک السموات و الارض مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند و ما لکم و نیست مر شما را من دون الله بغیر خدای من ولی دوستی که از دل شما نفع رسد و لا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون
آیا میخواهید ان تسئلوا آنکه سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی چنانکه سوال کرده شده بود موسی من قبل پیش ازین جهودان می گفتند ای محمد [illegible]
موسی آورده بود [illegible] شما از محمد سخن می طلبید از سوالهای متعصبانه که یهودان شما از موسی می طلبیدند و من یتبدل الکفر بالایمان و هر که بدل کند کفر را با ایمان یعنی کفر را بر ایمان گزیند
فقد ضل پس بدرستی که گمراه گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا و کعب و اشعث و ایشان بودند
لو یردونکم آنکه باز گردانند مر شما را [illegible] من بعد ایمانکم [illegible]
[illegible] حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشانست [illegible] من بعد ما تبین لهم
الحق مر ایشانرا آنچه راست و درست است یعنی [illegible] حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فاعفوا پس در گذرید [illegible] و اصفحوا [illegible] حتی
یاتی الله بامره تا وقتیکه بیارد خدای فرمان خود [illegible] ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها [illegible] قدیر تواناست و اقیموا الصلوة و بپای
دارید نماز را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را و ما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای خود من خیر از [illegible] صدقات و انفاقات [illegible] تجدوه بیابید ثواب آنرا
[illegible] عند الله نزدیک خدای [illegible] ان الله بما تعملون بصیر [illegible] و قالوا و گفتند جهودان و ترسایان لن یدخل
الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا من کان هودا مگر آنکه باشد جهود او نصاری [illegible] یعنی یهود گفتند که به بهشت نروند مگر جهودان و نصاری گفتند که به بهشت نروند الا ترسایان تلک
دعوی از هر دو طائفه امانیهم آرزوهای باطل ایشانست قل هاتوا بگو ای محمد بیارید برهانکم حجت خود را بر این دعوی ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در قول خود [illegible]

رایشان میگویند بلی مَنْ أَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهُ لِلَّهِ همه خود را برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار است در کردار و گفتار فَلَهُ أَجْرُهُ پس مر او راست مزد کار او عِنْدَ رَبِّهِ نزد آفریدگار او وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی نباشد ایشان را از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه اندوهناک شوند از نقصان ثواب آورده‌اند که جمعی از نصارای نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند و هر فرقه
در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارَى نیستند گروه ترسایان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَى
و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند جهودان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی از دین که معتمد باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدا را یعنی یهود از توریت میدانند که
نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل‌اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بی‌حاصل‌اند كَذَلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ
هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم درباره ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای حکم کند بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از آنکس که باز داشت مَسَاجِدَ
اللَّهِ مسجدهای خدای را أَنْ يُذْكَرَ که یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد صلاة ادا کنند و پرستش نمایند وَسَعَى و سعی نمود فِي خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و آن بخت
نصر بابلی بود یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد است یعنی محل سجده أُولَئِكَ آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد
کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نبود مر ایشان را و نسزد ایشان را أَنْ يَدْخُلُوهَا که درآیند در آن مسجد إِلَّا خَائِفِينَ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس
مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست فِي الدُّنْيَا درین جهان خِزْيٌ رسوائی و خواری در جزیه دادن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ وَلِلَّهِ و مر خدای راست
الْمَشْرِقُ جای برآمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آن آورده‌اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت در شبی بسبب تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده بر آن خود محرابی ساختند و چون
روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود و چون بمدینه رسیدند بعادت قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اید اعادت
نماز از حضرت رسالت پناه علیه السلام اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آنکه تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن اوست در تحقیق فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر کجا که روی آرید فَثَمَّ
وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته ایست که از انجمن زبان عالمیان حضرت حقایق رتبت [illegible] علیه ظلال هدایت در این ابیات اشارتی
بدان فرموده شعر ای [illegible] تو را خوانی ثم وجه الله [illegible] معنی آن بود که روی قصد آری تا حق ببینی [illegible] وجه حق که آن بود حقیقت او باشد آنجا که سوی او کنی هیچ جا را [illegible] پس [illegible] حق عیان
همه جا عارف حق شناس [illegible] که بهر سوی دیده کشاید بیند آنجا جمال حق [illegible] از جمال حق قطعاً إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرت است و بسیار عطا عَلِيمٌ داناست بمصالح احوال
مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا گرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحَانَهُ پاکی مر او را از آنچه ایشان میگویند بَلْ لَهُ مر او راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک ربوبی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوان بود چه ولد جنس والد باشد لا از جنس المملوک
من المالک كُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمانبرانند یعنی مغلوب‌اند در تحت تصرف قدرت او بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید آرنده آسمانها و زمین است وَإِذَا قَضَى
و چون خواهد بتقدیر کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند خدا را و علم نخوانده‌اند
چون مشرکان مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ اگر ما را بتوحید دعوت میکنند پس چرا سخن نمی‌گوید خدای با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بیاید بما آیتی از پیغامی که ما میخواهیم كَذَلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ مانند یکدیگر شد دلهای کفار و
منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بدرستی بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین‌اند نه تابع تقلید
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی گفته‌اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مومنان وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران وَلَا تُسْأَلُ
و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از آنها که اهل جحیم‌اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد در زبان حضرت رسالت جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بگشاید دانم
[illegible] ایشان [illegible] غالب است که [illegible] عذاب الیم بمنهاج مستقیم بازآیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم‌اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت
[illegible] حساب اعمال وَلَنْ تَرْضَى و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى از تو جهودان و نه ترسایان حَتَّى تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد [illegible] ملت
خود را [illegible] إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستیکه راه نمودن خدا هُوَ الْهُدَى آنست راه نمودن بحق نه آنچه یهود و نصاری میخوانید در اسلام راه می‌نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی ای محمد
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را [illegible] بَعْدَ الَّذِي پس از آن چیزی که جَاءَكَ آمده است ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب
خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی سازنده وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری دهنده صورت خطاب بحضرت است و معنی راجع با امت الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت
در شان عبد الله بن سلام است و اصحاب او باشند یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه بمدینه درآمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان بود

آمده باشد و بر تقدیر یتلونه می خوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان آرند بکتاب خود که تحریف کرده و من

یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام او تغیر دهد فاولئک پس آن گروه هم الخسرون ایشانند زیان زدگان یبنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی

آن نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و اسلاف شما و انی فضلتکم و بدرستیکه من برتری دادم شما را تفضیل کردم علی العلمین بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است

واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی نفس کفایت نکند کسی عن نفس از کسی شیئا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها عدل و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدائی او یعنی بدل

که بعوض او معذب گردد و لا تنفعها شفاعة و سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع و لا هم ینصرون و نباشند کافران ممنوع گردانند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب

باز دارند بعضی گویند سود ندارد هر کارکه هست تا در رسد و عده هر کار که هست و اذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی امر کرد ابرهیم ربه مر ابراهیم را پروردگار او بکلمت بسخنان از امر و نواهی

یا مناسک حج یا پنج از فطرت اسلام شمرده اند فرق است یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آن که مردی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل

و حلق عانه و ختنه و استنجا باب فاتمهن پس ابراهیم باتمام رسانید آن را و قیام نمود بدان قال گفت حق تعالی چون متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستیکه من گرداننده توام للناس ای مردمان

اماما پیشوای دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند و اکنون حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابرهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابرهیم برای ایجاز وعده آن و چون

ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ابراهیم با حق و من ذریتی و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب لا ینال عهدی نرسد عهد

من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت من الظلمین ستمکاران را یعنی کافران را از ذریت تو و اذ جعلنا و یاد کن آن را که گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای بازگشت

یا موضع ثواب للناس آدمیان را یعنی حاجیان که هر سال بوی باز گردند و زائران جای ثواب حاصل سازند و امنا و گردانیدیم آن را موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند و اتخذوا و فرا گیرید ای مؤمنان بعد

الکه شرف حرم است من مقام ابرهیم از مقامی که منسوب است بابراهیم مصلی نمازگاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وی است و حفص و اتخذوا

بصیغه ماضی میخواند یعنی فرا گرفتند مردمان از امت پیش از شما نمازگاه و عهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابرهیم و اسمعیل بسوی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا که پاک سازید بیتی خانه

مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حایض للطائفین برای طواف کنندگان والعکفین و برای مقیمان و معتکفان والرکع السجود و برای رکوع کنندگان و سجود

آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت بر آنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و ارجاس است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار

بیت الکریم دل است غیر دوست مباشد پاک صفا و صدق صفا اندر و کنی ادراک و اذ قال ابرهیم و یاد کن آن را که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا این

مکان را که برای تو در آن خانه ساختم بلدا امنا شهری ایمن محفوظ از خسف و مسخ یا اهل آن از جور متغلبان در امان خود دار و ارزق اهله و روزی ده اهل این بلد را من الثمرت که

از میوه ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهها فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین تهامه

بر سه منزل از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طائف میگویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم علیه السلام تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت من امن روزی ده هر که را ایمان آرد

منهم از آنکه ساکنان این شهر باشند بالله بخدای والیوم الاخر و روز بازپسین قال گفت خدای و من کفر و هر که کافر شود فامتعه پس او را بر خوردار کنم قلیلا بر خورداری اندک

یعنی در دنیا ثم اضطره پس او را بیچارگی برانم الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ و بئس المصیر و بد مرجعی است دوزخ و اذ یرفع و یاد کن آن را که برمی افراخت ابرهیم القواعد بر آورد

اصلها و اساسها را من البیت از خانه کعبه و اسمعیل عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده و هر یک در طرفی آن خانه کاری کرده یا بنوبت دیوار بر آورده و اصح

آنست که اسمعیل سنگ جمع می کرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار می برده و القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر بر شرع گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار

خیر را انک بدرستیکه تو انت السمیع توئی شنوا مر دعای ما را العلیم دانائی و انا بنیهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت در اسلام و مستسلم یا موحد

و مخلص لک مر ترا و من ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده مر ترا و ارنا مناسکنا و بنمای ما را عبادت افعال حج ما که بجا آورد چون

میقات بهر احرام و عرفات بهر وقوف و منا برای قربان و تب علینا و باز گرد بر ما یعنی از گردن ما قصور و تقصیری واقع شده انک انت التواب بتحقیق توئی پذیرنده توبه

الرحیم و بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان یعنی از ذریت ما

عربی و مکی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان ایتک کتاب ترا یا بیان کند آیات وحدت ترا بایشان و یعلمهم الکتب و بیاموزد ایشان را قرآن و الحکمة

کنه آنچه در وی است از اوامر و نواهی و حلال و حرام و یزکیهم و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستیکه توئی توانائی و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحکیم

توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز اجابت بمقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و گفته انا دعوة ابی ابراهیم و بشارت عیسی و من یرغب و کیست که روی بگرداند

برای استبعاد انکار است یعنی هیچکس بازنگردد عن ملة ابرهیم از کیش ابراهیم الا من سفه نفسه مگر کسیکه خوار گرداند نفس خود را یا ابله سازد یا سفیه شود در نفس خود و لقد اصطفینه

وصیت نیکو کردیم ابراهیم را فی الدنیا در این سرا بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت خانه کعبه وانه فی الآخرة و بدرستیکه او در آن سرای لمن الصالحین از جمله فیروزی یافتگان است
چه مطلع فلاح و اذ قال له ربه یاد کن آنوقت که گفت مر ابراهیم را پروردگار او اسلم گردن فرمان مرا یا مستقیم شو در برابر احکام قضا و قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین
بپروردگار عالمیان ... ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب ... و وصی کرد ابراهیم بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه
پسران خود را و یعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن بود یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستیکه خدا برگزیده لکم الدین برای شما دین
مرضی شرع اسلام فلا تموتن پس میرید الا وانتم مسلمون مگر شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ رسید بر اسلام در رسد ... ام کنتم
شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر یعقوب الموت آن هنگام که آمد یعقوب را مرگ یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید اذ قال آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون
چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا واله آبائک و خدای پدران ترا ابراهیم و اسمعیل واسحق ابراهیم را که جد او بود و پدر گفتند جهت آنکه
جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را آب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و این نظر با تحاد اصل الها واحدا عبادت کنیم خدا را که یگانه و یکتاست ونحن
له و حال آنکه ما مر آن خدا را مسلمون منقادیم بطاعت تلک امة این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب
کردند ولکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کسب کردید ایشان و شما را بعمل پاداش خواهد داد ولا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد
یهود آن بود که ابنای انبیا را ثواب دهند و بکفر انبیا ایشان را معاقب سازند در این آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشان را باعمال شما مؤاخذه خواهند کرد وقالوا و
گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا باشید جهودان او نصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگو ای محمد بل نه جهود گردیم و نه ترسای بلکه متابعت میکنیم ملة
ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا در حالتیکه آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از
شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی دعوت می کنند بگوئید آمنا بالله گرویدیم بخدای وما انزل الینا و آنچه
فرود آمده است بما یعنی قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده الی ابراهیم بسوی ابراهیم که آن صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و بفرزندان اسمعیل واسحق ویعقوب و به
پسران او و یعقوب والاسباط و بفرزندان یعقوب اگرچه با ولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودندگان که آن بر ایشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل
است برما وما اوتی موسی وعیسی و ایمان داریم بآنچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل وسایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون و بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب
و معجزات من ربهم از نزد خدای خود لا نفرق بین احد منهم جدائی نکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم ونحن له و ما مر خدا را مسلمون گردن نهندگانیم فان آمنوا پس اگر ایمان
آرند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم به بانچه شما ایمان آورده بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس بدرستی راه یافتند وان تولوا و اگر گردند و اعراض نمایند فانما هم
پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوت اند و ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند از تو بازدارد شر یهود و
نصاری را وهو السمیع و اوست شنوا مقالات موحدان و کافران را باقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه ... چون کلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و
ترسایان نیز ... با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما ... صبغت ایشان آن بود که ... روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد
آنکه آن آب پاک کننده ... والدین ... گفتند صبغنا بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که
... گوئید ... مسلمان باشد ومن احسن و کیست نیکوتر من الله از خدا صبغة از جهت صبغ ... ونحن له وما
مر او را عابدون ... صبغة الله ... رنگی است ...
... ایشان بیان این صبغت ...
... قل بگوای
محمد ... حال آنکه او پروردگار ماست و پروردگار شماست ... ربوبیت
... ولنا اعمالنا ... ولکم اعمالکم ... ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در
... ام تقولون ... ان ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
کانوا هودا او نصاری ... قل ای محمد ءانتم اعلم ام الله

با ‌او یان انبیا ام الله یا خدای کیم ایشانرا بیان دین یهودیت گرداید ومن اظلم وکیست ستمکارتر برخود بعنی نیتم از انکس که بپوشد شهادة عنده گواهی نزدیك او ثابت است من الله از خدا یعنی گواهی
کتاب الهی دانسته بود و دراین تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت وما الله بغافل و نیست خدای بی‌خبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد
تلك امة آن قوم که ذکر کرده شد گروهی بودند که قد خلت بتحقیق گذشتند لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه خواهد رسید از ثواب کسب کرده‌اند ولکم ما کسبتم و شما راست آنچه کسب کرده اید ولا تسئلون
و پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار این آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت در مکه بوقت نماز توجه به کعبه فرمودی و بعد
از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد یهود از این مبتهج شده می گفتند که اگر محمد دین ما ندارد بار قبله ما نماز می گذارد پیغمبر گفتند این واصحاب او راه بقبله ما یافتند
جهت قبله را نیافتند خاطر آن حضرت ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشادند حق تعالی از آن حال پیش از وقوع خبر داد

سيقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران **من الناس** مردمان یعنی یهود و منافقان **ما ولاهم** چه چیز بازگردانید مسلمانان را **عن قبلتهم التي كانوا**

از قبله ایشان آن قبله که بودند **عليها** بر آن یعنی بیت المقدس **قل لله المشرق والمغرب** مر خدایراست جهات مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن سو واقع شده **يهدي**
راه نماید **من يشاء** هر کرا خواهد **الى صراط مستقيم** بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است **وكذلك** و همچنین قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم **جعلناكم** شما را گردانیدیم **امة**
وسطا گروهی عدل و برگزیده **لتكونوا** تا باشید **شهداء** گواهان بر انبیا **على الناس** منکران نبوت روز قیامت **ويكون الرسول** و باشد فرستاده یعنی محمد **عليكم شهيدا**
بر شما گواه معدل و مزکی **وما جعلنا** و نساختیم قبله عبادت تو **القبلة التي كنت عليها** آن قبله که بودی بر آن یعنی کعبه **الا لنعلم** مگر برای آنکه تمیز سازیم و جدا کنیم **من يتبع الرسول** آنکس
که پیروی رسول کند در امر قبله **ممن ينقلب** از آنکس که باز گردد **على عقبيه** بر پاشنهای خود مثل است در باب کسی که بازگردد از دین و عدول کند بغیر آن **وان كانت** و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل
آن **لكبيرة** هر آینه بزرگ و گران **الا على الذين** مگر بر آنها **هدى الله** که خدای راه نمود ایشانرا که تحویل این قبله از حق است بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و بعضی آن بود که گفتند
اگر قبله توجه کعبه است پس از آنکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که **وما كان الله**
و نیست خدای با فضل و کرم **ليضيع ايمانكم** که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشتید **ان الله** بدرستیکه خدای **بالناس** بر مردمان
لرءوف هر آینه مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد **رحيم** بخشاینده است ثواب ایشان ضایع نگرداند **قد نرى** بدرستیکه می بینیم **تقلب وجهك** گردانیدن روی ترا **في السماء** در جهت
آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم از قول یهود که می گفتند محمد روی بقبله ما نماز میگزارد ملول شده و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم واقدم قبلتین
است و در این باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کاینات علیه افضل الصلوات برسالت او پس روی با آسمان می نگریست و منتظر می بود تا جبرئیل آید و درین آیت
که تو چشم با آسمان می بردیم **فلنولينك** پس هر آینه متوجه سازیم ترا **قبلة ترضاها** بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی **فول وجهك** پس بگردان روی خود را در وقت نماز **شطر**
المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دو شنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از نماز پیشین گزارده بود که این حکم نازل شد و نماز را
از شطر دیگر دانید بسیار کعبه توجه فرمود و آن مسجد را ذی القبلتین نام یافت و بعد از تخصیص خطاب بجهت تصریح بعموم حکم امت را میگوید **وحيث ما كنتم** و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل
و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید **فولوا وجوهكم** پس بگردانید روی خود را **شطره** بسوی مسجد الحرام مذکور **وان الذين** و بدرستیکه آنانکه **اوتوا الكتاب** داده شده
اند ایشانرا توریت **ليعلمون** هر آینه میدانند **انه الحق** که این تحویل یا توجه درست و راست است **من ربهم** از پروردگار ایشان است چه در نعت خاتم انبیا دیده‌اند که پیغمبر آخر الزمان
برو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان گذارد کعبه است **وما الله بغافل** و نیست خدای غافل **عما يعملون** از آنچه میکنند از انکار قبله **ولئن اتيت** و بخدا اگر بیاوری تو ای محمد **الذين اوتوا الكتاب**
برای آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا **بكل اية** بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه **ما تبعوا قبلتك** پیروی نکنند ایشان قبله ترا **وما انت بتابع**
و تو نیز نیستی متابع **قبلتهم** مر قبله ایشانرا **وما بعضهم** و نیست بعضی از ایشان **بتابع قبلة بعض** پیرو قبله بعضی و متابعت کننده قبله بعضی زیرا که یهود قبله نصاری شرق است و از آن
جهود مغرب و جمع میان این دو متعسر است **ولئن اتبعت** و اگر پیروی کنی ای محمد بر سبیل فرض و تقدیر **اهواءهم** آرزوهای ایشان را در باب قبله **من بعد ما جاءك** از پس آنکه آمد بتو **من العلم** از دانش
که قبله ابراهیم حق است **انك** بدرستیکه تو باشی **اذا** آن هنگام که متابعت ایشان کنی **لمن الظالمين** هر آینه از جمله ستمکاران این خطاب ظاهرا با پیغمبر است و مراد امت است **الذين اتيناهم**
الكتاب داده ایم ایشانرا توریت **يعرفونه** می شناسند قرآن را و یا آنحضرت پیغمبر را **كما يعرفون** همچنانکه می شناسند **ابناءهم** پسران خود را از میان کودکان غیر پسر نمی درآمیزند ایشان
وان فريقا منهم و بدرستیکه گروهی از ایشان **ليكتمون الحق** می پوشند حق را از عوام **وهم يعلمون** و ایشان میدانند که می پوشند **الحق** حق آنست که ثابت است **من ربك**
از پروردگار تو است **فلا تكونن** پس مباش در حقانیت آن حضرت **من الممترين** از شک کنندگان در اسلام و قبله **ولكل وجهة** و مر هر امتی را قبله ایست که روی بدان آرند
یا مر انبیا را از ارباب شرایع از انبیا متوجهی **وجهة** یعنی قبله **هو موليها** او روی آرنده است بدان یا خدای روی او را بدان گرداننده است **فاستبقوا الخيرات** پس پیشی گیرید بر نیکیها

بهشتی گر بدیده برگیران زینکوییٔ کیکی ازان توجهه بکعبه است محققان آنند که از مهاد چیزی سر بریده و از هر سوید آسودای طهور کرده که قبلهٔ اوست هر یکی بعی بقبلهٔ خود آورده از توجه بکعبهٔ حقیقی بازمی ماند که محرمان
حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله با نیا نوفتم وجه الله و تمکیگراند عشق قبلهٔ شان و دل باختگان قبلهٔ ارباب ریاست قبلهٔ صدور هستان آتش گل قبلهٔ معنی شناسان جان و دل قبلهٔ دحراب قبول قبله
بیخبران کار فضول قبلهٔ تن پروران خوان و خورش قبلهٔ انسان الفس سرور وش قبلهٔ عاشق وصال نوال قبلهٔ عارف جمال ذوالجلال قبلهٔ اصحاب منصب مال و جاه قبلهٔ اهل سلوک اسباب راه قبلهٔ حرص اهل باشد هوا
قبلهٔ قانع توکل بر خدا صاحب الحقایق فرمود که هر چیز را از انسان قبله است که روی توجه بدان دارد قبلهٔ بدن آنچه حواس خمس ابدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبلهٔ
نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبلهٔ دل آخرت است و قبلهٔ روح قرب شوق و ذوق محبت و قبلهٔ سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی در کشف الاسرار آورده که کرسی روی
بجانب آورده ای مومنان شما را باشید در روی از ما تا بیند قبل الله ثم زدهم در رباب البیان شاهد است و می فرماید آینما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یات بکم الله جمیعا
بیارد خدای همه شما را جمع کند بر روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احضار و تمییز قدیر توانا است و من حیث خرجت
و از هر جا که بیرون روی ای محمد برای سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را به هنگام نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام و انه و بتحقیق تحویل قبله بکعبه للحق هر آئنه راست و
پسندیده و فرود آمده من ربک از پروردگار تو و ما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون ازانچه شما میکنید و من حیث خرجت و از هر مکان و در هر زمان که بیرون میآئی
فول وجهک پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام و حیث ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود
یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکان را علیکم بر شما دربارهٔ توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمد دین ما را
منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شده که روی از قبلهٔ پدران خود دیگر دانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا منهم مگر آنها که ستم کردند
بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان که یهود می گفتند برای میل با قربائی خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد فلا
تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه و اخشونی و بترسید من بمخالفت فرمان من و لاتم معطوف است بر لئلا یکون یعنی و کعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام
کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنیفه علیکم بر شما و لعلکم تهتدون و دیگر شاید که شما راه بیابید بشرایع احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم
در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا بارسال رسل و انزال الکتب کرده ایم و فرستاده ایم فیکم میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما یتلوا علیکم که میخواند بر شما آیاتنا آیتهای
ما که قرآن است و یزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید و یعلمکم و می آموزد شما را الکتاب قرآن و الحکمة و حلال و حرام آن و یعلمکم
و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نبودید که آنها بخود تعلمون بدانید از اقاذ کرونی پس یاد کنید مرا بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه میگوید که در اخبار
بار رسیده که حق سبحانه فرمود که من بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را داده ام آن نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی آن آیت است که گفته ام فاذکرونی اذکرکم و در جواهر التفسیر
قریب بعید و وجه دیدن آیت مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیک و نکته از سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت تا بنده مرا یاد کرد
حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که از عشق خواسته مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان
نشنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد و شیخ ابوبکر واسطی فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و تمام مذکور درین باب فرزند اهر صفی الدین علیه الرحمة رباعی است رباعی چه باید توام
ازدل ناشاد فتنه از سینه یکی کل و شمشاد برفت مستغرق ذکر تو چنانم که گر دزد کر تو ام ز کر تواز یاد برفت و اشکروا لی و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و لا تکفرون و ناسپاسی مکنید ۱
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان استعینوا یاری خواهید بقیام بر حقوق الهی بالصبر بشکیبائی که کلید رحمت است و الصلوة و بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستیکه ۲
خدای مع الصابرین با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت و لا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد اموات که ایشان ۱
مردگانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بسبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود
که بیچاره مگوئید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت او و لکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و لنبلونکم و
هر آئینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله از مایندگان میکنیم و اگر نه بعلم او هیچ پوشیده نیست در آن آزمایش بچه چیزست بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن و رعد و الجوع و گرسنگی و
قحط و تنگی و نقص من الاموال و نقصان بعضی از مالها کم تاراج حادثات و الانفس و نقصان نفسها ببیماری و ضعف و شیب و الثمرات و نقصان میوه با آفات سماوی و ارضی
یا مرگ فرزندان که میوه باغ دلند و بشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگان را بمهر کرامت که مکرمت الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة رنجی و شری در جسمی و گفته
اند هر چه رنج کند بنده را مصیبت است و آن حاصل آن دو قوت است قالوا گویند انا لله ما ذات خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اعتراف بتسلیم رضا و انا الیه
راجعون و ما بسوی او بازگردندگانیم اعتراف است ببعث و قیام اولئک آن گروه که در مصائب بکلمه استرجاع تمسک نمایند علیهم بر ایشان است صلوات رحمتهای کامله از پروردگار

ایشان در رحمة و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است اینجا که و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و اولئک و آن کسان هم ایشان اند نه غیر ایشان المهتدون
راه یافتگان بصواب و تسلیم بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم تر است سعید بن جبیر فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم مرحومه بجز این امت عطا نفرموده اند و لیکن گرنه یا بیستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان
یوسف بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق رضی چون این آیت خواند گفتی نعم العدلان یعنی صلوة و رحمت نیک دو همسنگند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سربار است ان الصفا والمروة بدرستیکه
صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند من شعائر الله از نشانهای حج خانه خدا است فمن حج البیت پس هر که قصد نماید خانه خدای را باعمال مخصوصه در حالت احرام او اعتمر
یا متوجه زیارت کعبه شود بعملها مختص بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه
میکردند اهل اسلام از آن شعار کراهت داشتند حق تعالی فرمود که طواف این کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن از شعائر است و من تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود عمل نیکو بجای آرد از
زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس بدرستیکه خدای جزا دهنده شکرگزار است علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستیکه آنانکه علمای یهود که
یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم من البینات از سخنان روشن تورات چون حکم رجم والهدی و راه نمودن و صفت محمد مصطفی من بعد ما بیناه از پس بیان کرده ایم آن را
للناس ای بنی اسرائیل فی الکتاب در تورات یعنی باشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله می راند ایشان را خدای و از رحمت خود دور
میکند و یلعنهم اللاعنون و لعنت کنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق بر این وجه که اللهم العنهم و بعضی
طایفه سزاوار لعنت اند الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی و اصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده و بینوا و بیان کردند از صفت
نعت آنچه پنهان میداشتند فاولئک پس ایشان اند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بر ایشان برحمت و انا التواب و منم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم
در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود یا بانکار نبوت محمد و ماتوا و بمردند و هم کفار و ایشان در حال کافران بودند از اقرار کتمان حق اولئک علیهم آن گروه
آنانند که بر ایشان است لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان والملائکة و لعنت فرشتگان والناس اجمعین و لعنت همه مردمان که این نام مسلمان اند که انقطاع ایشان با ایشان
ثابت است خالدین فیها و این ملاعین جاوید مانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و لا هم ینظرون و نباشند ایشان
که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند و الهکم و خدای شما اله واحد معبود یکتا است لا اله نیست هیچ معبود که مستحق عبادت باشد الا هو مگر او که واحد است در ذات و واحد است
در کمال صفات الرحمن بخشنده است در ترتیب اشباح الرحیم مهربان است بر تقویت ارواح ان فی خلق السموات بدرستیکه در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته و بی علاقه در هوا
معلق بداشته والارض و در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادی است ممهود و اختلاف اللیل والنهار و از پی در آمدن شب و روز هر یک بر دیگری بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر
و سواد و بیاض والفلک التی تجری و دیگر کشتیها گرانبار که میروند فی البحر در دریا بما ینفع الناس با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارت و ما انزل الله و دیگر آنچه فرو فرستاد خدای
من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بعد موتها از پس مردگی او و بث فیها و پراگنده کرد در زمین
من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و تصریف الریاح و گردانیدن بادها از جنوبی و شمالی والسحاب المسخر و ابر رام کرده شده [illegible] بین السماء
والارض میان زمین و آسمان تا بهر طرف که حکم شود برود لایات هر آینه علامتهاست یعنی در این همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فکرت لقوم یعقلون مر گروهی را
که خرد دارند و نظر تامل بموجودات کنند کفار قریش میگفتند که سیصد و شصت بت داریم می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر را تمام نمیتوانند کرد محمد می گوید من یک خدا دارم
و کار همه عالم می سازد اگر دین حق بیاورد علامتی بنماید بار خدای و اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای بر کسیکه این آیت بخواند
و در وی تفکر نکند و من الناس من یتخذ و از مردمان کسی هست که فرا گیرد من دون الله بجز خدای اندادا همتایان شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشانرا
کحب الله چنانچه خدا را دوست می باید داشت والذین امنوا و آنانکه ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدا را بجهت آنکه مشرک بت
دوست میدارد و مومن نادیده دوست گرفته است و بامید دیدن عمر میگذراند و دیگر محبت کفار مجازی است و اندک و فانی و دوستی مومنان محبت ربانی و حقیقی و باقی [illegible]
است که اول خدا ایشان را دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خدا منسوب است پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر
یکشبی نهال محبت زد یعنی فرد اگر از جانب معشوق نباشد کششی طلب عاشق بیچاره بجای نرسد و لو یری الذین ظلموا و چون ببینند و بدانند آنانکه ظلم کرده اند باتخاذ انداد اذ
یرون العذاب بوقتیکه معاینه عذاب دوزخ ببینند بدانند ان القوة لله جمیعا که همه قدرت و غلبه خدای راست و ان الله و آن نیز بدانند که خدای شدید العذاب
سخت عذاب است بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ یاد کن ای محمد آن هنگام را که بیزار شوند الذین اتبعوا آنانکه متبوع بودند در روایت
گروه اند من الذین اتبعوا از آنان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان بیزار شوند و رأوا العذاب و ببینند عذاب هم

تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود از ایشان سببها و وسیلها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند
آنها که متابعت کرده بودند گمراه کنندگان را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را و ایشان را بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا بیزاری
جوییم از ایشان كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا چنانچه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانچه در آن روز نمود عذاب بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای کافران را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ
عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و غیر آن همه را حبط سازند و سبب تباهی ایشان گردد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از فسق و عمارت
دوستی بتان موجب حسرت گردد وَمَا هُمْ و نیستند تابعان و متبوعان بجاویدان بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي الْأَرْضِ
آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی مکنید گامهای دیو را یعنی [illegible] مشرکان عرب [illegible] بوسوسه شیطان حلال و حرام می کردند
چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بگام شیطان منهید و پی راه او مگیرید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است
آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و می خواهد که شما را بفریب وسوسه بدوزخ برد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که می فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه می کند بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ
زشت و گفته اند سوء گناهان نهانی است و فحشا جرائم آشکارا یا سوء [illegible] است و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آن است که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که
شیطان آدمیان را بدان امر می کند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر می فرماید که گویید و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمی دانید حقیقت آن را وَإِذَا قِيلَ
لَهُمُ و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن در حلال آن بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمی گرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی می کنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه
یافته ایم عَلَيْهِ آبَاءَنَا بر آن پدران خود را این سخن بنی اسد عبدالله گفته اند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بوده باشند پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا
چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند دهندگان کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ
بچیزی که نمی شنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی [illegible] یعنی کافران نیز از ایشان فهم نمی کنند [illegible] کننده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او در نمی یابند صُمٌّ
کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان نمی یابند [illegible] سخنان ایشان [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان
گرویدگان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و سپاس گویید مر خدای را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خاص او را می پرستید و بعد از امر تناول حلال آنها بیان کند که حرام است و میگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرده عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار و آن حیوانیست
که ذبح نیافته باشد شرعا اگر آن حیوان ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون [illegible] یعنی [illegible] دو خون سپرز و جگر حلال است و بعضی علما بر جگر [illegible] قیاس کرده اند و خوردن
حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او [illegible] حرمت شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه آواز برداشته اند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بنام بتان
یا باسم هر چیز دیگر فَمَنِ اضْطُرَّ پس کسی که درمانده باکراه یا گرسنگی [illegible] خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالیکه ستمگار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد
وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا سیر کننده [illegible] فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر کسی که عند الضروره این
محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربان [illegible] برخصت دادن [illegible] در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستیکه از علمای یهود می پوشند بجهت اخذ رشوت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده
خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریت و احکام آن وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا و می خرند یعنی بدل میستانند بدان کتمان بهای اندک أُولَٰئِكَ آن گروه مَا يَأْكُلُونَ نمی خورند در روز قیامت فِي
بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش [illegible] در خوردن [illegible] مستعمل باشد چنانچه گویند فلان [illegible] خورده است [illegible] یا آن اموال [illegible]
[illegible] آتش خورند چنانچه رشوت می خورند [illegible] بیرون ایشان [illegible] وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
[illegible] وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نکند ایشان را از خبائث اعمال یعنی [illegible] ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ و مر ایشان را باشد عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که [illegible] اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ [illegible] بِالْهُدَىٰ بایمان و معرفت و [illegible] وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ
[illegible] فَمَا أَصْبَرَهُمْ [illegible] عَلَى النَّارِ بر آتش [illegible] که ابد الآبدین [illegible]
[illegible] ذَٰلِكَ [illegible] بِأَنَّ اللَّهَ [illegible] نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ [illegible] نعت محمد [illegible]
[illegible] وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در توریت یا قرآن [illegible]
[illegible] لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ [illegible] اهل کتاب بعد از نزول این آیت [illegible]
[illegible] لَيْسَ الْبِرَّ [illegible] اقتصار باید کرد

آن تولوا وجوهکم آنکه گردانید روی‌های خود را بنماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب و بطرف مغرب چون یهود ولکن البر و لیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی من آمن
بالله آنکس است که بگرود به یکتائی و یگانگی و یکتائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شریک دانند والیوم الآخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن هم تعریض است بجهودان
و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة و دیگر بفرشتگان همه را دوست دارند نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی ورزند والکتب و ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون اهل کتاب
که اختلاف می‌کنند والنبیین و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی ایمان می‌آرند وآتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال او چون آنکه
دوست میدارد و از سر آن باز میگردد در راه خدای بدهد ذوی القربی خویشان درویش را والیتامی و یتیمان را که خرد سال اند والمساکین و محتاجان را که سوال نکنند وابن السبیل
و ره گذریان را که هیچ در دست ندارند یعنی مسافران را والسائلین و درویشان خواهنده را وفی الرقاب و در رهانیدگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد و آزاد
کند واقام الصلوة و برپا دارد نماز مفروضه را وآتی الزکوة و بدهد زکوة مفروضه را اینجا مثل از این در آیتای المال که مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود والموفون و وفا کنندگان
که وفا کنندگان باشند بعهدهم بعهد خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهدهم با حق می‌باشد و هم با خلق والصابرین و نصب بمدح است ای اخص او فضل صبر سایر صفات
یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فی البأساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین البأس و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئک
آن گروه که موصوف اند بدین صفتها اند الذین آنانند که صدقوا راست گفتند در دین عهد با تبلیغ حق واولئک و آن طایفه هم المتقون ایشانند پرهیزگاران از
همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق حق سبحانه و سایر مومن به است و ذکر
معاشرت مواسات است با اهل و ارباب استحقاق تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن بعهد و صبر مجموع درین آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو هریره
نقل میکند که من عمل بهذه الایة فقد استکمل ایمانه یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گروندگان کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثلت و مساوات در حکم فی
القتلی در کشتگان یعنی اسباب و قبیله که قتل بهم را پیش از اسلام حروب میان قبیله حرب و فساد بود بهم که اعاظم بودند فیسد ارادل بعوض بنده آزادی و بدل زن مردی بکشتند بعد از هجرت
این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص بایدی یعنی مساوات الحر بالحر آزاد به آزاد والعبد بالعبد و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رح آزاد برای بنده
نکشند نظر بعموم آیت و نزد امام اعظم رح حکم این آیت بآیت النفس بالنفس منسوخ است و تفاضل در نفس اعتبار نکنند والانثی بالانثی و زن بزن و امام شافعی و امام مالک رح بنا بر اجماع قتل ذمی را بمسلم
روا ندارند و امام اعظم رح بحدیث المسلمون تتکافأ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی له پس هر که عفو کنند برای که قاتل است من اخیه از قصاص برادر او که مقتول است شیء
چیزی اشارت بانکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فاتباع پس قاتل است بعد عفو از پی رفتن بالمعروف بنیکوئی و آن
طوع و رغبت است در دادن دیت واداء الیه و ادا کردن دیت الیه بوارث مقتول باحسان به زودی و نیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف سبکساری است
من ربکم از پروردگار شما ورحمة و مهربانی است و بخشایش از وی تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده
یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قتل تحکم کند و بعد از آنکه دیت ستاده دیگری را بکشد فله عذاب الیم پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک
ولکم و مر شما راست فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقاء و زندگی یعنی کسی که تصدی قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم
قصاص سبب بقای شماست یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون تا باشد که شما پرهیز کنید از قتل ناحق کتب علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر
چون حاضر شود احدکم یکی را از شما الموت اسباب علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیار الوصیة وصیت کردن للوالدین برای پدر و مادر و
الاقربین و خویشاوندان و فرزندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شد این وصیت حق و ثابت علی المتقین بر پرهیزگاران گفته اند در جاهلیت [illegible]
برای سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم ساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرد و وصیت برای این جمع مقرر ساخت و بعد از آن حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم میراث
قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در بابه درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر وصیت را قول موصی را بعد ما سمعه
بعد از آنکه شنیده باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل آن کنند و ذمه موصی از آن بری باشد ان الله سمیع بدرستیکه خدا
شنواست هم کلام موصی و هم قول مبدل را علیم داناست بنیت موصی و تبدیل مبدل فمن خاف پس کسیکه بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث و خواه وصی یا امام یا قاضی من موص
از وصیت کننده جنفا میلی از حق بسهو او اثما یا گناهی از عدول از ذوی القربی او اثما یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان موصی لهم
و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی الست که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس هیچ وبالی و بزه نیست بر وی ان الله
غفور بیامرزنده رحیم مهربان است بر وصی که از مضرت وصیت در گذرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن کما

کُتِبَ ... همچنانکه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتی شاقست پس بجهت تأنیس خاطر عابدان میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از رقم این
طاعت آزاد نبوده‌اند و در مثل آمده که البلیة اذا عمت طابت و چون روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیز کنید از معاصی و متقی شوید چه شره در صوم کم شکننده آرزو
و تفسیر عرائس آورده که این ندا با صفیای قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب رسید بطالبان جمال مشاهده در اقطار سموات غیوب ندای مفرح قلوب و مفرج کربست میگوید که فرض شد بر شما
ای اهل یقین امساک از جمیع مکنونات کمینه جز که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مألوفات طبیعت همچنانکه واجب بود و نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند
از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن طعام و شراب
اما طعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و شراب سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم جز عارفان را دست ندهد قطعه مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با کلش
کشش بود نه بشرب اکل و شرب او چه باشد انس حق دایم او ورق است مستغرق تقرا خوان یطعمنی شربت از چشمه ساز یسقینی أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ روزه دارید روزهای چند
شمرده مراد روزه رمضانست که سی یا بیست و نه باشد و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که
مکلفید بروزه مَرِيضًا بیمار که قوت روزه ندارد یا مرض او بروزه زیادت شود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد و چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بر وی است از روزه داشتن
بشمار آن روزها که افطار کرده مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فِدْيَةٌ بدل دادنی است
طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویش یعنی بر درویشی بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند لا
مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد بدین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بر تطوع خود
خَيْرًا نیکوی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس آن تطوع بهترست مر او را بنسبت بلی که او وَأَنْ تَصُومُوا
و آنکه روزه دارید مطیقان ای میگوید یا برخصت کار دادن افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که
گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا سوره
سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید تا قرآن
را منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتیکه راه نماینده است مردمان را وَبَيِّنَاتٍ و دلائل هویدا و روشن مِنَ الْهُدَى از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و ... احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است
میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بوده در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد
آن شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس واجبست قضای آن روزه بعد از روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در
آیت اول مذکورست بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدا بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد
وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده آید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر
از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَى مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا مگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا اسباب صواب روزه
و تخصیص فرمود که الصوم لی و انا اجزی به و از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص میبخشد که الصوم لی و مجازات او را بحضرت
خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هر چه بدان شرع بشارت داده است از همه حرف انا اجزی به است وَإِذَا سَأَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله
من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه گفتند خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای من نزدیکست تا با او راز گویم یا دور
تا آواز بلند بر او رسانم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخوانید بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ چون بخواند مرا از نجو
حاجت او را روا میسازم اگر خواهم یا سوال او موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند
یا بوثوق ایشان اجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که براه راست بیایند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و داعیان روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست و آنکه قبل ازین آیت
حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان میفرماید قول آنست که در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات بود و جمعی
از صحابه بعد از نماز خفتن ... برخواستند کرد و مباشرت در وقتیکه حرام بود مرتکب شدند روز دیگر این صورت بحضرت رسالت عرضه داشتند این آیت نازل شد که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ
الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ که کنایت از مباشرتست إِلَى نِسَائِكُمْ بزنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ ایشان پوشش مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت
است از اختلاط و التصاق چنانچه لباس با بدن باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ که شما باشید که خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود

دستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را
فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجوئید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند را از انکه
که غرض اصلی از مباشرت بقای نسل باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ شهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّى يَتَبَيَّنَ تا وقتیکه روشن شود لَكُمُ
الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنای روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است و در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته
در رشته سیاه بر پای بسته و استعمال می نمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ ببیان خدا پیغمبر نازل شده دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ
إِلَى اللَّيْلِ پس بتمام رسانید روزه را تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت
مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک همه تلذذات بر معتکف حرام داشته و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دائره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس است
و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جا که خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدر آمد خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان تا نماز گزارم خادم گفت دل خود را از ما سوی الله پاک کن و
هر جا که میخواهی نماز بگزار فرد از آن محراب بسوز و بگردان اگر در مسجد و در خرابات دلی فارغ بباید پاک از اغیار که تا لذت بیابی در مناجات تو گرد منبر ال و جاه مکن تا صفا بینی تِلْكَ
آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازها است که خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید بدان مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب بدان
واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَلِكَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعده و وعید لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ تا شاید که بپرهیزند از حدود الله و درنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را که واقع است بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست چون دزدی
و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها
إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام میدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم
یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند
از حضرت رسالت پرسیدند که سبب چیست که جرم قمر در اول گاه گاه باریک می نماید و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی دانست که ایشان از حکمت نقصان و
کمال ماه و دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگوی ای محمد که آن ماهها مواقیت نشانهای هنگامها و وقتها است لِلنَّاسِ برای مردمان در فرود آن وعده
زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دین و تحقیق میقات وَالْحَجِّ و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدان بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
بانکه در آئید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرا
فرو جستی و از اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام الستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان قبیله بودند قریش
و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان از تصلب در دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از دری بیرون آمد و متعاقب آن رفاعه انصاری هم از آن در
قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت از او پرسید که این جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نموده ام خواجه عالم گفت مرا در اینها از در بیرون آمدن
که من از حمسم یعنی از قریش و تو قیسی گفت ای سید المرسلین اگر تو از حمسی من هم از حمسم دین من دین تو است آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نیکوئی نیست
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى و لیکن نیکوئی نیکوئی کسی است که پرهیزد یا نیکو کسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آئید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا
از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای یا بپرهیزید از امر و نهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ
يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که با شما کارزار می کنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتل تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیت سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را در آن سال که حضرت با جمعی از صحابه بعمرة القضا بیرون میرفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش نقض عهد کرده طرح جنگ افکنند
و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود و آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید
ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را از حرم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک ورزیدن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
سخت تر است و ناپسندیده تر از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا
وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم
بر طرف نهاده اند و ابتدا بمقاتله کرده اند كَذَلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه

عذابی آتش بزرگتر است که باقی باشد از فتنه شرک وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مهربان است که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن نباشد

فتنه یعنی از شرک اثری نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلَّا عَلَى

الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی قعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذوالقعده ماضی که شما را منع کردند یعنی آنست که اگر جنگ کنند

مشرکین با شما درین ماه حرام شما را از کرده داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آنرا از ایشان برآرید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت

شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدای قتال فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بروی ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ

بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنحضرت را که دست رس است با چیزی طلبید که توشه

راه سازیم حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید خود را بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل

که مؤدی بهلاک دل است که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار ... بخل و خست مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکش افکند روی جنت نخواهد بخیل و ... افتاده اند را پل

اختیار با بهم کار نیست جای ممسک جز میان ... نیست وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید بامال و زبان إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستیکه خدای دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام

کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آنرا استیفا نمائید لِلَّهِ برای خدای چون کفار طواف و تلبیه تمام نمیکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید بحج یا عمره

رسیدن و کم شدن قوت و گم شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شما است آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و لزاینها باید فرستاد که محل آن حرم است بقول امام اعظم رح وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ

و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ تا وقتیکه برسد قربانی بجای که محل او که مناست فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ

أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا غلبه جنبندگان و درد بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بروست فدا دادن در اسباب نقل آمده که کعب بن عجره را

وقتیکه محرم بود جنبندگان روی بسیار آورده بودند و چون مردم تحقید و دیده در کاسه سر اش افتاده بود و حضرت بدان اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسپندی بکش و در آن اثنا هر اسجوان گفت

یا رسول الله بدان دسترس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه دهد و آن طعام شش مسکین باشد هر یک را

دو من از گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنی آن گوسپندی است فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخوردار شود بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان

حج و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرایط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از آنجا بعمره احرام گیرد

و اعمال وی بجا آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رح این افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت حج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمره معا و باعمال حج اقتصار کند که عمره در و

مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم این قسم فاضل تر است یا بوجه تمتع که چون از وسیم حج بمیقات رسد و احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام

بیرون آید و محظورات متمتع گردد انگاه در روز هشتم که یوم الترویه است احرام گیرد بحج و بمکه در آمده از حج فارغ شود و امام احمد رح این قسم را اختیار نموده و درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد

فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بروست آنچه میسر شود از گاو یا گوسپند یا شتر مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنکه توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس کسی که نیابد قربانی یعنی بر آن

قادر نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته یا گسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه داشتن هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن

خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذَلِكَ این حکم یا صیام یا تمتع و قران لِمَنْ مر کسی راست که لَمْ يَكُنْ

أَهْلُهُ نباشد اهل او یعنی نباشد ساکن حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد که چون آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم بغیر از منع حج بعمره احرام

می توانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این قول امام اعظم رح است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در هر چه در باب حج صادر شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای

شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است کسی که حفظ امر و نهی نکند الْحَجُّ زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماهها معروف و مشهور است یعنی شوال و ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه و شب نحر تا صبح بمذهب

امام شافعی رح و امام اعظم رح و روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ پس هر که فرض گرداند بر خود فِيهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و بنیت احرام بقول شافعی فَلَا رَفَثَ

نیست جماع یعنی نهی است که باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید وَلَا فُسُوقَ و از حد شرع بیرون نرود و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان

و رفیقان و خصومت ننمایند فِي الْحَجِّ در ایام حج و قریش با یکدیگر مجادله می نمودند و در مناسک هر یک می گفتند حج من تمام تر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ

از نیکوئی يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کرده بودند و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی

در مورد ... مردم گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بهترین توشه شما پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا

آیت تزودوا توشه گرفتن و سفر آخرت هست و بهترین زادی در آن راه پرهیزکاری است امام قشیری فرموده که تقوی عوام در شریعت است بتن از توشهٔ گناه و تقوی خواص در طریقت است
از مشاهدهٔ ما سوی الله و حقیقت الجنت که بی توشه در راه عشق سپردن برد و بی زاد شوق مرحلهٔ محبت نتوان کرد محبت از راه عاشقان بود … آنکه زاد راه زین گونه
رسیدم … راه وَاتَّقُونِ و بترسید از من یَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَن تَبْتَغُوا آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزی
مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی گفتندی داج الحاج یعنی این آینده است بی حاصل حق سبحانه فرمود که سود معامله ایشان
حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُم پس چون برگردید مِّنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا
بهم دیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است میان عرفات و منی که آنرا مزدلفه گویند
وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَإِن كُنتُم و بدرستیکه بودید شما مِّن قَبْلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعث
هادی مطلق که محمد رسول الله علیه السلام است لَمِنَ الضَّالِّينَ از جملهٔ راه گم کردگان ثُمَّ أَفِيضُوا پس بازگردید خطاب با قریش و حلفاء ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بود
و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی برخلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر بازگشتندی حق سبحانه فرمود که بازگردید
مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ و از آنجا که باز می گردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان که
مستغفران را رَّحِيمٌ مهربانست برآنکه حج بگذارد فَإِذَا قَضَيْتُم و چون حج بگذارید و بجای آورید مَّنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید
خدا را كَذِكْرِكُمْ همچو یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ در مناسک بمنی جمع شدندی میان مسجد منی و جبل الرحمن بایستادندی و در نعت
نسب و شهرت حسب آباء و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد می کنید خدا را ذکر کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را
مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَن يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز
یعنی متاع محقر دنیا می طلبند وَمَا لَهُ و نیست خواهنده را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن است
جز ثواب دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَفِي
الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی بخشش و رحمت گفته اند حسنهٔ این جهان قناعت است و از آن جهان شفاعت وَقِنَا و نگاهدار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ
علی کرم الله وجهه فرموده که حسنهٔ این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حور … و عذاب النار زن … سخت گوی بدخو … که هم درین عالم است دوزخ
زنهار از قرین بد زنهار وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَٰئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست بهره مِّمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللَّهُ
و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده که آن ایام
تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رح بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب هشت نماز تکبیر باید گفت
و امام شافعی درین مسئله موافق صاحبین است فَمَن تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند از منی بیرون رود فِي يَوْمَيْنِ درین دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نیست هیچ
گناهی نیست بعضی از اعراب جاهلیت متعجل را آثم می گفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست وَمَن تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند … منی
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نیست هیچ جرمی و مطلقا وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که پرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در بقیهٔ عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدا حشر کرده خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان کسی هست که
يُعْجِبُكَ خوش آید ترا و در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس بن شریق بود که بحضرت رسالت آمد و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را … و علاقه
گفتگوی او خوش آمد مضمون کلامش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان بسوگند موکد ساخته خدا را
بگواهی آورد و چون بازگشت از عمارات مدینه در گذشته زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیه فرستاد … از عجب افکند
سخنی که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدا را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید دل و زبان من یکیست
وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ سخت ترین دشمنان است وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون برگردد از حضرت تو سَعَىٰ رود و بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا
تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و تباه گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و نسل را یعنی چهارپایان را وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ دوست ندارد فساد را و تباهی
وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گفته شود مر او را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای … أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بگناه … فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ پس بس است مر او را دوزخ

نصف

دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسی که
میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل می کند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بطلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن عوام و مقداد بن اسود که از مکه به مدینه رفتند و خبیب
که در جنگ رجیع گرفتار شده بود در دست کافران افتاده بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و مشرکان قریش در تعقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از دار
فرو گرفته بر زمین نهاده بودند بلیع الارض منقلب شد و آن دو مرد مردانه با مشرکان در جهاد بجهاد کافران در جنب ایشان بازگشتند و گویند که این آیت در شان
صهیب رومی رضی الله عنه است که چون مشرکان اجازت هجرت بمدینه ندادند رضای خدا و خوشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید و صلحش بر آن بود که عزیز است و بعضی
گفته اند که در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرده جان فدای آنحضرت کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربان است بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان
فدا می کنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً همه یکبار مومنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب
او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت شتر و شیر شتر تناول نمی کردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی با سلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی با حکام منسوخه قیام منمایید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا که وساوس خود خاطر شما
را متزلزل می سازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام دین و قرآن مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای عَزِيزٌ غالب
است و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی چشم ندارند ایشان که یکلی در دایره اسلام در نمی شوند الا
آنکه گر از آنکه يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سپید چنانچه قوم شعیب در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکل
اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسی برسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شوند کارها یا آنکه اوامر و احکام ۲۵ ع ۱۴
سلاطین و حکام که امروز بر رعایا می کنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان خاص حق را بود و الامر یومئذ لله پس خطاب با آن حضرت است یا هر که صلاحیت خطاب دارد می گوید سَلْ بپرس
بَنِي إِسْرَائِيلَ یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند داده ایم پدران ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و سخنهایی که در شان محمد صلعم یا معجزات هویدا چون
عصا و ید بیضا و من و سلوی امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد از یهود و دیگر کند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بوی بتوریت فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بود در دنیا بقتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای
ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه وقف لازم
ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان می خندیدند و میگفتند محمد را اگر دیده میگوید با این گدایان کار جهان را است میکنیم و اساس عظمت اشراف
عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم شکنیم و اگر کار وی حق بودی البته که سادات عرب و اوائل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی
این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشند یعنی بالای آنها کسان که يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی علیین باشند از فردوس و کافران در درک
اسفل سافلین در حجیم وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً
گروه یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس و دیگر انبیا مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب
وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز همین واقع بود و حق سبحانه پیغمبران را فرستاد
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ و فرو فرستاد با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ در آنچه اختلاف کرده اند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود
و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف می کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان نه از روی دین بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ
از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمگاری فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ
الْحَقِّ از حق بیان آنست یعنی حق سبحانه مومنان را بحق راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی رو بمشرق آوردند و بعضی بمغرب
خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه و مسلم است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمود یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را جمعه که فاضلترین روزها است راه نمود وَ
اللَّهُ يَهْدِي و خدای راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیا است أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید برای مهاجران که ترک خان و مان
گرفته اید و محبت قوم و کربت غربت گرفته اند أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه بهشت در آیید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنانکه گذشته اند

مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان بحصل آیت آنست که می پندارید که رایگان به بهشت درآیید و بلقا رسید آنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ
بدیشان میرسید محنت و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان کعب و طایفه صحابه مغیره یافتند که سبب آن گرسنگی بوده و در حدیث آمده که
سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و بعد ما اولیا پس امثل فالامثل و مؤید این قول است مثنوی ان بلاها کانبیا برداشتند * سر بچرخ هفتمین افراشتند هر که در راه محبت بیشتر * بر دل او بار محنت بیشتر
یعنی انبیا و مومنان بمحنت گرفتار شدند وَزُلْزِلُوْا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلا که بدیشان رسید حَتّٰى يَقُوْلَ الرَّسُوْلُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ
و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدا ما را و ظفر دادن بر خصمان التماس تعجیل نصرت می کردند آنگه بسبب
فرمود حق سبحانه بر سوال ایشان پیغام داد اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را قَرِيْبٌ نزدیک است يَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُوْنَ که چه چیز نفقه
کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رض مردی بزرگ و توانگر از حضرت رسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق فرمود که قُلْ بگو ای محمد مَآ اَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه می کنید و اخراج
نمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس مر پدر و مادر راست و لیکن سوال از وجه نفقه بود و جواب بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد
که بمحل خود واقع شود و از جملها مصارف نفقه والدین اهم است وَالْاَقْرَبِيْنَ و خویشان نزدیک که وارث باشند چه آن صله رحم است وَالْيَتٰمٰى و بی پدران خرد سال که قادر نباشند
بر اکتساب نفقات وَالْمَسٰكِيْنِ و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ السَّبِيْلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکوی با هر کسیکه
باشد فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدا بِهٖ عَلِيْمٌ بآن چیز داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد
محققان قتال با نفس و شیطان است زیرا که عظیم ترین دشمنان ایشانند و این قتال بر شما سخت مکروه میباشد چه اگر نفس را خورد و خواب خوش خواهد و لباس علی پوشد و خوش می باید
و نخواهد که در گوشه روی به بندگی آرد خود را یکی از بندگان حق شمارد پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت صد سال وَهُوَ
كُرْهٌ لَّكُمْ و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد
وَعَسٰٓى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْـًٔا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و حال آنکه آن نیکوی باشد شما را چون غزو که مکروه شما بود و نیکوی
شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسٰٓى اَنْ تُحِبُّوْا و شاید که دوست دارید شَيْـًٔا
چیزی را از روی کسالت طبع آن تخلف است از جهاد وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ و آن بد باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و دوری از
از درجه شهدا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما آنرا نمی دانید يَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيْهِ یعنی از
قتال در وی حضرت رسالت ص در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه بسطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو
حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الاخری بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه
حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب تشویق داد و مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيْهِ بگو ای محمد که جنگ در ماه حرام كَبِيْرٌ کار بزرگ
است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگرچه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می کنند از بزرگی وَصَدٌّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و باز
داشتن مسلمانان از ایمان وَكُفْرٌۢ بِهٖ و ناگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر
و اصحاب مِنْهُ از مسجد یعنی از مکه که بر مسجد مشتمل است اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ بزرگتر است نزدیک خدا از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر
است از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مشرکان که بقصد و عناد يُقَاتِلُوْنَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتّٰى يَرُدُّوْكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِيْنِكُمْ از دین شما
که اسلام است اِنِ اسْتَطَاعُوْا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِيْنِهٖ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد
یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شود عملهای ایشان فِى الدُّنْيَا در این سرای که ایشان را ایمان نماند و استحقاق مال و زوجه
و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن آتش خٰلِدُوْنَ
جاوید باشند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا و آنانکه هجرت کرده اند و از اوطان خود برآمده وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا
یعنی عبدالله بن جحش و یاران او اُولٰٓئِكَ آن گروه يَرْجُوْنَ امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰهِ رحمت خدا را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست رَّحِيْمٌ
مهربان است يَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رض چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رض با حضرت گفتند
که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود حق سبحانه تعالی فرمود که قُلْ فِيْهِمَآ

ربع

بگو در می خوردن و قمار بازی کردن فِیْهِمَآ اِثْمٌ کَبِیْرٌ گناه بزرگ است وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها است مر مردمانرا و منافع خمر آنکه بدل نوده باشد چون استعمال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بیدلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه نموده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند در حقایق سلمی آورده که اثم کبیر است استعمال بدانها و منافع للناس در ترک آنها وَاِثْمُهُمَآ و گناه خمر و قمار اَکْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا بزرگتر است از نفع آنها وَيَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا ای محمد مَاذَا يُنْفِقُوْنَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح دو نوبت اول سوال کرد و جواب تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم که صدقه که می باید داد از مال ما در چه جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه فاضل تر آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوة منسوخ است کَذٰلِكَ هم چنانکه احکام انفاق بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان کند و روشن می گرداند خدای لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما نشانها بمهربانی خویش لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُوْنَ تا باشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آن است که بداند که ایشان قاطعان اند قال رسول الله الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله یعنی دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی زعاشق لایق است وَيَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْيَتٰمٰى از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب ایشان آورده که چون بتهدید خوردن مال یتیم آیت وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند در ان بمعاملات تصرف می نمودند جهت برات ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان طرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَیْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر وایشان احتراز کردندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق فرمود وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدا میداند تباه کننده مال ایشانرا مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای تعالی لَاَعْنَتَکُمْ هر آینه شمارا در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستیکه خدای غالب است و قادر بر اعنات حَکِیْمٌ داناست در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکٰتِ و بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتّٰی یُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند بر سول خدا مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان در مانده را که از آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم ازین آشنا بودند نزد او آمد و سلسله صحبت تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو حایل شده و مواصلت بر وجه زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است با جازت پیغمبر پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض آن حضرت رسانید و حکم الهی شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازید و هم درین اوقات عبد الله بن رواحه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر زده او زده بود و داد و خواهان بحضرت نبوت پناه آمده و آن حضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد استیز بنده و فرمان نا بر بنده است حضرت رسالت فرمود پس او مومنه باشد باوی نکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی بان طعن کردند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه خَیْرٌ مِّنْ مُّشْرِکَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَّلَوْ اَعْجَبَتْکُمْ و اگر چه شمارا در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِیْنَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتّٰی یُؤْمِنُوْا تا وقتیکه ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَیْرٌ مِّنْ مُّشْرِکٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک وَّلَوْ اَعْجَبَکُمْ و اگر چه شمارا در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه عزت یا ثروت اُولٰٓئِكَ آن مشرکین و مشرکات یَدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب دخول است بدوزخ وَاللّٰهُ یَدْعُوْٓا و خدا میخواند بلسان رسل یا اولیا خدا میخواند اِلَی الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی بعملها که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِاِذْنِهٖ بقضا و ارادت او وَیُبَیِّنُ اٰیٰتِهٖ و هویدا می کند احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند وَیَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِیْضِ و می پرسند ترا ای محمد از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم برروی ایشان نمی انداختند و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام می دانستندی و نصاری بر عکس این در ان حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن دحداح گفت یا رسول الله با زنان خود در حالت حیض چگونه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ اَذًی بگو ای محمد حیض مکروهی است که نفس آدمی را از ان نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَآءَ پس دور باشید یکسو شوید از زنان فِی الْمَحِیْضِ در حالت حیض ایشان یعنی اقتران کنید از مجامعت ایشان نه آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتّٰی یَطْهُرْنَ تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رح و عاصم یَطْهُرْنَ بتخفیف خوانده یعنی تا وقتیکه پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول امام اعظم رح است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است فَاِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند و یا پاک شوند فَاْتُوْهُنَّ پس بیائید بدیشان مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّٰهُ از انجا که خدای امر کرده یعنی از جائی مقرر که آن حرث است لا غیر اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ بدرستیکه خدای

ع ۲۷ ۵

دوست دارد توبه کنندگان را از مناهي ويحب المتطهرين و دوست دارد پاکیزگان را نساؤكم حرث لكم زنان شما موضع کشت زار شمااند یهود می‌گفتند هرگاه در روش مباشرت نماید بچه احول
از پشت فرزند احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بحضرت رسالت عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولاد اند فأتوا حرثكم پس بیایید بکشت
خود أنى شئتم هر چگونه خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقاء و غیر آن چون أنى وارد باشد یعنی بانی موضع حرث بود نه محل فرث وقدموا لأنفسكم و پیش فرستید برای نفس خود یعنی
طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت طاعت و قصد صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر او شرت نهی او واعلموا أنكم ملاقوه و بدانید که شما
رسندگانید بدانچه از پیش فرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می‌رسید یعنی او را در قیامت خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگان است بر خدا کما قال وعرضوا على ربك صفا وبشر
المؤمنين و مژده ده گرویدگان را بهشت و روایت ولا تجعلوا الله و مگردانید نام خدا را عرضة لأيمانكم نشانه دستاویزی سوگندان خود را که عبد الله بن رواحه از روی خشم
خود لبشیر بن نعمان بر نجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در خانه وی نکوی نکند و او را با خصمان صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع أن تبروا
از آنکه نکوی کنید بار با و احباء وتتقوا و از آنکه بپرهیزید از مروت با یاران مکالمت کنید وتصلحوا و از آنکه اصلاح کنید بين الناس میان مردمان والله سميع و خدای شنوا است سوگند
عليم دانا بنیات الضمیر سوگند خورندگان عبد الله بن رواحه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود در گذشت و بایستید در مقام مرحمت و شفقت آمد لا يؤاخذكم الله بگیرد شما را
خدای یعنی عتاب نکند باللغو بیهوده که واقع شود في أيمانكم در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رح آن است که کسی چیزی یاد کند بظنه آنکه راست گوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی
لغو را داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله گوید در آن قصد سوگند نباشد و بهر دو تقدیر لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذه نکند و
لكن يؤاخذكم و لیکن مواخذه میکند شما را بما كسبت قلوبكم بآنچه عزم کنند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده
بیاید ان شاء الله تعالی والله غفور و خدای آمرزنده است بنده را که بیمین لغو گیر حليم بردبار است در سوگند عمد در عقوبت تعجیل نماید للذين يؤلون مر آنها را که سوگند
خورند من نسائهم از زنان خود در شدن و باز ایستادن در جاهلیت چون کسی بزنی میل نمودی و غیرت داشتی که چون او با کسی دیگری بخواهد سوگند خوردی که یکسال با او نزدیکی
نکند و او را در مدت یا بیش و گشته بگذاشتی و آن بیچاره در ستم او بی شوهر بودی تا آنکه حق سبحانه و تعالی از آن منع فرمود و حکم فرمود که ایلا باحوال آنانکه چنین سوگند خورند تربص أربعة
أشهر انتظار بردن چهار ماه است فإن فاءوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خوردگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فإن الله غفور پس بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده
سوگند را در این صورت رحيم مهربان است که مباح کرد حنث سوگند را و کفارت مقرر فرمود و حکم شرع آن است که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر
عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بر وی کفاره سوگند نیست اگر مدت بگذرد و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم رح طلاق باین واقع شود و قول شافعی رح آنست که زن را رسد مطالبه کردن
که با او آی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را به رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از وی طلاق دهد وإن عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق را فإن
الله سميع پس خدای شنوا است قول مولی را عليم داننده است بعزم مولی والمطلقات و زنان طلاق داده که مدخول بها و صاحب حیض باشند يتربصن بأنفسهن انتظار
نفسهای خود و تاکید است در انتظار ثلاثة قروء سه قروء و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رح طهر است و نزد امام اعظم رح حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر شود که چون در حیض
فایده خلاف در معتده ظاهر شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر گویند و بقول آنکه حیض گویند انقضا عدت بعد از انقطاع حیض
است ولا يحل لهن و حلال نباشد زنان را أن يكتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای في أرحامهن در رحمهای ایشان از فرزندان و چون کتمان ولد
سبب ابطال حق رجعت است پس از زنان روا نبود إن كن يؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله واليوم الآخر بخدای و بروز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان أحق
بردهن سزاوارترند برجوع کردن با ایشان في ذلك در زمان تربص إن أرادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان
در ابتدای اسلام تا سه طلاق رجعی مینمودند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت کردند و نیت بالفور گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن و مر زنان را
بر مردان از حقوق مثل الذي عليهن مانند آن حقوق که مردان راست بر ایشان بالمعروف بخوبی یعنی حسن معاشرت و حق و بر زن آن است که فرمان شوهر برد و رعایت
قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با وی نفقه بوجه احسن برد و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزند وللرجال و مردان را است عليهن درجة
بر زنان افزونی و بلندی و آنکه مهر ایشان است و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست مردان است و در حقائق
مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال و ولایت است و در خبر آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شده اند آسیه زن فرعون
و مریم بنت عمران رض والله عزيز و خدای عزیز است غالب بگردانند دار او بفضل بهر کس حکیم دانا است بحکمت حکم میکند بر بندگان الطلاق مرتان طلاق
شرعی که در آن رجعت باشد مرتان دو بار است بعد طلاق در زمان جاهلیت مقرر بود که اگر فرضا زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی بعد سیاه بود که زن را

۳۸
ع

طلاق میداد و نزدیک با نقضای عدت رجوع نموده دیگر باره را میکرد روزی زنی بحضرت عائشه رضی الله عنها از شوهر خود شکوه کرد که پیوسته او را طلاق میداد و بقصد اضرار رجعت میکرد و حکایت آن شکایت
بمسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ باخود گرفتن است برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها کردن بنیکوی یعنی بگذاشتن
تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بران مرد حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را
ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن از وی در طلب طلاق آن کابین
خود را باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند و بترسند مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نمی توانند داشت حُدُودَ اللَّهِ
احکام الهی را در صحبت و معاشرت فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و بدست شما است أَلَّا يُقِيمَا آنکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را در
امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و جان خود را باز خرد چنانچه زن ثابت
کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدا است که برای مصالح بندگان مقرر کرد فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن درمگذرید وَمَنْ
يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از اندازهای خدای فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد
بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْ بَعْدُ بعد طلاق ثالثه حَتَّىٰ تَنْكِحَ تا وقتیکه بنکاح در آید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهر دیگر را و زوج ثانی
از مباشرت او برخورد دختر عبدالرحمن بن عوف قرظی که مطلقه ثلثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت
منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی من عسیلته ویذوق هو من عسیلتک فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه باز گردند و رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اگر دانند یا گمان می برند أَنْ يُقِيمَا آنکه بپای
دارند حُدُودَ اللَّهِ احکام خدا را از حق یکدیگر شناسند وَتِلْكَ و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای احکام است که خدای يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس رسند نزدیک مدت یعنی بانقضای
عدت خود فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان را بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار أَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا عدت
ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داده و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید باز رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق داد و
بار رجعت نمود حق سبحانه درین آیه از آن نهی کرد و فرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت کنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید ایشان را
بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بمسلمان رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی ستم کرده است بر نفس خود و او را معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده
بزبان نزد صاحب شریعت ملعون است و در طلاق رکینه آورده که در امت موسی هر که خواستندی که دعا بد کنند گفتندی به کردار دل آزار ... بود زود بورطه هلاکت در افتند ملعونی
مکر خواه مردم نباشد بدتر و نزد کسی که نیک اندیش شر انگیز هم ... شود ... وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدا را هُزُوًا افسوس
یعنی اعراض کنید از آن و تهاون منمایید در عمل بدان این آیت در شان جماعتی است که امر نکاح و طلاق را سست میگرفتند و می گفتند بازی می کردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای
خدا را عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در رتبه نکاح روا نبود مگر پیغمبران را و این جا تا چهار حره در عقد واحد
جایز است و اما بعد طلاق مراجعت جایز نبود و تزوج بزن دیگر جزوی و درین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و یاد کنید آن چیز را که بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ
از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود و آن يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد شما را بدان ... و منع می کند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز از اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون خواهید که طلاق دهید
زنان فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس رسند بانتهای مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را
بدینجا ... بتفصیل مطلق در سیاق ... آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را بعبدالله بن عاصم داده بود و عبدالله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده
پشیمان شده و خواست که رجوع کند معقل گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رهای کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نخواهد رسید حق سبحانه آیت فرستاد
و گفت ... شوهر زنان از رجوع با زواج خود إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاش ذَٰلِكَ این نهی عضل کردیم
يُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بر وجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز که در آن همه جزا است ذَٰلِكُمْ این
پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش چه زوجین هر یک دیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی

نديده ونداسته باشيد ذٰلِكُمْ اَزْكٰى لَكُمْ وَاَطْهَرُ پاكيزه تر از آنكه حرام انديشند وفكر فجور نمايند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خداي داند كه زن ومرد خواهان يكديگرند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نميدانيد وَالْوَالِدٰتُ
و مادران يعني زناني كه مفارقت افتاده باشد ميان ايشان و شوهران و طفل شيرخواره درميان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد وخواه بعد از آن حكم آنست كه ايشان يُرْضِعْنَ
شير دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ مر آنكس را كه خواهد اَنْ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنكه تمام كند شير دادن فرزندان خود را وَعَلَى الْمَوْلُوْدِ
لَهٗ و بر آنكس است كه فرزند براي او زاده اند يعني پدر رِزْقُهُنَّ روزي اين شيردهندگان يعني خورش ايشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ايشان بِالْمَعْرُوْفِ بطريق انصاف و اعتدال لَا
تُكَلَّفُ نَفْسٌ تكليف كرده و رنج يافته نشود هيچ نفسي اِلَّا وُسْعَهَا مگر از آنكه گنجايش و توانائي آن دارد لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بايد كه رنج نرساند هيچ مادري بِوَلَدِهَا بفرزند
شيرخواره خود كه او را از خود جدا كند و به پدر دهد يا بايد كه رنج رسانيده نشود مادر بسبب فرزند يعني او را بي رضا اكراه كند و اگر قبول كند از كسوت و نفقه باز گيرد وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّهٗ
و بايد كه ضرر نرساند مولود له يعني پدر بِوَلَدِهٖ بفرزند خود كه او را در وقت شيرخوارگي از مادر بستاند و يا بايد كه ضرر رسانيده نشود پدر بواسطه فرزندان يعني از زياده از قوت
و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له بود كه چون مولود له متوفي شود يا بر وارث صبي كه اگر فرضا صبي بميرد وي وارث شود و لازم است مِثْلُ ذٰلِكَ مانند
آنكه بر مولود له بود از نفقه و كسوت و عدم اضرار فَاِنْ اَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا كردن فرزند از پستان يعني باز كردن از شير قبل از اتمام حولين عَنْ تَرَاضٍ
مِّنْهُمَا از روي خوشنودي هر دو يعني والدين وَتَشَاوُرٍ و مشاورت كردن با يكديگر از روي رضا و نظام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هيچ وبالي نيست بر ايشان وَاِنْ
اَرَدْتُّمْ و اگر خواهيد اي پدران و كسانيكه باسترضاع محتاجيد اَنْ تَسْتَرْضِعُوْٓا آنكه دايه گيريد بجهت شير دادن اَوْلَادَكُمْ براي اولاد خود خواه مادر را مانعي باشد از
شير دادن وخواه نه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هيچ گناهي نيست در دايه گرفتن اِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسليم كنيد بدايگان مَّآ اٰتَيْتُمْ آنچه اراده كرده ايد دادن آن را بديشان بِا
لْمَعْرُوْفِ بنيكوئي و خوشنودي يا بي مضايقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسيد از خداي عزوجل در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانيد كه خداي بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بآنچه ميكنيد از رضاع و فصال و استرضاع بَصِيْرٌ بيناست وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانكه ميرند از شما وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا و بگذارند زنان را بايد كه زنان ايشان
يَّتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا چهار ماه و ده روز مگر آنكه حامله باشند كه عدت ايشان بوضع حمل منقضي شود يا كنيزك كه عدت دو ماه
و پنج روز بود فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده اَجَلَهُنَّ بپايان عدت خويش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هيچ وزر و وبالي نيست شما اي امت مسلمانان يا اي
اوليا ازواج فِيْمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان كنند فِيْٓ اَنْفُسِهِنَّ در نفسهاي خويش از شوهر كردن بِالْمَعْرُوْفِ بنيكوئي يعني بموافقت شرع مراد ...
شهود عدول وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ و خداي بآنچه شما ميكنيد اي مردان و زنان خبير و داناست اي مطيع چون دانستي كه كار ترا ميبيند ...
چون ميداني كه گناه تو ميداند ترك معصيت كن تا از عذاب برهي رباعي ...
وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهي نيست بر شما اي خواستاران نكاح فِيْمَا عَرَّضْتُمْ بِهٖ در آنچه تعريض كنيد بدان يعني بكنايه خبر دهيد مِنْ خِطْبَةِ النِّسَآءِ از اظهار خواستگاري زنان معتده
يعني كلامي گوئيد با ايشان كه موهم باشد برغبت شما در نكاح ايشان مثلا برين وجه كه تو از شوهر ...
لازم است ... گناهي نيست كه سخن بتعريض گوئيد اَوْ اَكْنَنْتُمْ يا آنكه پوشيده داريد فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ در دلهاي خود عَلِمَ اللّٰهُ دانست خداي ... اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُوْنَهُنَّ ...
زود باشد كه ياد كنيد آن زنان را بنيكوئي يعني بموافقت شرع بعد از ترويج وَلٰكِنْ لَّا تُوَاعِدُوْهُنَّ وليكن وعده مدهيد ايشان را سِرًّا ...
... اِلَّآ اَنْ تَقُوْلُوْا مگر آنكه بگوئيد قَوْلًا مَّعْرُوْفًا سخن نيكو ... وَلَا تَعْزِمُوْا عُقْدَةَ النِّكَاحِ ...
... حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتٰبُ تا برسد كتاب يعني آنچه خداي نوشته و فرض كرده از مدت اَجَلَهٗ بغايت خود و مدت او منقضي گردد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانيد كه خداي تعالي
يَعْلَمُ مَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ ميداند آنچه در دلهاي شماست از عزم بر كارها كه جائز نيست فَاحْذَرُوْهُ پس بترسيد و حذر كنيد از عذاب وعقاب او وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانيد كه خداي غَفُوْرٌ
عفو كننده ... حَلِيْمٌ بردبار است ... لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهي و وبالي نيست بر شما اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ اگر طلاق دهيد زنان را ...
مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ مادام كه مس نكرده باشيد ايشان را ...
و هذا بواسطه خلوت الزام مهر كند اَوْ تَفْرِضُوْا لَهُنَّ فَرِيْضَةً ...
وَّمَتِّعُوْهُنَّ و برخوردار سازيد ايشان را يعني چيزي بدهيد ...
فرمود كه ... عَلَى الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ بر مرد توانگر باندازه توانائي او وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهٗ
و بر مرد درويش تنگدست بمقدار دسترس وي ابن عباس فرمود كه ...

ع

و بعضی بر آنند که این متعه واجب است که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعاً بالمعروف باندازه توانایی متعه دادنی بر وجهی که شرع و عرف آن را پسندد حقا متاع
یعنی متعه واجب یا ثابت شده بر عمل محمود یعنی متعه دادن واجب گردانیدم متعه را واجب گردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران و ان طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن
پیش از آنکه مس کنید بشهوت ایشان را وقد فرضتم و بتحقیق که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهر مقرر فنصف ما فرضتم پس شما را ادای نیمه آنچه فرض کرده اید قبل از
نزول این آیت کسی که زن را پیش از دخول طلاق داده از مهر مسمی چیزی لازم نبود بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ
شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا آنکه عفو کند کسی که بیده عقدة النکاح
بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رح و این وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل
کنند و تمام مهر بدو دهند و همین قول است اینکه میگوید و ان تعفوا و آنکه در گذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید اقرب للتقوی نزدیکتر است به پرهیزگاری از بیداد و لا تنسوا الفضل
بینکم و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را مهر مسمی بدهد تا دل شاد گردانم و زن نیز تفکر
کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند گشته اولی آنکه از وی چیزی نگیرم ان الله بما تعملون بصیر بدرستیکه خدای بآنچه می کنید از جود و فضل بصیر و بیناست حافظوا
محافظت کنید ای مؤمنان و مداومت نمائید علی الصلوات بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و شرط محافظت بخصوصیت بجانب صلوة وسطی رعایت کنید
و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر رض نماز بامداد است که میانه سواد لیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاری است یا از هر طرف دو نماز است که
در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا وسط صلوة نهاریه است و بروایت فاروق
و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة
العصر و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یکجانب دارد که در یکی قصر نیست و در دیگری نه و دو نماز شب از طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام و نماز خفتن و بروایتی از ابن
عباس و قبیصه بن ذویب نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفاتیه و دو
صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان است یا مابین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست
و تخصیص یکی ازین نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر شرح و بسط مستوفی مذکور است و دیگر امر میکند که بپا ایستید لله برای خدای قانتین در حالتیکه فرمان بردار
یعنی نماز گذارندگان گفته اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرمود که هر یک از ما در عهد رسول در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت
شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعی
در تعیین سی باد و جو خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا بغیبت بدان فاذا امنتم
پس چون ایمن شوید فاذکروا الله شکر گوئید خدا را کما علمکم همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نمازها با شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که از او دانید والذین یتوفون
منکم و آنانکه وفات کنند از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت می داشتند و جامهای کهنه پوشیدند و قاعده ترک زینت
و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در میان خانه یا اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در میان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جدا گانه
برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتیکه از خانه معهود بر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت علیه السلام بمدینه
آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت ع ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه شوهر نفقه بدو
سانند در آن محل این آیه نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وصیة فرض کرده شد وصیتی و بعضی بنصب خوانده معنی آنست که وصیت کرد
خدای وصیت کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن
معهود اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس حرج و گناهی نیست شما را ای اولیای شوهر
فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف از آنچیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز و خدای غالب است انتقام
کشد از هر که مخالفت امر وی کند حکیم صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ شست و عدت یکسال بچهار ماه و ده روز راند چنانکه گذشت
وللمطلقات و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متاع متعه است که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکو و توسط و نه غلو و تقصیر حقا ثابت و برگزیده
است خدای این را بجهت گردانیدنی علی المتقین بر پرهیزگاران مراد متقیان اینجا مسلمانانند که از شرک پرهیزند کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن میگرداند

ع ۷ ۳۱

خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را از آنچه بدان محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما تعقل نمائید و در قبول آن و تفکر در آن کار فرمائید الم تر آیا ندیدی ای بیننده یعنی بشنو
تعجب کنا کرده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلها و سراهای خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی گوید که در دیه داوردان
و اسط طاعون پیدا آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و جمعی از ایشان بمردند و اغنیا بیرون رفتند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده بیرون شدند هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد
هزار بیکبار از ده بیرون حذر الموت از بیم مرگ گریختند از مرگ و در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت مر ایشانرا خدا موتوا بمیرید همه بیکبار
بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند و چهارپایان خود و هم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده
عاجز گشتند آخر الامر دیواری گرد ایشان بکشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت تا از ایشان جز استخوان نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بر آنکه
بوده که روزی حزقیل بن بوذی که ثالث خلفای موسی بود بران موضع گذر افتاد و آن توده های استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنین بچه از هیبت این منظر رحمت بر ایشان لکن
از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده کنم حزقیل آن کلمه بزبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت ان الله بدرستیکه خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و
رحمتست علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس ولیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس نمی کنند خصوصا امم الرسل که چنین معجزها دیدند فرمان حق را گردن ننهادند
شما ای مسلمانان عبرت گیرید وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدا برای اعلای کلمه دین خدا واعلموا ان الله و بدانید که خدا سمیع شنواست قول
متخلفانرا از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک مینمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکس که یقرض الله وام دهد خدایرا یعنی بندگان درمانده او را
که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و درین تقدیر
مضاف محذوف باشد ای بقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضمار نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله بقرض از وجه جزا و اینکه بی شبهه
عوض دران لازم است و قرض حسن بر تقدیر آنست که خالص برای خدا بدهد یا از مال حلال تصدق کند امام قشیری میگوید که یکی آنکه بمنت قرض بر خدا
فیضاعفه پس خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض له برای او اضعافا کثیرة اضعاف کثیره را بیرون از شمار
تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای فقیر است که از ما قرض میطلبد و چون مومنان ابو الدحداح انصاری
پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد آنحضرت فرمود که میخواهد که شما را بواسطه آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو نخلستانست و بهتر از آن
خرماستان چنینم دارد اگر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من میشوید سید عالم فرمود که من ضامن شدم گفت ای پیغمبر
اگر فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول گرفت و گفت در راه حق سبحانه تصدق کردم بنخلستان آمد
مادر فرزندانرا گفت یا ام الدحداح این نخلستان را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت چندان نخلستان تو را بود ام الدحداح گفت خوش سودا کردی بارک الله
لک فیما اشتریت و حضرت رسالت درباره او فرمود کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی
بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آنست ویبسط و گشاده میگرداند روزی بر جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آنست والیه ترجعون و بسوی او باز
گردیده خواهید شد و بمعنی قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقایق گفته که امساک کند از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست و منت بر فقرا نهد و بسط کند
بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نبینند و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که گاه
بقبض در زندان خودی گرفتار گرداند و گاه ببسط از خودی برهاند قدس سره گفته که الهی
ترکیست رباعی الم تر الی الملا آیا ندیدی یعنی بشنو و علم تو
منتهی نشد الی الملا بسوی جمعی از اشراف من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از وفات موسی اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی
لهم مر پیغمبری را که بود ایشانرا و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد از یوشع بر بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بود یا شمعون بن صفیه
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز برای ما یعنی تعیین کن میان ما ملکا پادشاهی تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدا با
دو قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل در دست ایشان درمانده بود
و میان ایشان ملکی و کار فرمایی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود درخواست کردند ملکی که همراه او جهاد توانند کرد قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم شاید از شما آن
که چون فرض گردانیده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا گفتند وما لنا و چیست مرا

چه بر ان و دا... تعالی که ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وَقَدْ اُخْرِجْنَا و بتحقیق بیرون کرده اند ما را مِنْ دِیَارِنَا از مواضع و مساکن ما وَاَبْنَائِنَا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند
از ایشان در خبر است که جالوت با اتباع ملوک عمالقه از ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند
فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعدای دین تَوَلَّوْا برگشتند از فرمان برداری و گذشتند اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد
و سیزده تن بودند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشمویل بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب دادند
از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که کسی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصا و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید
و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی آمدند و آمد و شد آغاز نهادند و برای
هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان مساوی نبود تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه
شمویل آمد فی الحال آن روغن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای قَدْ بَعَثَ
لَكُمْ تحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه فرمان فرمای قَالُوا گفتند از روی استبعاد اَنّٰى يَكُونُ چگونه باشد و از کجا است لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی
عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ و ما سزاوار تریم بپادشاهی که از سبط یهودا ایم و نه او که از سبط ابن یامین است و در این سبط نه مملکت است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط
... محرومی مقام است وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نصیب عار است از باب ... که ... خوار
[illegible] ... قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىهُ بدرستیکه خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد
او را بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ ... دانش یعنی علم حرب گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و دیگر ... در جسم آورده اند که طالوت مرد
... از اهل ... خود ... وَاللّٰهُ يُؤْتِي و خدای میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
میداند ... وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن ... اختیار ...
عَلِيمٌ ... از طریق ... آمده ... طالوت ... اشمویل از خدای ... درخواست
... علامت پادشاهی او ... وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت ایشانرا پیغمبر ایشان اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهِ بدرستیکه نشانه پادشاهی طالوت اَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست
... تابوت سکینه ... فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه است مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی ...
... باشد و گفته اند سکینه جانوری بود ... چشم ... دو مشعله ... دیدن او ... منقول است
او ... بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی ... باد ... دشمنان ... متفرق ساختی و بهذا بنی اسرائیل این تابوت
... وَبَقِيَّةٌ ... تابوت ... مِمَّا تَرَكَ اٰلُ مُوسٰى وَاٰلُ هَارُونَ یعنی موسی و هارون ... آل شخص گویند
... نفس او ... ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم ... آل داود ... از موسی و هارون
در آن تابوت ... موسی ... الواح ... سلیمان ... و آن تابوت ... از بنی اسرائیل گرفته بولایت
... تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ ... اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَكُمْ ... صدق قول پیغمبر
... اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ... طالوت ...
... فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ ... طالوت ... اشمویل ... لشکر ...
... طالوت ... اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ ... میان اردن و فلسطین
... فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي ... وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ ...
... فَاِنَّهُ مِنِّي ... اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ
غُرْفَةً بِيَدِهِ ... حق سبحانه ... لشکر ...

رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه اِلَّا قَلِیلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند [illegible] ازان خود سیراب
شدند و هم مطهر [illegible] ایشان از بقیه آب غرفه سیر شدند و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند [illegible]
و [illegible] ملاقات نکردند [illegible] و اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و [illegible]
جوی آب مال و متاع دنیا است هرکه از آن بسیار خورد و زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شده هرچند بیشتر آرد تشنگی [illegible] آن افزون گشته [illegible]
نیاید [illegible] سیم [illegible] بر عصیان [illegible] تا صدق قانع [illegible] و دکوره [illegible] چند قسمت کرده [illegible] از دولت [illegible]
بی بهره است و هرکه از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که ازان چاره نیست خورسند گشت [illegible] از نهر [illegible] و مؤید گردیده از روی [illegible]
بیت قناعت توانگر کند مرد را [illegible] **قطعه** ای قناعت توانگرم گردان [illegible] فَلَمَّا
جَاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آن کسانیکه ایمان آورده بودند [illegible] قَالُوا گفتند آن
دیگران که خلاف کرده عبور نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ نیست ما را توانائی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکرهای او [illegible]
وازان جو [illegible] ایشان بر لشکر جالوت [illegible] سیصد و سیزده [illegible] قَالَ
الَّذِینَ یَظُنُّونَ گفتند آنانکه یقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان ملاقات کننده اند [illegible] سیصد و سیزده تن که
کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ بسیار گروه اندک [illegible] غَلَبَتْ غالب شده فِئَةً کَثِیرَةً [illegible] بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible]
وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ و خدای با [illegible] و چون خالفان [illegible] و مقابل لشکر جالوت
صف کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر [illegible] صد هزار سوار [illegible] **بیت** [illegible] و جالوت نیز
بخود مرد عظیم الجثه و شدید الشوکت بود و در تفسیر امام [illegible] اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود [illegible] و آن هنگام
مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا گفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا فرو ریز
شکیبائی استعاره است [illegible] یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاهدار [illegible] وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ [illegible]
گرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس شکستند و روی بهزیمت کردند مؤمنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُدُ و بکشت داود [illegible] جَالُوتَ [illegible]
فلاخن که بر خود وی زد و خود در سر [illegible] بشکست و مغزش پریشان [illegible] و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت [illegible] شریک گرداند
پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی از ملکت باو گذاشت و آخر تمام ملکت بدو رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ و عطا کرد خدای داود را بعد قتل جالوت پادشاهی وَالْحِکْمَةَ
و داد [illegible] وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا یَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمی است [illegible] و زره گری [illegible] و زبان مرغان و
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر باز داشتن خدای مردمان بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی [illegible] لَفَسَدَتِ
الْأَرْضُ [illegible] وَلَٰکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت است عَلَی الْعَالَمِینَ [illegible]
[illegible] تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ [illegible] قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَیْکَ می خوانیم آنرا بر تو [illegible] بِالْحَقِّ [illegible]
وَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ و بدرستیکه تو هر آینه از فرستادگانی [illegible] **تِلْکَ الرُّسُلُ** [illegible]
[illegible] فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ برخی از ایشان [illegible] عَلَیٰ بَعْضٍ بر بعضی [illegible] مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ [illegible]
[illegible] موسی [illegible] وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ [illegible]
برخی از ایشان [illegible] و تفاوت انبیا [illegible] بعضی از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فته وَآتَيْنَا داديم عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عيسى پسر مريم را معجزهاى روشن چون احياى موتى و ابراى اكمه و ابرص و اخبار بغيب وَأَيَّدْنَاهُ و قوت داديم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ
بجان پاک که جبرئیل است و در ماه ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس ایشان بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس از ایشان کسی
بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض
بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب
و اراده سبب است یعنی قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید است وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدا يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ می کند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ٣٤ ع ٥
آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید بشما
يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ
و نه در خواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر
موضعش اللَّهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مطلق إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او راست الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان
و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ نمیگیرد او را سنه مقدمه خواب که غنودگی است و غیر آنکه نعاس
گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که معطل ادراک حواس ظاهر است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها ست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات
سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه يَشْفَعُ در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت
شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدا مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمین است از امورات جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کار آن جهان وَلَا
يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ كُرْسِيُّهُ فرا رسیده و گنجیده است کرسی
او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را رنج
نیفکند و بدو گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد و اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریف بزرگترین آیتی
است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکند نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قرائت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست
فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بعد از در آمدن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این
آیت بآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری را دو پسر قابل داشت ناگاه
ترسای از شام بمدینه آمده ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه بسوی او ... و مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او بجانب شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت پناه علیه السلام در
خواست تا برود و ایشان را با کراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که یعنی ... است قَدْ تَبَيَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ
از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی بگرود بِالطَّاغُوتِ بهر چه سبب طغیان بود خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ
بِاللَّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستیکه چنگ در زد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت یا قوت نزدیک امر و نهی که سلوک طریق
پیغمبر است علیه السلام سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق بحیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را مزید عنایت
بصحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گردانیده بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق والدین
النقشبند قدس الله سره بحقایق کلمه مذکور است که در این طریق طاغوت ماسوای حق است کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و پیغمبر علیه السلام فرموده که ابغض
زید
اله عبد ... من جمیع الالهة بدترین خدایانی که در زمین می پرستند هوای ایشان است أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ آیا نمی بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدای گرفته است ان عجایب
کار او بنده خود آمد بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة هلاک است بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند
هم انچه مرکب بنده چیزی باشد او را پرستد و نعم ما قال فرد هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی ای سزاوار دو جهان مونس و معبود تو پس بالضروره از همه چیز ها می باید برید و بحق
باید پیوست این آیت مر نفسا است بالعروة الوثقی و این عروه است که لَا انْفِصَامَ لَهَا نیست گسستن مر آنرا و ... وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است قول کسی را که متوسل
بعروه وثقی بود عَلِيمٌ و داناست بنیت هر نفس متمسک بدان عروه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا خدای ... ست ان کسانیست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه

نمودن بصراط مستقیم یُخْرِجُهُمْ بیرون آرد ایشان را مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت اِلَى النُّوْرِ بسوی روشنائی ایمان و ثبات بر آن یا از ظلمت معرفت و یا از شک بیقین یا از ظلمات
نفس بنور دل یا از صفات بشریت با اخلاق ربوبیت وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را اَوْلِيٰۗـــُٔــھُمُ دوستان ایشان
الطَّاغُوْتُ یهود را کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و مثال ایشان بت پرستان را اصنام و آلهه باطله و اهل اهوا را شیاطین یُخْرِجُوْنَهُمْ این معاندان و شیاطین و دیوان که طاغوت
عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را مِّنَ النُّوْرِ از نور ایمان میثاقی اِلَى الظُّلُمٰتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از اقرار
بانکار اُولٰۗىِٕكَ اَصْحٰبُ النَّارِ آن کافران با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن آتش جاوید مانند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و بعین
بصیرت نظر نکردی اِلَى الَّذِيْ بسوی آنکس که انکار کرد و عناد حَاۗجَّ اِبْرٰهٖمَ محاجت و مخاصمه کرد با ابراهیم فِيْ رَبِّهٖٓ در دین و توحید او و در اثبات ربوبیت و وحدت پروردگار او
بجهت آنکه اَنْ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی دنیا و با آن احسان و مجادله کرد امید برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و او در مقابله آن بسبب طغیان
بیرون آورد و دستگیر کریمان عصیان کرد و این محاجه نمرود بن کنعان بود که همه زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتها را بشکست و پای ارکان دولت نمرود بر وحدت او تو را کرد
نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ یاد کن آن وقت را که گفت ابراهیم در جواب نمرود
رَبِّيَ الَّذِيْ پروردگار من آنکس است که از روی قدرت يُحْيٖ زنده می گرداند و از عدم بوجود آرد وَيُمِيْتُ و می میراند و از منزل بقا بوادی فنا می برد قَالَ گفت نمرود اَنَا اُحْيٖ
وَاُمِيْتُ من هم زنده کنم و بمیرانم پس دو واجب القتل که در زندان بودند یکی را بکشت و یکی را آزاد کرد گفت اینک یکی را زنده کردم و دیگری را بکشتم طلب نمود بقتل
رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن متمرد آن بود که احیا بمعنی عفو است و امانت بقتل و نمیدانست که احیا و امانت خلق حیات و موت است در اجساد و آن خبر مختص
قادر مختار است تا شاید با میدانست و برهان مجلس خود تلبیس کرد تا حجت ابراهیم محبت ... بر تو انتقال نمود قَالَ اِبْرٰهٖمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای یَاْتِيْ
بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقیکه محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس بیار تو آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جاییکه محل غروب اوست فَبُهِتَ الَّذِيْ پس مبهوت
گردانیده شد آنکس که كَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بطریق نجات الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ گروه ستمکاران را اَوْ كَالَّذِيْ
این سخن مترتب بر آیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که مَرَّ عَلٰي قَرْيَةٍ گذشت بر دهی وَّهِيَ خَاوِيَةٌ و آن ده افتاده بود عَلٰي عُرُوْشِهَا بر
سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود و پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است اشهر آنست که گذرنده عزیر بود که تعییر آن ده بیت المقدس بود و خراب شده بود که نبوکد نصر
از اولاد احبار یهود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته بابل برده در حق سبحانه و تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود عزیر توجه بیت المقدس نموده بر
ابا بود با به وقت که بر دو درختی از الیا بود رسید پس چون آن دیار ویران دید و ما درختان و میوه ها بود قدری انجیر چید و قدری انگور تاکرد و در مسیر خود و قدری انجیر خورد و ما
در سله نهاد و انگور را بفشرد و پاره با نان میده و بقیه در خیکی بریخت و در و گوشتی که داشت پیش خود بست و تکیه بدیوار کرده و میران ده ویران می نگریست چون آن ده بان خرابی
دید قَالَ اَنّٰى يُحْيٖ گفت عزیر بچگونه و بر چه وجه زنده کرداند هٰذِهِ اللّٰهُ این ده را خدای یعنی چگونه آباد آن بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی و با اهل او بکیفیت زنده گردانید
مردن ایشان و این بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بکیفیت احیا بود فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای و در وقت این حال مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر
نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهٗ پس زنده گردانید او را بهمان شکل و صورت که بود و آورده اند که حق سبحانه او را با طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ
او برآمد و بخت نصر بمرد حق تعالی یکی از ملوک فارس را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و از آن به عجب تر آنچه پیشتر بود و آبادان شد
پس عزیر را زنده گردانید گفته اند در اهنگام چاشتگاه بمرد و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم گشاد
قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت چه مدت اینجا درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ گفت عزیر درنگ کردم اینجا يَوْمًا روزی و چون نگریست که هنوز آفتاب باقیست گفت
اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ بَلْ لَّبِثْتَ گفت آن فرشته چنان نیست که تو گمان برده بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال و بعد از صد سال زنده شده بود
عزیر بخود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیشتر و دیگر باره او گفت فَانْظُرْ پس نگاه کن اِلٰى طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیر
که در سله نهاده بود وَشَرَابِكَ و نگر بشراب خود یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بود لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغیر نکرد آن عصیر وَانْظُرْ و نگر اِلٰى حِمَارِكَ بسوی خر خود که
استخوانهای مانده و با فنی اجزا متفرق شده این خطاب بسبب آن کرد که بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَكَ و تا گردانیم ترا اٰيَةً لِّلنَّاسِ نشانه ای بجهت
ازبرای مردمان که در حشر اجساد شک کنند وَانْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت ما بچه کیفیت نُنْشِزُھَا بر هم می نهیم و بر یکدیگر وصل میکنیم
و بعضی را با بعضی مرتب می سازیم ثُمَّ نَكْسُوْھَا لَحْمًا پس می پوشانیم بر آن استخوانها گوشتی عزیر در آن استخوانهای خر نگریست که ای چگونه بهم وصل شد و گوشت برآمد

۳۴

متفرق جمع شوید بقدرت کامله اجزا مجتمع شده جان صورت او سمت تسویه یافت و جان بجسد او در آمده فی الحال برخاست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن شد
مر او را آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت من میدانم حالا عیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها
از احیا و اماتت قَدِيرٌ توانا است پس عزیر بمیان قوم و پیران آن قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت
نصر کتب انبیا را سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن از آنکه گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنما بمن که بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میگردانی مردگان را
سوال ابراهیم از کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو
ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت چه با نمرود گفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ بَلَىٰ گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ولیکن این سوال
کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن و در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده
و جمعی را ابتدا بوجود آورد و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود دانسته و احیای خلق بعد از موت وجود دیگر است این نیز
متنوع می تواند بود در خواست نمود که بمن بنما که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من آرام گیرد آورده اند که ابلیس بر لب آب دریا گذشت نظرش
بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و دواب صحرا هر یک از وی پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را فریب
توان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن
من دام مکری گسترده است و دستی زندقی بدست آورده میخواهد که جمعی بعقیده پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار نشسته بود خود را القا کرد خلیل فرمود که چه محل تحیر است همان
که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند معنوی کوزه گر گر کوزه بشکند چون بخواهد باز قایم میکند
آنکه داند کوزه کردن از نخست چه عجب کو سازد از اشکسته درست لیکن ابراهیم زبان سوال بگشاد که الهی بمن بنما که چگونه زنده می کنی تا این طاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام
یابد قَالَ گفت خدای اگر مشاهده این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ
پس جمع کن ایشان را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیأت ایشان نیکو تامل کن و در قابی جسته هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه
نگردد یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که بجز
از انها برد توانی نهاد چه سخت این به جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام است و ارادهٔ خاص بعضی گفته اند که بر کوه که نزدیک تو باشد و توانی به مِّنْهُنَّ از این
مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ سَعْيًا بیایند بسوی تو دوان شتابان ۳۵
وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ و بدان ای ابراهیم یعنی که خدای عَزِيزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیده حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه میسازد و آفتهٔ ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزای او ع ۳
بیاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحهٔ ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره
کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای عزوجل اجزای هر یک از دیگری منفصل
شده و با یکدیگر پیوسته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود میدویدند و دیگر گفته و نگریده دیدن آن بود که این صورت از همه سخت در عجب بود در مزار مشهور چه تو هم از آن
می شد که هر یکی تن بدن آن مرغان شد یا بجمال رسید که شاید بالهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک با جمله هر کیفیت هر چیز در دو وقت و دیدن بیشتر است از ادراک
آن در وقت چیزی [illegible] پیش ابراهیم میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسر خود که درست شده بود متصل می شدند و در آواز آورد که هر که خواهد که نفس خود را بحیات
ابد زنده گرداند [illegible] و از هر یک بسمل ساخته بعضی با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقلب و پراکنده شوند و ایشان را [illegible] شرع و عقل بخواند قطعاً
و حقیقت [illegible] محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر که پیوسته با مردم [illegible] در رشته الفت از خلق بسر خروس که
[illegible] بصفت حرص [illegible] طاوس که [illegible] زینت است [illegible]
[illegible] چهار [illegible] ارکان اربعه [illegible] ذبح آنها
[illegible] صفت خاکی است و حکم
[illegible] زنده کن هر چهار را چو خلیل مثل
[illegible] فی سبیل الله [illegible]

و مجاهدان و نزد بعضی همه ابواب البر راه خدا است و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند
سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه یعنی از آن نوع که هفت شاخ از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آید
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدا فراخ بخشاینده است که یکی را هفتصد و زیاده می دهد عَلِيمٌ دانا است بنفقه کنندگان و مرام و نیات
ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب بتصدق [illegible] که چون نظر تاجر کنند که یکی را هفتصد [illegible] بتصدقات اشتغال نمایند [illegible] بشارت [illegible]
می دهد بنابر شیطان مکار [illegible] الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آن کسانی که نفقه می کنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا از جهاد و مانند
ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آن چیزی که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت نهند بر صدقه دادن وَلَا أَذًى و نه آزاری و [illegible]
یعنی [illegible] لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نه ترسی بر ایشان
از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و درگذاشتن
سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهتر است مر سائل را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسائل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی درآید او را آزاری
از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيمٌ بردبار است تعجیل نکند در عقوبت
منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ مزد صدقهای خود بمنت نهادن بر درویش [illegible]
حق است و توانگر بحقیقت آن مبشر نیست و منت صاحب مال را است [illegible] حقایق پناهی اشارتی بدین معنی در سبحة الابرار مظهر باید [illegible]
منت منهش بر گردن چون عطا بخش خدا آمد و لیس [illegible] در کرم حیله گری پیشه [illegible] مصدق باید [illegible]
وارنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و بدیگر نیست مکنید صدقهای خود را بآزار یعنی رنج رسانیدن به درویشان به زبان که او را بگدائی سرزنش کنید [illegible]
برجبین افکنید چه اگر وی درویش نباشد تو کی مظهر صفت جود و کرم خوانند بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا [illegible] حق [illegible]
جهت تکمیل صدقه مومنان می فرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي همچون ابطال آنکس که [illegible]
مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن مردمان وَلَا يُؤْمِنُ و حقیقت نمی گرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible]
بجزای گروید صدقه برای دیده و دیگران را [illegible] برای معاد [illegible]
صدقه این منفق ریائی فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمود سنگی است خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ [illegible]
رسید وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل انگیزد و بسیار خیز فَتَرَكَهُ پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و
خاک و صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ نمود اعمال نفقهای او که ریا کرده و چون قطرات باران عدل از سحاب حساب [illegible] گردد [illegible]
نفقات محو شده سنگی بی حاصل باند تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت [illegible] برسنگ چه آید [illegible]
لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان بریا عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه تصدق کرده اند وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه از اعتقاد
و اخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ نفقه می کنند اموال خود را بدرویشان ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدا است وَتَثْبِيتًا
و از برای ثبات و یقین صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان [illegible] كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه و بوستانی است که واقع باشد بِرَبْوَةٍ
بموضع بلند که تابش آفتاب [illegible] بیشتر [illegible] از آفت محفوظ [illegible]
یعنی أَصَابَهَا برسد بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بیاورد و برآورد أُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی [illegible]
زمینهای دیگر و سال [illegible] فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَطَلٌّ پس [illegible]
است یعنی از باران [illegible] حصول [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ [illegible]
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ [illegible]

از نخل و اعناب تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود در زیر درختان او جویهای آب لَهٗ مر صاحب باغ راست فِيْهَا در آن بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه
میوه‌ها یعنی خرما و انگور را تخصیص از جهت تفضیل و کثرت ایشان است وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ‌سالی وَلَهٗ ذُرِّيَّةٌ و مر او را
درین پیری فرزندان ضُعَفَآءُ ناتوانان و معیشت ایشان همه ازین بوستانها فَاَصَابَهَآ اِعْصَارٌ پس رسید بدین بوستان بادی گرم و گویند گردبادی فِيْهِ نَارٌ
در آن باد آتشی و همچنین باد آتشین را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائی است که سموم عمل الهی
باغ اعمال ایشان را که بران امید داشته‌اند بسوزد و ایشان مهجور و محروم مانند مفلسی که باید مزدی بران به زمانی که ببینند نفعی و اثر از ابر بار آن افروخته همه کشت اعمال
ایشان سوخته كَذٰلِكَ همچنین بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای الوهیت و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ
شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اَنْفِقُوْا نفقه کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ ع ۳۶
از پاکیزه و برگزیده آنچه کسب کنید به تجارت و صناعت وَمِمَّآ اَخْرَجْنَا و از آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ برای شما از زمین چون حبوب و اشجار و ثمره اغنیای انصار چون
رسیدی خرما آنچه رسیده‌تر و گزیده‌تر بود پنهان از یکدیگر به مسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی و بعضی از مالداران دنیا دوست دولت
صاع خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی آنجا بیاوردی و در میان خرما آمیختی و کالا خبیث خود را بدان منافقان پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از
طیبات صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ و قصد مکنید چیز ردی تباه و ناخوش که از زیادت همت مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ از آن چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ بِاٰخِذِيْهِ و حال آنکه نیستید
شما گیرنده چنان چیزی اگر شما را حقی باشد در حقوق شما اِلَّآ اَنْ تُغْمِضُوْا فِيْهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در ستاندن آن و مساهله و مسامحه کنید وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای
غَنِيٌّ بی‌نیاز است از آنکه تصدق کند بمال خبیث حَمِيْدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد اَلشَّيْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکی از
شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج می‌ترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَيَاْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ و می‌فرماید شما را
به بخل و امساک و منع صدقات وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ و خدای وعده میکند شما را در صدقه دادن مَّغْفِرَةً آمرزشی مِّنْهُ از خود مر گناهان شما را وَفَضْلًا و افزونی
در مکافات بخیر در دنیا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر منفقان عَلِيْمٌ دانا باستحقاق ایشان مر حسن فضل و مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت
انفاق مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد تا داند که چه و کی می‌باید داد و بداند که بیان الفاظ رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز کند تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَمَنْ
يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت داده شد فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيْرًا پس بدرستیکه داده‌اند او را نیکویی بسیار امام ابو اللیث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا
قَلِيْلٌ و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و در خدمت ایشان بجبین سوال چون کند که او را خیر کثیر داده‌اند
و از متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است که شعر رضینا قسمة الجبار فینا ÷ لنا علم وللاعداء مال ÷ فان المال یفنی عن قریب ÷ و ان العلم باق لا یزال ÷ بیت علم دادند با ما در بهر
نقادان زر و سیم شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سماک وَمَا يَذَّكَّرُ و در نیابند و پند نگیرند بدین مواعظ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَآ اَنْفَقْتُمْ
و آنچه بیرون کردید ای مومنان مِّنْ نَّفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار سر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن اَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب گردانید
مِّنْ نَّذْرٍ از نذری در طاعت یا معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهٗ پس بدرستیکه خدای میداند او را و فراموش نمیکند وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ و نیست مر ستمکاران که نفقه در باطل کنند
یا از جهت ریا صدقه کنند و یا نذر بمعصیت کنند یا آنکه در طاعت کرده‌اند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰتِ
اگر آشکارا کنید صدقه‌های خود را در وقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران بدان رغبت افتند و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان به آشنایی با اهل حق میل
کند وَاِنْ تُخْفُوْهَا و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ و بدهید آنرا بدرویشان خفیه فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه
صدقه از آفت ریا و سمعه دور میماند و درویش نیز از مذلت اخذ و بی‌نامی محفوظ باشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت
علیه السلام اخفا میکردند و هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا متهم بترک زکوة نگردد کسی و دیگر دلیل مبالغت
آنکه حق سبحانه و تعالی سبب رغبت توانگران دیگر می‌شود بادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس منقول است که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد
درجه که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و در گذراند از شما آنکه صدقه فرمود و حفص
بیای ... در گذراند مِنْ سَيِّاٰتِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظلمه نبود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا بآنچه می‌کنید از ابداء صدقه و اخفاء آن خَبِيْرٌ داناست
... از اسلام بجهت مصاهرت و رضاع که میان ایشان و یهود قرابت بود مر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام

شربت معرفت نوشیدند آن تصدق کردن را بر جهودان کاره شمرند و چون صورت حال بر حضرت رسالت عرض کردند این آیت آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ نیست بر تو ای محمد هدایت ایشان
راه نمودن جهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی بعنایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت
فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جایز است وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنفُسِكُمْ پس اثر آن
نفعها بخود می کنید و ثواب آن راجع بشما است خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان اجابت کرا دمی رد بیش آتش سجود نور الهی جرا بگردست جود خود شق و کجنت
کبک دیمام کرد در راه خدا بیاد ام وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمی کنید شما که مومنید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب خشنودی خدای و جه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله
وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه می کنید از مال يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام رسانیده شود بشما یعنی جزای آن تمام بشما رسانند وَأَنتُمْ
لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم کرده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی کنند لِلْفُقَرَاءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِينَ أُحْصِرُوا آنانکه بازداشته شده اند فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا بطاعت ضَرْبًا سیر کردن فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان
درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه منزل نداشتند که شب آنجا آرند مسکن ایشان صفه مسجد بود و
برو ملازم آنحضرت بودند مبالغه نفقات بکسب اشتغال نمی کرده اند و بسوال طلب روزی نمی پرداختند و درین سبب فرمود يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشان را مرد نادان بحال ایشان
أَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب بازایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ می شناسی ایشانرا ای محمد بنشانهای ایشان که صفرة
اللون است و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نمی کنند از مردمان چیزی تحوانند از ایشان إِلْحَافًا الحاح کردن ... آن است که ایشان
موصوف اند بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت مرحمت و شفقت می کردند که ناگاه مردم رد سوال نکنند و در رستگاری ... باشد ... من رد السائل
وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستیکه خدای به آن دانا است آورده اند که چون
در ابرای ... الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند مال خود را برای مستحق أَمْوَالَهُم مالهای خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا نهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا
غرض استغراق اوقات است باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی ... چهار درم داشت یکی بشب تصدق کرد و یکی بروز و یکی بنهانی و دیگری بروز آشکارا فی حق
این آیت فرستاده و در ... رسالت ... رضی ... بپرسید که ترا ... کدام ... جواب داد که ... جهار درم ... ملتزم بوده ام ... اکنون ...
قبول یافته بجوم ... وصاحب کشاف آورده که صدیق چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار بشب ... و ده هزار در روز ... در حق ... این آیت صدقات
صدیق رضی الله عنه فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند أَجْرُهُمْ مزد ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باشد و نعمت ... آنست که
آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی نیست بر ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا آنانکه میخورند
ربوا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا يَقُومُونَ بر نمی خیزند از قبرهای خود در بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچنانکه بر میخیزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ آنکس که بزند و میفکند او را دیو
مِنَ الْمَسِّ از سودن که مراد صرع است و جنون آن است که چون مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او مختل سازد ... که ... و ... جراتی کند و معنی کلام آنست که خورندگان
ربوا در قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بدان نشان بشناسند ذَٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند ربوا است
کفار یکدرم بدو درم میفروختند و میگفتند این ربوا نیز بیع است مباح ربوا و بیع فرق نمی کردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته ربوا را
فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ پس هر که بیاید بدو پندی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانتَهَىٰ پس بازایستد از آن فَلَهُ مَا سَلَفَ پس او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و بازرد آن
یا مراد است آنچه گذشته یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَأَمْرُهُ و کار او مفوض إِلَى اللَّهِ بخدا یعنی مبهم است در زمان آینده ... بحفظ و عصمت حق که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد
وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد باستحلال ربوا ... انکه آنرا خدای حرام گردانید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آنجا جاوید
خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاسته میگرداند خدای تعالی مال ربوا یعنی هر چند فزون باشد عاقبت آن بنقصان و خسران می کشد
ابن عباس فرمود که خدای تعالی از مال ربوا خوار حج و غزوه و صدقه نمی پذیرد و این کمال نقصان است وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون میگرداند صدقه را یعنی هر چند که کم باشد فزون میکند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و
خدای دوست نمی دارد كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود و بزه کاری که بر ارتکاب آن مصر بود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کردند کارهای شایسته وَأَقَامُوا
و بپای داشتند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدادند زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ ایشانراست مزد ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشانرا ترس نباشد بر آنچه
پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین نشوند بر آنچه ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوا و دست

ربع

بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوٰا از آنچه مانده است از ربوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو و ثقفی و بنی مغیره مخزومی ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت
رسالت روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو ثقیف گفتند ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران ثابت نباشد و ربوای دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا
از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده گفتند ما چه بخت کسانیم که ربوا از همه مردمان موضوع کرده اند و ما هنوز بدان مبتلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب اسید که
حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت حال باجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک ننمایید فَاْذَنُوْا
پس آگاه کنید یکدیگر را و اعلام باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او حفص فاذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید
که لایق اید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شماراست رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ سرهای اموال شما لَا تَظْلِمُوْنَ ستم نمیکنید
بر مدیون وزیاده از راس المال نطلبید وَلَا تُظْلَمُوْنَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی کم نهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسر مایه پرداختند
شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا می کردند آیت آمد که وَاِنْ كَانَ و اگر واقع باشد غریم ذُوْ عُسْرَةٍ
خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن است اِلٰى مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَنْ تَصَدَّقُوْا و اگر صدقه دهید بفقر صدار مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ
بهتر است مر شما را اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر دانید شما که آنچه خدای بیغمبر باید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانی است وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسید از روزی که شما تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ باز
گردیده شوید در آن روز اِلَى اللّٰهِ بحساب خدای یا جزای که مقرر کرده است از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ
لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان یعنی بازگردیدگان ستم کرده نشوند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای جماعت گرویدگان اِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقد کنید عقدی از عقود شرعیه ۳۶ ع ۸
بدل آن دین باشد اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت بشین و شهور فَاكْتُبُوْهُ پس نویسید آن را در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق
و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ براستی و درستی یعنی کم و زیاده نکند در اصل و مال
وَلَا يَاْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول بعضی فرض کفایت است و بقول فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که
فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که اباء نکند کاتب چون التماس کنند اَنْ يَّكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ چنانچه
بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شد فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند کاتب را الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروی است دین و بزبان خود
اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهٗ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بروی است چیزی فَاِنْ كَانَ
پس اگر باشد الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروی است حق یعنی بروی مدیون است سَفِيْهًا جاهلی و بی قوت یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین و مبهوت اَوْ ضَعِيْفًا یا عاجزی یا ناتوان
چون کودک خرد یا پیر بسیار سالخورده اَوْ لَا يَسْتَطِيْعُ یا آنکه مطلقا توانای ندارد و نمیتواند اَنْ يُّمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه
عرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا آن حق کند وَلِيُّهٗ ولی یکی از جماعه گذشته یعنی متولی امر وی آن قیم است اگر طفل
یا مجنون باشد و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوْا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيْدَيْنِ
دو گواه مِنْ رِّجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فَاِنْ لَّمْ يَكُوْنَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ
پس یک مرد وَّامْرَاَتٰنِ و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب زنان در موضع مستور مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست
و در غیر آن از حقوق مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول است و گواه باید گرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آن کسانیکه پسندید و راضی باشید مِنَ
الشُّهَدَآءِ از گواهان پس حق ذکر می کند علت اعتبار عدد در امرائتین یعنی دو زن برای آن باید اَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بر آن گواه
بوده فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد اِحْدٰىهُمَا الْاُخْرٰى یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان
یکدیگر زایل شود وَلَا يَاْبَ الشُّهَدَآءُ و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اِذَا مَا دُعُوْا چون خوانده شوند برای ادا یا تحمل آن وَلَا تَسْـَٔمُوْٓا
و ملول مشوید اَنْ تَكْتُبُوْهُ در آنکه بنویسید حق را صَغِيْرًا در حالتی که خورد باشد آن حق اَوْ كَبِيْرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید اِلٰٓى اَجَلِهٖ تا وقتی که او مقرر شده
باقرار مدیون ذٰلِكُمْ این نوشتن اَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاَقْوَمُ و صواب تر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است وَاَدْنٰٓى و نزدیک تر است
اَلَّا تَرْتَابُوْٓا بآنکه بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود و حق چون رجوع نماید بکتاب اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی
حاضر تُدِيْرُوْنَهَا بَيْنَكُمْ که میگردانید آن را یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی اَلَّا تَكْتُبُوْهَا آنکه ننویسید آن را

وَأَشْهِدُوْٓا وگواه گیرید اِذَا تَبَایَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیت منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الایة وَلَا یُضَآرَّ کَاتِبٌ و باید که
رنج رساینده نشود نویسنده یعنی اورا باکراه و اجبار کتابت نفرمایید وَّلَا شَهِیْدٌ ۬ و نه گواه را ضرر رسانند برقبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر
آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند معنی چنین آنست که باید که کاتب ترجمان کسی را دو ثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت
کند و از راستی در نگذرد و گواهی بپوشد بوقت طلب باید داد بگوید وَاِنْ تَفْعَلُوْا و اگر بکنید ای سالمان ابنچه نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌۢ بِکُمْ پس این فعل
نهی که گفتم نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بپرهیزید از خدای در فرمان او و اطاعت کنید وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ و می آموزاند خدا شما را مصالح دین و دنیا شما وَاللّٰهُ
بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِیْمٌ دانا است وَاِنْ کُنْتُمْ و اگر باشید شما عَلٰی سَفَرٍ در سفری هلی اینجا بمعنی فی است وَّلَمْ تَجِدُوْا کَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق
کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهٰنٌ مَّقْبُوْضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستده فَاِنْ اَمِنَ پس اگر امین دارد بَعْضُکُمْ
بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون اَمَانَتَهٗ وام او را و انکار نکند
وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهٗ یعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۭ و میوشید گواهی را که پوشیدن آن از کبائر است
وَمَنْ یَّکْتُمْهَا و هرکه بپوشد گواهی را فَاِنَّهٗٓ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ پس بدرستیکه بزه مند و گناه کار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمام است بر وعید بکار کتمان شهادت چه جرم ۳۹
قلب سخت تر و غلیظ تر است از آثام متعلقه باعضای ظاهره وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا با نچه می کنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِیْمٌ دانا است لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ ع ۲
مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که اسماء غیبیه و بواطن صفات اند وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از ارکان و موالید
یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال اند و آیات بندگی وَاِنْ تُبْدُوْا و اگر آشکارا کنید مَا فِیْٓ اَنْفُسِکُمْ آنچه در نفسهای شما است از عزایم و نیات اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان
دارید آنرا یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار می کند خدا شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانا بضمایر و مطلع بر سرائر است آورده اند که حق سبحانه روز قیامت
اعمال بنده را بنام برکی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ پس بیامرزد بعد از آن احصا مر آنکس را که خواهد بفضل وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ
و عذاب کند هر که را خواهد بعدل خود وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدا بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِیْرٌ توانا است بعضی بر آنند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا الا
وسعها منسوخ است و جمعی گویند محکم زیرا که قول اصح آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف
بعد از بیان آنست تا دانند که مواخذه در خطره محو ابد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام رضوان الله علیهم از تامل در مضمون آن متالم
گشته بی طاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمودند که ملازمت حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه رفته صورت حال معروض دارند رسیدند پس ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق بما را تکلیف کاری کردند که قوت
آن نداریم بلکه چیزی با فرستاده اند که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام عمل است گفتند یا رسول الله بقاء در دلها در قبضه اقتدار ما نه
اندیشه‌ها در پنجه اختیار ما نیست لیکن ما خیال بهتی در دل امی آید و فکر شایی در خاطر ما خطور نماید و ما آنرا مکروه داریم و از قوه نفس نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که بحکم
بدان الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و بتکلیف عهده آن بیرون نیاییم سید عالم فرمود که مگر شما نیز میخواهید که گویید چون بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لا جرم بلیه بر گفتار
ایشان متفرع شد بگویید سمعنا و اطعنا اصحاب از کلام سید ابرار الهام تام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان بدی
آسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت بسبکباری ایشان این آیت فرستاد که اٰمَنَ الرَّسُوْلُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْهِ
بدان چیزیکه فرستاده شده است بدو مِنْ رَّبِّهٖ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مومنان نیز از امت او
بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بحکم کریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان ذکر فرمود
کُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان اٰمَنَ بِاللّٰهِ گرویده اند بخدا یعنی بوجود ازلی و ابدی او و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلٰٓئِکَتِهٖ و بفرشتگان
او که مقربان حضرت کبریا اند حاملان وحی و مبلغان پیغامهای حق بانبیا و وسائط فیوض و فرستادگان حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی الهی وَکُتُبِهٖ و بکتابهای خدا که همه حق
و سخنان او است غیر مخلوق وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او که پیغامبران معصوم اند و برگزیده و وحی گزارنده و خوانند بسوی حق اند لَا نُفَرِّقُ فرق نمی کنیم یعنی مومنان
گواهی دهند که ما ایمان بَیْنَ اَحَدٍ میان هیچ یکی مِّنْ رُّسُلِهٖ از رسولان او بلکه بهمه ایمان آریم بخلاف یهود و نصاری که ازیشان بعضی را منکر شدند وَقَالُوْا سَمِعْنَا
گفتند مومنان شنیدیم قول خدا را وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را بطیب القلب و انشراح صدر بی دغدغه مطالبه از حق تعالی غُفْرَانَکَ رَبَّنَا مغفرت تو

ای پروردگار ما و الیک المصیر و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول الله در سبب نزول مذکور شد لقب باید کنیم این آیت و آنکه باید گفت و این حدیث متفق اند برآنکه این آیت و ثانی
مکی است و بی واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نماز پنجگانه و خواتیم
سوره بقره و آمرزش گناهان کبائر کننده یعنی گناهان کبیره بیامرزند مرکسی را از امت که شرک نیارد و سجاوندی در تیسیر آورده که چون رسول بمعراج رفت و بساط قرب را بقدم همت طی کرده
قریب بسدرة المنتهی رسید سوی عالی شد که عالم نماند و وجود در میان نماند و بعد آن از پرده بود خویش بیرون کرد و بی پرده مقصود خویش بود وقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله
التحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود در ستایش فرمود که امن الرسول بما انزل الیه من ربه چنانچه خواجه عالم صلوات الله علیه مناجات کرد و محبوبی برانکه مراتب
این کرامت بی مومنان است گوارنده نیست حق تعالی فرمود و المومنون کل امن الایة حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه عالم فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب
آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لا یکلف الله در رنج نیفکند خدا نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس راست آنچه کسب
کند از نیکوئیها و علیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا لا تواخذنا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت ان
نسینا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم ربنا ای آفریدگار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا باری گران کما
حملته هم چنانکه بار کردی آن چیز گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود ربنا و لا تحملنا
ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا به آن چیزی که نیست طاقت ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه و بقول مفسران که این آیت را دلیل دانند بر نسخ آیت محاسبه اند
و بقول دیگر بلی است مراد استیلاء شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان بردار او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به
تعرض زلت قدم است از صراط مستقیم و اعف عنا و عفو کن و درگذر از ما خطایا و فراموشیهای ما را و اغفر لنا و بیامرز گناهان ما را و ارحمنا و ببخش بر ما بقبول طاعات
انت مولنا تو کارساز و یار دهنده ما فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل این سوره را
ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه این دعا را در شب معراج گفت و ملائکه آمین می کردند و حق سبحانه تعالی اجابت فرمود فقط

ع ۳

سورة آل عمران مدنية و هي مائتان آية
بسم الله الرحمن الرحيم

الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بالای عمیم حق است و لام بلطف کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلاء او در دنیا همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای
عقبی باب خصوص و اصل و فیض محبت بمقتضای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزاوار پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او الحی زنده که حیات هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده می خواستند که با حضرت رسالت در باب عیسی مناظره کنند
و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما قبل از شما اسلام آورده ایم حضرت جواب داد که شما را الصلیب و فرزند بجناب الوهیت
از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی با عیسی بحق سبحانه محقیم اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول فرمود که در نسب او شما فنا بر ... ایشان را ...
میدانید که عیسی مشرب اهل خوابد چشید و دیگر شما اعتراف می کنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده هم بعقیده شما پروردگار عالم صورت نیست و دیگر چه میگویید که عیسی
اکل و شرب داشت و در رفتن و آمدن و خواب و بیدار تغیر و نیستی کیند و حق سبحانه از این همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و چند آیت
از اول این سوره نازل شد و چون اختلاف ترسایان گاه در الوهیت عیسی و گاه در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد
از آن ... نبوت فرمود که نزل علیک فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی و راخبار و درستی دلالات مصدقا در حالتیکه موافق است این کتاب لما
بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوریة و الانجیل و فرو فرستاد توریت و انجیل
من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است و درین نفی بطلان قول یهود و
نصاری که نسبت بعزیر و عیسی می کنند ثابت می شود و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزه
است که مقارن کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز می شود ان الذین کفروا بدرستیکه آن کسانیکه نگرویدند بایات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات
قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اعتدال لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته و الله عزیز و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار
ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستیکه خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بروی چیزی از کائنات فی الارض و لا فی السماء
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی بعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بود پس بجهان علم ناقص

مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ آن خدای که علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکس است که تصویر میکند شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران كَيْفَ يَشَاءُ
بهر نوعیکه میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی برین وجه نبود بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصور بوده خود چگونه خدا تواند بود زیرا که
مصور مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و محتاج خدا را نشاید و خالق همه یکیست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای مگر وی جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بتثلیث قائلند الْعَزِيزُ
بی همتا و بی مانند الْحَكِيمُ دانای محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ او است آنکه فرو فرستاد عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی ازین کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ آیتهای
روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآنست وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند
یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد و بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده
که عقل بیان محکم میدهد و متشابه بی مدد نقل حمل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل بران بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون
فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره [illegible] چنانچه در الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک
طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فَأَمَّا الَّذِينَ پس آنکسانیکه از جهت تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و میل است از
سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی میکنند مَا تَشَابَهَ مِنْهُ آن چیز را که لفظا و معنا متشابه و مشکلست از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شک است یا تکذیب
قرآن یا تلبیس جهال چنانچه یهود گفتند این حسابها [illegible] راست میشد و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات میکنند
بجهت طلب تاویل آن بر وفق رای و تمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیداند تاویل آنچه متشابهست إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی فرموده که مذهب اهل
سنت و جماعت اینست و وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل دخل نکنند چه حقیقت حرف حق سبحانه داند و آن علم
نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ در دانش مومنان اهل کتاب یا هر که او در علم راسخ بود يَقُولُونَ میگویند آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بمتشابه كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه
محکم و متشابه از نزدیک پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نمیگیرند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقلهای صافی رَبَّنَا قول راسخان علم است و ایشان [illegible]
خود را [illegible] میگویند ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا میل مده و کج مساز دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه راه نمودی ما را وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی و استقامتی که آن رحمت محض [illegible] إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستیکه توئی بخشنده [illegible]
[illegible] رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی [illegible] لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
خلاف نکند وعده که در بعث و نشر فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند یعنی یهود و قریظه و نضیر یا کفار قریش که بحضرت رسالت [illegible]
باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان می نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان [illegible]
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای هیچ چیزی در دنیا [illegible] و در آخرت [illegible] وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ [illegible]
[illegible] كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ [illegible] وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ [illegible] كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا [illegible]
[illegible] فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ [illegible] وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ [illegible] قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] سَتُغْلَبُونَ [illegible] وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ [illegible] وَبِئْسَ الْمِهَادُ
[illegible] قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ [illegible] فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا [illegible] فِئَةٌ تُقَاتِلُ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ [illegible] وَأُخْرَى كَافِرَةٌ [illegible]
[illegible] يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ
بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ [illegible] إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ [illegible]
[illegible]
[illegible]

هزار مثقال نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان است که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غره و محجل و امثال آن
و گفته اند مسومه آن آراسته است یا تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل عربیان بدان بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار
یا زمین برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخوردار یابند از آن در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود
بحق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک او است نیکویی بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب منصور نیست قطعه ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی بجانان آر شتاب
چند گردی کوه و صحرا در هوس پیش او آی احسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر دهم شما را ای رویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ
اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مومنان باشد یا از ارتکاب فواحش گذشتند یا متاع دنیا را دست باز داشتند چون اهل صفه مر ایشان راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانها است که اندکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در وی است و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها
میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها و ذکر خلود جهت آنست که نعمت خلود
در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راجفتها اند از حوریه و النسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که نسای دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشان را خشنودی است از خدای و این از بهشت و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که از
منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرموده فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا
گناهان ما را امروز بفضل کرم بپوشان عصیان ما کن بفضل تو وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ دیگر صفت ایشان میکند
که صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمانبرداران اند مر خدای را
در پنهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت
دعوات است یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا اداکنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در ادعای
منهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و منفقانند در سبیل الله بی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات اند از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق سبحانه
که آن شهود ما سوی الله است این نوع گناه استغفر الله و از این صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق ابتدای تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت استعمال منقص نفس بوالفضول
و انفاق سبب تکمیل او در مرتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است و تا سالک در مغرب فنا صورت نشود خورشید بقا ابدا از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر
سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد در شب وجود سالک نمودی بود از بکشته صبح
شهود و صدق از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام المعنی السحر فقد طلع الصبح اینجا جهد کنید قطعه لمعه نور قدم چو تافت ز ارکان جمله مرادات محدثات برآمد صبح
و صباح دمید بهم آفاق و هر طرفی بانگ الصلوة برآمد و در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت سوال کردند که بزرگترین کلمه در شریفترین شهادت در کلام
خدای کدام است این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی
سزای پرستش غیر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز بهمین چیز گواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمع مهاجر و انصار یا علمای این امت همین گواهی میدهند قَائِمًا
در حالتیکه هر یک از علما قایم اند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید
و شهادت ملایک اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم توان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
تکرار بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید الْعَزِيزُ قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لایق شود بوی توحید موحدی و وصف واصفی گر بوصف او هر چه بهم محو اندیشه
با ظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ و دانا در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستیکه دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و حضرت نزدیک خدای دین اسلام است نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ
الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد رسول و پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جور که در میان
ایشان است یا طلب ریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمد را ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ پس بدرستیکه خدای سریع
الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر ایشان جهودان با تو خصومت
کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلَّهِ روی خود را مخصوص

خود وگفتار وکردار و دین ودل خود را بسپردم مر خدا را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسان را که کتاب
بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مر مشرکان عرب را که کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی
اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر
ع ۱۱ اعراض کردند و پشت باسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیام است و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدا بیناست ببندگان در تصدیق
و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستیکه آن گروه که کافر اند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد یا بحجتها روشن که بر یگانگی حق سبحانه واقع است در کتابها وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ و می کشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن برایشان سزا باشد درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان دانند که بغیر حق می کشند واین صورت اقبح است
از آنکه تصور نکنند که بحق می کشند از حضرت رسالت پناه علیه السلام مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل وسه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز کشتند پس
و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا برایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدا تعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می
کشتند آنان را نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل وداد مِنَ النَّاسِ از مردمان بغیر انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را بعذاب
دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای
ایشان که می گفتند ما پذیرنده احکام توریت ایم و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا در این سرای که اثر آن را نمی بینند وَالْآخِرَةِ و دران سرای که ثواب آن مترتب نشود
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا بسوی آنانکه داده شده اند بهره را
مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی اندک چیز را از آن که احبار ایشان اند يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده می شوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قضیه یهود خیبر
که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و گویند روزی حضرت رسالت جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من
با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت من است بیارید و در میان محکم از احکام سازید ایشان ازین قول ابا
نموده آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت می خوانید ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس روی می گردانند گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند وَهُمْ
مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان می گویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید
بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آن چیزی که می بستند که ... از قبیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ
لَا رَيْبَ فِيهِ از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف رض روایت کرده که در غزوه احزاب در حفر خندق سنگی سخت پیدا آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع
به پیغمبر نمودند و آنحضرت علیه السلام بدان موضع آمد کلنگ را بدست مبارک گرفت و بقوت رسالت پناهی و تایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از
میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحدی که کنگره های ایوان کسری بنظر حاضران آمد نوبت دیگر بضرب آنحضرت مقداری از آن سنگ بجست
و نوری درخشان شد که بر روشنای آن عمارات صنعا و یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لمعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر درآمد صحابه تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت فرمود که ...
کرامت من برین همه ابن ظفر یافته که سطوات جنود نصرت در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه و شقه رایات شریعت من سایه دولت بر مفارق اهل یمن افکند
مومنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افکنده زبان طعن گشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان گرد
خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده می دهد حق سبحانه این آیت فرستاد قُلِ اللَّهُمَّ
بگوای محمد که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ مر کرا می خواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و می ستانی
ملک مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری
از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بِيَدِكَ مفتاح اختیار بدست تصرف اوست از هر که خواست ستد و بهر که خواست داد و دیگر گفته اند که ملک رسالت و نبوت است که از
بنی اسرائیل بستد و بنی اسمعیل داد و یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته ملازمان سلطنت نبویه حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع
کرده ... امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز جهان شد [illegible] گشت الملک ... فرمود که این

[illegible] است [illegible] خداوند تعالی است هر کرا مقبول القلوب سازد و از راه مغفرت عنایت و سلب [illegible] ازو کرا خواهی [illegible] مشتغل شدن بکثرت و النفس
[illegible] و تعز من تشاء [illegible] بسیاری که کرا خواهی با یمان و معرفت چون مهاجر و انصار و متابعان و تذل من تشاء و خوار و حقیر سازی کرا خواهی بکفر و کثرت چون ابو جهل
[illegible] عزت [illegible] استیلا بر ملک عرب و عجم و ذلت [illegible] انقطاع امر [illegible] عزت این مومنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] عزت [illegible] قناعت است و ذلت [illegible] حرص [illegible] قناعت فقیر [illegible] بصد نکن [illegible] و تکاپوی حرص [illegible] صفت
[illegible] در تفسیر [illegible] آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام ابو الحسن خرقانی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نموده
و [illegible] صفت [illegible] از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته [illegible] سلطان محمود [illegible] امام قدس سره جواب داد که روشن [illegible] معنی آیت این است که ترا بایزید
و [illegible] پنج هزار فرسنگ [illegible] آبادان و صد هزار سوار کمل [illegible] باقی [illegible] سجود من گدائی [illegible] در [illegible] کلیم کهنه و [illegible] ملک قناعت بخشد و
[illegible] بیت آنکو بقناعت [illegible] ترا [illegible] نزد محققان عزت [illegible] کشف
و ذلت [illegible] بیدک الخیر بدست تو است یعنی بید قدرت تو [illegible] و ذلال بید
قدرت اوست [illegible] تخصیص خیر [illegible] مقام است [illegible] بشارت بر اهل ایمان است [illegible] ایشان [illegible] اکتفا کرده با عد
[illegible] از [illegible] مفهوم می شود چنانچه [illegible] مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر عالم
در عالم [illegible] نسبی است چنانچه در مثنوی [illegible] معنوی [illegible] بیت [illegible] این [illegible] پس بد مطلق نباشد در جهان [illegible]
با دیگران باشد [illegible] وجودی است و شر [illegible] عدم [illegible] لهذا حضرت رسالت پناه در بعضی [illegible] فرموده که الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک
[illegible] العموم [illegible] سخن [illegible] که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة المصلین فرماید
ابیات [illegible]
[illegible] انک علی کل شیء قدیر [illegible] توانای تولج اللیل در می
[illegible] فی النهار [illegible] یعنی [illegible] وقت [illegible] انقلاب [illegible] اجزای شب [illegible]
[illegible] و تولج النهار فی اللیل [illegible] شب [illegible] اجزای شب [illegible] زیاده بسیار
[illegible] و تخرج الحی [illegible] بیرون می آری زنده را چون حیوانات [illegible] من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج مرغ
از بیضه و [illegible] و تخرج المیت و بیرون آری مرده را چون نطفه و بیضه [illegible] من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و [illegible] و گفته اند خبیث را از طیب بیرون
می آری [illegible] چون کنعان از نوح و مومن را از کافر چون ابراهیم از آزر و ترزق من تشاء و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه خود کرا خواهی بغیر
حساب بیشمار یعنی [illegible] لا یتخذ المومنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان [illegible] الکافرین کافران را [illegible] اولیاء دوستان
[illegible] من دون المومنین بجز مومنان [illegible] باید که کافران را بدوستی [illegible]
[illegible] عقد موالات [illegible] حق سبحانه [illegible] و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمن فلیس من
الله فی شیء [illegible] الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم تقاة از ضررهای کافران [illegible] و حذر کردنی
[illegible] تقیة [illegible] اسلام قبل از استحکام [illegible] و یحذرکم الله نفسه و می ترساند خدای شما را [illegible] نفسه
از عذاب [illegible] نفس عبارت است از ذات چیزی و حقیقت و هویت او [illegible]
[illegible] و الی الله المصیر [illegible] قل ان تخفوا بگو ای محمد که اگر پنهان دارید ما فی
صدورکم آنچه در سینه های شماست یعنی [illegible] از موالات کفار او تبدوه یا آشکار کنید [illegible] یعلمه الله بداند آنرا خدای [illegible] و یعلم ما فی
السموات [illegible] و ما فی الارض [illegible]
[illegible]
[illegible]

مِن سُوْءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا اگر باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد اَمَدًا بَعِيدًا مسافتی دور یعنی نخواهد که مطلق عمل بد خود را بیند
وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ و حذر میفرماید خدا شما را از غضب و عقوبت از خود در فتوحات آورده که خدا شما را بی مبالات میسازد از آنکه در ذات او تفکر کنید بنوعی تا کیفیت مناسبت میکنید میان ذات
خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب قطعه چه نسبت ذره با عین خورشید چه نسبت خاک را با عالم پاک وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و خدا مهربانست بر بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ اِنْ
كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف میزنید نَحْنُ اَبْنَاءُ اللهِ وَاَحِبَّاؤُهُ در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که یحبون الله دوست میدارید خدا را فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا يُحْبِبْكُمُ
اللهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت راسخ باشند رَحِيمٌ مهربان است بر ایشان
برحمت خاصه این خطاب با قریش است که میگفتند بتان را برای خدای دوست میداریم و شفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید
متابعت حبیب او را فرو مگذارید قُلْ اَطِيعُوا اللهَ بگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و سر باز کشند از طاعت
خدای و رسول فَاِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر است
اِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و تربیت سفینه و نسخ شریعت متقدمه
وَآلَ اِبْرَاهِيمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بودند که خدای تعالی ایشان را برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین گزید
فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْ بَعْضٍ مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مزخرفات نصاری را که پسر عمران را ابن الله گفتند وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
داناست باغراض فاسده ایشان این مقالات آورده اند که عمران بن ماثان که از اولاد سلیمان بود زنی داشت حنه نام که خواهر او در نکاح زکریا بود و متولی بیت المقدس بود
در حالت توجه بیاد آنچه خوش داشت در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا فرزندی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای چون بزاد دختری بود و غمناک
شد حق تعالی بر شکستگی دل او رحم فرمود و دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود این است که حق از حکایت او می فرماید اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران
بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود در وقتیکه حامله شد رَبِّ اِنِّي نَذَرْتُ ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم لَكَ مَا فِي بَطْنِي برای تو آنچه در شکم منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده
از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد
والدین در چنین نذر فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چه کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد نشاید بر آن حنه غمخوار شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن
خدایا از من آنچه نذر کردم اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ بدرستیکه تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ و دانای بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس چون بنهاد
بار خود را ضمیر عاید بجنین است یا بنذیره قَالَتْ گفت بسبیل اعتذار و تحسر رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَى ای پروردگار من بدرستیکه من نهادم آن بار انثی فرزند ماده وَاللهُ اَعْلَمُ
و خدا داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار نهاده حفص وضعت خواند یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و بقرائت بکر این جمله مقول قول حنه است و بقرائت حفص جمله معترضه من قول الله وَلَيْسَ
الذَّكَرُ كَالْاُنْثَى گفت حنه که نیست پسر که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْاُنْثَى همچون فرزند ماده که بمن داده وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان
یعنی کنیزک خدا وَاِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ و بدرستیکه من پناه می آورم او را بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده شده یا از رحمت دور شده
حنه پروردگار مریم و عیسی را از مس شیطان محفوظ و محروس نمود در حدیث آمده که هیچ مولود نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و ابنها
محروس بودند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وَاَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا رستنی
نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و در وقت که چون بحد سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه حنه او را بعد ولادت به بیت المقدس
برده و احبار را گفت هذه النذیرة فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خداست بزرگان بتقرب و رغبت متوجه شدند و میان ایشان اختلاف افتاد تا قرعه زدند
قلمهای خود را که بدان کتابت توریت میکردند یکبار در آب روان بردند در جواب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس بر سر آب آید پرورش مریم متعلق باو باشد القصه قلم زکریا بر سر آب آمد و کفالت
مریم بر زکریا مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا گرفت حق تعالی مریم را بر زکریا و زکریا او را بدایه سپرد جهت ارضاع او و دایه مقرر نمود و چون طفولیت درگذشت در آن مسجد غرفه
که جز به نردبان صعود بدان میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه مقفل بحکم کلید با خود بردی و در حفاظت و حراست او نهایت الغایت کوشش نمودی
تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحه احوال او لائح گشت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا هر گاه که در آمدی بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه مریم آنجا که محل عبادت او بود وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا یافتی نزدیک او روزی یعنی میوه
تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت زکریا چند نوبت این صورت مشاهده کرد اَنَّى لَكِ هٰذَا از کجاست ترا این قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ گفت مریم این از نزد خدا است

نزدیک خداست اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ بدرستیکه خدای روزی میدهد هرکرا میخواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا ثمره تازه دید بغیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ هَبْ لِي گفت ای آفریدگار من ببخش مرا مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَآءِ بدرستیکه تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان و گوینده یعنی جبرئیل بود بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد وَهُوَ قَآئِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگذارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مژده میدهد ترا بفرزندی که نام وی یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده باشد یا دین پدر بود زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتیکه این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ یعنی کلمه است یعنی عیسی کلمه است این گفته شد که بی پدر او تولد شد و بکلمه کن پدید آمد مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدا و ندا آورده اند اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السلام و دیگر صفت یحیی اینست وَسَيِّدًا و مهتری حلیم و عالم و تقوی که شرایط سیادت است آراسته وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِينَ و پیغمبر ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن شیء که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلٰمٌ از کجا باشد مرا پسر وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وَامْرَاَتِي عَاقِرٌ و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بود نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذٰلِكَ همچنین بهمین حال که هستید از پیری اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّيْ اٰيَةً گفت زکریا ای پروردگار من علامتی بگردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قَالَ اٰيَتُكَ گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانه تو اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ سه شبانه روز اِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا برزمین نویسی وَاذْكُرْ رَّبَّكَ كَثِيْرًا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند يٰمَرْيَمُ ای پرستار خدای اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىكِ بدرستیکه خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا به پرورش و او ترا بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفٰىكِ تکرار از برای تاکید است یعنی بی پدر فرزند ترا برگزید عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنفخه جبرئیل مخصوص گردانید يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ ای مریم فرمان بردار و آرمیده پروردنده خود را وَاسْجُدِيْ و سجده کن خدای او را وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ و رکوع کن با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد در این آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ آنگاهی که انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوار دن تا بدانند اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ که کدام است از ایشان که باید [illegible] مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ و یاد کن آن را که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی است و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر [illegible] بواسطه این کلمه آفریده شده است [illegible] سبب تعارف که در الدنیا مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ نام آن کلمه مسیح لقب است و عیسی نام [illegible] لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است و علی [illegible] الانبیا و المرسلین مسیح [illegible] وَجِيْهًا فِي الدُّنْيَا روشناس و مقدم در دنیا [illegible] بنبوت یا [illegible] یا بمخلوق شدن بی پدر یا رفع بآسمان یا نصرت دین محمدی در آخر الزمان یا [illegible] وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت [illegible] وَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ و از نزدیکی دادگان [illegible] کرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در گهواره [illegible] وَكَهْلًا و سخن گوید این فرزند با مردمان در وقتی که کهل باشد یعنی [illegible] اِنَّمَا [illegible]
[illegible] قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام بطریق تعجب ای پروردگار من اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ وَلَدٌ [illegible] وَلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ
[illegible] قَالَ كَذٰلِكِ گفت جبرئیل [illegible] اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ [illegible]
[illegible] فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ كُنْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ورسولاً و گردانداو را فرستاده بسوی الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی قد جئتکم بآیة که من بتحقیق آمده ام بشما بآیتی من ربکم
بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول انی اخلق لکم من الطین بدرستیکه من میسازم و
تصویر میکنم برای شما از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ فیه پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته فیکون طیرا پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده پرواز
کننده باذن الله بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت بدست گرفته نفس درو میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان بپرواز می آمد
و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب شده مرده بر زمین افتاد علامت دوم وابرئ الاکمه و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او علامت سیوم والابرص
و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم واحیی الموتی و زنده میکنم مرگان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که
وقوع احیا از مخلوق متصور نبود و مفسران برانند که عیسی چهار مرده زنده کرد یکی ازیشان سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وانبئکم و خبر میدهم
شما را بما تاکلون بانچه شما میخورید وما تدخرون و آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای شما [illegible] که در مکتب کودکان گفتی که آباء و امهات شما فلان طعام
خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده و [illegible] و کیفیت ماکولات و مدخرات ایشان گفتی ان فی ذلک بدرستیکه درین پنج معجزه لآیة لکم هر آینه علامتیست
مر شما را و دلالتی بر صدق دعوی من ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم ومصدقا و آمده ام بشما باور دارنده لما
بین یدی مر آن چیز را که پیش از من بوده من التوریة یعنی تورات که آن کتاب موسی است و من تقریر کننده شبهات آنم ولاحل لکم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض
الذی حرم علیکم از آنها که در شریعت موسی حرام شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه وجئتکم و آمده ام بشما بآیة
من ربکم و نشانی از پروردگار شما مراد معجزات [illegible] فاتقوا الله پس بترسید از خدا [illegible]
واطیعون و مرا فرمان برید [illegible] ان الله ربی بتحقیق خدای پروردگار من است وربکم و آفریدگار شما است فاعبدوه پس پرستید او را هذا صراط مستقیم
این راه راست و رساننده بمنزل مقصود فلما احس عیسی پس آنهنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود بر عناد [illegible]
وی چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان
گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن چیست فرمود بیائید تا مردم را [illegible] الی الله [illegible]
که عیسی گفت بیائید تا مردم را [illegible] گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال من انصاری الی الله گفت عیسی کیست
از شما یاران من در کار خدا [illegible] قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگرزان بودند [illegible]
خاصه و برگزیده باشند این خاصگان در جواب عیسی گفتند نحن انصار الله ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمنا بالله بگرویده ایم بخدا واشهد بانا
مسلمون و تو ای عیسی گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدا را آنگاه روی بدرگاه آوردند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بما انزلت بانچه فرو فرستادی یعنی
یعنی انجیل واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را [illegible] احسان [illegible]
بوحدانیت و اثبات تصدیق [illegible] حواریان [illegible] امت محمد
[illegible]
صدر المرسلین [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون خانه فرستادند تا عیسی [illegible] درآن شب عیسی را بآسمان برده بود [illegible]
[illegible] ومکر الله [illegible] والله خیر الماکرین [illegible] اذ قال الله یا
[illegible]
[illegible] الذین کفروا [illegible]
[illegible] الذین کفروا [illegible]

ربع (۱۶۳)

ایشان بواسطه معاونت قیامه و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ پس بسوی من است بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران
او فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ پس حکم کنم میان شما فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ در آن چیز که شما بودید در وی اختلاف میکردید یهود موسی را تصدیق میکنند و عیسی و محمد را منکرند و نصاری عیسی و موسی را
تصدیق میکنند و محمد را و علی جمیع الانبیا منکرند و بتثلیث ثلاثة قایل می شوند و مومنان می گویند الله تعالی یکی است موسی و عیسی و محمد فرستادگان اویند بحق خدای تعالی فرمود که نسبت این
طوایف حکم کنم فَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشانرا عَذَابًا شَدِیْدًا عذاب سخت فِی الدُّنْیَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم
جزیه و خواری وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ و نیست مر این کافرانرا از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ عمل صالح کردند فَیُوَفِّیْهِمْ پس تمام بدهیم ایشانرا و بعضی نوفیهم خوانند یعنی خدا بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان در
دنیا بنیکنامی و در عقبی بدوستکامی وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ و خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا ذٰلِکَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوْهُ عَلَیْکَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْاٰیٰتِ
و آن از علامات نبوت و دلایل رسالت است وَالذِّکْرِ الْحَکِیْمِ و از یاد کردن سخن محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان
اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی می نهی خواجه عالم فرمود که عیاذًا بالله که نام عبدالله مر عیسی را دشنام باشد او بنده الله است فرستاده خدای و کلمه ایست
القا کرده شده بمریم بتول عذرا ایشانرا آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی بتحقیق صفت عیسی
و شان عجیب او عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند کَمَثَلِ اٰدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و حال
آنکه او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین
که عدم آبست یا در آنکه موجود است خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر اصلاب و تقلبات بوجه کمالیت
ظهور در هر دو و پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت لیکن بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای آدم را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ پس گفت مر آن قالب مصور را
که بجای من کُنْ بباش زنده بروح فَیَکُوْنُ پس بود و تنبیه میفرماید که خاک را گفتیم آدم باش و باد را گفتیم عیسی باش اَلْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست است و سخنی است رسیده
مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر
است اما مقصود خطاب امت آن حضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت
ظن و تخمین مانده اند و لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند **بیت** زانکه از یقین حرفی نخوانده اند لاجرم بزندان گمان محبوس مانده اند بر بی بنیان گشته ظاهر آفتابی بهر بیش دیده ایشان حجابی چه بینند چشم
نابینا از خورشید چه دانند بوی شکر جام جمشید فَمَنْ حَآجَّکَ پس هر که خصومت کند با تو و حجت آرد فِیْهِ در باب عیسی مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَکَ پس از آنکه آمده ترا مِنَ الْعِلْمِ از دانش
عیسی که رسول و بنده است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشانرا که بیایید تا از برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَکُمْ پسران ما و پسران شما وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ و زنان ما و زنان
شما را وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ پس گردانیم لعنت خدا را عَلَی
الْکٰذِبِیْنَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت افزاییم شما در عناد و منازعت
می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت
پناه حسین را بر داشته و دست حسن گرفته و فاطمه زهرا از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بصحرا بیرون آمد و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین
گویید از آنجانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم
و اهل بیت بدید فریاد بر کشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدا که من رویها می بینم که اگر از خدا درخواهند کوهها را از موضع آن زایل گرداند و بیقین میدانم
که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدهند و قوت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس پیغمبر صلحنامه
نوشته بدیشان داد و باز گشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر ترسایان نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ گردانیدی آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای
منزل ایشان هلاک شدندی اِنَّ هٰذَا بتحقیق این قصه ها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ
مگر الله که استحقاق معبودیت او را ثابت است وَاِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ اوست غالب قوی محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله
بتابند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق خدای عَلِیْمٌۢ بِالْمُفْسِدِیْنَ دانا است بمفسدان تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید بیت
... راه ... قُلْ یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ بگو ای اهل کتاب خطاب بترسایان است و قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب ع ۹

داخل اند و مضمون خطاب این است که تعالوا بیایید الی کلمة سواء بسوی سخنی برابر بیننا و بینکم در میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و اینجا کلمه عبارت است الا نعبد الا الله یکی آنکه نپرستیم مگر خدا را تعریض بنصاری است در عبادت عزیر و عیسی و لا نشرک به شیئا دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است و لا یتخذ بعضنا بعضا سیوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا من دون الله خدایان جز خدای یعنی اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند انتقال را افت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا بانا مسلمون پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون فی ابراهیم چرا شما هر دو گروه مخاصمت میکنید در دین ابراهیم دعوی یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان گفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا درین مجادله می نمائید او را یهود و ترسا میخوانید و ما انزلت التورية و الانجیل و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او اگردن دانند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال و قبل از عیسی دو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت امت ایشان مقدم بوده باشد انتساب او بیهودیت و نصرانیت بر چگونه توان کرد افلا تعقلون آیا در نمی یابید بعقل خود نمی کنید ها انتم هؤلاء تنبیه میکند که گوش دارید که شما اید هؤلاء حاججتم آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فیما لکم به علم در آن چیزی که هست شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فلم تحاجون پس چرا حجت می آرید فیما لیس لکم به علم در آن چیزی که نیست شما را بآن چیز دانش یعنی ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی و الله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم نبود ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا جهود و نه ترسا و لکن کان حنیفا مسلما و لیکن بود پاک موحد منحرف از عقاید باطله مخلص و تسلیم کننده و ما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستیکه سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه آن کسانند که پیروی کردند او را در زمان او و هذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و الذین آمنوا و آنها که ایمان آورده اند بدین پیغمبر یعنی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که بتعظیم ابراهیم سزاوار تریم که او یهودی و نصرانی بوده محمد را حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی فرود آمده در وقتیکه جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را باهدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قران امر کرد و نجاشی و ندیمان و اساقفه ایشان در استماع قران رقت و گریه در رسیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت [illegible] ابراهیم عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که [illegible] ایشان [illegible] عمرو را این سخن خوش نیامد [illegible] ابراهیم [illegible] سزاوار تریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوار تر بابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او و الله ولی المؤمنین و خدای دوست مومنان و سازنده کار ایشان است ودت آرزو می برند طائفة من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم اگر شما را گمراه گردانند خطاب بحذیفه و عمار است که یهود ایشانرا بدین خود دعوت میکرد چنانچه در سوره بقره گذشت میخواستند که ایشان را از راه راست بگردانند و ما یضلون الا انفسهم و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است و ما یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله بقرآن یا بنعت محمد و انتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکجی یا راستی یا خلط میکنید توریت را بمحرفات خود یا می پوشید اقرار را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتند بانکار که بعد از آن دارید و تکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست را که نعت و صفت حضرت مصطفی است و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید [illegible] در اخفای آن می کوشید و گفته اند که می پوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است هر سر که نفسی نمیکرد و الله متم نوره

بیت
سگر باد ار جهان [illegible]
شمع خورشید از آن نمی میرد

و قالت طائفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود ایشان دوازده تن بودند از خیبر [illegible] اتفاق کرده [illegible] اول روز بدین محمد در آئید و آخر روز [illegible] چنان فرا نمائید که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار [illegible] مشورت [illegible] در [illegible] اهل کتاب [illegible] ازین کار آگاهی داد و آیت فرستاد [illegible] آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا [illegible] وجه النهار اول روز و اکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز [illegible] لعلهم یرجعون شاید که مؤمنان [illegible]

ع ٨

یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت است قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ بگو ایشان را بدرستیکه دین حق هُدَى
اللَّهِ دین خداست یعنی دین اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود و قول ایشان باز تتمه کلام ایشان است یعنی ایمان میکنید که تصدیق مکنید جز بهمکیشان خود و را و باور مدارید
أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ آنکه داده باشند هیچکس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و این نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ
نزد پروردگار شما از که دین شما درست است و حجت شما قوی تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستیکه برتری و بهتری با فزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ بدست قضای و تصرف خداوند است
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلِيمٌ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت
مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ
کسی هست که اگر امین سازی او را بِقِنْطَارٍ بسیار از دوست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را بتو و او عبدالله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود
و ابن سلام ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی که اگر امین گردانی او را بِدِينَارٍ بیک دینار زر لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر مادام
که باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو امانت داده بودند و او خیانت کرد در آن ذَٰلِكَ این خیانت
مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآن سبب است که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب نخوانده و نویسنده سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد
یهود آن بود که هر که توریت نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند در این
سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه همه ملل و شرایع بادای امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنان است که
شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفته هست در خیانت عرب و حکم این است مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریت بادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و بپرهیزد
در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمان است بمحمد وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و نعت آن سرور ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و آن صلاتی چند و حطام
چند که پاس بوده که از کعب اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بدینا اخبار پیش عوام سوگند خورده أُولَٰئِكَ آن گروه که سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی
نیست مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرا از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا و بدرستیکه از جهودان
گروهی هستند چون کعب و ابویاسر که از رد راستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ میپیچانند زبانها خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عبری
میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریت است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست از توریت وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
آن محرف و مفتری از نزد خدای است وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نیست آن از نزدیک خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او مینهند
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری می کند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده
رد بر قول ایشان فرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ سزاوار نبود و نباشد و نیست بشری مر آفریده را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل
و قضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ پس گوید مردمان را كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما بندگان پرستندگان من مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای
وَلَٰكِنْ كُونُوا و لیکن گوید که باشید رَبَّانِيِّينَ خداشناسان در دین و استواران در آن بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از رو امر تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بیاموزید مردم دیگر را کتاب
که از حق فرود آمده است وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ و بآنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درس کنید کتاب را از معنی چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را بپرورش بدیا فاده و استفاده و آنکه محمد بن
حنیفه در روز وفات عبدالله بن عباس فرموده که مات اليوم رباني هذه الامة مویدین قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده اند و از کمال توکل بغیر حق
ملتفت نشده و چهار تکبیر بر صفات نفس فرمیده کرده و در کوی نیه خود بر تافته و بدینو آورده عیب بخته باران عرفان از سحاب رحمت استسته نقش حرف غیر از صحیفه پندار شان
دور لطایف تفسیر آورده که ربانیان دانایانند که بتجلی و بردباران در راه حضرت قایم باشند و فانی از ما سوی الله شوند و ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق مصرع باو گویند و انچه از
و مشنوند هم ازو یا آنکه یعنی نیز روا آنکه خدای پیغمبر را ساخته که امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا و پیغمبران را خدایان چنانچه صابیان ملک
و نصاری مسیح را گفتند یعنی مشرکان و یهود و نصاری عزیر را گفتند أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا می فرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ بعد از آنکه شما گردن نهادگان باشید در دین اسلام وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبران را او و را اخذ

تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران فراستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد ع و مضمون میثاق چنین است که لَمَا آتَيْتُكُمْ بجهت آنچه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ
از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس بیاید بشما فرستاده از نزد من که آن محمد است مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت
لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را بحق جود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیان او فرمائید قَالَ گفت خدای
مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر این که گفتیم إِصْرِي عهد مرا و حجی که بر آن و فالینه قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند
انبیا اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و من که خدایم
با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه منصرفان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان بیرون روندگانند از دایره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ میطلبند دیگرا و حفص يبغون
میخواند یعنی آیا ایمان سگان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَلَهُ أَسْلَمَ و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین
است طَوْعًا وَكَرْهًا برغبت و بکرهت یعنی اگر خواهند و اگر نی سر بخط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت
یا انقیاد ما عدا ثقلین بطوع است از ان ایشان بکره وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای طالبان دگر کاران و حفص بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان
و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ آمَنَّا بگو ای محمد که ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای که یکتا است در ذات و بی همتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بآنچه فرود فرستاد
بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه نازل کردانیده اند عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بر ابرهیم و دو پسر گان او و کتاب ایشان همان صحف
ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و بآنچه داده اند بموسی که توریت است وَعِيسَىٰ و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث
و ادریس و داود و حیقوق و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدای نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان آریم نه ببعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که طلبد
جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ پس پذیرفته نشود آن دین از و وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیان زدگان باشد و این آیت
تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام
است بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی که کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بار کفر پیوستند چون
حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ که فرستاده خدای یعنی محمد حَقٌّ حق است و قول
او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران که وضع کفر کردند
در موضع ایمان أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَ
الْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن نفرین است از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مردمان و آن ذمت کردن است مر ایشان را خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت
یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ سبک کردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای
رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه بر گشته اند از حق وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند آن چیز را
که در آن فساد کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه گناهکاران است رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیت را بردست
امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد
و خدای اصدق همه راست گویان است پس چنان امیدوار باشم توبه کنان بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن میگر خواند و ایشان از توبه امتناع نموده جواب دادند که
حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود
حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاد
کردند کفر را بکفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بر این ای توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ و آن گروه که بر کفر
اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند و ایشان
کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ و اگر فدا

بدان همه را یعنی اگر کافر بدان مقدار زر که سطح زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد مقبول نخواهد بود اولئک لهم عذاب الیم و ایشانراست عذابی دردناک و ما لهم
مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم بسیار و ما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان لن تنالوا البر حتی
تنفقوا هرگز نیابید نیکویی و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنگاه که نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان
معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت بندد دل سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از اداء سنن تعلق
بماسوی الله سپر دانید و گفته اند که هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف وعده
کسی نوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرد * بعد از نزول این آیت ابوطلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست
بیرحا که خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول علیه السلام گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پیغمبر
جواب ابوطلحه گفت بخ بخ این مالی است با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی خواه اندک خواه
بسیار و خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر آن فان الله به علیم پس بیشک خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام
همه انواع خوردنیها کان حلا بود حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت نازل شد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات
احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ابل و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده
گفتند اینها ابدا حرام بوده حق سبحانه این قول را تکذیب کرده فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی
نفسه یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را از آن شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را
شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی و وفاء بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده
گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة
پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فاتوا بالتوریة بگو پس بیارید توریت صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم
این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فمن
افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم اسرائیل بوده نه از ملت خلیل فاولئک
هم الظالمون پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا
پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا در بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آرندگان ان
اول بیت وضع للناس بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شده للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه است که در بکه واقع شده
و بکه اسم بلد است همچنانکه مکه یا اسم مکان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن
نیز بیوت عبادات بوده او اول خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب هدایت ساخته کما قال مبارکا با برکت داده شده یعنی بسیار نفع
و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در آن بی طواف و نماز برابر است در ثواب با عبادت یکساله که در غیر که واقع شود و هدی و این خانه خداوند هدایت للعالمین
مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا هدایت می سازند یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فیه در بیت خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم
و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیتست اول تاثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آن حضرت در و تا کعبین سیوم بقای
آن رقم بر مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر و من دخله و هر که آمد درین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه
بخانه آرد و دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت اداء حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه
آن بقول اصح مرتکب آن شده چه بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان امنا
داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که ایمن از نار جحیم که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده
باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها ذکر میکنند چون میل قلوب بآن و اختصاص آن بعقیده مؤمنان
و الحاصل آن خانه است محفوظ ... و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هرگز طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده ... اشکبار شود و اولیا هر شب ادینه در

حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات واضح بسیار است **بیت** گرچه بگفتیم و برادو صنادی باز زد کحال ۞ هیچ جان هیچ نگفتیم که هست جلالت
محققان گویند که نخستین خانه که در کمه صدر انسان بجهت متفوریت و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دل است که جمیع اجزای وجود به برکت دل راه حق میابند چه هر گاه که اشعه
لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و در
خانه علامات روشن است که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که
بدین مقام درآید از همه فتنها ایمن گردد و درآمدن بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق
دوست زیاده نیست **بیت** به تیغم گر زنی باکی ندارم ۞ بهجرانم کشی طاقت ندارم ۞ ولله علی الناس و مر خدای راست بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانائی
دارد الیه سبیلا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و بمذهب امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسب که زاد ازان حاصل شود و امام اعظم رحمه الله
زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرط است و من کفر و هر که کافر شود بفرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای تعالی غنی عن العالمین بی نیاز است از همه عالمیان
و از ان بقضیه مبرات اقدس آنحضرت راجع نمی شود بلکه وبال بر تارک آن است قل یا اهل الکتب بگوی ای اهل کتاب لم تکفرون چرا می پوشید و انکار میکنید بایات الله بآیتهای که خدای فرو
فرستاد و الله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفران بآیات ربانی قل یا اهل الکتب بگو ای اهل توریت لم تصدون چرا باز میدارید
عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است و منع میکنید من امن کسی را که بگرویده بمحمد او دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است در نفاق ای که یهود او را بکیش خویش میخواندند تبغونها
میطلبید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف یهود مسلمانان را میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست که نعت و صفت او را در جمیع کتب
داده بودند با اهل اسلام گفتند حق سبحانه نعم فرموده که کجی میطلبید در دین اسلام و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم
و یعقوب علیهما السلام آگاهید و ما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید خطاب بجماعت انصار است رضی
میگوید ان تطیعوا فریقا اگر شما فرمان برید گروهی را من الذین اوتوا الکتب از آنها که داده شده اند کتاب را مراد شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم بازگردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین
کافر گردیدگان یعنی اگر متابعت شاس و اتباع او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیبجوی و بدگوی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع جمعیت
انصار اندازد و انصار دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم قائم بود چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری
انگیخت که بنای عداوت میان آن دو فریق تازه کرد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن
ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر بعاث محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید نایره اشتعال ایشان نیز زبان بهجا او کشودند و بسیار تحمل ناکرده آغاز
لسبب خزرجیان کرده کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین بمضمار مقاتله و میدان محاربه بسیار آمده و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بر آمد
گردید پر از هر دو دیگر سوی جمعی در تک و تاز بودند و هنگامه حرب گرم شد فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعرکه ایشان درآمده درمیان
دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت دارید بعد از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته سابق و بیدار کرده میکنید پس بشنوید که خدای تعالی
چه میفرماید پس آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که آن فرمان یهود بود و از ایمان بکفر باز میگردند
و حق تعالی با ایشان بدین وجه خطاب کنند و کیف تکفرون و چگونه کافر می شوید و انتم تتلی و حال آنکه شما آنید که خوانده می شود علیکم ایت الله بر شما قرآن و
فیکم رسوله و در میان شما هست رسول او و من یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فقد هدی پس بتحقیق راه نموده شد الی صراط مستقیم بسوی راه راست
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزاوار ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه تقوی بر آن وجه که حق آن است کسی ع ۱۰
را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت دفع فرموده و ناسخ این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید بقدر آنکه مقدور شما است و لا تموتن
و ممیرید الا و انتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند و اعتصموا و چنگ در زنید ای انصار بحبل
الله بدین خدا که حبل المتین است جمیعا همه بقول بعضی علما حبل الله اتحاد است یا موافقت خضر پیغمبر امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام در متابعت امام که آنحضرت است
آنحضرت نبند نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید **رباعی** حقا که بی متابعت سید رسل ۞ هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت ۞ از پیغمبر هیچ دری نگشایند ۞ آنکه
روی دل تافت و لا تفرقوا و پراگنده مشوید از حق و اذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمت خدای با شما که شما را هدایت کرده و آن اسلام است و قرآن و صحبت پیغمبر علیه السلام
ایشان اذ کنتم اعداء آنگاه یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس الفت داد بین قلوبکم میان دلهای شما ببرکت اسلام

[illegible] فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا [illegible] بر کناره مغاکی مِّنَ النَّارِ

[illegible] فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا [illegible] كَذَٰلِكَ [illegible]

[illegible] يُبَيِّنُ اللَّهُ [illegible] لَكُمْ آيَاتِهِ [illegible] لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ [illegible]

وَلْتَكُن مِّنكُمْ [illegible] أُمَّةٌ [illegible] يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ [illegible] وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ [illegible] موافق کتاب و سنت

[illegible] وَأُولَٰئِكَ [illegible] هُمُ الْمُفْلِحُونَ

[illegible] وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا [illegible]

[illegible] وَاخْتَلَفُوا [illegible]

[illegible] مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ [illegible] وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ [illegible]

عَذَابٌ عَظِيمٌ [illegible] يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ [illegible] فَأَمَّا الَّذِينَ

اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ [illegible] أَكَفَرْتُم [illegible]

[illegible]

[illegible] فَذُوقُوا الْعَذَابَ [illegible]

[illegible] وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ [illegible] فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ

[illegible] هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ [illegible]

[illegible] تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ [illegible] نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ [illegible]

[illegible] وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ [illegible] وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

[illegible] وَمَا فِي الْأَرْضِ [illegible] وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ [illegible] ع ۸

[illegible] كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ [illegible]

[illegible] أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ [illegible] تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

[illegible] وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ [illegible] وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ [illegible]

[illegible] وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ [illegible] لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم [illegible]

[illegible] مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ [illegible]

[illegible] وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ [illegible] لَن يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى

[illegible] وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ [illegible] يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ [illegible]

[illegible] ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ [illegible]

[illegible] ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ [illegible] أَيْنَ مَا ثُقِفُوا [illegible]

[illegible] إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ [illegible] وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ [illegible]

[illegible] بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ [illegible] وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ [illegible]

[illegible] ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ [illegible]

[illegible] بِآيَاتِ اللَّهِ [illegible] بِغَيْرِ حَقٍّ [illegible]

و نا واجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است اما سبب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این ابلغ است از الکلام حقیقت قتل باشد در قتل ایشان [illegible] اگر قتل از

آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود [illegible] ذٰلِكَ آن خواری این کفر و قتل بِمَا عَصَوا الرسل بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که

تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده اند که چون [illegible] اسلام [illegible] اسید [illegible] اسلام [illegible] باشند [illegible] گفتند که ایشان [illegible]

مانند که خلاف [illegible] کرده یا مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوا سَوَاءً نیستند ایشان برابر [illegible] مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ از

اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام [illegible] گفته اند مستقیم [illegible] و این گروه [illegible]

[illegible] تعلیم کردند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ [illegible]

[illegible] و ایشان سجده [illegible] نماز [illegible]

[illegible]

[illegible] يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ روز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ [illegible]

[illegible] فِي الْخَيْرَاتِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَاللَّهُ عَلِيمٌ [illegible] بِالْمُتَّقِينَ [illegible]

[illegible] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ [illegible]

[illegible] وَلَا أَوْلَادُهُمْ [illegible] مِنَ اللَّهِ شَيْئًا [illegible]

أَصْحَابُ النَّارِ [illegible] هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ [illegible] مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ [illegible]

[illegible] فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible]

كَمَثَلِ رِيحٍ [illegible] فِيهَا صِرٌّ [illegible] أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ [illegible]

[illegible] ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ [illegible] وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

[illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا [illegible] بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا [illegible] وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ [illegible]

[illegible] قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ [illegible]

[illegible]

[illegible] قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ [illegible]

[illegible] إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ [illegible]

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ [illegible]

[illegible] وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ [illegible] وَإِذَا لَقُوكُمْ [illegible] قَالُوا آمَنَّا [illegible]

[illegible]

ای محمد ایشان را قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل آنکه بخشم و درد که از مومنان در دل دارید روزگاری گذرانید این غصه شما را است تا بوقت مرگ اِنَّ
اللهَ عَلِیمٌ بدرستیکه خدای تعالی دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شما است بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است یعنی حق
سبحانه پیغمبر خود را فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدا ایشان را بخشم و کینه و حسد و رشک که دارید بمیراند بیت بمیر ای حسود پیوسته تکلیف که خرم گشت نخواهد داد
نکبتی اِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ اگر رسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دلتنگ گرداند ایشان را و بدحال شوند وَاِنْ تُصِبْکُمْ و اگر رسد بشما سَیِّئَةٌ غمی و المی
چنانچه در حرب احد واقع شد یَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است که بنعم کسی شادمان نشوند و بشادی کسی غمناک گردند وَاِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای
مومنان صبر کنید بر جفا و ایذای منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از دوستی ایشان و اعتماد لَا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً زیان نکند بشما مکر و حیله ایشان هیچ چیز اِنَّ اللهَ
بدرستیکه خدای بِمَا یَعْمَلُونَ بآنچه تمامی کنید از صبر و تقوی مُحِیطٌ رسنده است و احاطه کننده بعلم وَاِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ اَهْلِکَ از منزل
عایشه رضی الله عنها که اهل تو است بقول بعضی آن روز اخرات بدر بوده و اصح اشهر روز احد است و آن منتصف شوال سنه ثلاث من الهجرة بود و آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده
متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود و بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلعم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان
مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند حضرت صلعم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود و در اثنای طریق عبدالله بن ابی سلول که
منافق لعنهم الله بشنیدن لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم صلعم با هفتصد کس برابر دشمن صف برکشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه آورده
و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مکان وصیتها فرمود و آن مبالغه بسیار بود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر بجانب اقدام کرد و این
آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ میساختی و مهیا میکردی بجهت مومنان مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جایهای ایستادن برای کارزار
و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد اسود داد و قلب الجیش بپسر مرتضی علی را بلازمن خود تعیین فرمود وَاللهُ سَمِیعٌ و خدای شنوا است قولها شما را که در باب
خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید عَلِیمٌ و دانا است به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْکُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانند بنو حارثه از اوس
بنو سلمه از خزرج اَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند وَاللهُ وَلِیُّهُمَا حال آنکه خدای یار و نگهدار این دو گروه بود وَعَلَی اللهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان
تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللهُ و بدرستیکه خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آن را بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار
در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب سلاحی نداشتند فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل می شوید لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ
شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده کرده پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر رسید و میگوید که یاد کن اِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِینَ مر آن گرویدگان را
کرد رانده بوده اَلَنْ یَکْفِیَکُمْ آیا کفایت نکند و بسنده نیست اَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ آنکه مددکاری کند پروردگار شما بِثَلٰثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُنْزَلِینَ
از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه می فرماید بَلٰی ایجاب است بعد از نفی یعنی مددکاری نماید
اِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گفته فاشهر بلکه اصح آنست که رسول روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان
فرستاد اول هزار فرشته پس از آن به سه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود وَیَاْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ و بیایند بشما دشمنان شما از خشمی که بر ایشان است یا بر فور بیایند بی هیچ درنگ
کاشند هٰذَا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ این بیند که مددکاری کند شما را آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلٰئِکَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِینَ نشان کنندگان مر اسپان
خود را و این عادت مستمر است میان مبارزان که در حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود نهند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و از تاب اسپان بسته بودند یا
نشان کرده بودند عمامهای سفید و طرفهای آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللهُ و نگردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را اِلَّا بُشْرٰی لَکُمْ مگر مژدگانی
مر شما را بر فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُکُمْ بِهِ دلهای شما بمدد و نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ مگر از نزدیک خدای اَلْعَزِیزِ غالبی
که مغلوب نشود اَلْحَکِیمِ دانائی که نصرت و خذلان او بمقتضای حکمت باشد لِیَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفاً گروه بزرگان مِنَ
الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکستند رکنی از ارکان ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شد اَوْ یَکْبِتَهُمْ یا
خوار و نگونسار گرداند ایشان را فَیَنْقَلِبُوا پس باز گردند بهزیمت شوند خَائِبِینَ در حالتیکه بی بهرگان و ناامیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه رضی
الله عنهم جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت و برات لشکر بادید کرد و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن عبرتها است اجمالا بر آن وجه
که بعد از تسویه صفین بجانب قتال شروع شد و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر کفر روی بهزیمت نهادند و داخل مدینه در لشکرگاه ایشان ریختند و آغاز نهب و غارت کردند و جماعت

ع ١٢

ربع

[illegible]

تیراندازان که محافظت پشته کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر عم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج غنیمت رو بلشکرگاه
آوردند چندانکه عبدالله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت ایشان را آگاهی داد بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نمیرسید بازی توقف کردند و باقی لشکر بامیر خود التفات نانموده
متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی عم در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت برگشت داشتند چون دیدند که کوه را از حارسان و محافظان
خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبدالله بن جبیر تاختند و او را با یاران اش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام درآمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند و اهل
ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند در دایره میان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رض با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند و جمعی دیگر روی بگریز نهادند و حضرت
رسالت پناه عم جان بکردار در میان لشکر القصه مهم بدان انجامید که سنگ بر گوهر دندان مبارک آمد و درج لعل آبدار سید مختار ازان زده شد و شکسته و بعضی
لعل بخشنده و چون سهیل رفیق سنگ آمد و سنگ در دم عقیق رنگ آن حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد و جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کفار
و حضرت عم چون از شهادت عم خود حمزه رض و مثله کردن او با بعضی از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که نیز نفرین بر صدف حال این اهل ضلال
کبریا و جلال این آیت نزول اجلال یافت که لیس لک من الامر شیء نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح ایشان بدست تو نیست او یتوب
علیهم گفته اند او اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدای توبه ایشان را توفیق دهد که او برای عطف باشد و یتوب معطوف است بر لیقطع و معنی
چنین است که خدای نصرت داد شما را تا یکی از چهار چیز شکسته شود رکن دین ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه خدای ایشان چون مسلمان
شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند و مستحق عذاب و لله ما فی السموات
و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمین است یغفر لمن یشاء بیامرزد هر که را خواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد و الله
غفور رحیم و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا مضاعفة
افزوده تو بر تو گفته اند اضعاف در درم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا میداد تا وقت معین آنگاه در اجل در ربوا می افزود تا آنکه اندک همه مال مدیون
مستغرق میشد و اتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون تا مگر شما رستگار گردید و اتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را
بآتش التی اعدت للکافرین آماده کرده شده است مر کافران و غیر ایشان را بالذات و بالعرض برای عاصیان کافر را تعذیب
و مومنان را تادیب و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند و الرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم ترحمون تا باشد که شما رحمت کرده شوید در
و سارعوا و بشتابید الی مغفرة بآن چیزی که سبب آمرزش باشد من ربکم از پروردگار شما اقامت لازم در مقام لزوم موجبات مغفرت و آن
کلمه شهادت است یا اداء فرایض یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص در قول و فعل یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد مقتضای مقام خود این آیت
آیت در خلال قصه احد نازل شد محققان گفته اند سرعت بقدم همت است بیت این راه بپای تن بپایان نرسد
الحقایق آورده که بشتابید بدین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی بمقام قرب جنت و وصال رسیدن بجمال است قطعه
رو آر سوی خدا در راه محبت روان شو و بگذار ره جفا پرستی و جنة و بشتابید بطرف بهشتی که عرضها السموات پهنای آن آسمانها
یعنی مانند آسمانها و الارض و زمین با صفت عرض بهشت کرده است اگر وصف طول او در فهم نگنجد و تقریب کرده گویا اگر آسمانها و زمینها طبق طبق سازند که هر یک
ازین طبقات سطحی باشد مولف از اجزای لا یتجزی و موصل گردانند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت للمتقین آماده کرده شده
چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه می کنند فی السراء و الضراء در آسانی و در سختی مراد همه احوال است ایشان هیچ وجهی خالی اند
مفرق یعنی در همه حال نفقه می کنند و گفته اند که منفق اند در توانگری و درویشی و در صحت و مرض و الکاظمین الغیظ و فرو خورندگان
خشم را با وجود قدرت آورده اند که امام زین العابدین رض را کنیزکی آب بر دست میریخت ابریق از دست او افتاد و بر سر امام آمد و کنیزک گفت و الکاظمین الغیظ
پیوند است که و العافین عن الناس و عفو کنندگان از مردمان
بندگان و الله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آن است که نیکوئی کنند با جمعی که با ایشان
بدی کرده باشند

بر سر امام حسین افتاد و بجست و آتش بر سر مبارکش شد و در بخت امام حسین از سر او در گذشت از راه تعجب نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین
عن الناس فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیت بخواند که والله یحب المحسنین امام حسین جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم اسباب بدی مکافات کردن بدی بهتر اهل صورت بود بنجر دشنی بمعنی
کسانیکه بی بردهٔ اند و بد دیده و نیکوی کرده اند والذین معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف
اند و دوم تائبین بعضر و العیشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی
فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمدا است یا زنا و آنچه فرو دون او است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل
و بر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار بازبسته است فاستغفروا پس آمرزش
خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و من یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای و لم یصروا
اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند و هم یعلمون و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار
از عذاب گناه عظیم است نزول آیت در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل بر وی کشش کرد و ببهانهٔ خرمای خوب بگوشه کاشانه برده در کنارش کشید
و بعد از وقوع تقبیل زن زبان بنصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مکن و ان نبهان از خوف الهی بعد یافت و پشیمان شد و فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافته
و صورت حال بعرض سید عالم رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها می کنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تائبان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا
بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه متقیان بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم
آمرزشی است از پروردگار ایشان و جنات تجری و بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر بناها یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالیکه جاوید باشند در آن
و نعم اجر العاملین و نیکو مزدیست آن مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستیکه گذشته بوده من قبلکم پیش از شما سنن وقایع میان جهانیان از نعم و شادی و
محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث و این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد یعنی امتان بودند با انواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند
فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین
آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع مذکور دادیم بیان شرح و بیان است برای تحقیق حق است للناس برای عامه مردمان و هدی
و رهنمائی است و موعظة و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین خاصه پرهیزگاران ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم شکسته گوه در آمد او
متقیان علم تخلید بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت جل و علی جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید و لا تحزنوا
و اندوه ناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و انتم الاعلون و حال آنکه شما برتر باشید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی به جنگ بدر
یا برتری شما بر آن است که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درک اسفل و حقیقت آنست که این بشارت بود مومنان را بعلو
و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت ان کنتم مومنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح
اگر بشما رسید جراحتی یعنی و زخمی فقد مس القوم قرح پس بدرستیکه رسیده است گروه کفار را در روز حرب بدر مثله زخمی و المی مثل قرح و جرح شما و تلک الایام و این روزها که مدار غم کار
بران است نداولها بین الناس میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آنست که پند گیرند و
لیعلم الله و برای آنکه ببیند خدا یا بداند اولیا را و الذین آمنوا صابران را که بدو گرویده اند و یتخذ و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر
باشید در معرکه جهاد که دام جان فدا کرد و دو دیگر نهاد والله لا یحب الظالمین و خدای دوست ندارد ستمکاران از مشرکان اند و لیمحص الله و فایده دیگر مداولت آنست
که پاک گرداند خدا الذین آمنوا مومنان را از گناه چه بلا که با اهل ایمان میرسد کفارت ذنوب ایشان است و یمحق الکافرین دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافران را ام حسبتم آیا
پنداشتید ان تدخلوا الجنة که در آیید به بهشت و لما یعلم الله و نبیند خدای الذین جاهدوا منکم آنها که جهاد کرده اند از شما و یعلم الصابرین و نبیند شکیبایان را بر زخم
رسول یا اصحاب را از هجوم مصایب یعنی ثواب مخلص بحق آن است که بی مجاهده بر راحت مشاهده نتوان رسید محبت بلبلی کو ستم خار تحمل نکند بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند و لقد کنتم
و بدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق تمنون الموت آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آن را که حرب است فقد رایتموه
پس بتحقیق دیدید آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار و انتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید یاران و برادران خود را که مقتول می شدند یا نظر میکردند در پیغمبر و او را و تهانکه راشته
در خلاصی خود می کوشیدند و در وهم اند که چون حضرت رسالت زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام

خواستند که مرجوع بمدینه ابی بکر و عمر التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان عهد امانی بستانند و قوم دیگر بگریختند و ابوبکر ان که آنحضرت رسالت علیه السلام ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار
بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر کشوده گفتند که آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما تیره شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت در عذر ایشان این آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ
و نیست محمد یعنی بنده ستوده مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستیکه بگذشت اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان أَفَإِنْ پس اگر پیغمبر وفات کند أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد
بازمیگردید شما عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ و هر که برگردد به پس رود و از جهاد تارک جهاد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ
زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را شَيْئًا چیزی زیراکه در رو و... منافع برد روا نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ مر سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ نباشد و نزیبد هیچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پدید کرده شده
کس پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نگذرد و درین آیت تحریض مسلمانان است در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرگاه که عمر او مقرر و اجل او مقدر است پس در آمدن دلیر بود
در مبارزت معارک و شروع در مهالک حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه را درین معنی دو بیت است أَيُّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرّ يَوْمَ لَا يُقْدَرُ أَوْ يَوْمَ قُدِرْ يَوْمَ لَا يُقْدَرُ لَا أَخْشَى الرَّدَى وَإِذَا قُدِّرَ لَا يُغْنِي
الحذر رباعی در دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود روزیکه قضا نیست در وی مرگ روا نیست وَمَنْ يُرِدْ و هر که
خواهد بجهادی که می کند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ
جزای آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم سپاس گویندگان را بنعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ
و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهی است که کم از ده هزار نباشند و در عین المعانی گوید ربی
بمعنی ده هزار یا ربی بمعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بدانچه بدیشان
رسید از محنت فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان یعنی تعرض بر ان است و ایماء که التجا بامن
نمودند از ابوسفیان بخط امان می طلبید وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد قتل نبی ایشان اگر واقع
شده إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت است وَإِسْرَافَنَا و درگذار از ما در گذشتن ما را
فِي أَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ
اللَّهُ پس داد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و دریافتن غنایم
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و نیکو عطا کرد ایشان را نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران
را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو بیت قرآن علم از هر دو و مراد وصل تو است ای خالق هر دو کون فریاد رس
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شان جمعی که از ابوسفیان طلب امان می کردند و در کشاف آورده که منافقان مومنان را
می گفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای
شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوا پس بازگردید خَاسِرِينَ زیان زدگان در هر دو سرای بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ بلکه بدانید که خدای یاری دهنده و کارساز شما است پس با کفار
مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهترین یاری دهندگان است سَنُلْقِي زود باشد که درافکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس بیم خدای
هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته بازگشتند و القا رعب در دلهای ایشان بسبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ بآنکه ایشان شریک آوردند
بخدای و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آن چیزی را که نفرستاده است خدای با شرک آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی با ایشان دعوی بود و غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرستادی وَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهی است ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که راست کرد با شما خدای وَعْدَهُ وعده خود
در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود با صبر کردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس نقل می کند که خدای در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در
جنگ احد و چون جمعی برین سخن انکار کردند ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای می گویم فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام که می کشتید کافران را از روی شتاب بِإِذْنِهِ
بفرمان خدای یا بحکم او یا بمعونت او در اول روز شما را ظفر بود حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بددل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار وَعَصَيْتُمْ و عاصی
شدید امر امیر خود عبدالله بن جبیر ترک مرکز کردید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ
مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبند و آن طایفه بودند که پای از جای برده مرکز فرمان بیرون نهاده به غارت غنیمت اقبال نمودند

وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و از شما است آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که برمرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتیکه شربت شهادت چشیدند ثُمَّ
صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و برگردانید شما را که برداید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیان
نقد شما بر محک یقین آشکارا کردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستیکه عفو کرد و در گذرانید از شما که مبتوجی مخالفت پیغمبر شما کشته شدند و استیصال نگردانید وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای تعالی
خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان و از جمله فضل او آنکه شما را تمامی هلاک نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ یاد کنید آن هنگام که میرفتید در هزیمت بیابانکوه میگریختید وَلَا تَلْوُونَ
و نمی ایستادید و التفات نمیکردید عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یکی از مردمان یعنی بر کسی که در عقب میرسید وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر شما میخواند فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما و میگفت الی
عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی
صحابه و باکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد دیگر تا اندوه مکین نگردید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ برآنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت
وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و اندوه خورید بآنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای
بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَةً امنی و آرامی و آن چه بود نُعَاسًا خوابی سبک يَغْشَىٰ که می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان
حقیقی بودند و عیان ... ... این خواب یعنی تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد بن ابی وقاص از مهاجران و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف را از
انصار و بعضی ... داخل کرده اند رضی الله عنهم اجمعین و فائده نعاس عود قوت ایشان بود و دفع کلال و ملال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان
بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستیکه در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ جز گمان درست ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
کمانی که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد باتمام نخواهد رسید يَقُولُونَ می گویند هَلْ لَنَا آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده
بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج داد در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان
هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ بگوی ای محمد بدرستیکه همه کارها از غنیمت و هزیمت و غیر آن مر خدای راست و بفرمان اوست يُخْفُونَ فِي
أَنْفُسِهِمْ نهان می سازند منافقان در نفسهای خویش از شک و شبهات مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا
در عذاب ... از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دیده
بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید شما ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای
خود و نمی خواستید که بیرون آئید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بکشتن گاه
خود یا اگر شما تخلف میکردید مر آنان مومنان که خدا قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند بمعرکه حرب مصارع اهل الشرک پس خطاب بمومنان فرماید که بعد از چنان غمی والی
... ... شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شما است از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي
قُلُوبِكُمْ و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهها باشد از سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ
تَوَلَّوْا مِنْكُمْ بدرستی آنان که روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که بهم رسیدی آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ
الشَّيْطَانُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یعنی از آن ... و فرمان ... بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشومی بعضی از آنچه کسب کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول
وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است بردبار و تعجیل نکند
در عقوبت گناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند آن کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا نسبی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردند أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان و جهاد کشته گشتند
[illegible] لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا ... مَا مَاتُوا ... وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتند در آن حرب ... شما ای مومنان
... ایشان ... لِيَجْعَلَ اللَّهُ ... ذَٰلِكَ ... حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ... و اندوه
در دلهای ایشان وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد ... وَيُمِيتُ ... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه شما میکنید ای گرویدگان
... بَصِيرٌ بینا است وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید ... خدای ... لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه
آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشایش ... خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع می کنند ... یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوشتر

است از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُّتُّمْ و اگر بمیرید ای مومنان با خوشنودی حق اَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَاِلَى اللّٰهِ هر آینه بسوی خدای
که معبود شماست تُحْشَرُوْنَ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق طلب حق تعالیٰ شما را حشر با کرم
خواهم بود که دل و جان را در راه او بذل کرده اید به عز او و ازینجا گفته اند اذا کان المسیر الی الله طاب المسیر الی الله مثنوی کو مرگ همچو اسیر هم کان راه بدست می شناسم مرگ آن
بره نوپای مال است و شبان نفس وصال است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ پس بسبب بخشایشی که ترا رسید از حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد نزد دل آمدن در آن وقت بود که
حضرت رسالت بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تعنیفا و تشدیدا نفرمود بلکه مراسم لطف و لوازم خوشخویی بنسبت آن جماعت رعایت نمود و حق سبحانه و تعالیٰ می فرماید که نرم خوی
و نیکو خوی تو به رحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر می بودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غَلِيْظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوْا هر آینه اصحاب تو پراکنده
شدندی مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان
آنچه را که در ادای حقوق من ورزیده اند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور
محاربه و مقاتله با کفار فَاِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ پس توکل بر خدای کن نه بر مشورت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ
دوست دارد توکل کنندگان را و توکل حقیقی کسی راست که از غیر حق نه مدد جوید و امیدوار نباشد اِنْ يَّنْصُرْكُمُ اللّٰهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا
غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد غالب شونده بر شما وَاِنْ يَّخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِيْ پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ مِّنْۢ بَعْدِهٖ
یاری دهد شما را پس فرو گذاشتن او وَعَلَى اللّٰهِ و بر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل کنند باورداران وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَّغُلَّ و نباشد و نسزد مر
هیچ پیغمبری را که خیانت کند در غنیمت بعضی برآنند که بعضی صحابه بی حکم پیغمبر در خواست کردند که از غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بدهد آیت آمد که خیانت پیغمبر در
غنایم روا نیست و گویند از غنایم یک گلیم قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سفیهان از روی نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق صلوات الله کردند حق تعالیٰ ذمه حبیب خود را
خصوصا و ذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده و نکند وَمَنْ يَّغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَاْتِ بِمَا غَلَّ بیاید
بگناه آنچه خیانت در آن کرده است یا بیارد آن چیز را که در آن خیانت کرده يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر به سوزنی یا رشته باشد در
اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنایم رسن کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت آورده بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاهدار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفّٰى
پس تمام داده شود و در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا اَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند
رِضْوَانَ اللّٰهِ خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْۢ بَآءَ مانند کسی که بازگردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او باشد دوزخ وَ
بِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ هُمْ دَرَجٰتٌ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند درجات خداوندان پایه های بلندند یا مراتب ایشانراست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای
وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر گرویدگان اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ
چون فرستاد در میان ایشان رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمی يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيٰتِهٖ می خواند بر ایشان آیتهای قرآنی با نشانهای توحید وَيُزَكِّيْهِمْ و پاک میگرداند ایشانرا از دنس نقیصها
طبیعت و شنیعات نتایج احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و می آموزد ایشانرا قرآن یا معانی آن وَالْحِكْمَةَ و حکمت یعنی حدیث یا
معارف عقلیه وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بودند پیش از بعث رسول لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در گمراهی هویدا و ظاهر حق را نشناخته و از باطل در گذشتی تو التسدید تاریک ظلمت باطل همه
عالم رونق روشن او نور حق گرفت اَوَلَمَّآ اَصَابَتْكُمْ آیا هر گاه رسید مُّصِيْبَةٌ مصیبتی یا بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت در احد و حال آنکه قَدْ اَصَبْتُمْ مِّثْلَيْهَا رسیده بودید از ایشان در بدر
یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن از ایشان کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفتید قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا گفتید از روی تعجب و جزع که این
کجا رسید بما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ بگو ای محمد اینکه شما را پیش آمد هم از نزد نفس شماست که از رای من در گذشتید و از مدینه بیرون آمدید یا مرکز را ترک کردید و بطلب
غنیمت رفتید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بر هر چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت تواناست وَمَآ اَصَابَكُمْ و آنچه رسید شما را از مکروهات طبایع يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ در آن
روز که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان روبرو آوردند فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خدای و بقضا و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِيْنَ و تا ببیند خدای ثابت قدم مومنان را و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ
الَّذِيْنَ نَافَقُوْا و پدید آرد آنها را که نفاق ورزیدند وَقِيْلَ لَهُمْ و گفته شد مر ابن ابی و اصحاب او را وقتی که باز گشتند ایشان از راه مدینه که تعالوا بیایید از حرب بگردید قَاتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ کارزار
کنید با مشرکان در راه خدای اَوِ ادْفَعُوْا یا دفع کنید مشرکان را که از قتل و غارت اهل مدینه قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر دانیم حرب را لَّاتَّبَعْنٰكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را
یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواهد بود و ما دانیم که جنگ واقع نخواهد شد و محمد صلعم با قریش صلح خواهد کرد هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ این منافقان بسوی کفران روز که این سخن گفتند

اقرب منهم للایمان نزدیک تر اند از خود که دعوی ایمان میکنند بکفر و ازین جهت که در یاری دادن باهل ایمان تقاعد نمودند یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان
یعنی بزبان گفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم و خدای داناتر است بما یکتمون بآنچه نهان میداشتند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الذین
این منافقان آنانند که از روی نسب یا جهت حسب جهال قالوا لاخوانهم گفتند از برای امثال خود یا اقرباء و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وقعدوا و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای
خود باز ایستاده از قتال لو اطاعونا اگر فرمان بردار ما بودندی آن برادران ما در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قتلوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگوی ای محمد اگر اختیار مرگ
بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان یعنی گویا که حذر دفع قدر میکنید در کشتن آورده که در آن روز
که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید ولا تحسبن الذین و مپندار آنانرا که بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شدند در راه خدای امواتا که ایشان مردگانند
ابن عباس نقل کرده است که حضرت رسالت صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در جویهای بهشت طواف کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویهای فردوس آب خورند و بوقت آرام خوابگاه ایشان قنادیل زرین در سایه عرش آویخته و آن ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را
ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود و یا پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از شهدای احد بود از خدای
درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره بشرف شهادت رسم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که اهل آخرت را رجوع ممنوع باشد گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال
یاران ما را خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی که بسبب ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا
نمی خورد یا می شنوند ایشان را چون سایر مردگان یاد در سلام زائران می کنند بدستور زندگان یرزقون روزی داده می شوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که شادمانند بما
آتاهم الله بآنچه بخیری که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خورشیدی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون
جواهر قدسی با نوار الوهیت مشرق گردید ذوات ایشان بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید پرتو آن اشارت بر آفتاب سیران ازان منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت ازان است چه
و بحسب قیم ابتهاج زیاده از وصول بمقام وصال و مستقر افزون تر از جمال وجه کریم نمی تواند بود و حیث ماء خوشدلی انجاست که دلدار آنجاست مستکلم جهد که خود را انجا فکند و یستبشرون
و مسرور می شوند بشارت یا شادی کنند بالذین بآنکه هنوز لم یلحقوا بهم نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان و امیدوارند که بهشت بدیشان رسند و در کرامت
با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که بر احوال آخرت با خلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند الا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد
ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در وی گذارند یستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای بدیشان
یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی بران نعمت که مستحق آن باشند و فضل آنچه زیاده بران برسیده ارزانی دارد و ان الله و دیگر فرح ارند بشنیدن آنکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین
ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الذین استجابوا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لله و الرسول مر فرمان خدای و رسول را و تینک بخروج المدینه امر کرد و آن چنان بود که
چون ابوسفیان از احد بازگشت بعالم آخر سپاه روز که شنبه بود منتصف ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه
بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر ساختند و شب آتش بسیار برافروختند تا صیت لشکر اسلام باحیا
و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجزی و انکساری نیست حق سبحانه درین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند من بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه رسیده بود
ایشانرا جراحت للذین احسنوا منهم مر آنکسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد و اتقوا و بترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگ
است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از رجوع پشیمانی روی نمود و بعزم استیصال مسلمانان عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آن حضرت بحمراء الاسد با او گفتند برای
در دل ایشان افتاد از سر عادت در نمیت بلکه آورده و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب دید که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمود که چون بازار رجاگاه بمدینه از ما بترسانید و چنان باز
نمایند که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند عداوت
ازین مسلمانان را دریافته هیچ حال اثر تزلزل ایمانی خلوص ایشانرا نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل بازداده حق سبحانه در صفت ایشان
می فرماید الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا لکم
بتحقیق جمع شده اند و متفق الکلمه گشته برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست فزادهم ایمانا پس زیادت گردانید این سخن مومنانرا ایمانا
تصدیقی و یقینی بکار خود تا بسر حد وقالوا حسبنا الله و گفتند بسنده است مارا خدای مددکار و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکوکار گذاری است حضرت پروردگار روز
بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وی هست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب معتبر گرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر قبول فرمود

او نیز جواب داد و بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه برود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که ایشان ترک
این سفر بدهند نعیم بیامد و چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت با اصحاب از مدینه
بیرون آمد با هفتاد سوار به بدر صغری رسیدند و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازار قایم گشت و در معامله سود فراوان بدست آمد و کسی از بیم اهل اسلام بآن موضع نیامد و حق تعالی آیت
فرستاد و درین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم بن مسعود باشد و بیرون تقدیر ناس ثانی ابو سفیان و اتباع او شوند و تتمه حال مومنان این آیت است
فَانْقَلَبُوْا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ بعافیت تمام یا ثواب لا کلام مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت
لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَّاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ و پیروی کردند خوشنودی خدا را بفرمان برداری رسول وَاللّٰهُ
ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ و خدای خداوند فضل بزرگ است بدفع مشرکان از مومنان اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰنُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءَهٗ می ترساند بدان دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند از شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روگردان شوند و آن صورت سبب نشد که مسلمانان گرد فَلَا
تَخَافُوْهُمْ پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُوْنِ و بترسید از من و در معنی لغت امر من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا
يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه يُسَارِعُوْنَ فِى الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده [illegible] گفتند
اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْـًٔا هرگز زیان نرسانند مر دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر
ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِى الْاٰخِرَةِ بهره در ثواب جهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ و مر ایشان راست عذابی بزرگ یعنی بسیار و بعد از اِنَّ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی آنانکه بخریدند
کفر را یعنی بدل کردند بِالْاِيْمَانِ بایمان لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْـًٔا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب کفر بلکه ضرر ایشان بدیشان عاید گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشان راست عذابی
دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و نه پندارند آن کسانی که کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ جز این نیست که آنچه
مهلت میدهیم ایشان را خَيْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشان را اِنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ بدرستیکه ما درنگ میدهیم ایشان را لِيَزْدَادُوْٓا اِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل
خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللّٰهُ نیست خدای بر آن لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ که بگذارد مومنان را
عَلٰى مَآ اَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان و در آشکارا ملاطفت کردن [illegible] نقد حال شما را بمحک امتحان زند حَتّٰى يَمِيْزَ
الْخَبِيْثَ تا وقتیکه جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده باعدای دین محاربه نکنند چنانچه
در روز احد یا باظهار سخنان و سر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلی الله علیه وسلم معلوم گردد و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر
فرمود که امت من بصورت و حلیت بمن نمودند بسان شبابه که ذرات ذریات را بآدم صفی نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام ایمان آرد و کدام کافر [illegible]
سرگردان مانند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی میکند و از حالات دل ما خبر ندارد اگر راست میگوید [illegible] بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت
آمد که وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِيْ
و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن مِنْ رُّسُلِهٖ از فرستادگان خود مَنْ يَّشَآءُ هر که را خواهد فَاٰمِنُوْا پس شما ای مومنان بگروید بِاللّٰهِ بخدای بر آن وجه که او منفرد است
بعلم غیب وَرُسُلِهٖ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَاِنْ تُؤْمِنُوْا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید
از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ پس شما را باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ و نه پندارند آنانکه [illegible] يَبْخَلُوْنَ بخیلی میکنند
بِمَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ بآنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ که بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ نه چنین است بلکه آن
بخل بدتر است ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق عقاب و اهوال سَيُطَوَّقُوْنَ زود باشد که در گردن طوق کرده شود مَا بَخِلُوْا بِهٖ آنچه
بخل کرده اند بآن از مالها و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آن کس زکوة
بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین
حیه خبیث ترین حیات است پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی وی را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی من آن مال توام و در دنیا که بآن
لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی [illegible] گنج را از دل بیرون کن مال را [illegible] مال قرار است [illegible] و گنج اژدهاست وَلِلّٰهِ و مر
خدای راست مِيْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و منازعت منازعان [illegible] لمن الملک الیوم لله

ع ۹

الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که ملک کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او بوده باشد پس اسناد اهل آسمان و زمین میراث را بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان
و فی الحقیقة از آن خداوند است وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یعنی اهل آسمان و زمین همه بمیرند و عاریت او بصاحب باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را نفعی از مالی نیست واگر
دارد از آن حق است پس مال دیگری بخیل ورزیدن نهایت غباوت و نهایت شقاوت باشد بیت ای که بخیل کرده … کنی خورد او جو مال خود نکنی این مال مدام … کن در ره او
امساک بمال دیگری چند کنی وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک دانا است لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستیکه بشنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها را که
گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدای درویش است وَّنَحْنُ اَغْنِيَآءُ ما توانگریم چون آیت واقرضوا الله قرضا حسنا به پیغمبر فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی
این آیت فرستاد از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بجناب غنا راجع و اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَآءَ و دیگر
بنویسیم کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَّنَقُوْلُ و ما میگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ بچشید آتش سوزنده را ذٰلِكَ
این چشیدن عذاب شما بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ بسبب چیزی است که از دستهای شما در پیش فرستاده … فعل است و اگر چه فاعل ایشانند افعال ایشان قتل انبیا بود و عبادت عجل و امثال آن
وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ نیست ستمکار بر بندگان چه … چون شما مستحق … عدل … الَّذِيْنَ قَالُوْا دیگر شنید
قول آنها که گفتند اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَآ بدرستیکه خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده یا یعنی ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ بآنکه ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم هر فرستاده را حَتّٰی
يَاْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتیکه بیارد برای ما قربانی که تَاْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش یعنی … اسرائیل خوردن قربانی حلال نبوده آن را در … مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر ایشان در میان
آن خانه ایستاده مناجات کردندی و علمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتیکه قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتشی سفید بی دود
باوازی مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان … گفتند … این پیغمبر که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا الزام میکند بدین آیت
که قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ بگو ای محمد بتحقیق آمد بشما رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ فرستادگان خدای پیش از من بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزاتی روشن چون عیسی و یحیی وَبِالَّذِيْ قُلْتُمْ و دیگر آنچه گفتید آورده بودند … نیز
… گفتید یعنی قربانی بر وجهی که گفته شما است چون زکریا و یحیی فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ پس چرا کشتید ایشانرا … یحیی اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما
راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب … باید کرد فَاِنْ كَذَّبُوْكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ
فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگان که ایشان جَآءُوْ بِالْبَيِّنٰتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ و کتاب
چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر تنی ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و … اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَاِنَّمَا
تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر کرا دور گردانند از آتش دوزخ
وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده بهشت فَقَدْ فَازَ پس آنکس رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ و نیست زندگانی این جهان اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ مگر برخورداری ناپایدار
حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرده که خریده در آن فریفته شود و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریبنده است و اگر بحقیقت آنرا دانا شوند معلوم گردد که هیچ نمی ارزد ابیات در دیده اعتبار
خوابی است … بر رهگذر اجل سرای سفت … این منشین کرم و سرش مشغول مشو بسرخ و زردش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِیْ اَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد
هجرت مهاجران بغارت دست تعدی بضیاع و مال هر یک که … دراز کرده میفروختند و … از ایشان در راه … در آتش تعذیب و تهدید می سوختند حق سبحانه آیت فرستاد
که … بلاها … در مالها خود به نقصان و تلف وَاَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنها که کتاب
داده شدند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و دیگر شنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند اَذًى كَثِيْرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب
رنجش خاطر باشد … نسبت بشما وَاِنْ تَصْبِرُوْا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مکافات ایشان و انتقام … گذارید فَاِنَّ ذٰلِكَ پس بدرستیکه این
صبر و تقوی مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ از استوارترین کارها … و درستی … آن یا از حقایق ایمان است وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن ای محمد وقتی که فرا گرفت خدای مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ عهد و پیمان
آنها که اُوْتُوا الْكِتٰبَ عطا کرده شدند کتاب … تورات و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آن است که لَتُبَيِّنُنَّهٗ هر آینه بیان کنید لِلنَّاسِ برای مردمان کتابرا که در شان محمد
است وَلَا تَكْتُمُوْنَهٗ و نپوشید امر پیغمبر … خطاب … یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند نعت پیغمبر را و مپوشند فَنَبَذُوْهُ پس بینداختند کتاب را و پیمان را وَرَآءَ
ظُهُوْرِهِمْ … و این کلمه مثل است در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهٖ و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود ثَمَنًا قَلِيْلًا بهای اندک را و آن ماکول … احبار و اسافل
بود که هر سال از عوام و سفلها می گرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُوْنَ پس بد چیزی است که می خرند یعنی بدل میکنند نعیم جاوید … لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ مپندار ای محمد آنها
که شادمی باشند بِمَآ اَتَوْا بآنچه آمده اند یعنی کرده اند … وَّيُحِبُّوْنَ اَنْ يُّحْمَدُوْا و دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوْا بآنچه نکرده اند حضرت پیغمبر … از

یهود چیزی پرسید وایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند وچنان فرا نمودند که براستی خبر دادند وبا وجود آن دروغ ایشان را او را استحسان نیز بود این آیت نازل شد
یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند وچون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعتذار گشودند وتوقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم پس مپندار ای محمد ومومنان ایشان را بمفازة
که اهل رستگاری اند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل وجلا وذلت وقبول جزیه ولهم عذاب الیم ومر ایشان راست عذابی دردناک در روز رستخیز ولله ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها والله وخدای علی کل شیء قدیر بر همه چیز از مثوبت ابرار وعقوبت اشرار تکذیب توانا است آورده اند که قریش از یهود
پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان جواب عصا ویدبیضا با معجزات دیگر در بیان آوردند واز نصاری اعجاز عیسی سوال کردند احیای موتی وابرای مرضی باز گفتند پس بحضرت نبوت
پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی وعیسی خبر یافته ایم وبطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی از اعلامات یگانگی معبود توحید قسیم حق سبحانه این آیت فرستاد
که اگر شما طالب آیات اید ان فی خلق السموات بدرستیکه در آفرینش آسمانها وآنچه در وی هست والارض وآفرینش زمین وآنچه بر وی است واختلاف اللیل والنهار وآمد شد
شب وروز واختلاف ایشان در نور وظلمت ونقصان وزیادت لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم وقدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول
ایشان از شوایب حس ووهم صافی وپاک است ودقایق اسرار وحقایق آثار را الذین آنانکه واین اولو الالباب آنانند که از روی خلوص یذکرون الله یاد میکنند خدا را قیاما در حالت
ایستادن وقعودا ودر وقت نشستن وعلی جنوبهم ودر زمان تکیه کردن بر پهلوها خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم بذکر حق اند وپیوسته در ریاض محبتش مستغرق اند چنانچه گفته اند
ذکر ونعم ما قال بیت در شب ودر نجیا تو درخاطر منیتی بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که درین هیات سه گانه میگذارند بر حسب طاقت خود ویاد کرد بمعنی شکر است
یعنی سپاس داری میکنند بر عهده قیام که قوام عبدیت بر آنست ودر نعمت قعود که آرام صحبت در آنست ودر راحت اضطجاع منام که آسایش تمام از آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر دل است
زیرا که دوام ذکر زبانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمی باشد پس مراد از ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل بجانند قیاما بجان که قایم اند یعنی متوجه بامر الهی
وقعودا وقاعدا باز ایستاده اند از ملاهی وعلی جنوبهم ودر جانب اند از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانه خدمت وقاعد اند بر بساط قربت وعلی جنوبهم آسوده اند در بارگاه وصل
جال بر کناره اند از پندار وهم وغرور وخیال قطعه حجاب کثرت از هم بردریده بخلوتگاه وحدت آرمیده بره وهم وخرد بر خویش بسته بکنج بیخودی از خویش رسته ویتفکرون
واندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها وزمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم وچون بعد در ... از نظر ایشان برخاست
از غیبت بحضور آمدند واز روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان وزمین است باطلا از دین باطل یعنی بی حکمت کرده آنرا بیهوده نبوده سبحانک
پاکی ترا است از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا عذاب النار پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ ربنا ای پروردگار ما انک بدرستیکه تو ای پروردگار من تدخل النار هر کرا در آری
بدوزخ ودر انجا بداری فقد اخزیته پس بدرستیکه رسوا کرده او را یا خوار گردانیده بعقوبت وما للظالمین ونیست ستمکاران را از مشرک یهود ونصاری وامثال ایشان من انصار هیچ یاری از یاران که عذاب از ایشان
مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا بشنیدیم ندای آواز کننده را که با شکار ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان یعنی محمد یا قرآن یعنی عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول در نیافته اند وبسی کس از قرآن می شنود که بزبان حال ندا میکند ان امنوا بربکم یعنی میگوید پروردگار خود فامنا پس اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم ربنا ای
آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را اعم از کبایر است یا مطلقا گناهان گذشته وکفر عنا ودرگذران وبپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده وتوفنا وبمیران
ما را مع الابرار با نیکان ونیکوکاران ربنا ای پروردگار ما وآتنا ما وعدتنا وبده ما را آنچه وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان ایشان
وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش طلبیم که انبیا گفته اند آمرزش خواهید چنانچه نوح گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات وچنانچه ابراهیم فرمود رب اغفر لی ولوالدی
وللمومنین وچنانچه پیغمبر ما را امر کردی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات ولا تخزنا یوم القیامة ورسوا مکن ما را در روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را
در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس درین آیتها از حضرت رسالت پناه وچهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا وصدیق اکبر از مقام
خوف خود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وفاروق اعظم از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا وذو النورین از مرتبه حیا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا ومرتضی که امید وجنت
بهشتی بطلب عدات آورد که ربنا وآتنا ما وعدتنا چون سهام این دعوات بهدف اجابت رسید چنانچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد مر ایشان را پروردگار ایشان
گفت انی لا اضیع من ضایع نمیکنم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از حضرت رسالت سوال کردم که هر عملی با اجر است این حکم باشد که مردان مهاجر ثواب بسیار کرده مهاجرت را زنان نصیبی بر آن نه فرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عامل را از شما ضایع نمیکنم من ذکر او انثی خواه مرد ورزن بعضکم من بعض برخی از شما برخی دیگر یعنی همه از یکدیگرید زنان از مردان ومردان
از زنان متحصل یعنی شما از ثواب یکسان اید در ثواب عمل کند مزد برد وذکورت وانوثت را در آن دخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از خانه خود واخرجوا من دیارهم وبیرون کرده شدند از خانه
ومنازل خود یعنی بغصه پیغمبر وایذا مشرکان ایشان را ازمکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی در نجانیده شدند ... سابقان اسلام چون بلال وعمار وسمیه وصهیب که در راه من بحبت من بر نجانیدند

١٩ ع

ن ربع الحزب

وقتلوا و کشته شدند در جهاد این جماعت مهاجران اند لاکفرن عنهم هر آینه در گذرانم از ایشان سیاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنت تجری می رود بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها ثوابا پاداش دهیم ایشان را ثوابا من عند الله پاداش دادنی از نزدیک خدایی و ضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب نهاده است و اضافت ثواب به حضرت تقیید باسم الله دال است بر ذات یا مجموع صفات تا بیقین ثواب است والله عنده حسن الثواب و خدای است که نیکویی پاداش یا پاداش نیکو نزدیک اوست در تعالی سیر آورده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت می گذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که دشمنان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد او ورثه ایشان است که لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا گشتن آن کاروان کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل بر خورداری اندک است که زود زایل شود ثم ماویهم جهنم پس آنکه بآخرت روند جای ایشان دوزخ باشد و بئس المهاد و بد آرامگاهی است دوزخ لکن الذین اتقوا ربهم لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و متابع وی نمودند و گذشتند لهم جنت مر ایشان راست بوستانها است بدان وجه که تجری من تحتها الانهر میرود از زیر قصور آن یا در بین درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خلدین فیها جاویدان باشند دران بوستانها نزلا حالتی که این بهشتها پیش کشی باشد من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشند و هر گاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کاملی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت قوای زاهد سوی بهشت بهشتم میکنی دعوت نمیخواهم بهشت و نعمت دیدار می خواهم و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی و ان من اهل الکتب و بدرستیکه از اهل کتاب لمن یؤمن کس هست که میگرود بالله بخدای و ما انزل الیکم و بآنچه بر شما منزل شده که قرآن است و ما انزل الیهم و بدانچه برایشان فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خشعین لله در حالتی که ترسکاران اند یا متواضعان مر خدای را لا یشترون بدل نمی کنند بایت الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اند اولئک آن گروه مومن خاشع و متدین لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدرستیکه خدای سریع الحساب زود حساب است باسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد یایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا و حقیقت آن است که بر امتثال احکام شرعیه با همه طاعت شامل باشد و صابروا و شکیبایی نمایند در قتال دشمنان و عدم استوار دارید و میدان محاربه و رابطوا و ساخته و آماده باشید مقابله اعدا الله را مر ابطه آن است که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازی است بعد از نمازی و اتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستکار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس تا نهی آن مواد امر بطاعت مولی و مصابره فرمایند بر آن تحمل مع النفس تسلیم در بلا و رضا بحکم با این احکام بقضا و اقدام نمایند بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی الله و تقوی در زیر محافظت اسرار از التفات باغیار تا از رسیده شوید از محجوب بود بفنای الله و فالیض بود بعد از فنا بدولت بقا با لله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزیست کزمی زاید بقا سورة النساء و مدنیه و هی مائة و ست و سبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یایها الناس ای مردمان اتقوا ربکم بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال از من نفس وحدة از یک تن که آن آدم است و خلق منها و بیافرید از آن تن زوجها جفت وی را که حوا است و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید و بث منهما و پراگنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء و زنان فراوان و اتقوا الله و بترسید بمخالفت رضای الذی آن خداوندی که شما در تسائلون به از یکدیگر می خواهید حاجت خود بدو سوگند یاد کنید و میگویید بحق خدای و الارحام و بپرهیزید از قطع رحم یا بگو که مهر آنرا میدهند ان الله کان بدرستیکه خدای هست علیکم رقیبا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان و دست باید که در حرکات و سکنات خود خدای بیند و بجای آرد بوقت عظمت بر پا پاکی دل یا کی از و شرم دارد و مشغول شود که بوقت بود با که خدای حاضر و ناظر است در همه جا و در دیوار حاجب نیست و دیده خدای حجاب در پرده او نیست و کی تواند مخالفت با او و اتوا الیتمی و بدهید ای اولیا و اوصیای الیتمی مالهم اموال ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند آورده اند که اولیا و مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب و بدل مکنید مال ناپاک خود را بمال پاک یتیم یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که نسبت بشما طیب است و لا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم با مالهای خود انه کان بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن

نزدیک خدای حُوْبًا کَبِیْرًا گناهی بزرگ این آیت درشان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومت اموال او را متصرف شده

چون پسر برحد بلوغ رسید و مال خود را از عم طلب نمود در ادای آن تعللی می کرد مرافعه ایشان بمجلس علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و مطلقا کلمه نمودند من الحوب الکبیر بر زبان راند

تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید و باشید اَلَّا تُقْسِطُوْا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِی الْیَتٰمٰی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه منقول

می کنند که این آیت درشان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد حق خدمت و تعیین کابین یتیمان بجا نیاورد

فرو گذارد بانواع شفقت او را فراهم می شد و هر چه گروه طبیعت بر شیری آورد و آیت آمد که اگر بترسید که در تعیین مهر یتیمان و ادای اموال ایشان از روش عدالت دور باشید

۱ فَانْكِحُوْا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِّنَ النِّسَآءِ از زنان مَثْنٰى دو گانه وَثُلٰثَ و سه گانه وَرُبٰعَ و چهارگانه نا کح مختار است که از اعداد مذکوره هر

کدام که خواهد بخواهد فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید و باشید اَلَّا تَعْدِلُوْا آنکه عدل ننمایید در میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ یا سریه

کنیز را آن چیزی که مالک آن شده دستهای شما یعنی شما را ملک است ذٰلِكَ این اختیار واحده یا سریه اَدْنٰۤى نزدیک تر است اَلَّا تَعُوْلُوْا با آنکه میل نکنید

و انحراف نورزید و جور نکنید وَاٰتُوا النِّسَآءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقٰتِهِنَّ کابینهای ایشان در حالتیکه هست آنها نِحْلَةً عطیه از

خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ پس اگر این زنان خوش دل باشند و بخشند مر شما را و بگذرند عَنْ شَیْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا از مهر چیزی از کابین

جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوش دلی فَكُلُوْهُ هَنِیْٓـًٔا مَّرِیْٓـًٔا پس بخورید آنچیز را گوارنده بی رنج بخورید آنرا گوارا خوش گوار در سرانجام و آورده اند که حضرت رسالت بر بین و تهجیه فرمود که نهی آن بود که در وی

گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و دردی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ و مدهید سفیهان و کم خردان اَمْوَالَكُمُ آنها خود را خطاب با ولیای نسوان و ایتام است و اضافت مال

بدیشان بجهت تصرف ایشانست در ان بحق ولایت الَّتِیْ جَعَلَ اللّٰهُ آن اموالی که گردانیده است خدای لَكُمْ قِیٰمًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج

و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و مهید از امور خیرات وَّارْزُقُوْهُمْ فِیْهَا و بدهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید در آن اموال بقدر کفاف ایشان

وَاكْسُوْهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وَقُوْلُوْا لَهُمْ و بگویید بعد از دفع مال مر ایشان را قَوْلًا مَّعْرُوْفًا سخن نیکو و پسندیده مثلا اگر سفیه باشد بگویید این مال

از آن توست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا الْیَتٰمٰی بیازمایید یتیمان را اگر فهم و استعداد و تمیز

و صیانت اموال و آداب بیع و شری و دیگر مانند بعزل و نصح و ترتیب امور خانه حَتّٰۤى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَاِنْ اٰنَسْتُمْ پس اگر دیدید

و دریافتید بعد از بلوغ مِّنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه رشد یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوْۤا اِلَیْهِمْ پس بدهید بدیشان اَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما

بوده وَلَا تَاْكُلُوْهَاۤ و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را و ملحت نکنید اِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی مقرر کرده وَّبِدَارًا و دیگر ازاله

مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و بسبب گرفتن اَنْ یَّكْبَرُوْا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتابید بر خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ

غَنِیًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست تو و فَلْیَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم در گذرد و عفت خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از اولیا فَقِیْرًا درویش و محتاج فَلْیَاْكُلْ پس

بخورد مال یتیم بِالْمَعْرُوْفِ بنیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او فَاِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بسپارید بدیشان اِلَیْهِمْ اَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان فَاَشْهِدُوْا عَلَیْهِمْ گواه گیرید برایشان

بعد از حصول رشد نباید وَكَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده است خدای حَسِیْبًا گواه بدانکه یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود

که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را میراث نمی دادند و می گفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها از حوزه تصرف تواند آورد و چون

حضرت رسالت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر جاهلیت قانون مستمر بود تا زنی ام کحه بجناب نبوت آمد و گفت که اوس بن ثابت شوهر من دعوت حق را لبیک اجابت گفته و مرا

از وی سه دختر و آنها مال گذاشته و ابنای عم او بحیله تصرف در آورده اند مرا و صغیران را محروم و بی بهره گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ماجرا پرسیده ایشان باز نمودند

ایشان بهمان قانون جاهلیت از پیش آورده و خواستند که طریق پدران و آباء و اجداد را رونق دهند آیت آمد لِلرِّجَالِ نَصِیْبٌ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره است مِّمَّا

تَرَكَ الْوَالِدٰنِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْاَقْرَبُوْنَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَآءِ نَصِیْبٌ و مر زنان را نیز حصه است مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْاَقْرَبُوْنَ از آنچه والدین

و اقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته اَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِیْبًا مَّفْرُوْضًا و قطعه بهره با فرض کرده شده وَاِذَا حَضَرَ

الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اُولُوا الْقُرْبٰی خویشاوندی که میراث نمی برند وَالْیَتٰمٰی و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسٰكِیْنُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوْهُمْ

مِّنْهُ پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه مقسوم میکردد تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست که بحضار مجلس قسمت بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته این امر بر سبیل وجوب

۱ در بدایت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُوْلُوْا لَهُمْ و بگویید مر این جماعت را قَوْلًا مَّعْرُوْفًا سخنی پسندیده که موجب خاطر ایشان شود وَلْیَخْشَ الَّذِیْنَ و باید که

بترسند آنانکه اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا فرزندان ضعیف و عاجز خافوا علیهم می‌ترسند بر ایشان از بی‌نوایی و ضایع شدن
یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز
باشند و بعد از فوت ایشان چنیان بمجلسی درآیند حرمان ایشان جایز نیست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم حرمان آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت با دیگران نیز جایز
نشمارند بیت دانی که چه چیز است کمال مردی مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدای بترسند و لیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا
سدیدا سخنی درست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی آنانکه از روی جرات یاکلون اموال الیتمی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از جهت
بیداد و ستم انما یاکلون جز این نیست که می‌خورند فی بطونهم نارا در شکمهای خویش آتش را و در انوار از ابو برده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که حق سبحانه برانگیزد
روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می‌آید آتش از دهنهای ایشان گفتند کیا رسول الله این کدام طایفه باشند فرمود که نمی‌بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر است
که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که درون او از آن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون میآید و بدین علامت همه کس بشناسد که
این آکل اموال یتیمان است پس مراد از تسمیة حمل اکل نار بر ظاهر انسب است و سیصلون و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص بصیغه معلوم خوانده معنی آنست که
بزودی درآیند خورندگان مال یتیم سعیرا در آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه ع ۱۰
می‌گرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که للذکر مر مرد را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن نساء پس اگر باشند اولاد
میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وان کانت
واحدة و اگر باشد یک وارث دختر و بس فلها النصف پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد مر هر یکی منهما السدس از
ایشان حصه شش یکی است مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزند ان کان له ولد اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فان لم یکن له ولد پس اگر
نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و ورثه ابواه و میراث برند از وی پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصه وارث کرد بر ابوین و نصیب
ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اگر باشد مر این متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه السدس پس مر مادر میت را
شش یکی از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است بدان و حکم معلوم میخواند و ما
اگر موصی میت است او دین یا بعد از ادای دینیکه در ذمه مورث باشد اباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب
نزدیکتر است و بکار آینده تر لکم نفعا مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون
حق تعالی باحوال ورثه و مورث دانا است پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فریضة فرض گردانیدنی من الله ثابت از نزدیک خدای ان الله کان بدرستیکه خدای هست
علیما دانا بمراتب هر یک از ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و لکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما ان لم
یکن اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیش خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان
رود فان کان لهن ولد پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فلکم الربع پس شما را حصه چهاریک باشد مما ترکن از آنچه میگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع
که حصه شما است بتواند گرفت من بعد وصیة از پس وصیتی که زوجات شما یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا از پس قضای وامی که در ذمه ایشان باشد و لهن
الربع و مر زنان راست چهاریکی مما ترکتم از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد مر شما را فرزند
خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فان کان پس اگر باشد لکم ولد مر شما را فرزند بهر وجه که بود فلهن الثمن پس آن زنان را
است هشت یکی مما ترکتم از آنچه شما گذاشته اید از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد ادای دینیکه در ذمه
شما باشد و ان کان و اگر باشد رجل یورث مردی که از و میراث میگیرند کلالة کلاله کسی که والدین و اولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله و له و مر این مرد را و زن نیز در این حکم
داخل است اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد پس مر هر یکی منهما از این برادر و خواهر السدس شش یکی حصه رسد از میراث کلاله و مذکر در این صورت یکسان است فان
کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری فهم پس ایشان تمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شرکاء فی الثلث انباز اند در سه یک
مال بی تمیز ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها او دین وصیت کرده شده است بدان یا پس ادای
دین غیر مضار در حالتیکه میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آن است که از ثلث مال تجاوز نماید و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مگر

که ورثه را ضرری نداشته وَصِيَّةً مِّنَ اللهِ نگاه دارید وصیتی که هست از نزدیک خدای وَاللهُ عَلِيمٌ خدای داناست به بیان شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان
تعجیل نکند و به توبه کناهکاران ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللهِ اندازهای حکم خداست که از آن نشاید گذشت
وَمَن يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدا و رسول او را در این حکمها يُدْخِلْهُ درآرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار ان
جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که داخل شوندگان جنات جاودان باشند در آن وَذَٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است وَمَن
يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را چون عیینه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت من میراث نمیدهم مگر کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند
کرد و حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا درآرد خدای او را
در آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید مانند در آن نزدیک صحیح آن است که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُّهِينٌ
ع ۴ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِن نِّسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهر
داران فَاسْتَشْهِدُوا پس گواه طلبید ای حکام شریعت طلب کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً مِّنكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومن باشند تا بر ایشان گواهی
دهند فَإِن شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها و اصح اقوال آن است که در اول اسلام
حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفا کند ارواح ایشان را مرگ
أَوْ يَجْعَلَ اللهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یا حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که فراگیرید از من قد جعل
الله لهن سبیلا صحابه رض متوجه شدند که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس بحکم این حدیث امساک در بیوت منسوخ شد و استشهاد
باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت
کنید و ابن عباس رض فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِن تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید یعنی دست
باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شد إِنَّ اللهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَّحِيمًا مهربان بر توبه بندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست
که قبول توبه عَلَى اللهِ بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن متصور نیست وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ بدی میکنند بجهالة
بنادانی و مجاهد فرموده که گناه مومن بجهالت یعنی از روی شک و عناد و جحود و استکبار نمی باید که بجهل آن شد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملها میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس توبه میکنند مِن قَرِيبٍ
از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح آن است که زمان قریب پیشتر از غرغره است و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر المعالم
آورده که تائبی را که یک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمد و چه خوش مسارعت نمود و موید این قول است آنکه حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر
گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای غافل ... هر دم آخر شمر و صادقم باش
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای و بازگردد بمغفرت بر ایشان وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده بآنچه تائب را عقوبت باشد
اللهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر کسانی را که بطول امل يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود
در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ گوید بدرستیکه من توبه میکنم الآن ... در وقت معاینه مرگ ایشان مقبول نیست وَلَا
الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است مر آنها را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت ... کافر و منافق ایمان مقبول نیست ...
أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق ... أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک ...
چنان بود که چون یکی وفات کردی ... ازو زن ماندی ... استحقاق ... معصیت ...
مقرر کرده بود ... نکاح ... محبوس ... میراث ...
بر ... وارث زوج متوفی ... در اول اسلام ... ابوقیس انصاری وفات کرد ... کبیشه نام ...
بطریق مضاره آغاز نهاد ... کبیشه صورت حال در حضرت رسالت پناه بموقف عرض رسانید خواجه عالم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن صبر ...
از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید بعضی دیگر از زنان مدینه که حال ... بود روی بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله ما همه کبیشه ایم ...
جام زهرآلود این بلیت نوشیده ایم و لباس محنت ... پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ

روا نیست مر شما را اَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ که میراث گیرید زنان را کَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان بقید میراث گرفتن بکره دلالت بران می کند که بطوع و رغبت ایشان را
میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی کند کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ اِمْلَاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیة املاق هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع
مکنید این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردانیست که زنان خود را تنگ آورده برای آنکه از سر مهر خود درگذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه می فرماید که زنان را محبوس
مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی از آنچه بدیشان داده اید از مهر اِلَّا اَنْ يَاْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بکار زشت
روشن کرده شده بشهود عدول و بعضی بکسر یا خوانده اند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی
خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت و در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانیکه مرتکب فاحشه
نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نکوئی به از ان نیست فَاِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را ناخواه [illegible]
صبر کنید بران فَعَسَى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللّٰهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در ان چیز کرده خَيْرًا كَثِيرًا نیکوی
فراوان یعنی ثواب عظیم بتحمل مکاره وَاِنْ اَرَدْتُمْ و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت و رغبت بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی
مَكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید اِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَاْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا پس مگیرید از آنچه
داده اید چیزی را اَتَاْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از ان زن بُهْتَانًا باطل و ستم وَاِثْمًا مُبِينًا و جرم ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال کنند و معنی بهتان درین
آیت آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون باز استرداد آن می کند گویا مدعی آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ تَاْخُذُونَهُ و چگونه
و بکدام وجه و بچه جهت فرا میستانید آن مال را از زنان خود وَقَدْ اَفْضَى و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ اِلَى بَعْضٍ بعضی از شما به بعضی دیگر افضی کنایت از مباشرت است وَاَخَذْنَ مِنْكُمْ
و فراگرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند
که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت منکوحه آبای خود در نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و در نکاح میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند
پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح در آورده اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است اِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نکاح زن پدر بود قبل از نهی
و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً عمل زشت ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت
گفتندی یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که آن راهست گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از انست
سیوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بر شما اُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این امهات عمومی دارد هر زنی که نسب به وی راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور
چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود خواه از جهت اناث چون مادر مادر و مادر پدر مادر هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بوی
باز گردد از جهت اولاد ذکور یا اناث بیک درجه یا زیادت دختر داخل است وَاَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با تو در یک صلب بوده باشد یا رحمی گذشته او خواهر او است پس خواهر
عام باشد بعضی پدری و مادری یا پدری یا مادری وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده باشد یا رحمی گذشته عمه آنکس است و اینجا نیز [illegible]
[illegible] یعنی پدری و مادری یا پدری یا مادری وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر او تا آنجا که رسد در صلبی یا رحمی گذشته خاله آنکس است و
وقوع این بوجوه [illegible] وَبَنَاتُ الْاَخِ و دختران برادر [illegible] اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند [illegible] حکم
دارند وَبَنَاتُ الْاُخْتِ و دختران خواهران از هر وجه که اخت تحقیق یابد [illegible] بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است هر چند پایان رود همه داخل بنات اخت اند
وَاُمَّهَاتُكُمْ و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما اللَّاتِي اَرْضَعْنَكُمْ آنهاکه شیر داده اند شما را [illegible] و میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر [illegible] داده باشد آن
شیر [illegible] باشد شوهر آن زن [illegible] رضاع واقع شود همه رضاعی اند وَاَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما بجهت شیر خوردن امام
اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع [illegible] ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد حنبل بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت
نمی شود وَاُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ [illegible] وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که
در تربیت شما پرورش می یابند [illegible] مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَاِنْ لَمْ
تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ پس اگر نباشید شما که بخلوت [illegible] در آمده باشید [illegible] دخول کنایت است از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب وَحَلَائِلُ
[illegible] و دیگر از محرمات زنان [illegible] اَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ [illegible] ازانکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت

بود طلاق داده و حضرت عم بعقد نکاح در آورده دختران عرب را بنا بر آن سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد که حلایل پسران صلبی حرام است نه زن کسی که پسر خوانده باشند قال جمعوا و دیگر

حرام است بر شما آنکه جمع کنید بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و بعضی از مفسران بر آنند که مراد

از ما قد سلف آن است که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا ما در یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستیکه خدا آمرزنده است گناهان

آن کسانی از اهل ایمان که در زمن جاهلیت این عمل کرده اند و بخشاینده مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل بجا آورده اند و بعد از آن توبه کرده تا مل در معنی این دو اسم مفضلان را بشارت تمام است و بیت

بیاد مراحم غافر اسست امیدم بر عاصیان جبار جرمها و غفران تو رحمت بی نهایت است وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک او شده است أَيْمَانُكُمْ

دستهای شما ابو سعید خدری رضی نقل می کند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بسیار بدست ما افتاد و از جمله زنانی که شوهران ایشان بسبب سبی شناختیم بعید اسیری در آمده و چون حرمت زنان

شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت ایشان متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین ما بود از قبیل محصنات می شمردیم بخدمت رسالت پناه عرض حال کردیم این آیت نازل شد که زنان کفار

اگرچه شوهر داشته باشند چون بسبب سبی ملک یمین شما اند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال دانند كِتَابَ

اللَّهِ لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحت یا مصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال گردانیده مر شما را و حفص بمجهول میخواند و معنی

آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات نیز ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهر زاده او و برادر زاده او

و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امت بر آزاد و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقهیه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود در بیان آمد

شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ بالهای خود مُحْصِنِينَ در حالیکه بآن تزویج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن

نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زنا کننده گان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ پس آنچه برخوردار شدید و منتفع گشتید از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را

أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابل استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ بال و گناهی نیست شما را در هیچ زمانی فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ

در آنچه با یکدیگر راضی شوید با یکدیگر مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم

کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستیکه خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در مصلحت نکاح ایشان وَمَنْ

لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا و هر که استطاعت نیست از شما از روی توانائی و توانگری أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس باید

که بخواهد بزنی آنچه مالک آن است دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویده باشند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما پس اصلی که در میان

شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید باشید مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگر یعنی همه شریک اید در ایمان و شما از یکدیگرید در نسب و همه شما آدم زاده اید فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِإِذْنِ

أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید کنیزکان نکاح کرده را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی یعنی بی کاهش و مضایقه

و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالیکه این کنیزکان نگاه دارنده فرج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ و نه

أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فرج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آنست که آن هنگام که بزوج

شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حد که

مقرر کرده و حد زنان آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی گوید که تغریب کنیزک نیم عام باشد امام اعظم فرموده که میان جلد و

نفی جمع نکنند مگر بسیاست و در همه مذهب زنای عبید را رجم نیست ذَٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مر آن کسی است که بترسد از رنج سخت یعنی از مشقت الکبه در زنا افتد

مِنْكُمْ از شما که عزب باشد وَأَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را و احتیاط نزدیک تر بصیانت فرزند خود و بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است

مر کسی که صبر نتواند کرد از نکاح امان رَحِيمٌ مهربان است بر عدم بندگان از یُرِيدُ اللَّهُ می خواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ

راههای آن کسانیکه بوده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بتسهیل انتقال از منع ادلال و تخفیف احکام غفران الهی

وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصلحت در آنچه فرماید حَكِيمٌ درست کار در است تفسیر [illegible] وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه توفیق دهد [illegible]

بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوها را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید [illegible]

میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله [illegible]

که اهل اسلام را بجانب باطل میل [illegible] این آیت نازل شد که خدای میخواهم که شما را [illegible] يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ [illegible]

کرده‌اند از نشاء در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه
که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم و گفته‌اند ضعف آدمی آنست
که از زنان شکیبائی ندارد فریفته شده قال الله خلقکم من ضعف یا ضعیف است در همه زمان و قوت آنکه خود را از میل بنساء باز دارد و تدارد یا در سرا و الضراء و نعمت و محنت تکلیفات محققان
گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید بسبب تبعات آن بر وی نفس تقصیر حال او پدید آید سمعت
ضعفی که بر صحت حال گشته پیشه زبان اعتذار بگشاید در لطیفه او ظلوم و جهول هم ازین مقوله است بیت من ان ظلوم و جهولم که اولم گفتی چه چه آید از ضعف ای کریم وش
جهانی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بانچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و
قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور و القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد جهة تصرف تِجَارَةً بازرگانی
و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خوشنودی و خوشدلی هر یکی از شما که متعاقدانید وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان
از روی حقیقت یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مکنید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا
ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود اهل التحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِكُمْ بشما از امت محمد ص رَحِيمًا مهربان از آن وجهی که پیغمبر باید آن از غایت رحمت است وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات
مذکوره عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حدود وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد دوزخ است وَكَانَ ذَلِكَ
و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ
که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْكُمْ
و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضعی بزرگ و شریف که آن بهشت است تحقیق آیت آن است که هر که از کبایر بپرهیزد صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
چه می شاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر اختلاف است بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم
آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند و غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر از آن گناهان صغیره گویند در
انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده آن است که کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مرتب ساخته یا در بابش وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در
تاویلات کاشفی مذکور است که اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از
ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا کی در تفرقه سوزی چو شمع غرقه شو در لجه دریای جمع در لوایح فرموده
که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل ز همه مشکل شود آسوده
تر از دل ز همه چون تفرقه دل است حاصل ز همه دل را بیکی سپار و بگسل ز همه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض بعرض رسالت پناه ص رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان
از آن مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نساء از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه
معیشت می سپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ آنچیز را که خدای افزونی
داد بآن چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ بعضی را از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را نصیبی است و بهره مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از
ثوابی که کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را بهره است مقرر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثوابی که تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج
پس هر یکی را نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مر شما را برادارد آن
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هست كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه خواهد و بهر که خواهد چنان باید و جز آن نشاید بیت که مفلس گر توانگر گرداند او مصلحت
در تفسیر آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یکی از شما جَعَلْنَا
مَوَالِيَ آفریدیم عصبه میراث خوران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر او وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک و دیگر رسم در میان
عرب آن بود که بعقد معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت خون من خون تست سلم تو صلح من حرب تو حرب من دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن
من مرا میراث بری و من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوگند موکد می ساختند و حلیف را سدس از میراث حلیف مقرر بود و چون آیت مواریث

نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله حبیبی را حلفا داریم که با هم میراث از یکدیگر برند پس آیه آمد که حکم الهی در باب میراث بر دو دادیم چنانکه حق معاقده و گرایشید ... وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ و آنکسانی که در مخالفت پیمان بسته اند با ایشان دستهای شما در معاقده فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ پس بدهید ایشان را نصیب ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه به آیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا بدرستیکه خدای هست بر همه چیز ... در محالفات ... آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع ... با جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بی ادبی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب ... بر روی وی زده و اداد ... پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر رفته قصه گذشته را موقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص شوهر حکم فرمود ... متوجه شده رو بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذارند و تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم بمصالح ایشان ... حضرت رسالت پناه ... کاری خواستم و خدای کاری خواست والذی اراد الله خیر و مفهوم این آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کارفرمایند زنانرا بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنکه فضل داده و افزونی داده خدای بَعْضَهُمْ بعضی از ایشانرا که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و قوت است بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و انبیا و ائمه مردان اند ... و فضایل الکمال و بِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادن مردان بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه می کنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگان مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان در غیبت ازواج یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بانکه نگاهداشت خدای مر ایشانرا وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ و آن زنان که میدانید یا می ترسید نشوز ایشان ... فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشانرا و ... کرده ایشانرا نرم گردانید یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاه یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید ... و ... دلی که ... عضو را ... گفته اند و ... نشوز وَاضْرِبُوهُنَّ ... بزنید ایشانرا ... وقت ... فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را ... فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا پس مجوئید بر ایشان راه بیداد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا بدرستیکه هست خدای ... بزرگ ... وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع ... شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ... خلاف میان زوجین ... فَابْعَثُوا حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر ... وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ... از قبیله زن ... إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین ... يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا بدرستیکه هست خدای دانا آگاه ... وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام ... وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکوئی کنید بمادر و پدر ... وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان ... وَالْيَتَامَىٰ ... وَالْمَسَاكِينِ ... وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ ... وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه ... در صحیح مسلم از انس ... لا یدخل الجنة ... وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ ... وَابْنِ السَّبِيلِ ... وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ... الَّذِينَ يَبْخَلُونَ ... وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ ... وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ... وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ... وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ ...

میگوید که هر قوم خود را از جهت اغراض و امراض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ و نمی گروند از روی حقیقت بخدا وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَّكُنِ الشَّيْطٰنُ و هر
که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهٗ قَرِيْنًا مر او را یار و دمساز فَسَاۗءَ قَرِيْنًا پس بد یاری که اوست در دنیا و در آینه در آخرت نیز یار و خواهد بود قال الله تعالی جنس الفریقین حکم شیاطین
میفرماید بِئْسَ مَثْوٰی برای این جایگه قرین تو اوست آن سیر همنشین تو اوست دوستی چونکه جان بفزاید در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ
و چه چیز بود بر کافران و بدخواهان در آخرت مر ایشان را لَوْ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَاَنْفَقُوْا و بیرون کردندی حق
خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ از آنچه داده است خدای بر ایشان وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيْمًا بر ایشان و اقوال و افعال و احوال ایشان دانا و جزای ترا خواهد آنها
خواهد داد اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ بدرستیکه خدا ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعین نظر بنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که
ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و از چندان وزنی نبوده که بوزن در آید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی از ثواب مطیعان هم سنگ
ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقصران بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَاِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان
بنده مومن يُّضٰعِفْهَا ثواب آنرا زیاده کرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد و افزاید بر ثواب عمل مِنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت نه باستحقاق اَجْرًا عَظِيْمًا عطای بزرگ که
اندازه اجر او عطا قلب بحقیقت آنکه تابع آن است و ذره بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اِذَا جِئْنَا وقتیکه بیاریم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍۭ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيْدٍ گواهی
که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَّجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلٰى هٰٓؤُلَاۗءِ برین گروه از امت تو شَهِيْدًا گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان مومنان در لطایف تیسیر مذکور است که چون پیغمبر ما شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت
باقی ماند يَوْمَىِٕذٍ آن روز که واقع شود گواهی انبیا در روز قیامت يَّوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ و نافرمانی کردند
رسول او را لَوْ تُسَوّٰى اگر راست کرده شود بِهِمُ الْاَرْضُ بر ایشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت است از آنکه ایشان آرزو میدارند که خاک ع ٦
شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيْثًا سخنی را يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه
گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ نزدیک نماز مگردید وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی
است معروف بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه شراب خمر که در آن وقت مباح بود استعمال داشتند
و در زمان سر انداز [illegible] صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع ثبت است
حذف نمود و این آیت نازل شد که [illegible] وقت سکر بنماز نزدیک نشوید حَتّٰى تَعْلَمُوْا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُوْلُوْنَ آن چیز را که در نماز میخوانید محققان گویند خطاب میکند بسوی
[illegible] دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل در آن وقتی که مستان باشید از سکر غفلت تا وقتیکه ز مستی بهوا هشیار شده
دانید که چه میگوئید [illegible] که سخن پاک میگوید المصلی مناجی ربه اگر در مستی هستی مانده و ایادر خود پرستی مانده بر بستر او این و حدیث کی رسی چون تو در زندان هستی
وَلَا جُنُبًا و نزدیک مشوید بنماز در حالی که جنب باشید و محتاج بغسل اِلَّا عَابِرِيْ سَبِيْلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در ان محل بتیمم نماز توانید گزارد
دیگر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتیکه غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه ایران باشد
وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَّرْضٰٓى بیماران مراد بیماری است که در آن از استعمال آب ضرر رسد که ضرر و داد اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَاۗءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما
مِّنَ الْغَاۗىِٕطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج چیزی از احد السبیلین اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاۗءَ یا مس کرده باشید زنان را امام شافعی رحمه الله بر آن است که چون بعضی از بدن مرد باعضو بدن زنی
شود از غیر محارم او اجنبیه و صغیره [illegible] منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمه الله مباشرت فاحشه
را که [illegible] جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوْا مَاۗءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوْا پس قصد
کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا خاک پاک [illegible] و اشهر آنست که غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح همت
داشتند تا وقت نماز خود در آب [illegible] در توقف افتاده از رنج مردم بعضی بی حدث و بعضی جنب بودند حکایت آن بنزد
صدیق [illegible] عایشه [illegible] حضرت رسالت [illegible] در خواب [illegible] صدیق [illegible] زبان [illegible] ناگاه
[illegible] حال صحابه اطلاع یافته [illegible] عالم [illegible] جبرئیل [illegible] آورد که چون آب نیابید تیمم کنید صعیدا طیبا
[illegible] پاک باشد و دست بران زنید فَامْسَحُوْا پس مسح کنید بدست خود بِوُجُوْهِكُمْ تمام رویهای خویش وَاَيْدِيْكُمْ و [illegible]

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا درگذراننده از شما و تخفیف کننده غَفُوْرًا آمرزنده کسانیکه تیمم کنند اَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده اند
نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ بهره از علم توریت يَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ می‌خرند گمراهی یعنی بدل میکنند هدیت را بضلالت و هدی ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت مصطفی عارف
بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند وَيُرِيْدُوْنَ و می‌خواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيْلَ آنکه گم سازید شما ای مومنان راه را وَاللّٰهُ اَعْلَمُ
و خدای داناتر است بِاَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا و بسنده است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان
مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا بعضی از آنکسانکه بدین یهود متدین شده اند يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عَنْ مَّوَاضِعِهٖ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است
یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمره از یهود بملازمت حضرت رسالت پناه می‌آمدند و جواب آنحضرت را از امری که
سوال کرده بودند بقبول تلقی می‌نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات که ایشان را بود تحریف می‌ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهود
سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُوْلُوْنَ و می‌گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد
و در تیسیر گوید اظهار الطغیان و اضمار عصینا کردند و حقیقت آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و بلسان حال ایشان عصینا ناطق بوده دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و بشنو
در حالیکه غیر شنوانیده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی به مدح دارد و رو به ذم وجه ذم آنست که اسماع بشنام ادنی یعنی کلام این است که دشنام داده و شنوده نگردی
نباشی و برین تقدیر دعاء باشد و وجه دوم چنان است که اسماع شنوانیدن بود میگویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه میکردند یهود و وجه مدح را بر وجه نفاق می‌ساختند و بطمع
نظر ایشان و وجه ذم بوده دیگر میگفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه حسن آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه قبیح آنکه از رعونت و حمق بود و در لغت
یهود نسبت برعونت بوده بر آن حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند کسره عین را و راعینا میگفتند یعنی شبان ما تعریض میکردند بآنحضرت که راعی غنم بوده و برین تقدیر معنی این کلمه
می‌گفتند لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ در حالتیکه گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت روی کنند بزبان خود یا لسان عرب را از وجه
ادبی بپیچانیدند و بطریق لحن راعینا می‌گویند و آن ذم آنحضرت می‌خواستند وَطَعْنًا فِي الدِّيْنِ و جهت طعنه در دین اسلام یعنی پیغمبر او بشبانی منسوب داشتن خواهد بود و حال آنکه
ایشان بشبانی موسی معترف بودند وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ
خَيْرًا لَّهُمْ هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام و طعن در دین اسلام وَاَقْوَمَ و راست تر بود سخن ایشان وَلٰكِنْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ و لیکن برانده است
خدای ایشان را و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن فَلَا يُؤْمِنُوْنَ پس ایمان نیاورند ایشان اِلَّا قَلِيْلًا مگر گروهی اندک یعنی صنفی که معتد به
نباشد و آن ایمان است ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نیاورند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او و در اکثر تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت پناه احبار یهود را چون
ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند می‌خورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما
آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده اند و برایمان بمن پیمان گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میشناسیم و نه از نعت و صفت تو در توریت خبر داریم آیت آمد
که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ ای کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت اٰمِنُوْا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآن است مُصَدِّقًا
در حالتیکه باور دارنده است و تصدیق کننده لِّمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پس بگروید مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ پیش از آنکه
محو کنیم وُجُوْهًا رویها را یعنی صورتها نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر وی نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلٰۤى اَدْبَارِهَا بر هیات قفاهای آن یعنی
شکل و رای صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای محسوسه را بر وجه چون الف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی
وارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این مبالغت است در غایت زشتی و رسوایی اَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب
وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّاۤ چنانچه براندیم یا مسخ کردیم اَصْحٰبَ السَّبْتِ یاران روز شنبه یعنی آنها که از فرمان خدای سر پیچیدند روز شنبه بصید ماهی اشتغال
کردند وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُوْلًا کرده شدنی و هر آینه بخواهد بود اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ بدرستیکه خدای نمی‌آمرزد اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ آنکه شرک آورند بدو و شریک
گیرند در عبادت او وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ يَّشَآءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان یا بوسیله عبادت و عرفان شیخ الامام
فرموده که می‌آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدا و انبار گیرد با او فَقَدِ افْتَرٰۤى پس بدرستیکه افترا کرده
باشد و بر بافته اِثْمًا عَظِيْمًا دروغ بزرگ که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون این آیت که شرک معفو نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعید و
تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم پدران ما که مالکان ممالک نبوت و ساکنان مسالک

نفوت بوده اند و باز سؤال ایشان معتذر و مکرم حق سبحانه ستایش ایشان را نپسندید و فرمود الم تر الی الذین آیا نمی نگری یعنی بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی
خافیت یزکون انفسهم می ستایند نفسهای خود را و می گویند نعت خود را این که نحن ابناء الله و احباؤه یا بپاکی و نیکی ایشان سید چنانچه منقول است که بحری بن عمرو نعمان
بن آدم و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست فرمود که نی ایشان گفتند ما نیز ایشانیم سوگند یاد کردند بخدای که ما
گناه نیز در پاکی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما بروز در می گذراند و خطیات روز ما را بشب محو میکند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتبار ندارد بل الله بلکه خدای
یزکی من یشاء بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند و لا یظلمون فتیلا و آن گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فتیلا بمقدار
آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات
ایشان نخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کیف یفترون چگونه افترا می کنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب
ما را می آمرزد و کفی به و بسند است آن افترا دروغ ایشان اثما مبینا گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان
چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت
پیغمبر و اصحاب او ترغیب و تحریص کردند و پنجاه کس از بطون قریش در بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار کعبه باز چسپانیده با یمان غلاظ و شداد بر حرب اهل اسلام
سوگند یاد کردند و خاطر از ین مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آن است که زایران حرم را مهمانی کنیم و کعبه را
معمور میداریم و صله رحم بجا آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقرب هستیم یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده
دین پدران ما را باید داد و ما را کافر و جاهل خواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق تر است و آئین شما راستتر ابو سفیان گفت بار اعتقاد شما وقتی
اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و پیغمبر را میگوید که
۷۴ الم تر آیا ندیدی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون می گروند بالجبت
والطاغوت بدین دو بت که قریش راست و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان ایشان متابعت او می نمودند و نزد محققان جبت نفس
اماره است و طاغوت آرزوها و یقولون و می گویند این جهودان للذین کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هؤلاء آن گروه کفار قریش
اهدی راه یافته ترند من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا از جهت راه یعنی راه یافته ترند اولئک آن گروه متعنت و متعصب
و خود ستا الذین آنکسانند که بجزای لعنهم الله دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و من یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور سازد فلن تجد له پس هرگز نیابی
تو مر او را نصیرا یاری که دفع کند عذاب از وی ام لهم آیا مر ایشان راست یعنی جهودان را نصیب من الملک بهره از پادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود
آن بود که ایشان ملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوارترند و بدین سبب از متابعت پیغمبر ننگ می داشتند و می گفتند آخر منصب نبوت و ملک از ما بود و حکم گذاشت ... حق تعالی فرمود
که ایشان را از ملک دنیا و آخرت بهره نیست جهت دون همتی که تو می بینی ... و دولت آل نبی تا بقیامت باشد و اگر بالفرض از ملک مال بهره مند شوند فاذا پس آنگاه ایشان لا
یؤتون الناس نمی دهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را نقیرا بمقدار گوی که بر پشت دانه خرما است و این غایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با نقیر
بنقیری ... ایشان دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیدا است که چه چیز بکسی دهند ام یحسدون الناس بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتاهم الله بر آنچه خدای
داد ایشانرا ... من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت رسالت پناه از ایشانست و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسماعیل است یا مردم عرب حسد بر محمد می بردند که با وی چندین
... باشند یا بیستی که جبرئیل بر او فرود آمدی اما صحیح تا بهر کرا خواهد میل کند باشد گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت پناه است و عرب جمیع را بر واحد اطلاق
می کنند که جامع باشد آن مقدار خصال نیز را که جمیع شود و الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و عزاز دین و گفته اند فضل آنست که حق سبحانه
مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان
... و کمابیش است ... که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد بردند چه این صورت مختص بدان حضرت نیست اگر بواسطه زن است این مخصوص آنحضرت نیست و کسی دیگر را از حسد
چنین کند ... فضل خدا و کرامت حسد چرا می برید پس نظر بر موافقت قبول خاطر و لطف سخن خداوند است فقد آتینا پس بدرستیکه اعطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم
که موسی و داود و عیسی اند الکتاب یعنی توریت و انجیل و زبور والحکمة و علم حلال و حرام و آتیناهم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت ملکا عظیما پادشاهی بزرگ چنانچه داود
و یوسف و سلیمان را داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بر محمد

بو اسطه کثرت ازواج آن پس داود و سلیمان بجهت بسیار اوار نیزاند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع دالة کل علیم و الهم شریعت تا قیامت باشد ﴿وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾
﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ﴾ پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ﴾ و از ایشان کسی هست که اعراض کند از حضرت او و در بایستاد و تصدیق نکرد او را بازداشت از متابعت ﴿وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾
و بسنده است دوزخ ﴿سَعِيرًا﴾ آتشی افروخته برای عذاب کافران ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا﴾ بدرستیکه آنانکه کافر شدند و کفر ورزیدند بآیتهای ما و معجزات پیغمبر
﴿سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا﴾ زود باشد که درآریم ایشان را در آتشی و حه آتشی ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ﴾ هرگاه پخته شود یا بسوزد ﴿جُلُودُهُمْ﴾ پوستهای ایشان باتش ﴿بَدَّلْنَاهُمْ﴾ بدل کنیم برای ایشان ﴿جُلُودًا﴾
﴿غَيْرَهَا﴾ پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رح منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود باید و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آن سوختگی است ﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾
از آن ببرند و بحال اول باز آرند پس تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید بیان حالت بجهت تعذیب و احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه میکنیم ﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾
تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ﴾ بدرستیکه خدای هست ﴿عَزِيزًا﴾ غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد ﴿حَكِيمًا﴾ دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و بجا آورده اند طاعتها بر وفق فرمان ﴿سَنُدْخِلُهُمْ﴾ زود باشد که درآریم ایشان را ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي﴾ بوستانها
که میرود ﴿مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾ در حالتی که جاوید باشند این مومنان دران ﴿أَبَدًا﴾ همیشه یعنی زمانیکه آن را آخر نباشد ﴿لَهُمْ﴾
مر این بهشتیان را باشد دران بوستانها ﴿أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ﴾ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس ﴿وَنُدْخِلُهُمْ﴾ و درآریم ایشان را ﴿ظِلًّا ظَلِيلًا﴾ در سایه پاینده که
آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن
کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است
که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال منزه و معرا است **بیت** این سایه ها زوال پذیرند عاقبت + در سایه گریز که او را زوال
نیست ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ﴾ بدرستیکه خدای میفرماید شما را ﴿أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ﴾ آنکه ادا کنید امانتها را ﴿إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید
خانه کعبه از عثمان ابن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود و عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و می گفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه
بطریق امانت بار سیده عثمان بن طلحه مبالغه می کرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رض بر در حجره سلافه آمدند و فاروق رض بآواز بلند گفت ای عثمان
بیرون آی که انتظار حضرت از حد می گذرد سلافه کلید بپسر داد و گفت تو بستانی بهتر که بتیم و عده بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد
و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستانند عباس رض برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن
دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان دارد
مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب
حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بایشان داده فی الحال جبرئیل بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم برسد آنکه کاری فرمایم
برید که نفع از مردم ستانید بس عثمان را طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید به برادر خود شیبه داد و تا امروز
مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم ادای امانت در بن حنیفه مخصوص نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل کرده
حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت بآفتاب پس چنانکه وجود ظل امانت آفتاب است در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و باشعه عالم افروز از افق
زبان حال می گوید ﴿أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ حکم ظلال متلاشی میگردد و اثر ایشان بکلی محو می شود بهمین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی غز غرت التجلی از افق عنایت الله عن العالمین طلوع نماید امانات
وجودات ظلیه باهل آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور آید **ابیات** چه آیه جمله چیزها ملک او هست ملک ملک او ره میدهد خصم سیزه در ره وی کل شیء هالک الا وجهه ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ﴾
و دیگر امر می کند که چون خواهید که حکم کنید ﴿بَيْنَ النَّاسِ﴾ میان مردمان ﴿أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ آنکه حکم کنید براستی ﴿إِنَّ اللَّهَ﴾ بدرستیکه خدای ﴿نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ﴾ نیکو چیزی است که شما را پند میدهد بدان از
امانت و عدل در حکومات ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ﴾ بدرستیکه خدای هست ﴿سَمِيعًا﴾ شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانة الله ﴿بَصِيرًا﴾ بینا بردن مفتاح بوی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای آنکه گرویده اید ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ فرمان برید
در فرایض ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ و فرمان برید رسول را در سنتها ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت رسالت پناه در عهد خود تعیین نمود چنانچه در اسباب النزول آورده که حضرت خالد
بن الولید را بسر امیری کرد و عمار یاسر را با او فرستاد جمعی بمجاهده قاصد ایشان بود و خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من باسلام ثابتم
مرا دستگیری خواهد کرد با نه عمار گفت نه اسلام تو ترا نفع خواهد کرد بایستادن و برو در خانه خود ساکن شد خالد بامداد آن لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسلمان کسی را
نیافتند پس او را با عیال و اولاد اسیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمان است و در خانه ماند و خالد گفت ادب نکنی که تو بی امیر لشکر منشور و آن جز او کردی میان خالد و عمار گفتگوی بسیار شد

و بجا بیاورند آیه صورت حال نجز من رساند که سید عالم ﷺ امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه بغیر امیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید اولوالامر را یعنی امرای سرایا
خلیفی فرموده که اولی الامر ابوبکر و عمر رض اند که وزیرین صدق بودند و اشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده و ابوبکر وراق رح گفته که خلفای اربعه
اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رض و رسول ﷺ فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا فقها و علما یا ارباب عقول و اهل رای و نزد عرفا اولوالامر مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت
اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالکان را فرمان برداری ایشان لازم است قطعه هرکه سر بخط فرمان دلیلی ننهد کی میسر شودش روی براه آوردن هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش
پیروی راه نمایان کردن فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس بازگردانید آنرا بکتاب خدای و الرسول و رجوع کنید با رسول در زمان
حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله می گروید بخدای و الیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت
مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال و اقوال ذلک خیر آن رجوع بهتر است شما را و احسن تاویلا و
نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی با منافقی خصومت افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحاکمه نبوت می کشید و منافق بحکومت کعب اشرف
میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه ﷺ آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد ﷺ راضی نیستم بیا تا
نزد عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه در خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر ﷺ باز گفت عمر رض از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید
منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم می طلبیم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان
توقف کردند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بیفکند و فرمود که هر که بحکم خدای و رسول راضی نباشد سزای او بدین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت پناه ﷺ
عمر را لقب فاروق داد حق سبحانه این آیت فرستاد که الم تر الی الذین آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آن کسانیکه یزعمون گمان می برند انهم آمنوا آنکه ایشان گرویده اند بما انزل ع
الیک بآنچه فرستاده شده بر تو یعنی قرآن و ما انزل من قبلک و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون می خواهند با وجود دعوای ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه
کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی است و قد امروا و حال آنکه مأمور بودند در عیان ایمان و همه مکلفان نیز مأمورند ان یکفروا به بآنکه کفر ورزند
بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنه ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشان را که اهل طاغوت اند ضلالا بعیدا
گمراهی دور که هرگز از آن باز براه راست رجوع نتوانند نمود و اذا قیل لهم و چون گویند مر این منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیائید الی ما انزل الله بحکمی که خدای فرستاده است
در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او می کند بقرآن او رایت المنافقین می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک صدودا اعراض می کنند از تو صد کردنی اعراض بودنی
از روی عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد ایشان را مصیبة عقوبت عدو اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه دستهای ایشان
تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاءوک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند بدیت قتیل خود و طلبید یحلفون
بالله سوگند می خورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما با ترافع بدر خانه عمر رض الا احسانا مگر نیکوی که بالاتفاق شود و توفیقا و
تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آن کسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست
از نفاق و دروغ فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان و عظهم و پند ده ایشان را یعنی منع کن از نفاق و دروغ و قل لهم فی انفسهم و بگوی مر ایشان را
در خلوت در باب نفسهای پاک ایشان قولا بلیغا سخنی بلیغ کارگر کننده یا اثر در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند
و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده را از پیغمبران الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای و لو انهم و اگر این منافقان اذ
ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جاءوک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای
و استغفر لهم الرسول و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده توبه
گناهکاران رحیما مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که بر دو زمین ایشان میرفت و آب از زمین زبیر اول بدیگری
چون محاکمه ایشان بمجلس سید عالم ﷺ رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق
سبحانه این آیت فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان برند و ربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا
وقتی که ترا حاکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی یا در دلهای خود شکی
و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد و یسلموا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمان برداری ظاهر و باطن بی اعتراض و مناقشت

آورده‌اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد در فرید ایشان رسید و پرسید که حکم برای که شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن گردن گردن را تاب میداد و در دم
در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این چه گروه‌اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند
و موسی علیه السلام فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس این سخن بشنید
گفت بخدای محمد که اگر محمد مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و اگر حکم میکردیم بر ایشان که
می کنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید از سرای و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل
بیرون رفتند نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان‌اند فَعَلُوا
بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف می نمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیک‌تر بودی از جهت
تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه میدادیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِيمًا
مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که از آن بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده‌اند که ثوبان
که مولای رسول خدا بود دوری از جناب مستطاب نتوانستی روزی حاضر شد زار و ضعیف و نحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمود که ای ثوبان ترا چه رسید یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده
و تن ترا کدام محنت زرد کرده گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو می نگرم آن زمان را از حساب زندگانی می شمرم طیبت بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است بی تماشای جمالت
کار من مشکل است حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم طیبت از مرگ غمی نیست ولی می ترسم که گر بر تو دل
تو می مانم و درد و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تو است چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله
که صاحب توبات و مستجاب الدعوات بود آورده‌اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من دوست
تری و من امروز از مشاهده جمال تو تسلی می دهم می ترسم که تو در بهشت در درجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار انوار تو محروم مانم حق سبحانه تسکین
فراق ایشان کرده و وصال ایشان ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان بردار رسول گردد در احکام و حدود دین فَأُولَئِكَ
پس آن گروه فرمان بردار باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آن کسان که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولو العزم
اند وَالصِّدِّيقِينَ و راستگویان دینی از همه کس تصدیق انبیاء کرده‌اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا مراد شهداء احداند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان وَالصَّالِحِينَ
و ستودگان در اعمال و احوال و این نیز عام اند وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا و چه نیکوانند این جماعت هم نشینان لفظ رفیق مفرد است و جمع اطلاق می کنند یا آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیقی‌اند و در عالم
فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق و شهداء عمر و عثمان و علی اند و صالحین سایر صحابه ملخص آیت آنست که هر کرا امروز کسی دوست میدارد فردا
با او خواهد بود المرء مع من احب ابیات همچو بلبل دوستی گل گزین تا شوی با خرمن گل همنشین زاغ چون مردار را شد هم نفس بار او مردار خواهد بود و بس ذَلِكَ آن بودن با
جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ افزونی کرامت است از خدای وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا و بسنده است خدای دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اند
بقتال دشمنان خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا
یا بیرون روید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ و بدرستیکه از شما کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزوات و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن
ابی و اصحاب وی است که در روز احد تخلف ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ
بدرستیکه خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ نیکوی زیاده از خدای چون فتح
و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه كَأَنْ لَمْ تَكُنْ گویا نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداز و سخن بروجهی ادا
کند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ ای کاشکی من بودمی درین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا تا فیروز یابمی فیروزی
بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه از اعمال خیر يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
بفروختند زندگانی دنیا را که زود فنا دارد بِالْآخِرَةِ ببقای جاودانی و نعیم عرفانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه
شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست
شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد شامل لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای آن بیچارگان که گرفتار

و در دست کفار و ایشان بجمعیتی بودند در مکه که مسلمان شده بودند و کسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع می کردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس که میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نسا و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان آن کسانند که از غایت تضرع يَقُولُونَ می گویند یعنی دعا می کنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین دیه یعنی که الظَّالِمِ أَهْلُهَا دیهی که ستمکارند اهل آن در سبب شرک که ظلمی بنهایت عظیم است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَل لَّنَا و بساز از برای ما مِن لَّدُنكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسیکه دوستدار و متولی کار ما باشد وَاجْعَل لَّنَا و دیگر بساز از برای ما مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سر انجام فرمود و نصرت دهی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار آن بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار می کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آن کسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهود و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله می نمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس کشند ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و ع ۸
مصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا سست و بی قوت است زیرا که فریبی است بیحود از حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه می کردند چون عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید بمستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ آن وقت که گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از قوت و موت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ نکردی إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است بهمه کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده چندان عجیب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف بدلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قول اقرب آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود و اصح آنست که سوال از محصول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع می گیرید از دنیا قَلِيلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ بهتر از دنیا و فاضل تر مر آنکسی که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد کم نخواهد کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرما است پس بوعده ایفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید که هیچ گردنی را ازین کمند رهائی میسر نیست و در هیچ بابی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه يُدْرِكُّكُمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرگ وَلَوْ كُنتُمْ و اگرچه باشید شما فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حالی و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست **رباعی** گر کاخ تو از سپهر اعظم سازند ٭ در کار تو چون سلسله در هم سازند ٭ هم عاقبت این حجره فانی ترا ٭ ترکان اجل سرای ماتم سازند ٭ و حکیم سنائی منور قدس سره **ابیات** چه کنی خانه گل آبادان ٭ دل من اینها نکو نو اخوان ٭ چون در آید اجل چه بنده چه شاه ٭ وقت چون در رسد چه بام و چه چاه ٭ وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ می گویند این نیکوی از نزدیک خدای است وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر رسد بدیشان از قحط دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِكَ گویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و بشومی تو است که صایع (؟) ده در افواه فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوه در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخ غله روی بگرانی نهاد و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید قُلْ كُلٌّ بگوای محمد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِّنْ عِندِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است و بارادة او فَمَالِ پس چیست چه حال است لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهود و منافقان را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه نمی فهمند که سخنی در یابند بلکه چون بهایم که می شنوند و فهم نمی کنند و از لی هیچی ایشانست که میگوید مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل او است وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِن نَّفْسِكَ پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرموده اند که ای انسان آنچه از نیکوی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلا که ترا پیش آید بسبب گناهان تو است وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی

مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستیکه فرمان برده
باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدا میخواند یا بر خدای پس فرمان برد او را و فرمان بردار حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه بوصف فنا فی الله بقا بالله موصوف
بود گشتی علم باقیه تمام آئینه خلیفه الله بود و لطف حق مرآن حضرت را ثابت بوده در معامله که با خلق می نمود کما قال الله تعالی و ما رمیت اذ رمیت و چنانکه خلیفه بود در هر معامله که با خلق
باد میکرده اند کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهه طاعت مستخلف است وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که بگشت از خود و بیشتر دست بی کسی فرمان این قرآن
او دست ما هست فاش گو بدیرها گر نبندگی تو افکندیم ما تو در افکندی نه جز آلتی فعل را عامل ما بود و علتی عقل بیچاره ندارد و هم نیست
تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی نگاهداشت کنی بعضی از علما این
حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ و می گویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ کار ما فرمان برداری است بحکم تو فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِندِكَ از نزد تو بَيَّتَ
طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ بشب تدبیر کرده می گویند گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ جز آنکه روز با تو میگویند اگر تو با ایشان گویی لفظ تقول مخاطبه موقت است و فاعلش ضمیر عاید
بطائفه یا مخاطب که حضرت پیغمبر است وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدا و کار خود باو گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است
خدای وَكِيلًا قائم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند
تا برایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
لَوَجَدُوا فِيهِ هر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ
و خواه از روی معانی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون برسد بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری یا مهمی مِّنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه بر مصالح قومی یا ظفر
لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا کشته شدن سریه از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا ضرر و
فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارند آن
خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صواب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا بسر خداوندان امر از اهل رای چون اشراف اصحاب و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
هر آینه بدانند آن را آنانکه يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ استخراج کنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولو الامر که دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
و اگر نه فضل خدا بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت این بودی لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بعد عصمت ربانی و سابقه سعادتی ایمن می آید و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه
یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و چون مقرر شد نزول آیت در بدر موعود که حضرت
رسالت پناه بمیعاد بدر فرمود و نعیم بن مسعود مردم را از لشکر ابو سفیان بیم می نماید و بعضی از صحابه برفتن با کاره بودند حضرت فرمود که اگر هیچکس نرود من تنها بروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف
از کارزار کفار نمایند تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر در نفس خود پس بمخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال که بر تو
تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَن يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش با که ترس در دل ایشان انداز و همچنان در بدر صغری
واقع شد که ابو سفیان بترسید و بموضع حرب نیامد چنانچه در سوره آل عمران گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدا سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَأَشَدُّ تَنكِيلًا و سخت تر در عقوبت دادن
مَّن يَشْفَعْ هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد يَكُن لَّهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِّنْهَا بهره از ثواب آن
خواهش وَمَن يَشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستی که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُن لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس تحیت کنید تحیت کننده خود را تحیتی
بِأَحْسَنَ مِنْهَا نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب برکاته زیادت کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید
یعنی در جواب السلام علیک گوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت است نقل است که ابتدا بسلام سنت و جواب آن فرض است و بعضی برآنند که اگر مسلم
باشد جواب احسن چنانچه گفت و اگر غیر مسلم بود رد باید کرد بلفظ و علیک إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا بدرستیکه خدای هست بر همه چیز احاطه کننده پس شمار تحیت و جواب آن خواهد کرد اللَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ معبودی سزای پرستش نیست بجز او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ شکی نیست در آن وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست

ومن اصدق من الله حدیثاً و کیست راست‌گوی‌تر از خدای از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و صدور آن از نقص محال است آورده‌اند که قومی
از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغمبر پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف کردند و جمعی با ایمان ایشان قایل بودند و بعضی ع ۱۱
بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فما لکم پس چیست مر شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اند فئتین بدو فرقه جمعی آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه
را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلعم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما را دو گروه نشاید
در کفر ایشان اتفاق نمی‌کنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای دگر کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا با آنچه عمل کردند در ارتداد و مومنان بر نافته رجوع بکفر قران نمودند
اتریدون آیا میخواهید ان تهدوا که راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخت خدای ومن یضلل الله و هر که را خدای گمراه کند فلن تجد له سبیلا پس نیابی
مر او را راهی بحق ودوا و دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید شما کما کفروا همچنانکه ایشان کافر شده اند فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر
در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتیکه ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در
راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض دنیا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم
هر کجا که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و فرا مگیرید از ایشان ولیا دوستدار ولا نصیرا و نه یاری دهنده و کار طلبه ایشان را مگیرید بقتل الا الذین یصلون
مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر با ایشان مقرر
کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاؤکم یا پیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ شده سینهای ایشان و کراهت داشتند ان
یقاتلوکم ازآنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند برآنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین
گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه
با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند
بجانب شما انقیاد و استسلام یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله لکم پس نساخت و ننهاد خدای مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال و این حکم
بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون زود باشد که یابید آخرین قومی دیگر را یعنی قبیله غطفان و بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یامنوکم
میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه بازگردند کافر شوند ویامنوا قومهم و اراده آنکه ایشان ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هرگاه که بخوانند ایشانرا الی الفتنة
بسوی کفر و قتال با اهل اسلام ارکسوا فیها بازگردند دران فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و
یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا واقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث ثقفتموهم هر کجا که بر ایشان دست ۱
یابید واولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت ظهور کفر و غدر ع
و مکر ایشانست وما کان و نیست و روا نباشد لمؤمن مر مومنی را ان یقتل مومنا آنکه بکشد مومنی را بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی بخطا ومن قتل مومنا خطأ
و هر که مومنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بروی دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت
کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را بدو عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت پس گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد برگرفت و ابوجهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع
مادر مشاهده نموده در عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بسته بآفتاب می انداختند تا از مسلمانی بازگردد و حارث بن زید روزی بر وی گذشته
و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و یکبار دیگر حارث او را سرزنش کرد که این
دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر در بیرون بر تو دست یابم بهر حال که باشی ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود
بمدینه آمد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت هجرت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنابر آن سوگند وی را بقتل رسانید
صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت جواب چه خواهی داد عیاش برآن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر صلعم آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم
و بخطا این امر واقع شده منتظر جواب این آیت فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مؤمن
و قاتل مومن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل او است آزاد کردن بنده مومن و او را دیت با اهل او نباید داد زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست وان کان من قوم و اگر

اگر کشته شده از قومی باشد که بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمه اند و حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمان است فدیة مسلمة پس دیتی تسلیم کرده شده
است و تنی ادا کرده شده الی اهله با اهل او و تحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن او فصیام
شهرین متتابعین پس روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن از خدای است و بتوفیق او و کان
الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه
آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او ادا کنید بموجب شریعت
بنی النجار چون از این پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زبیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که زبیر فهری بیگناه
را بکشت و با خود گفت یعنی انتقام بقصاص نفسی بکشتم و مراد دیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که و من یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را
بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالیکه جاوید باشد در آن و غضب الله علیه و خشم گرفت خدای بر او و لعنه
و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش و اعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بسبب ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت پناه
سریه را بسر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد چون اهل سریه بکوه رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان بشنید او نیز تکبیر گفت
و پیش مومنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله بگشاد از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان
او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده بیگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای
من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله و مروی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه یعنی دل او
شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد
روید فتبینوا این نیک بپرسید و باهستگی تفحص کنید و لا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام هر کسی که القا کند بشما سلام را یعنی بتحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا
تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تبتغون میطلبید بجهاد عرض الحیوة الدنیا متاع فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمت اید
فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مانند او برای مال و اگر چنانچه بغرض تعذر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت
و سلام کرد کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی باول که در اسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد
خدای بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا این نیک روشن و مبین سازید مبهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای
کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله بدرستیکه خدای هست بما تعملون خبیرا با آنچه شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین
از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند اولوا ضرر و ندارند بیماری و عجز و المجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز
مقاتلان میکنند و انفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل در می آرند و چگونه برابر توانند بود کسی در مرتبه راحت تن پرورد با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن
ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیت فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رضی الله عنه گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محرومم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی
بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم و انفسهم
بمالها و نفسهای خود علی القاعدین درجة بر نشینندگان که معذور باشند درجه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو و کلا و همه را از قاعدان معذور که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان را
که بجود مباشر اند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین
و تفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه
است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو هفتاد ساله و مغفرة و رحمة و آمرزش و بخشایش و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته
رحیما مهربان بزیادت احسان ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای
قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که ان الذین کسانی
آنانکه توفیهم الملئکة جان می ستانند از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت در آن وقت
هجرت فرض بوده و بموافقت با کفار و ایمان ممنوع بوده قالوا فیم کنتم گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از

از مشرکان و موحدان قالوا کنا گفتند بودیم مستضعفین فی الارض ضعیفان و عاجزان در زمین که کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان که ایشان را الم تکن ارض
الله واسعة آیا نبود زمین خدای گشاده و فسیح در دنیا که شما هجرت کنید فتهاجروا فیها پس شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت
کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ایشان را فرموده که شما در میان کفار نخواهید بود شما جای مسکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیایید بعضی بطرف
حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت به هجرت کرد با حضرت ملحق شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت مأواهم جهنم
جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفین مگر کسانی را که بسبب
واقع ضعیف و عاجزند من الرجال از مردان والنساء و از زنان والولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة که توانایی و چاره سازی سفر ندارند ولا یهتدون سبیلا
و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم که عفو کند از ایشان لفظ عسی اطماع در
کند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر امید می تواند بود وکان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر
فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی آرامگاه وسعة و فراخی در روزی یا گشادگی در
اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمر بن دینار از عکرمه روایت می کند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته
آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه را می دانم می ترسم که ناگاه بدست
اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر جهت سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را انقیاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر
موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو
با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که ومن یخرج من بیته
و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی ایشان برای نصرت ایشان ثم یدرکه الموت
پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق هجرت که بمقصد نرسد فقد وقع اجره پس بتحقیق ثابت شد مزد او علی الله بر خدای وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه
کسی که با خیر در هجرت کرده رحیما مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت او واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ع ۱۴
ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا که شما را برنجانند آنانکه
کافر شدند این قید نظر باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی ترس نیز قصر باید کرد ان الکافرین بدرستیکه کافران کانوا لکم هستند مر شما را
عدوا مبینا دشمنی آشکارا واذا کنت فیهم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعدا فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را
لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم معک پس باید که بایستد گروهی از ایشان با تو و نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند ولیأخذوا اسلحتهم
و باید که فرا گیرند آنها که نماز میگزارند سلاحها خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فلیکونوا پس باید که باشند آنها که نماز می گزارند
من ورائکم از پس شما و برابر دشمن چون این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند ولتأت طائفة اخری و باید که بیاید گروه دیگر لم یصلوا که نماز نگزارده و پاس لشکر می کردند فلیصلوا معک
پس نماز گزارند با تو یک رکعت دیگر ولیأخذوا حذرهم و باید که فرا گیرند ابزار نگهبانی خود چون زره و سپر واسلحتهم و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و تیر و کمان
ود الذین کفروا دوست میدارند آنها که کافر شده اند لو تغفلون آنکه غافل شوید عن اسلحتکم از سلاحهای حرب خود وامتعتکم و از متاعهای خویش چون
البسه و سایر حوائج فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة یک حمله و بر شما یابند پیروزی نقل است که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود و چون بعسفان
رسید مشرکان عرب را دید که صف بسته کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار
میان قبله و سپاه مسلمانان حایل بود حضرت رسالت پناه با صحابه باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل
اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترک نماز شوکت دار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر
است که در نزد ایشان گرامی تر است و در تعظیم آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز
وقت نماز عصر نرسیده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد و فقهاء را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهیه مقرر شده
ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد شما را رنجی من مطر از باران که گران گرداند سلاحها شما را او کنتم مرضی یا باشید بیماران

و ناتوان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوٓا اَسْلِحَتَكُمْ اگر بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بگیرید حذر خود را و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود از دشمن تا هجوم نکنند که غفلت در آن

پرهیز باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا آماده کرده است برای کافران عذاب خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز

خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدا را قِيٰمًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَّقُعُوْدًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و بر پهلوهای خود از آنکه

که زخم خورده اید و افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خدا و ذکر است در همه احوال و در آوردن مبشر که ذکر بعد از خوف است یعنی بیت شدید از خدای [illegible] مجرور و مطعون در حال اشتغال

با کل و شرب و مصاحبت با جلف و علی جنوبکم و در بیان توجیه بمنام کرده اند و قرده الاستحاق بیتجه حبین خود از آن بود ابیات [illegible] و نشوید الاستحاق کوس

خائفا را الاستحاق گفت در سیر که خوفش نیست چون کوس فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون آرام یافتید از خوف امن شدید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان

و حفظ و شرایط آن اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستیکه نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا فرض بوقت یعنی محدود باوقات که تاخیر آن از اوقات آن روا نیست

وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِى ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوه الاسد نازل شد که حضرت رسالت [illegible] بعد از جنگ احد خواست که از عقب ابو سفیان

رود و صحابه از جراحات سالم بود حق سبحانه میفرماید اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که درد مند شدید از جراحت فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستیکه کافران نیز درد مند

و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ چنانچه شما هستید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما با وجود الم امید دارید از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ

و هست خدای عَلِيْمًا دانا بمصالح شما حَكِيْمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر یعنی رفاعة قتاده بن نعمان نقبی زره دزدید که در انبان آرد پنهان کرده بود

بدزدید قضا را انبان سوراخ داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه طعمه آنرا در خانه نهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانه یهودی که او را زید بن السمین [illegible] بود

با مداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد طلب زره طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر آن سمت که بخانه یهودی رفته بود بر در یهود را [illegible] گرفت

زید یهودی گفت که دوش طعمه زره را در انبان نهاده بود بعیت من داده جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بحکیه علیه فرمود و بنو ظفر که قوم طعمه بودند خواستند [illegible]

که طعمه تهمت زده شود و جهود را بالذات بیرون [illegible] آغاز جدال و خصومت کردند با یهود و در پیش حضرت [illegible] بران بود که خیانت بر جهود ثابت کرده مسلمان را از آن خیانت مبرا سازد حق آنکه حضرت قصه [illegible]

یهود فرمود و خواست که بقطع ید او حکم فرماید حضرت رب الارباب خطاب فرمود که اِنَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بدرستیکه ما فرو فرستادیم بتو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و درستی لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ

تا حکم کنی میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ بآنچه بنماید ترا خدای [illegible] وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآئِنِيْنَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيْمًا دشمنی کننده [illegible] وَّاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ

و آمرزش خواه از خدای [illegible] که بجهود کردی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده مر کسی که آمرزش طلبد رَّحِيْمًا مهربان وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن

عَنِ الَّذِيْنَ از قبل آنان که يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ خیانت کنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت آورده ساخته اند اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد

مَنْ كَانَ خَوَّانًا اَثِيْمًا کسی را که بسیار خیانت کننده بود یعنی مصر بر آن اثیمًا گناه کار مستحق در گناه خود يَّسْتَخْفُوْنَ شرم میدارند مِنَ النَّاسِ از مردمان پنهانی کنند خیانت را

وَلَا يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است و از ضمایر ایشان از و پنهان نیست [illegible] از وی شرم دارند و وی حاضر

اِذْ يُبَيِّتُوْنَ آن هنگام که شب تدبیر میکنند مَا لَا يَرْضٰى آنچه بر آن نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر شب مشاورت کردند که طعمه سوگند دروغ بخورد

پیغمبر [illegible] او را مسلمان باور خواهد کرد و بقول یهود که کافر است التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنند مُحِيْطًا احاطه کننده [illegible]

خود و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ شما ای گروه بنی ظفر که از جهت جٰدَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید [illegible] فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در وقت

زندگانی دنیا فَمَنْ يُّجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست که خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ از ایشان روز قیامت اَمْ مَّنْ يَّكُوْنُ یا کیست که باشد عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا بر ایشان کار ساز که

نگاه دارد ایشان را از عذاب [illegible] که خدای بایشان باز دارد وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر او رسد اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم [illegible] ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند

از خدای و توبه کند يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوْرًا آمرزنده رَّحِيْمًا مهربان بتفضل خود در بر وی این آیت ترغیب است قوم طعمه را بتوبه [illegible] وَمَنْ يَّكْسِبْ اِثْمًا و هر که کسب کند گناهی [illegible]

فَاِنَّمَا يَكْسِبُهٗ پس جز این نیست که کسب میکند آنرا عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود و ضرر آن از نفس او به دیگری تعدی نکند وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا و هست خدای دانا [illegible] حَكِيْمًا [illegible]

وَمَنْ يَّكْسِبْ خَطِيْٓئَةً و هر که کسب کند گناهی صغیره اَوْ اِثْمًا یا گناهی کبیره ثُمَّ يَرْمِ بِهٖ بَرِيْٓئًا پس بیندازد آنرا به بیگناهی [illegible] فَقَدِ احْتَمَلَ [illegible]

بُهْتَانًا پس بتحقیق برداشت دروغی که از آن متحیر شود شنونده وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا و گناهی ظاهر وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بود [illegible]

و لطف او [illegible] لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ آهنگ کرده بود گروهی از بنی ظفر [illegible]

[illegible] وَمَا يُضِلُّوْنَ [illegible] وَمَا يَضُرُّوْنَكَ [illegible]

آمرزیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و کونات ضمایر و جمهور گفته‌اند آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و قدر حال او و دور بحر
الحقایق سیفر باید که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب معراج بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراج آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند
فعلمت علم ما کان و ما سیکون پس از آن تعلیم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيمًا بر تو بزرگ هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا عنایت
لَا خَيْرَ نیست نیکوئی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورت نهان کرده‌اند در خلاص طعمه و گفته‌اند نجوی اسم است نه جمع یا تقدیر یعنی نجوی گوئی ایشان
إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر کسی که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته‌اند معروف اینجا قرض است یا دستگیر
بیچارگان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا بفرماید باصلاح میان مردمان برفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای
طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه
ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت
هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا نیز نقب در خانه کسی زد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند
و خواستند که بکشند بعضی اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود
و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و بعضی برآنند که آنجا بر سر دیوار سنگی برد و از سنگها می‌انداخت تا قتل
عظیم شد و در زیر آن بماند و قولی آنست که در جده در دریا نشست و یک دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب
آخرت را می‌گوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى واگذاریم او را در آن سرای آنچه دوست می‌دارد و در این سرای که آن کفر و ردت است یعنی او را در دایره کفر و مرتد از اعمال کنیم وَنُصْلِهِ
جَهَنَّمَ و در آریم او را به دوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشت است دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای ع ۱۷
وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه فروتر است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بود از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول الله
پیرم و در گناه غرق شده الا آن است که تا خدا را شناخته‌ام بدو شریک نیاورده‌ام و بجز او کسی را دوست نگرفته‌ام و معصیت از روی جرات و بی‌ادبی با خدای نکرده‌ام و تصور
آن نداشته‌ام که طرفة العینی خدای را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده‌ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه خدای حال شما حال من چگونه می‌بینی خدای بدین آیت مژده داد
که همه گناهان را بیامرزد شرک ابداً آمرزش نیست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی بنهایت ضلالت
و از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی‌پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را یعنی بتان را ماده گوید بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی
و منات و بعضی بتی قبیله‌ای بود که آنرا انثی بنی فلان می‌گفتند و در تفسیر آورده که بتان را زینت زنان می‌ساختند و گفته‌اند مراد از این اناث ملائکه‌اند زیرا که ایشان ملائکه
گفتند فرشتگان دختران خدایند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی‌پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیوی سرکش بیرون رفته از فرمان برداری خدای یعنی ابلیس که او امر کند بپرستش ایشان
را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ براند او را خدای از درگاه و دور کرد از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه بگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا
بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و آن از هر هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه باشد چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که یا رسول
از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت صحابه مضطرب گشتند پس آنحضرت فرمود که یکی
از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه سازم ایشان را از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می‌افکنم ایشان را و می‌آریم در خیال ایشان
امانی باطله را چون طول حیات یا آنکه بعث و حشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه فرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ
آذَانَ الْأَنْعَامِ پس بشکافند گوشهای چهارپایان و آنرا بر خود حلال ساخته حرام میکردند و نشانی آنست با بحیره عرب حرام داشته‌اند از بحیره و وصیله
و غیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید انشاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه فرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر دهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدای
را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیره ساختن دندان و لواطه و سحق و در تم و کبود زدن بر رو و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرت است یعنی اسلام
یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن
کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کرد خُسْرَانًا مُبِينًا زیان روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی‌بهره بود و یا زیان کند بفوات بهشت و مخلود
در دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می‌افکند ایشان را بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ

ووعده میدهد ایشانرا شیطان بانچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشانرا بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع می کند در انچه مشتمل بر ضرر است أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستنده بتان و تابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند ازان دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و اما آنکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملها پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه این اهلان جاوید باشند در آن أَبَدًا تا ابد یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی حَقًّا وراست کرد سخن خود را احقاقا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راستگوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای سخن خود ابو صالح روایت می کند که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید انرا که امید بهشت باید عیب [illegible] آرزو و هوس بر نیاید این معنی را باید دید و خون جگر نوشید مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و این حکم عام است مر همه عاملان را آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابوبکر صدیق گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه فرمود که بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلا بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه عالم فرمود که هو ذلک یعنی اینها جزای آن است و در تیسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین سخن فرمود که یا ابابکر تو و اصحاب تو و مومنان جزای گناه در دنیا خواهند داد تا چون بحق رسید شمار هیچ گناه نباشد و دیگران اجزای آن ایشان جمع کنند در روز قیامت بدیشان رسانند امام حسن بصری میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ و نمی یابد عامل سوء برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی داری که مدد وی رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی در آیند به بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما می باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ از آنکه خالص گرداند وَجْهَهُ نفس خود را لِلَّهِ برخدای یا بذل کرد روی خود را و سجود جهت او وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم یا این پیرو وی مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیل بهره فوائد یافته بودند درین سال قحط جمع بیشتر رجوع بوی نمودند انچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبارها تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد دوستی که متعهد مطالب او بود تا قدری طعام از مصر بفرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم را این طعام از برای خود بایستی بهر نوع که بودی چاره می توانستم نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه غلامان ابراهیم مراد و مهمات خود نیافتند بضرورت بازگشتند و ایشانرا شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بی نوایان چشم بر آن داشتند که شتران خلیل از مصر طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت تمام عرض کردند ابراهیم ازین حال متکدر شده روی بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها دید و خوشدل شده سر یکی بگشاد آردی بغایت سفید دید کنیزکی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال [illegible] بشارت داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم گفت که این از نزدیک دوست من یعنی خداست خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند که خلت استیلاء محبت است بر همه احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل موسوم و مشتهر گشت و محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدیست لاجرم بحبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت را ظاهر فرمود که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و در همین گفته اند آن حضرت که محبت بی حجابست لطیفه عجب آنست که محبان تو محبوبند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب و سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت سلوک مبتدی

بدین اشارت تشبیه کرده‌اند که اسری بعبده لیلا الی الحرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و نظرگاه حبیب که حبیب بدید که دنی فتدلی حبیب خلیل از خلیل باشان
سیابهتر سبیح انبیای چار و نشان بکار به آید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین باشد بهر کرا خواهد از آسمان و زمین بدوستی برگزیند
وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدا بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ و طلب فتوی می‌کنند از تو فِي النِّسَاءِ در باب میراث زنان یعنی عیینه
ام کجه ... عیینة بن حصن دختر و خواهر را ... تا میراث بدهد و گفت ما نیز هم ... وَ غنیمت ... قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ بگوی ای محمد که خدای فتوی می‌دهد
یعنی بیان می‌کند حکم خود را فِيهِنَّ در باب ایشان وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما آنچه خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ
در شان یتیمان مر زنان اللَّاتِي آن زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت می‌کنید
أَن تَنكِحُوهُنَّ که نکاح کنید ایشان را اگر جمیله باشند و اما ایشان را بگذارید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان
خورد که ایشان را میراث نمیدهید وَأَن تَقُومُوا و دیگر حکم می‌کند قرآن با آنکه قیام نمائید لِلْيَتَامَىٰ برای مهم یتیمان و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
و آنچه می‌کنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا پس بدرستیکه خدای هست بدان دانا بدین جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که
... زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمی داد و می گفت مرا طلاق مده تا هر کجا خواهی رو که من با سحل کرم و گویند دختر
محمد بن مسلمه شوهر خود رافع بن خدیج بود که منحوست او را طلاق بدهمین میگفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَإِنِ امْرَأَةٌ
خَافَتْ و اگر زنی بترسد و در یابد مِن بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدن از صحبت أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدن از مجالست و مکالمت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس
هیچ گناهی نیست بر ایشان أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلحی یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد
و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر آورده‌اند که حضرت پیغمبر علیه السلام سوده بنت زمعه را
طلاق داده بود و چون این خبر بدو رسید آن حضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم صلی الله علیه وسلم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله مرا حاجتی بمردان نیست اما میخواهم که در دل من هیچ نماند
لیکن میخواهم ... که روز قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعائشه بخشیدم حضرت رسالت علیه السلام مراجعت فرمود و در زوجیت او در خانهٔ عائشه مقیم بود و این آیت نازل شد وَأُحْضِرَتِ
الْأَنفُسُ الشُّحَّ و حاضر کرده شده است نفسها بخل یعنی بخیل پیوند نفسها بخیلی و از اینست که هر یک از زوجین مسامحت و مروت بکار نمی برند وَإِن تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از ... و ... فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا پس بدرستیکه خدای هست بدانچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَن تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای گروه
مردان و ... أَن تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است
در ... چه ... فَلَا تَمِيلُوا پس میل مکنید ... از راه ظاهرات ملاحظه عدل می فرمود و می گفت خدایا این قسمت من است در آنچه مالکم از صحبت و نفقه مرا مواخذه
مکن در آنچه تو ... و من نتوانم یعنی دوستی با بعضی چنانچه عائشه رضی الله عنها از همه ازواج دوستر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر چه حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید
بیان فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل با آنکه مرغوبه است در قسمت و نفقه یعنی میل قلبی یا میل فعلی را جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس بگذارید
آن را كَالْمُعَلَّقَةِ ... چون آویخته یعنی چنین زنی نه مطلقه باشد نه شوهردار وَإِن تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته‌اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید ... فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا پس بدرستیکه خدای هست آمرزنده کناهان ماضی رَّحِيمًا مهربان بتوفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِن
يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند ... ایشان از صلح بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را مِّن سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد
هر یکی را ... وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانها
از خورشید ... وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها ... وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و بدرستی وصیت کردیم و فرموده ایم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا که داده‌اند کتاب مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود
و نصاری ... وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت کنیم یعنی پیغمبرانیم أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ بآنکه بپرهیزید از شرک بخدای وَإِن تَكْفُرُوا و اگر
کافر شوید فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ پس بدرستیکه مر خدا راست آنچه در آسمانها است وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت
شما متضرر نگردد و ... و بایمان شما منتفع نمی‌شود وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از همه خلق خود و از فرمان بردن و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده
در ذات ... وَلِلّٰهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین بود از
... وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا بسنده است خدای کارسازی بندگان إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ و اگر خواهد ببرد شما را و فانی کرداند أَيُّهَا النَّاسُ

ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بیارد دیگران یعنی ایجاد کند دیگران که فرمان بردار تو باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه ﷺ دست مبارک بر پشت سلمان ﷺ زد و گفت قوم این اند یعنی
پارسیان باشند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيرًا بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که غرض
از کارزار جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خداست ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا و آن خسیس است وَالْاٰخِرَةِ و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیز
۱۹ ع ۸ و از شریف ترین چیز باز ماند و اگر اشرف را طلب کرد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی السبیل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی نیاید
باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس چه باید اصل را بگذارد و فرع را جوید چنانکه وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا و هست خدای شنوا همه قولها را بَصِيرًا بیننده همه فعلها را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت
کنید براستی وَلَوْ عَلٰى أَنْفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل می کند که مردی از انصار گفت یا رسول
الله کسی را بر پدر من حقی است و من بران گواهم مرا باز می دارد از آنکه ادای شهادت کنم فقر و افلاس پدر من این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه بر نفسهای شما باشد أَوِ
الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان و مردان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی
برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید فَاللّٰهُ أَوْلٰى بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان
مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچید زبانهای خود را
از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا و شما را
بران مکافات خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که گفتند یا رسول الله ما ایمان آوردیم بتو
و بقران و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز میشاید که مسلمانان ازلی گویند ای آن کسانی که ایمان آورده اید در عالم ارواح
آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را می فرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب را می گوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بهمه
آنها و کافران را می گوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است ﷺ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بان کتابی که خدای فرستاده عَلٰى
رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قران را وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و آن کتاب که نیز فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قران محققان میگویند ای آن کسانیکه ایمان آورده اید از جهت برهان
ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت تاج الاولیاء بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که در یا ایها الذین
آمنوا اشارتست بانکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات الحق جل ذکره می باید نمود و جود دنب لا یقاس به دنب از حضرت سید الطائفه جنید قدس
سره منقول است که فرموده اند در معنی یا ایها الذین آمنوا پنجاه سال است که در ایمان آورده ایم و در ایمان تازه کرده ایم و هنوز در آنیم مشغول دم بی حق زدن محقق گناه است و خود دیدن
گشتن کفر راه است هر آینه در هم کشیدند ابیات سو ظلمت سرا خود پرستی خود کفر است نفی خویشتن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر
شود بخدای وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او وَكُتُبِهِ و بکتابهای او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی در غایت دوری از
مقصود و در نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی کسانی که ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس ایمان آوردند بتوبه
پس کافر شدند بعیسی و بقصد قتل او کردند ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند در کفر زیاده که بکفر با محمد ﷺ رسیدند لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را زیرا که
دانسته که خواتم امور ایشان بکفر و طغیانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا و نیست که راه نماید ایشان را براه حق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را ای رسول اکرم بِأَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشان راست
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ و منافقان آنانند که میگیرند الْكَافِرِينَ کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مومنان أَيَبْتَغُونَ آیا می طلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران
از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت لِلّٰهِ جَمِيعًا مر خدای راست همه هرکه خواهد عزت دهد و مسلمانان را عزت داده که وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ
و بدرستی که خدای فرستاده بر شما ای مومنان فِي الْكِتَابِ در قرآن حق سبحانه در مکه با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن نشستن نهی کرده بود و این آیت آنست که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا
آن جا در مدینه ذکران می نماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آنکه چون بشنوید آيَاتِ اللّٰهِ آیتهای خدای را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا انکار کرده شود وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا استهزاء
کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتّٰى يَخُوضُوا تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن غیر استهزاء إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما اینهنگام که نشستید
مِثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیراکه قادر بودید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان با وجود آن رضا دادید إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که خدای جمع کننده است منافقان را
وَالْكَافِرِينَ و کافران را فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا در دوزخ همه الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ آنانکه انتظار می برند بشما تا چه واقع شود فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر باشد شما را فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ فتحی از خدای و نصرت
خدای قَالُوا گفتند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما پس ما را از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مر کافران را بهره یعنی ظفر و فتح

أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ آیا غالب و مستولی نبودیم بر شما و بی توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز داشتیم وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان با آنکه
سستی کردیم و پرده کاری ایشان و سخنان گفتیم که سکست دل ایشان شد تا شما غالب شدید پس ما را از غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای حکم میکند ای مومنان
میان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که هیچ از کسی دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ و هرگز نگرداند خدای لِلْكَافِرِينَ مر کافران را عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان
در روز قیامت سَبِيلًا حجتی که بدان ایشان را الزام سازند یا در دنیا ایشان را بر مومنان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر می کنند با دوستان
خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدا جزا دهنده است ایشان را بر مکر در سبب ایشان و آن چنان است که در قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده
چون قدم بر صراط نهند نور مومنان پیش ایشان رود و نور خود به صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان
إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را بیند نماز میکنند و اگر نه ترک میکنند يُرَاءُونَ النَّاسَ
می نمایند خود را به مردمان و ریایی کنند تا پندارند که ایشان مومنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نمی کنند خدای را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یاد کرد زبان
دارند و لیس و آن نسبت با ذکر دل اندک است و در خوة القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هرچه دوست
نجات اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگ تر است لذکر الله اکبر و منافقان ترایی کنند مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ در حالتی که متحیر و متردد اند میان ذلک میان کفر و ایمان
لَا إِلَى هَؤُلَاءِ نه با گروه مومنان اند تا ایشان را باشد هرچه آنرا است وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ و نه با کافرانند که با ایشان باشند هرچه ایشانراست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا
خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی او را راه سوی حق و صواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی می کنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ آنکه بدهید مر خدا را
عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن و آن موالات کافران است که موجب عقوبت و خذلان است إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ
مِنَ النَّارِ در طبقه زیرین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافر اند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف
الاسرار آورده که چون منافقان را در دوزخ حکم شود که در دل آتش روند مالک گوید یا جهنم خذیهم آتش گوید حکم با زبان است و زبان ایشان کلمه حق گفته بوده و هرچند بمجاز گفته اند در
ایشان اخذ نمی کنم جهنم سوال برد که آمنه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم با دل است نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید
در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش وصلی الیها نشانه شرک ببیند آتش در دل ایشان جاوید و ابد الآباد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و تو نیابی مر ایشان را نَصِيرًا
یاری که نجات دهد از آن درکه ایشان را بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد
شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت
نکنند مگر برای رضای حق فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ
يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای مومنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای
بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او و از روی تحقیق یا ایمان آرید با آنکه نجات شما بفضل

او است نه بشکر شما وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر و ایمان لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای
آشکارا کردن بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بد از سخن إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم کرده باشند چه او را رواست که گوید فلان ظالم است یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت
خواست و او را طعام ندادند آن کس زبان بشکایت گشود بعضی از مردمان آن قوم حکایت پیش صحابه کردند و او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را آن شکایت
اللفظ جایز است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا و دانا بستمکاری ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ
یا پنهان سازید او را أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از گناهکاران با وجود کمال
قدرت بر انتقام قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیت تحریض مظلومان است بعفو تا متخلق شوند باخلاق الهی و با آنکه رحمت تعلیم دارد از عفو از ایشان
در گذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بتحقیق و یقین آنانکه کافر شوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند آنکه جدایی افکنند بَيْنَ
اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و میان فرستادگان او یا ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران وَيَقُولُونَ و میگویند نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ گویند ایمان آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ
و کافر میشویم به بعضی ... وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و میخواهند آنکه فرا گیرند بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا راهی میان

جزء ششم

ایمان و کفر راهی در حال آنکه ایمان بهمه ای تمام نمی شود مگر بتصدیق رسل و همه اُولٰٓئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی می طلبند هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفر
محقق شده یعنی کاملان اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راست معتبر و معتد به نیست وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ و آماده کردیم برای
کافران عَذَابًا مُّهِيْنًا عذابی خوار کننده وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانی که ایمان آورده اند بِاللّٰهِ بخدای وَرُسُلِهٖ و بهر رسولان او وَلَمْ يُفَرِّقُوْا و جدا نکردند میان
اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيْهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را [illegible] بصیغه غائب خوانده یعنی بدهد
اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان را که وعده داده است وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَّحِيْمًا مهربان به تضعیف حسنات ایشان [illegible] نقل است که
احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت پناه آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی یکبار بیاور نوشته بخط آسمانی چنانچه توریت
موسی آورده آیت آمد که يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتٰبِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری بر ایشان كِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ کتابی از
آسمان یکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط آسمانی چون الواح موسی یا کتابی که معاینه ببینیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیاید که نوشته باشد که تو رسول خدایی و چون این
درخواست از روی تعنت بود و سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه [illegible] آنحضرت را که از این سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓى پس بتحقیق سوال کردند [illegible] ایشان
یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند درخواستند از موسی اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر از این درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوْٓا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً
پس گفتند بنما ما را خدای عیان فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب
رویت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بمعبودی مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی فَعَفَوْنَا عَنْ
ذٰلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَاٰتَيْنَا مُوْسٰى و دادیم موسی را سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را
و ایشان فرمان برداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِيْثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول
بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بزبان یوشع که در آئید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید و ایشان این حکم را
کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بزبان داود لَا تَعْدُوْا ستم نکنید و از حد مگذرید فِي السَّبْتِ در روز شنبه یعنی مگیرید ماهی را و ایشان از این امر تجاوز نمودند
وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این حکمها مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان
آنچه کردیم از طعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتورات یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ الْاَنْۢبِيَآءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ
بناحق وَّقَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتن ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از [illegible] پر شده و محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه محمد می
گوید [illegible] نمی کند بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بلکه مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از ادراک حق محجوب گردانیده و [illegible]
تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُوْنَ پس ایمان نمی آرند اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر
وَبِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی وَقَوْلِهِمْ عَلٰى مَرْيَمَ و بگفتن ایشان نسبت به مریم بُهْتَانًا عَظِيْمًا بهتانی عظیم [illegible] وَّقَوْلِهِمْ
و دیگر بگفتن ایشان که اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيْحَ ما کشتیم مسیح را عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای این وصف خدای است [illegible] قول ایشان
وَمَا قَتَلُوْهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوْهُ و بر دار نکردند او را وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشتبه شده بر ایشان و کسیکه شبیه شده مانند عیسی [illegible] ایشان افتاد و این قصه در سوره
آل عمران گذشت وَاِنَّ الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا فِيْهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لَفِيْ شَكٍّ مِّنْهُ هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی [illegible]
[illegible] بر دار آویختند که این عیسی است و بطلب [illegible] مشغول شدند و چون از [illegible] خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است [illegible] کجاست
گفته اند شبه عیسی [illegible] بر روی [illegible] بود و روز دیگر [illegible] آمدند و مقتول را در آورد گفتند الوجه وجه عیسی [illegible] صاحبنا [illegible]
[illegible] آن را بعیسی [illegible] مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ از دانشی اِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان می کنند وَمَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا و نکشتند [illegible] بَلْ رَّفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ
بلکه خدای بر داشته است او را و بمحل کرامت برده وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا و هست خدای غالب [illegible] وَّحَكِيْمًا [illegible]
بحکمت در [illegible] عیسی وَاِنْ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ و نیست از اهل کتاب کسی اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبْلَ مَوْتِهٖ پیش از مرگ خود و آن وقت معاینه [illegible] آن
ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید [illegible]
یعنی یقین دانند که او پیغمبر بوده [illegible] اسلام [illegible]

١ وچهل سال در زمین باشد آنگه متوفی شود و مومنان برو نماز گزارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يَكُونُ باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر ایشان یعنی اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر
یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفتند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع شده از آنها که گشتند یهود یعنی یهودیت باشند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم
بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيرًا بسیاری از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود
نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از آن خدا در توریت وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای
مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار
لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ
و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه نازل گشته است پیش از تو یعنی
تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان آرندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر قیامت است أُولَئِكَ آن گروه که متصف و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بسوی نوح ٢٢ ع ١
که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسیکه مشرکان را بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتاب است که می گفتند کتابی بیکبار بر ما حق سبحانه
می فرماید که کار تو در وحی همچون نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ سبط ابراهیم و پسر بزرگان او و فرزندان یعقوب وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران
بذکر با آنکه داخل النبیین من بعده اند جهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولوا العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُدَ و عطا
کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر تحمید و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود و اهل آن شریعت توریت بود وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را
که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ بتحقیق نام بردیم و قصه ایشان بر تو خوانده ایم مِنْ قَبْلُ پیش از این چون یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا
لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولانیکه خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی واسطه
مرتبه وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر طور بود با آنحضرت در شب معراج بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام هیچ نبی مرسل خبر نیافتند و بر سر وحی هیچ ملک مقرب را اطلاع نیافت بیت موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات گرچه سخن گفت
با خدای بالای عرش با حضور محمد مست بود و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد
لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا
و هست خدای غالب بر آنچه خواهست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند
که از رؤسای کفار جمعی نزد سید انبیا محمد رسول الله آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آئین تو سوال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما او را نمی
شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این احوال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدای ام ایشان گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم
آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمیدهند لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد بنبوت تو و بثبوت نبوت تو می کند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است معجزه
روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنْزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص و مخصوص بدو و آن علمیست بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت
وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند به نبوت
تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردم را از راه خدا که ایمان بنعت محمد و تغییر آن قَدْ ضَلُّوا بدرستیکه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی بنهایت رسیده
زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را که نبوت است وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد با انکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان
از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقًا براهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ روز به روز باشند خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا جاویدان در وی همیشه ساکن آن وَكَانَ ذَلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ
الرَّسُولُ بدرستیکه آمده است بشما فرستاده بِالْحَقِّ براستی و درستی که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس ایمان آرید بدو خَيْرًا لَكُمْ که بهتر

کرآن خیر باشد مر شما را وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستیکه مر خدا را است مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین ها است پس بکفر شما زیان نخواهد شد
بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا محکم کننده در بایست‌ها يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب بیهود و نصارا است میفرماید لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
غلو مکنید در دین خود جهود را امر می فرماید که در جانب مسیح و عزیر غلو نکنید بران وجه که او را عزیر ابن الله گویید و در طرف نکوهش عیسی علو نکنید تا نباید که او را ابن الفاعله
گویید و ترسایان را می گویید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان شایه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگویید بر خدا إِلَّا الْحَقَّ مگر
آنچه راست باشد و درست است که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان اویند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که عیسی مسیح پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ
فرستاده خدا است وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و گفته اند مراد از کلمه بشارت تنبیه بود بوقوع و ولادت مناسب أَلْقَاهَا رسانید آن کلمه را إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد
او را وَرُوحٌ مِّنْهُ و دیگر عیسی جان دارنده‌ای است صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با
ترسایان است خاصه وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگویید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند خدا و عیسی و مریم و برخی دیگران بودند که سه عبارت
از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و بدرو اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح قدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه فرمود انْتَهُوا باز ایستید از
تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستادنی که آن خیر باشد مر شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوندیست یگانه در ذات و صفات و هیچ وجه از وجوه در
راه نیست سُبْحَانَهُ پاکی او را پاکی یاد کردنی أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها
و زمین است و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی کار
بندگان یعنی کار ساز بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قایم است بحفظ اشیا
و کافی امور و مستغنی از یاور و مددکار در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او گفتند شما او را عیب میکنید و میگویید
که تو میگویی که او بنده خدا است و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نشمرده و موافق قول آنحضرت آیت آمد که لَّن يَسْتَنكِفَ
الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظیم ننموده أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملائکه نیز ایشان را فرزندان خدای میگفتند اثبات بندگی ایشان
نیز میکند وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و ننگ ندارند از بندگی او فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند و در معالم آورده که ایشان حاملان عرش اند که انسان را فرزند میگفتند
و در انوار گفته که ایشان کروبیان اند در حوالی عرش وَمَن يَسْتَنكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ
جَمِيعًا پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را بسوی خود جمیعا همه ایشان را تا جزا و مکافات بر ایشان برساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنها
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيدُهُم و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِّن فَضْلِهِ از افزونی
کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آن کسانیکه از پرستش خدا استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی
دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُم و نیابند مر ایشان را مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری دهنده يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُم بتحقیق
آمد شما را بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است با معجزات او و دین اسلام وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُّبِينًا نوری ظاهر
که قرآن است فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد
که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از وی بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بران از محض انعام و احسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنماید ایشان را بخود یا بآنچه
وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که من بیمار شدم و سید عالم بعیادت من آمد گفتم
یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست و بیشتر مال خود را بجهت ایشان وصیت کنم این آیت نازل شد که يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم
میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگو که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد در حالتی که لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزند یعنی
پسر چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر خواهر راست نیمه آنچه گذارد از مال وَهُوَ يَرِثُهَا و آن
مرد میراث میگیرد از خواهران إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد بمیراث همه مال است آن فرزند خواه مذکر خواه مونث و الا طرف مذکر است چه مونث حجب نمیکند
فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرده وَإِن كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان
او برادران و خواهران رِّجَالًا وَنِسَاءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ پس مر نر را باشد از میراث مثل نصیب دو ماده يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدای احکام میراث را

لکم بری شما الله بغضنوا تا فراه نشوید یا بیان می کند انچه درست و راست است برای کراهت اینکه گمراه گردید والله بکل شیء علیم و خدا بهمه چیز از مصالح عباد در معاد و معاش داناست

سوره المائده مدنیة	بسم الله الرحمن الرحیم		وهی مائة وعشرون آیة

یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آوردهاید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدهای که بایکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد برای شما بهیمة الانعام چهارپایان بستهزبان که آن از واج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا حیوانات وحشی چون آهو و نخچیر و گاو و کوهی و گورخر یا آنچه از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما بعد ازین و ان حرمت علیکم المیتة الآیه غیر محلی الصید نه حلال دارنده باشید صید را و انتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید یعنی بهیمه انعام بر شما حلال است اگرچه وحشی باشد و آن صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است ان الله یحکم ما یرید بدرستیکه خدای حکم کند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهای دین تورا آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بیباکی و جهالت ذیابا بحرب مشهور بود در نخست بمدینه بحضرت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که باینکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و اقامت صلوة و ادای زکوة و مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما امرا دارم که کار ها بمشورت ایشان تقطیع رسانم بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر قبول کنند من نیز ایمان آورم حضرت پیغمبر پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود و پس حطیم بیرون آمد و شتران صحابه را براند و ببرد و در عام القضیة که رسول با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند و چون بموضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بسیار را قلاده کرده برای هدی بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائر را مشکنید و لا الشهر الحرام و حلال مدارید ماه حرام را بقتال دران و لا الهدی و نه هدی را که نامزد کعبه باشد و لا القلائد و نه هدی و قلاده دار را از هدی قلاده چیز بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختها یا خرما یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند و لا امین البیت الحرام و نه قاصدان خانه حرم را که عازم زیارت اند یبتغون فضلا من ربهم ورضوانا می طلبند قاصدان حرم فضلی از پروردگار خود اگر مومنانند یا دنیا فراخی روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند میطلبند بگمان خود رضوانا و خوشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در میان آورده که رضوان حج است و اذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را شنان قوم دشمنی گروهی یعنی کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا بآنکه از حد در گذرید و انتقام ان خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید و حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیید و کافران را هدی و قلاده امان نیست و تعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکوئی که متابعت امر است و امتناع بدعت یا بر پیروی سنت و التقوی و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا و لا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدعت که ترک فرمان است یا بر جنایت و العدوان و بر ستمکاری یا اتباع هوا و اتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدا ان الله شدید العقاب بدرستیکه خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوری است که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد و الدم و خون روان و لحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای او از پیه و عظم و غیر آن و ما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشد یعنی یاد کرده باشند بر غیر خدا یعنی ذبح مراد ذبیحه کفار است که بنام بتان و عزی و غیر آن میکشتند و المنخنقة و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد یا کافران گوسفند را خفه میکردند تا بمیرد و بخورند و الموقوذة و آنچه بچوب یا سنگ زده باشند تا مرده باشد و المتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد و بمیرد و النطیحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و بمرده بود و ما اکل السبع و باقی آنچه درنده خورده باشد و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از بهائم ذبح او را در زندگانی یا بران مقدار که حرکت کند و چشم بزند و دم خود را بجنباند و ما ذبح علی النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب بود در حوالی بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجا آورده و بر آن قربانی میکردند و لفظ نصب مراد از نصب اصنام اند و بر این تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بتان بکشند و ان تستقسموا بالازلام و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام بتیرهای اقداح جاهلیت که عرب سه تیر بودی بر یکی از آن نوشته امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم هیچ ننوشته بودی و چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی هدیه آوردی و دست در خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بود که امرنی ربی آن کار بکردی و اگر نهانی ربی بود یک سال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بآن خریطه نمودی و گفته اند مراد از استقسام جزور است بر انصباء و مراد یعنی به قسمت کردن گوشت شتر است بالازلام بتیرها که بیرون آوردن سهم هر کاری از نکاح و سفر و اختلاف در نسب و غیر آن ذلکم فسق این استقسام فسق است و بیرون رفتن است از دایره طاعت الیوم یئس الذین کفروا من دینکم امروز نا امید شدند کافران از دین شما

از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من این آیت نماز دیگر از روز عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آن حضرت
بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز زیست اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ امروز کامل کردانیدم برای شما دِيْنَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را هیچ نسخ نخواهد بود وَ
اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِيْ نعمت خود را که حج گذاردید امن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِيْتُ و اختیار کردم لَكُمُ الْاِسْلَامَ برای شما اسلام را
دِيْنًا دینی که اکره ترا از همه دین فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود فِيْ مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ در حالتیکه
مایل نباشد سوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و زیاده از سد رمق نخورد فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رَّحِيْمٌ مهربان بود که باکل این مقدار رخصت
داده آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائیان که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری معاش می کنیم
و سگان آل ذریح و آل جویریه جانوران وحشی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما در می یابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که نارسیدن ما سگ تلف کرده است و حق
سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که يَسْـَٔلُوْنَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ
بگو که حلال کرده شده بر شما کشتنی پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید مِّنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون
سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مُكَلِّبِيْنَ در حالتیکه شما مؤدب و معلمید ایشان را تُعَلِّمُوْنَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ از آنچه خدای شما را
آموخته است از طریق تأدیب و آن چنان است که از پی شکار روند و چون خداوند ایشان را بخواند باز آیند و شکاری را نخورند و نگاه دارند فَكُلُوْا پس بخورید پاک و حلال مِمَّآ
اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است وَ
اذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ و یاد کنید نام خدا را بر آن چیز که تعلیم داده اند در وقت ارسال و بجانب صید گفته اند بسم الله الله اکبر باید گفت و بسم الله کفایت است وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ بدرستیکه خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد اَلْيَوْمَ امروز یعنی در روز نزول این آیت اُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ حلال کرده شد شما را ذبح بنام خدا وَطَعَامُ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَّكُمْ حلال است
مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ و طعام شما نیز حلال است ایشان را در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ از آنها
که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امت مؤمنه نیز حلال است وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلال است از زنان پارسا مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی حرائر و آزاد اند پس امت کتابیه حرام است بدین آیه و نزد امام اعظم عفایف اند پس بقول او حرائر و اماء از کتابیات مساوی باشند در حل نکاح توان کرد اِذَآ
اٰتَيْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِيْنَ در حالتیکه شما از ان نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسٰفِحِيْنَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِيْٓ اَخْدَانٍ
و نه فراگیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ يَّكْفُرْ بِالْاِيْمَانِ و هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب است یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهٗ پس بدرستیکه باطل
کردار او وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ و او است در آن سرای مِنَ الْخٰسِرِيْنَ از زیان کاران يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه گرویدگان اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ چون اراده کنید برخیزید بنماز و شما محدث باشید
فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ پس بشوئید روی های خود را از رستنگاه موی سر تا منتهای ذقن در طول و میان دو نرمه گوش در عرض وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را با مرفقین و مرفق مفصل
ساعد و عضد است وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رح نظر بظاهر آیه میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رح میگوید آن مقدار که اسم مسح
بروی اطلاق توان کرد کافی است وَاَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای خود را اِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است و کسر لام در ارجلکم بطریق جوار
است همچنانکه در وعذاب من رجز الیم و جحر ضب خرب خوانده اند علت جوار وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوْا پس غسل کنید وَاِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰٓى و اگر باشید مرضی بیماران
استعمال آب شما را مضر شد اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا در سفر باشید اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَآئِطِ از خلا جای یعنی محدث بود اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را یعنی مباشرت
کرده باشید فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را بعد از طلب و میان آب و شما میلی باشد از دشمن و سبع که از ان هلاک نفس متیقن یا متوقع بود یا آب جای باشد و آلات استقا یافته نشود یا میسر نشود
و شما قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و یا هر چیز که پاک باشد از جنس زمین [illegible] فَامْسَحُوْا پس مسح کنید بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيْكُمْ بروهای خود و دستهای خود را
مِّنْهُ از آن خاک به دو ضربت یکی برای روی دیگری برای یدین مَا يُرِيْدُ اللّٰهُ نمی خواهد خدای بآنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگی فرو گیرد وَّلٰكِنْ يُّرِيْدُ
و لیکن میخواهد خدای لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک کند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ و تا تمام کرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما باآنکه رخصتی کند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُوْنَ تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب الحقایق فرموده که معنی این آیت بزبان اهل اشارت این است که چون بیدار از خواب غفلت متوجه شوید بنماز که معراج شما است از حجره بمقام
پیش گاه خود در [illegible] توجه مهیا کرده اید بشوئید رویها بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و علق ما سوی الله و مسح کنید سرهای خود را یعنی [illegible] قصد خود را در راه حق

یا بهارا ز تطهیر طبیعت بدن بقیام باید غسل رسید و اگر شمار لعبات رسید آب از قدیم نیت جنبانیدن پاک میباید نفوس بر از معاصی بهای ابدان از ادهیه علماء او طهر را از مخالطه اغیار ارواح را
از نوا اشتن جنت دسر را از لوث وجود کی هیچ آلودگی ازان کثیف ترنیست وجود ک ذنب لایقاس به ذنب بیت ای پندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالکان را نمازی میکند
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما بسلام احکام شرایع آن وَمِيثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ آنکه با شما پیمان بستی
عهدکرد بان آیت است یا شهود روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه حضرت رسالت پناه بستید که بسمع و طاعت بیعت کرده بود إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان
بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در تحلیل ذکر خواهد شد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن
پیمان او إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بانچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق
لِلّٰهِ برای خدا شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر ندارد شما را یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی مشرکان عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا بران که عدل نکنید در باب ایشان
و نقض عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ که عدل نزدیکتر است بپرهیزکاری یعنی عدل بالقرابه به تقوی قریب است قیاس باید کرد که عدل با مومنان چه مقام خواهد بود
مثنوی عدل کن زانکه در ولایت دل * در پیغمبری زند عادل * عدل مشاطه ایست ملک آرای * دین و دولت ز عدل یابد جای وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در ظلم و
ستمکاری إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از ظلم و عدل وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آن کسانرا که ایمان آورده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده اند و وعده این است لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ از فضل او وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما یعنی قرآن را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت پناه
در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته بامهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوها متحصن شدند و لشکر اسلام را امید بود در وقتی که باران باریده بود
و حضرت علیه السلام از لشکریان دور رفته در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده
و یار فش از وی دور تر اند در این محل بی مشقت بر وی دست می توان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت یا محمد من یمنعک منی الیوم کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود
که یمنعک کسی که امید ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرائیل بر آمد و جبرئیل دست بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم
آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا احد یمنعک منی یعنی هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و میان قوم خود باز رفت و ایشانرا با اسلام دعوت
کرد و این آیه آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث
و اتباعان او أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ که بگشایند بسوی شما دستهای خود را فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس خدای باز داشت دستهای ایشان را عَنْكُمْ از شما و مضرت ایشان
از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان و شرح این قصه در سوره حشر
خواهد آمد ان شاء الله وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای از کفران این نعمتها وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان که رساننده خیر و رهاننده از شر اوست
وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ و بدرستی که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ
نَقِيبًا دوازده مهتر از هر سبطی یکی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنان است که حق سبحانه وعده داده بود
موسی را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه گفتندی فرمان
داد تا بروند و از نقیبت قوم ما چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که با رض مقدسه روید که هزار ده هزار در هر دیهی هزار باغ است
و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هریکی کاملتر مهمات سبطی باشند با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بجهت اخبار عمالقه فرستادند ایشان یکی
از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق می گفتند و درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قد های بلند داشتند
و در تفسیر آورده که از هیبت ستمگران حال نمود پس باغستانی ایشان را دیدند که یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس بزحمت برداشتی و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجید
نقبا این حال دیده باز گشتند بکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند
که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب دلی کرده با قوم خود صفت جباران
که دیده بودند در میان آوردند و نقیب یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود با بیادند و غلغله در میان بنی اسرائیل افتاد
و اضطراب ایشان پدید آمد که با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ

ع

الصلوة و بنماز خدای گزارید یعنی نماز را با شرایط آن وآتیتم الزکوة و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و
تعظیم مر ایشان بجا آرید چه ایشان از نزد منند والتعزیر والتعظیم لامر الله وأقرضتم الله و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقه نیکو لاکفرن عنکم از شما
درگذرانیم از شما سیئاتکم گناهان شما را ولادخلنکم و درآرم شما را جنت تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها فمن کفر بعد ذلک پس
هر که کافر شود بعد ازین شرط موکد منکم از شما فقد ضل پس بدرستیکه گم کرده است سواء السبیل راه راست را [illegible] فبما نقضهم پس بسبب شکستن
ایشان میثاقهم پیمان خود را لعناهم براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردیم یا بخواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم قاسیة و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیه
سخت [illegible] یحرفون الکلم عن مواضعه میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت [illegible] ونسوا حظا یعنی صفت [illegible]
صفت پیغمبر [illegible] مما ذکروا به [illegible] از انچه [illegible] بودند بدان توریت از متابعت
پیغمبر آخر الزمان ولا تزال و همیشه تو مطلع شوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نکنند چون ابن سلام و اصحاب او
فاعف عنهم پس عفو کن و درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند واصفح و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است
ان الله یحب المحسنین بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکاران را ومن الذین قالوا و از آنانکه گفته اند انا نصاری بدرستیکه ما ترسایانیم خود را نصرانی میگفتند بالنسبت [illegible]
بمدینه نصران [illegible] که حضرت عیسی در آن وقت می بود یا آنکه میگفتند نحن انصار الله [illegible] اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فنسوا حظا
پس ایشان نیز ترک [illegible] بهره تمام مما ذکروا به از انچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیط که احمد مرسل است فاغرینا بینهم پس الصق کردیم میان ایشان العداوة دشمنی
[illegible] والبغضاء و [illegible] الی یوم القیمة [illegible] دشمن یکدیگر [illegible]
میان یهود و ایشان وسوف ینبئهم الله و زود باشد که [illegible] بما کانوا یصنعون [illegible] انچه ایشان میکنند [illegible]
یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یبین لکم روشن میگرداند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از انچه پنهان میکردید از
من الکتاب [illegible] ویعفوا عن کثیر و درمیگذرد از بسیاری [illegible]
بان [illegible] نقل است [illegible]
[illegible] قد جاءکم من الله بدرستیکه آمد بشما از نزدیک
خدای نور [illegible] وکتاب مبین [illegible] کتابی روشن کننده [illegible] حضرت رسالت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقة الحقائق [illegible] حقیقت محمدی [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سبل السلام [illegible] دار السلام [illegible]
بیرون می آرد ایشان را من الظلمات [illegible] الی النور [illegible] باذنه [illegible] ویهدیهم و راه می نماید ایشان را الی
صراط مستقیم [illegible] لقد کفر الذین [illegible] قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم
او مسیح است [illegible]
[illegible] قل فمن یملک [illegible] من الله شیئا ان اراد
[illegible] ان یهلک المسیح ابن مریم وامه [illegible] ومن فی الارض جمیعا
[illegible] ولله ملک السموات
والارض [illegible] وما بینهما [illegible] یخلق ما یشاء [illegible]

قادر مطلق است بر آفریدن بی اصل و ماده می‌آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه با بینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که

جنس است چون ولد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زن بی مرد چون عیسی از مریم وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و خدا بر همه چیزها تواناست وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ وَالنَّصٰرٰى

و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ ما پسران خدائیم والدیا چون پسر به مهربانی در قرب حضرت ابراهیم و از چون پسر در قرب حضرت ابراهیم نخستین فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرده

یا ابناء احبار ... ترسایان خوانده که یا ابناء ابکاری بعد کلمات انجیل است که بیرم الی ربی و ربکم ایشان چنین خوانده الی ابیکم وَاَحِبَّآؤُهٗ و دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ

يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوْبِكُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما و آن عذاب دنیا بقتل و اسیر است و در آخرت بسوختن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر بسر ان تعالی بودید

شما را عذاب نکردی زیرا که پدر بر پسر بخشاید و دوست بر دوست عذاب روا ندارد پس شما نه پسرید نه دوست بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آدمیانید مِّمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدا

آفریده است و چون سایر آدمیان بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ می‌آمرزد خدای هر که را میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد

و آنها منکرانند وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و حکم فرمودن در آن و در میان وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ

و بسوی اوست بازگشت همه يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ ای یهود و نصاری قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما راه حق عَلٰى فَتْرَةٍ

مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع و سستی از وحی و فترت از رسل اَنْ تَقُوْلُوْا کراهت آنکه گوئید شما مَا جَآءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِيْرٍ هیچ مژده دهنده وَّلَا نَذِيْرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَآءَكُمْ بتحقیق آمد بشما بَشِيْرٌ مژده دهنده

بثواب بهشت وَّنَذِيْرٌ و بیم کننده از عذاب وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و خدا بر همه چیز تواناست بر آنکه پیغمبر فرستد ... چنانچه در میان عیسی و موسی هزار پیغمبر فرستاد و اگر

خواهد فترت و انقطاع ارسال رسل آرد و هم چنانچه در شش صد سال که میان عیسی و محمد بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیت منت می‌نهد

بر بندگان که در وقتیکه آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم ... تاریکیهای ظلمت باطل همه جهان عالم را بنور او روشن گردانید

وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِقَوْمِهٖ قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يٰقَوْمِ اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که فایض است بر

شما اِذْ جَعَلَ فِيْكُمْ اَنْۢبِيَآءَ چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران ... در هیچ امت آن مقدار پیغمبر مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَكُمْ مُّلُوْكًا و گردانید

شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بود و چون مالک نفس خود شدید ... آن نعمت آنها چون مقارن شما نیز بود وَاٰتٰىكُمْ و بداد شما را از منّ و سلوی و شکافتن دریا و

شکافتن سنگ مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا آنچه نداد هیچ کس را مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ از عالمیان زمان شما يٰقَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ درآئید بزمین پاک کرده شده که شام است یا طور

و حوالی آن یا فلسطین و بعضی گویند اردن است و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس است الَّتِيْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که ساکن شما باشد

و از جهاد با جباره چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسبب نعمتها خود گفتند اگر ما را امر کرده ... میکردیم موسی گفت وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِكُمْ و بازمگردید بپیمان

که بستید فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ پس اگر چنین کنید بازگردید زیان زدگان بآنکه شما در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب قَالُوْا يٰمُوْسٰٓى ایشان گفتند ای موسی اِنَّ فِيْهَا بدرستیکه در ارض مقدس

قَوْمًا جَبَّارِيْنَ گروهی متغلب با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا و ما هرگز آنجا در نیائیم بدان زمین حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون آیند ایشان

از آنجا فَاِنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند ایشان از آنجا خود بی جنگ و آن تسلیم کنند فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ پس ما در آئیم در آن قَالَ رَجُلٰنِ مِنَ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ گفتند دو

از آنها که میترسیدند از خدای اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده خدای بر ایشان ایمان و ثبات بر عهد و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوْا عَلَيْهِمُ الْبَابَ

در آئید بر ایشان از دروازه شهر ایشان تا بدان راه که تنگ گیرید بر صحرا تا ملید فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ پس چون در آئید از آن دروازه بدین وجه که گفتند فَاِنَّكُمْ غٰلِبُوْنَ پس

بدرستیکه شما غالب باشید زیرا که ایشان جسمی ضعیف بیدل و ... و ایشان این سخن بالهام الهی گفته بودند یا با خبار موسی وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْٓا و بر خدای توکل کنید در آن

اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید گروندگان بوعده حق قَالُوْا يٰمُوْسٰٓى گفتند ای موسی اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَآ اَبَدًا بدرستیکه ما هرگز در نیائیم ابدا مَّا دَامُوْا فِيْهَا مادامیکه

ایشان در آن موضع اند و چون کلمه التصدیق ... سخن نکنیم فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و پروردگار تو فَقَاتِلَآ پس جنگ کنید اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ بدرستیکه

ما اینجا نشستگانیم ... سخن ... گفتند سخن ... هارون که از برادر بود و ... گفتند کلمه قعدوا ... قول ا

قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من اِنِّيْ لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِيْ من مالک نیستم مگر نفس خود را وَاَخِيْ و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدائی کن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ

و میان این گروه بیرون رفتگان از دائره فرمان قَالَ گفت خدای فَاِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است بر ایشان یعنی در نیایند در آن و نه مالک شوند در آن

اَرْبَعِيْنَ سَنَةً چهل سال يَتِيْهُوْنَ فِي الْاَرْضِ سرگردان و متحیر میشوند در زمین تیه که شش فرسنگ است از شهر مصر ... قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان

بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودندی و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بود

برقت وار بیجا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان نو بار رسیدند و خدای یوشع را پیغمبری داد و او ایشانرا دعوت
کرد و با یوشع برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمده که چون موسی بر قوم خود دعا گفت حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد
وحق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الفسقین بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت
پیغمبر است میفرماید که قوم موسی بدین سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب نافرمانی سزاوار تغیر شدند واتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر
آدم که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا هر بطنی دختری و پسری می زاد چون بزرگ می شدند آدم دختر
یک بطن را بغلام دیگر میداد اتفاقا با قابیل او بود اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا می گفتند و او چندان جمالی نداشت چون رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد
کرد و اقلیما را بهابیل قابیل این حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار
قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم اینگونه روی می سازی بدو سبب آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید ... قربانی
هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اذ قربا قربانا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک ایشان قربانا تقرب جستنی بقربانی خود
هابیل گوسفندداری بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی بنهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نکرد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم
ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این قربانی من مقبول شود فبها و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من احدهما پس قبول
کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بسوخت و لم یتقبل من الاخر و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود
و آتش از قربان او در گذشت و گندم بر آن منقوت گذشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و حسد دیده بصیرت او تیره کرد قال گفت مر هابیل را لاقتلنک بخدای که بکشم
ترا که قربانی تو مقبول شد و از آن من رد قال گفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران یعنی قربانی ایشان که اخلاص ساخته
لئن بسطت اگر بکشایی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط نیستم من گشاینده یدی الیک دست خود بسوی تو لاقتلک
تا ترا بکشم انی اخاف الله بدرستیکه من میترسم از خدای رب العلمین که پرورنده عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود ... شوکت ... تسلیم شد در قتل از ترس خدای
پس گفت انی ارید ان تبوء باثمی بدرستیکه من میخواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه قتل من و اثمک و بگناه خود که آن سبب قربانی تو نامقبول شد ... هابیل موافق حکم خدای
بود فتکون پس باشی بسبب این دو گناه من اصحب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظلمین و این است پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد
بر قابیل و یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر او و نزد آنست که او چون بکشد پس ابلیس بشکل بشر برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس آن مرغ را بر
سنگ نهاد و سنگ دیگر بر سر او زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل در خواب رفت سر او بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را بسنگی بر سر او زد و مغز او پریشان ساخت
فاصبح من الخسرین پس گشت از زیانکاران در دنیا با آنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که بعقوبت عذاب ابدی و دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه
امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت و ابن عباس فرموده که یکسال میکشید تا گنده شد و گوشت
سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت میفکند بخوردند و بسیار تنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و چنگ
پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه تا بنماید این عمل را بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوءة اخیه جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد و در خاک زاغی مرده
بیاورد و در آن حفره بنهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت قال یویلتی گفت قابیل که وای بر من اعجزت آیا عاجز شدم ان اکون از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند
این زاغ در عمل فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن برادر خود را آنگاه قابیل بهمان طریق هابیل را در خاک کرد فاصبح من الندمین پس گشت از جمله پشیمان شدگان از کرده
او را ایشان گویند ندامت او برآن بود که مادر و پدر از وی بیزار گردند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که کن خائفا ابدا و از آن قابیل هر جا میرفت ... تا گاه او را بکشتند و آخر مرتبت
انبیا از آن خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل آنکه هر کس بکشد نفسا کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی
کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده او فساد فی الارض و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق نکرده و زنا نکرده باشد احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس گویی
باشد که همه مردان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته با آنکه قتل و احد و جمیع یکی است در استجلاب غضب الهی و من احیاها و هر که سبب بقای حیات
کسی شود و عفو از قصاص منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا پس چنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب از تعرض
و ترغیب بر حمایت نفوس است و لقد جاءتهم و بدرستی که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینت بمعجزهای روشن و آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس

بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند یعنی تجاوز کنندگان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا در
کشتن کسان از حدود و ادوار نقل آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت جناب نبوی اختیار کردند و هوای
مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت ننمود بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت پناه رسید حضرت ایشان را با شبانان شتران شیر دار که نزدیک جبل الجمره فرستاد روزی چند در آن موضع
بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده یازده شتر خاصه آنحضرت را راندند و یسار که مولای رسول الله صلعم بود با چند نفر
از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او زدند تا شهید شد و حضرت صلعم ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را
با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست برگردن بسته نزد آنحضرت آورد حق سبحانه آیت فرستاد انما جزاؤا الذین یحاربون الله و رسوله جز این نیست
که هست جزا آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است ان یقتلوا آنکه کشته شوند
ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستهای و پایهای ایشان من خلاف
بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند
گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رح نفی را بر حبس آورده و ناصر او در شهری دیگر مسلمانان نرسد پیش حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا دست
و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند تا گاه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم خزی مر ایشان راست خزی فی الدنیا خواری و رسوائیست
در دنیا و لهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنجه حق
الله من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه شما قادر شوید علیهم بر ایشان یعنی محاربان شریعت که توبه کرده یعنی اسلام آورده خواه پیش از قدرت بر او و خواه بعد از آن
همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانان است که پیش از قدرت بر او توبه کرد مالک بن انس میگوید که حدود از وی افتد و
او را بچیزی نتوان گرفت مگر مالی که بعینه نزد او باشد بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی آنست که قبل از قدرت بتو حدود الله
از وی ساقط شود نه حقوق ناس فاعلموا ان الله غفور رحیم پس بدانید که الله خدای غفور آمرزنده گناهان است به توبه رحیم مهربان است بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه مومنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بوی وسیله یعنی چیزی که توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که
وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی است در لطایف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ در کشف
الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضایل است و از آن عاملان بدلایل و از آن عارفان بترک وسایل عابد بمجاهده توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه
راه نظر کند عابد بفکر درین آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم بنظر درین آیه وارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلام در نگذرد که قل الله ثم ذرهم
پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز گفت که الهی وسیله تو هم توئی اگر کسی را طلب حقیقت من خود طلب از تو یافتم نظم این طالبان طلب تو داده
گنج احسان بر همه بگشاده این طلب در جهان از ایجاد رسیدی از بیدار ما رسیده ای نیست این قدر ارشاد تو نجنبیده تا بدین لیس عیب ما پوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان بدریاهای خویش و جاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با عدو ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب اعمال و در بحر الحقایق
آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نوریست و نجات را از حجب ظلمات شرک خلاصی بخشد دوم
تقوی که بتبع اعمال شرعیه منشا اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سوم ابتغاء وسیله در بقای لاهوت چهارم
از یکی اوصاف هستی بسر برده آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور
شهود از حق عیان از ظلمت هستی تو اثر نماند از چهره وحدت چو بفکند پرده کثرت تا در نظر اندک بسیار نماند ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بر پرستش اصنام
و دلالة بر دلیل عذاب لو ان لهم اگر باشد مر ایشان را ما فی الارض جمیعا آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مثله معه و مانند آن همه با آن یعنی اگر
دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافران باشد لیفتدوا به تا آنرا فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم
قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند
یا قصد میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش و لهم عذاب مقیم
و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای ایشان را جزاء

اند نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح زیاده چند انچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاهداشته باشند چون خانه و صندوق
یا از کسی نگاه میدارد و مثلا در راه یا در مسجد بنهاد بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن ترک حرمت از مال مومن نَكَالًا
مِّنَ اللَّهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود دیگران را و او را از رجوع مثل آن عمل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند
فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید
فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستیکه خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بر آن مذهب إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است گناهان او را رَّحِيمٌ مهربان
بر وی که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بحضرت ص است و مراد امت اند یعنی دانستید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی
آسمانها و زمین يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ توانا ست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب بحضرت ع است که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته
چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم انت قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه علی جمیع الانبیا رسید او را بصفتهای کمال
خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ ترا اندوهناک نگرداند کردار آن کسانیکه از روی غبار يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را می افکنند در کفر مِنَ
الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن بسبب بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان
اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و بعضی از آن کسانیکه دین یهود دارند سَمَّاعُونَ شنوندگان قول را لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ
گویند بر تو چه ایشان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند آنها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ شنوندگان
برای گروهی دیگر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بحضرت مشعر نزد ایشان میفرستادند سبب نزول این آیت آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر
زنا بگرفتند هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریه رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده
رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او اند کسی پیش ایشان فرستند تا حد زانی محصن از وی پرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر رجم امر فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی
از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه ع آمده از حد زانیین محصنین
پرسیدند حضرت فرمودند که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل ع بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند حد ایشان در توریه فرموده
که ایشان را حبل با تازیانه طلا کرده بقیه بزنند تا پشت ایشان سیاه کرد و دو رو سیاه گرد و باز گونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل ع آنحضرت را خبر داد که دروغ
میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم توریت رجم است انجا حضرت فرمود که در میان شما در فدک جوانی هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا
گویند گفتند آری دانا ترین همه اهل زمین است بتوریت حضرت ع فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی ایم پس حضرت ع بطلبید او را فرمود
بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه ع فرمود میان من و ایشان تو حکمی بس لیدانا زیهود و ابن صوریا قبول کرد و
حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریت را بر موسی ع نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب
شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت که اگر نترسیدمی که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت
پناه ع فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه بزنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریت نیز همین حکم
فرموده اما علما ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بجلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت ع بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر
داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر میدهند سید هند شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آن را و قبول کنید وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم شما ندهد
بلکه برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خدای خواهد ضلالت او یا فضیحت یا هلاکت او فَلَن تَمْلِكَ لَهُ پس هرگز توانی
او را از برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فتنه أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ آنانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواسته خدای
أَن يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشانراست در دنیا رسوایی بآنکه جزیه دهند و از مومنان ترسند
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که مخلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ
گفتن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَإِن جَاءُوكَ پس اگر بیایند بتو فَاحْكُم بَيْنَهُم پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ

عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را درین آیت میان حکم و اعراض وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَّضُرُّوْكَ
شَيْئًا پس ایشان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَاِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ
الْمُقْسِطِيْنَ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ و چگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ و حال آنکه توریت نزد ایشان است فِيْهَا حُكْمُ اللّٰهِ
در آن حکم خدای است بر رجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَآ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ و نیستند
این گروه باوردارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ بدرستیکه فرو فرستادیم توریت را فِيْهَا هُدًى در وی راه نمودنیست بحق وَّنُوْرٌ و روشنی که ظلمات شبهها ع ٩
را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّوْنَ حکم کرده اند به توریت پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِيْنَ هَادُوْا برای آنها که شده اند بر دین
یهودیه وَالرَّبّٰنِيُّوْنَ و حکم کرده اند علمای ربانی وَالْاَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللّٰهِ بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت
توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوْا عَلَيْهِ و بودند بران کتاب شُهَدَآءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چون این صور باشد فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید
از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید بدنیا بدل مکنید بِاٰيٰتِيْ باحکام من ثَمَنًا قَلِيْلًا بهای
اندک که منفعت [illegible] اعتبار و جاه [illegible] است وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ و آنانکه حکم نکنند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدا فرو فرستاده یعنی یهود فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ پس آن
گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل فِيْهَآ در توریت اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه کشند یکتن را بقصاص یکتن دیگر نه چنین بخلاف حکم خدای عوض یکتن
دو تن می کشتند از ایشان وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و چشم را بچشم که چشم در بردن روشنایی وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ و بینی به بینی وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ و گوش
بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ و جراحتها که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای
و در آن چیز که مساوات نتوان نگاه داشت [illegible] حکومت [illegible] فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق
كَفَّارَةٌ لَّهٗ کفارت [illegible] بسقوط قصاص از و واجب عفو کننده برضای خدای باشد وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ و آنانکه حکم نکردند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای
فرستاده [illegible] فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشان ظالمانند که وضع حق می کنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و از پی آوردیم عَلٰٓى
اٰثَارِهِمْ [illegible] پیغمبران بِعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عیسی ابن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیز را که پیش از وی فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرٰىةِ که از کتاب
توریت [illegible] وَاٰتَيْنٰهُ الْاِنْجِيْلَ و دادیم او را انجیل فِيْهِ هُدًى در وی راه نمودنیست توحید وَّنُوْرٌ و روشنی بطریق حق وَّمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ مر آن چیز را که پیش از وی بود از توریت وَهُدًى و گردانیدیم او را راه نما وَّمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ اَهْلُ
الْاِنْجِيْلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای دین بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فِيْهِ بآنچه خدای فرو فرستاده در وی و مراد حکم است در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ و آنکه
حکم نکرد بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان
اگر انکار حکم کنند وَاَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتٰبَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا در حالتیکه او مطابق است لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتٰبِ مر آنرا که پیش از وی
بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاهبان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر کرده اند ازوی راست می شود یا گواه است مر آن کتب را بصحت
فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده بر تو از رجم و تسویه در قصاص و این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ
و از پی مرو آرزوهای ایشان را در حالتیکه میل کننده باشی عَمَّا جَآءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیز که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهی ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی
وَّمِنْهَاجًا و راهی و شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً
هر آئینه می ساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَّلٰكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ و لیکن تا بیازماید شما را فِيْ مَآ اٰتٰىكُمْ در آنچه شما را داده است از شرایع مختلف مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی
متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰتِ پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اعمال شایسته است اِلَى اللّٰهِ بسوی خدا است مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را
در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ بآنچه بودید که در وی اختلاف میکردید از امور دین و شریعت وَاَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
بآنچه خدای فرو فرستاده و سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر قرار دادند که بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از راه ببریم و بشوریده
بنزدیک وی رفتند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم ارازل و افاضل یهود در تصدیق با ما اقتدا کنند اکنون میان
ما و قوم ما در دماء و انواع خصومت منازعات است و ترا حکم می سازیم اگر در قصاص میان ایشان حکم کنی که برضای ما است در دین تو اسلام آوریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را اخبار داد و از قبول حکم ایشان

تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که خواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ که برساند بدیشان عقوبتها ببرخی از گناهان ایشان در دنیا و بیاید در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیه یهودان گفتند ما راضی نیستیم بحکم تو آیت آمد أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص و بحکم توریت و قرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین میدانند که احسن حکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند و من بوالی ایشان مستظهر توانم بود امروز از دوستی ایشان بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و دوستی خدا و رسول بس است عبد الله بن ابی گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفای منند گزیر ندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گروندگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید یهودان و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشد این سخن تغلیظ و تهدید است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس می بینی آنانرا که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دل ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی و یاری یهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَى میترسیم أَنْ تُصِيبَنَا از آنکه برسد ما را دَائِرَةٌ گردش روزگار و آسیبی یعنی دیگر کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب گردند و کفار غالب حق سبحانه این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیماء و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا فرستد فرمانی از نزد خود مثل قتل یهود و اجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بر آنچه نهان داشته اند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک کار پیغمبر نَادِمِينَ پشیمانان وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند مومنان مر یکدیگر را أَهَؤُلَاءِ آیا این گروه اند الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانکه سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ ترین سوگندان خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ بدرستیکه ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِينِهِ از دین خود این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس و بحرین و بعضی از ادای زکوة ابا نمودند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار نماند که او نخواهد ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که يُحِبُّهُمْ که او دوست دارد ایشان را وَيُحِبُّونَهُ و ایشان دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل و متغلب و بیرحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیت روی بموسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشاره بسلمان کرد و رفقا سیه که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل عرب یمن آمده اند و در تفسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنند که این قوم ابا بکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت جنگ کردند يُجَاهِدُونَ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ این صفتها که مذکور شده از فزونی کرم اوست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میدهد هر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بکسیکه استحقاق آن دارد و علما را در باب يحبهم و يحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و حسن ثواب و کرامت بی در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قرب و نزدیکی داده و محبت بنده با حق آنکه برای او میل از غیر او خالی گرداند و ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را کلیم هر کرا بکه صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام بجنبد وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد و دیگر باره بهبوب نفحات از چمن عنایت بجنبو رسید آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاء اللاهوتیه و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیه و در منازل السائرین مذکور است که خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات است از برای ذات در حضرت احدیت بغبار رسم حدوث در عین ازلیه از سمو محبت رسیده که محبت چیست گفت محبت حق با بنده می رسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده

فرسود درین ساعت از حضرت سود بود و بکمشتاق از محبت حق یابند میکفتم لا اکر ملکوت طاقت شنیدن آن ندا شنید و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و
مرغ روحش که طایر آشیانه منه بدأ و الیه یعود بود در هوای هویت طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ
در خاک و خون غلطان همی بود و تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی بود بر بالش سوخته جان بداد نظم بسکه مرغ سحری را غم گلزار بسوخت
جگر لاله بر آن دل شده زار بسوخت + حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت
دریافته محکوم سلطان محبت گشت بجهه موعظه حاضران و تنبیه غایبان آن صورت بظهور آمد صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعاته وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است
بجمال خویش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع و بجمیع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس سر جمالش نشناخت
در ملک ازل لوای خوبی افراخت + بی طالب پر دو نی بهره بهر + هم خود بجود این نرد محبت باخت + و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بعدد کرانه مشاهده لمعات
جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود می نماید رباعی جانا کمند عشق زند با همه کس کس را نرسد بدامنش دست هوس + مرآت شهود اوست ذرات وجود + با صورت خود
عشق همی بازد و بس + یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرآیای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال مقید زایل را معشوق
کلی دانند و بلذت وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند گردند نظم ای حسن تو کرده جلوها در پرده + صد عاشق و معشوق پدید آورده + بر بوی تو لیلی دل مجنون برده
+ در شوق تو وامق غم عذرا خورده + و یا از تفصیل بجمع چنانچه بعضی از خواص رخت فکر از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات
+ کرده مبادی افعال و آثار اند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان حضرات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم بیرون ز حدود کائنات است
+ دلم + برتر ز احاطه جهات است دلم + فارغ ز تفاصیل صفات است دلم + مرآت تجلیات ذات است دلم + و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم می شود که یحبهم از مرتبه
میل است از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبید الله قدس سره در رساله که بنام ... الدین بزرگوار خود نوشته فرموده که چون نیک نگری حق جل
و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه همه اقرار است + بر پرده نگر خویش را خریدار است + زیرا که دوست داشتن صفت جمال
... ذاته نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است در وی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صفت فطرت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که درین آیت انسان
را ثابت است بحقیقت قرب النص و نوافل پی تواند برد تا ل و الله الموفق و الکافی آورده اند که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول
الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما
گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست صحابه شما محروم مانیم حال ما چگونه باشد آیة آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند انما ولیکم الله بجز این نیست که
دوست شما بحقیقت خدای است و رسوله و فرستاده او یعنی محمد و الذین آمنوا و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ع ابن سلام چون این آیت بشنید
گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند الذین یقیمون الصلوة آنانکه بر پای میدارند نماز را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را
و هم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت
حرص که باحسان دارند و مسارعتی که در اداء آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رض نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت
پناه ... از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد گفت نی ازین ... بحضرت نمود
گفت این خاتم من داده اند حضرت فرمود که این که عطا کرده است درویش اشارتی بعلی رض کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داده سائل گفت در رکوع بود آنگه حضرت رسالت
پناه تکبیر گفت و این آیت برخواند که گذشت و من یتول الله و هر که دوست دارد خدای را و رسوله و رسول او را و الذین آمنوا و آنان را که ایمان آورده اند
یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس بدرستیکه لشکر خدای هم الغالبون ایشان غالبانند در خبر است که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام
میکردند و باطن منافق بودند و بعضی اصحاب با ایشان طریق مودت و مصاحبت می سپردند این آیت فرستاده یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا
الذین اتخذوا دینکم ... آنانرا که گرفته اند دین شما را هزوا و لعبا باستهزا و بازی یعنی ظاهر کننده اسلام و مخفی سازنده کفر من الذین اوتوا الکتاب
از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و الکفار و دیگر کافران را اولیاء دوستان و اتقوا الله و بترسید از خدای بترک مصاحبت
او ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضا آن می کند که با دشمنان حق دوستی نکنید و اذا نادیتم و چون ندا میزنید مردم را میخوانید
الی الصلوة بسوی نماز اتخذوها هزوا و لعبا ... منادات را بانگ را چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر

ربع ۸ ع

میکنند یعنی بعضی استهزا اقاموا الصلوة قوموا الصلوة میخندیدندی در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغگوی یک شب
خادم او آتشی بخانه او در آورد و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود شراره از آن بجست در خانه او را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذٰلِكَ این استهزا ایشان باذان
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند درین استهزا و آنچه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با تنی
چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و آنچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخره چون نام
حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
بگوای محمد ای اهل کتاب برادر یهود اند هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب می‌گیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ایمان آورده‌ایم بِاللَّهِ بخدای وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و دیگر
آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیان است و اهل این دین کم بهره تر اند یعنی
شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از بدترین قومی که بدتر اند مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیک خدای پس بیان میکند آن را بترکیب مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ
آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت بدو ابدی و آن یهود اند که خدای تعالی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه اصحاب سبت را وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید
طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنکه در معصیت فرمان برد او را و گردید أُولَٰئِكَ آن گروه موصوفان شَرٌّ مَكَانًا بدتر اند از جهت منصرف خود در روز قیامت یعنی
بازگشت ایشان بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه تر اند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میان راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق
قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان آوردیم بمحمد شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول
و خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود
یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتابی می کنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت
یا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی میکنند ایشان را علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ
الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان می سازند یعنی صنع
ایشان بهم بر و از بد آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر بمدینه یهود در اموال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند چون آنحضرت بیثرب تشریف فرمود ایشان
بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ
الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است ابن عباس گفت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی با ما نمیدهد و روزی بر ما تنگ می سازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن و نه چنین است بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دستهای او گشاده است یعنی
جود او وافر و کرم او وافی است و ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن
روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهات است و متشابه را بظاهر تفسیر باید کرد و علم معنی وی را موافق بحکم او وا باید نمود چنانچه درین محل این سخن بر دلالت
بر غایت جود می کند چه منا و در را عطا میدهد واحد واقع می باشد اینجا که عطا ابدین نسبت میدهد دلیل است بر آن که عطا او اکثر من ان یحصی است يُنْفِقُ
كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بروفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ آنچه فرود آمده بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند با نزول قرآن بسبب کفر و طغیان ایشان باستماع آن
ایشان را این دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحاء را مرض مریض را بیفزاید وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طوائف یهود
چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا
هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول الله أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرونشانید آن آتش را خدای یا آنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدان یکی شغل آتش
پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و می‌شتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباه کاران
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه محو کردیم

ربع

از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را ولادخلناهم و هر آینه در می آوردیم ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنت النعیم در بهشتها با ناز و نعمت ولو انهم و اگر ایشان
اقاموا التوریة والانجیل بپای داشتندی احکام توریة و انجیل یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان من ربهم از نزد پروردگار
ایشان که آن قرآن است لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزیها از زیر سر خویش ومن تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران بر
رستنی گیاه و میوه ایشان چنان بسیار شدی که از بس سر … از زیر پا بر میداشتند از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی اند میانه رو راست و درست
یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون که بدست آنچه ایشان می کنند یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان بکافه خلائق
ما انزل الیک تمام آنچه فرو فرستاده شده بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی
تمام از رسانیدن فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است
والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر مردمان که کسی بقتل تو دست نخواهد برد ان الله بدرستیکه خدا لا یهدی القوم الکافرین راه نماید گروه کافران
را بتسلط بر تو از انس بن مالک رضی منقولست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه سر مبارک از خیمه بیرون آورد و …
پس برون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل بگو ای محمد یا اهل الکتب که ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین حتی تقیموا
التوریة والانجیل تا وقتیکه اقامت کنید حکم توریت و انجیل یعنی آنچه اصول دین است از آن … در هر دو کتاب فرموده و از آن ایمان است بمحمد
وما انزل الیکم و تا وقتیکه بپا دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده می شود بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از جهود و ترسا
ما انزل الیک من ربک آنچه منزل می شود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن … طغیانا وکفرا … فلا تأس پس اندوه مخور و غمناک مباش علی القوم الکافرین
بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران ان الذین امنوا بدرستیکه آنها که ایمان آوردند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهود گرفتند والصابئون والنصارى
و ترسایان … من امن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صادق و نیت خالص بالله والیوم الاخر بخدای و بروز باز پسین وعمل صالحا و بکند عملی پسندیده فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست بر ایشان … عذاب ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا هر آینه فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل
پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان بمحمد وارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی کلما جاءهم رسول هرگاه که آمد بدیشان رسولی بما لا
تهوی انفسهم بآنچه نخواهد و دوست ندارد نفسهای ایشان از تکالیف شرعی فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد وفریقا یقتلون و گروهی بودند که
می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیب وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة که نباشد بلای محنتی ایشان بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن
حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد موسی ثم تاب الله علیهم پس رجوع کرد خدای بتوبه بر ایشان ببعث عیسی ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند
کثیر منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین
بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستیکه خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است وقال المسیح و گفت مسیح یا بنی
اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربی وربکم که پروردگار من و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس سزاوار
خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستیکه هر که شرک آرد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بتحقیق که خدای
حرام کرده است بروی بهشت را وماویه النار و جای او در دوزخ است وما للظالمین و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری از دهندگان
در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستیکه کافر شدند آنان از ترسایان که … قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه
… آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و هر یکی از ایشان اله … یکی از سه است وما من اله و حال آنکه نیست خدای در وجود واجب مستحق عبادت الا اله
واحد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین
کفروا منهم هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی دردناک که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمی کنند الی الله بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه
و امرزش می خواهند از او باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزنده است رحیم مهربان است بر مستغفران ما المسیح
ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستیکه گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای
… معجزات داده … ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر

وامّه صدّيقة ومادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی ... پس آیات انبیاء ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد و آن غریب نیست ... پدر و مادر موجود گشت
تصدیق آیات ربانی نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین کانا یاکلان الطعام بودند که طعام میخوردند چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند
و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف نبین لهم الآیات ببین که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس بنگر در حال ایشان
که انّی یؤفکون چگونه برگردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قل بگوای محمد ترسایان را اتعبدون من دون الله آیا میپرستید بدون خدا ما لا یملک لکم آن را که نه
مالک نیست برای شما ضرًّا ولا نفعًا زیان و نه سود را یعنی عیسی بتصرف آن نیست که مثل خدای بر شما زیانی از بلاد و عنا یا عطا کند سود و از صحت و غنا والله وحده که معبود حق است
هو السمیع اوست شنوای اقوال العلیم دانا بعقاید باشد قل یا اهل الکتاب بگوای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود
غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که
بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این قبل از بعثت پیغمبر واضلوا کثیرا و بعضا گمراه ساختند بسیاری از خلق را تا پیروی ایشان بجهلات ... و گمراه شدند عن سواء السبیل
از طریق راست بعد از بعثت آن حضرت لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داؤد بر زبان
داؤد که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مائده را نفرین گفت ذلک این لعن مر ایشان را بما عصوا وکانوا یعتدون
بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد در میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عن منکر فعلوه از کاری زشت که میکردند لبئس
ما کانوا یفعلون بد چیزی که بود آنچه ایشان میکردند و درین آیت تهدید عظیم است امرا را که نهی منکر نمیفرمایند با آنکه می توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل
کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان را بحرب
مسلمانان تحریص نمود لبئس ما قدمت لهم انفسهم بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزاست ان سخط
الله علیهم آنکه خشم گرفت خدا بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاوید باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند
بالله والنبی بخدای و بپیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بر آن پیغمبر یعنی توریت ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی
چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و محمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی
ولکن کثیرا منهم ولیکن بسیاری ازیشان از یهود و یا منافقان فاسقون خارجانند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی توسخت ترین
مردمان را عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا با آن کسانیکه گرویده اند الیهود جهودان را والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آورده اند یعنی بت پرستان
دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان اند و درین سبب مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیک ترین آدمیان مودة للذین
آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذلک آن
نزدیک بودن مودت منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان در راست گویان اند ورهبانا و عابدان صومعه نشین اند وانهم لا یستکبرون و
بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد ازینها که قریب مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب او بوده اند نصارای حبشی در قتل مسلمانان و تخریب
بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نبوده اند اما نصارای حبشه که چون قرآن از حضرت جعفر بن ابو طالب رضی استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند
بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسالت پناه
رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده بازگشتند که قرآن چه بسیار شبیه است بکلام عیسی و در باب ایشان نازل شد و مقصود

از قائلان انا نصاری ایشانند **واذا سمعوا ما انزل** و چون می شنوند این علما و عباد از حبشه و یا از سید نجاشی آنچه فرستاده شده است الی الرسول

بسوی رسول ترى اعینهم تفیض می بینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع میریزد اشک مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از حق
راست یقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت
کرده اند ... قرآن و ... محمد ... یا مراد امت محمد که گواهان انبیاء اند در روز قیامت آورده است که یهود مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند
که چرا ایمان آورده اید ... که ما را دعوت می کنند و قبول نمی کنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردن مجلسی که ... حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان
در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع ان یدخلنا

ع ١١

الاستاد ... ربع

ربنا و طال السنت که با نطمع ان یدخلنا ربنا در آورد ما را پروردگار ما مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه اند ﷺ فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشان
را بما قالوا بانچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند
و ذلک جزاء المحسنین و این است پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بایاتنا و دروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم آن گروه
اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه ﷺ برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال آن تخویف آن روز نمی نمود چند اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد
و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیه العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان
نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده در عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه ﷺ رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بانچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شمارا
بر شما حق است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من بروی میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن
سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال ۱۲ ع ۹
کرده است و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حد و الهی که انچه حلال ساخته است شما بر خود حرام میسازید ان الله بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد و از حد
گذرندگان را وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از انچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتیکه حلال و پاک باشد واتقوا الله الذی و بترسید از خدای
آنکه انتم به مومنون شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم این آیت آمد لا یواخذکم
الله مواخذه نمیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام
اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست ولکن یواخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بانچه ببندید
سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکنید فکفارته پس کفارت شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین
هر یکی را بقول امام شافعی رح نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح و صاعی بوزن عراقی چهار من است که هشت رطل باشد و بوزن حجاز پنج رطل و ثلثی و مد بقول
اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است در بر تقدیر طعام باید از من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میان انچه میدهید اهل
خود را یعنی عالی و دون او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع یا او نماز توان گزارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر زنی بود مقنعه
نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامع باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در رقبه ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم از
عیب باید خواه مومن خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلثه فصیام ثلثة ایام پس کفارة او روزه سه روز است پی در پی نزد امام شافعی رح تتابع
شرط نیست ذلک اینکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندان خود را
از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را از سوگند بخوردن کذلک یبین الله لکم آیاته همچنین که کفارت یمین را مبین کرد بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای
شرع را لعلکم تشکرون شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه و من ثمرات النخیل
والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و در آن زمان حلال بوده دوم در مدینه عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی ﷺ جواب آمد که قل فیهما
اثم کبیر و منافع للناس جمعی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون
بحذف لا آنرا خواند آیت آمد لا تقربوا الصلوة و انتم سکارى اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که در میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک کردند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک
طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان که سعد بن ابی وقاص رض از ایشان بود مهمان آورد و بعد طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن ابی وقاص رض از انشاد شعری
که مشتمل بر هجاء انصار بود خواند و یکی از مهتران انصار سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس حضرت رسالت پناه ﷺ عرض کرد فاروق اعظم رض زبان بنیاز
بگشاد و دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد یا ایها الذین امنوا ای مردم مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است
والمیسر و قمار و این نیز عام است نرد و کعبتین و شطرنج و غیر آن والانصاب و بتان را که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بران ذبح میکنند والازلام و تیرهای اقداح خبیث
پلید است من عمل الشیطان از وسوسه و تزئین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید لعلکم تفلحون تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این
نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم که افکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار و یصدکم
و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة و از گزاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید

بعد از آنکه بر معایب این مسکرات مطلع شده‌اند در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که درین آیت دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دویم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و شرک سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلید است حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطانست حرام بود پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هر چه بدو نزدیک نتوان شد حرام بود ششم اجتناب را سبب فلاح ساخت و هر چه ترک او سبب رستگاری باشد ارتکاب او بد بود و حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هر چه مانع ذکر حق باشد ارتکاب آن حرام است نهم سبب منع است از نماز پس شراب حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده و حافظ در بعضی کتب آورده که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چون پرستنده بت است **نظم** ... بی خبر آن مرد که چیزی بخشید کش تهی با خرد ... **وَاَطِيعُوا اللّٰهَ** فرمان برید خدا را در اجتناب خمر **وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ** و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی میکند **وَاحْذَرُوا** و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول **فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ** پس اگر اعراض کنید از امر و نهی **فَاعْلَمُوا** پس بدانید **اَنَّمَا عَلٰى رَسُولِنَا** جز این نیست که بر رسول ما **الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** رسانیدن روشن پس چون پیغام بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود آورده‌اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شراب میخورده‌اند و حالا در جنگ احد شهید شدند چون باشد آیت آمد **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ اٰمَنُوا** نیست بر آنانکه ایمان آورده‌اند **وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** و کارهای شایسته کرده‌اند **جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا** گناهی در آنچه خورده‌اند پیش از آنکه حرام شود و بر زندگان نیز گناه نیست از حرمت ارتکاب خمر بعد از تحریم **اِذَا مَا اتَّقَوْا** چون پرهیز کنند از شرک **وَاٰمَنُوا** و ثابت ورزند بر ایمان **وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** ... **ثُمَّ اتَّقَوْا** پس پرهیز نمایند از محرمات **وَاٰمَنُوا** و ایمان آورند بتحریم آن **ثُمَّ اتَّقَوْا** ... و مستمر باشند بر تقوای خود **وَاَحْسَنُوا** و کار نیکو کنند **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست دارد نیکوکاران را آورده‌اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کردند و میان خیمه‌های ایشان می‌آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از آن متأمل می‌شدند

ع ۱۲ (۷) حق سبحانه این آیت فرستاد که **يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ** ای گروه گرویدگان هر آینه می‌آزماید شما را خدای تعالی یعنی با شما معامله آزماینده‌گان می‌کند **بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ** بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که **تَنَالُهُ اَيْدِيكُمْ** می‌رسد بآن دستهای شما چون صغار صید **وَرِمَاحُكُمْ** و نیزه‌های شما چون کبار صید و این ابتلا از آنست **لِيَعْلَمَ اللّٰهُ** تا ببیند خدای یا بداند دوستان او **مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ** کسی را که او می‌ترسد **بِالْغَيْبِ** یعنی نادیده **فَمَنِ اعْتَدٰى** پس هر که از حد در گذرد و شکار کند **بَعْدَ ذٰلِكَ** بعد از ابتلا **فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ** پس مر او راست عذابی دردناک **يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا** ای کسانی که ایمان آورده‌اید **لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ** مکشید شکاری را و آن نزد امام اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه مأکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک مراد حیوانی است که مأکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و موش و گرگ و زاغ و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس بگوئیم غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید **وَاَنْتُمْ حُرُمٌ** و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره **وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ** و هر که بکشد از شما صید را **مُتَعَمِّدًا** یعنی دانسته که محرم است و قتل صید بر وی حرام مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گوری را بنیزه... کرد و کشت پس تعمد اشارت است بدو و گر سهوی کشد صید **فَجَزَاۤءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ** پس بر وی واجب است جزا مانند آنچه کشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن **مِنَ النَّعَمِ** از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند **يَحْكُمُ بِهِ** که حکم کند بدان جزا **ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ** دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مانند آنچه کشته شده از نعم کدام می‌تواند بود **هَدْيًا** در حالتی که آن جزا قربانی باشد **بٰلِغَ الْكَعْبَةِ** رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین **اَوْ كَفَّارَةٌ** یا بر وی است کفارت آن قتل **طَعَامُ مَسٰكِينَ** طعام دادن درویشان **اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَامًا** یا برابر آن طعام که صید بر روزه داشتن **لِيَذُوقَ** تا بچشد کشنده صید در احرام **وَبَالَ اَمْرِهٖ** گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قیمت باید کرد و معامله نزد امام شافعی و مالک رحمهما الله برابر در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شترمرغ شتری و در گورخری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم چون صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی شد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد بهر مسکینی نیم صاع از گندم و صاعی از خرمای یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رحمة الله علیه بر هر مسکینی مدی طعام باید داد **عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ** در گذشت یعنی عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده **وَمَنْ عَادَ** و هر که باز گردد مثل این عمل **فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ** پس انتقام کشد از وی **وَاللّٰهُ عَزِيزٌ** و خدای غالب است در حکم خود **ذُو انْتِقَامٍ** خداوند انتقام است بر کسیکه اصرار میکند در معصیت **اُحِلَّ لَكُمْ** حلال کرده شد بر شما **صَيْدُ الْبَحْرِ** شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع صیاد از چشمه و چاه در حکم دریا است **وَطَعَامُهٗ** و طعام او نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بر کنار افکند **مَتَاعًا لَكُمْ** برای برخورداری شما **وَلِلسَّيَّارَةِ** و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند **وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ** و حرام کرده شد بر شما **صَيْدُ الْبَرِّ** شکار بیابان **مَا دُمْتُمْ حُرُمًا** مادامی که باشید شما محرم **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید

از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنکه بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانهٔ محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ
سبب قوام امور مردمان در دین و دنیا [illegible] قیام حج و مناسک [illegible] وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را [illegible] قوام مهمات مردم
کارهای حج در وی [illegible] مراد جمیع اشهر حرم است که مردم در وی از قتل و غارت ایمن باشند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و
حرامی مامون و مصون اند ذَٰلِكَ این که گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ که بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ می داند آنچه در آسمانها و زمین
است وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز داناست پس آنچه مقرر می کند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت کننده است هر کسی که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسیکه از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست
بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نباشد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای می داند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا می کنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان
می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ مساوی نیست پلید وَالطَّيِّبُ و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد از
اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار جودت در ذات دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس نقل می کند که قومی ۱۳
بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه صلعم سوالها کردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ع
آنکسانیکه گرویده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ از چیزها إِنْ تُبْدَ لَكُمْ که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین سازد شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا ۸
و اگر بپرسید از چیزها که گرپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون آیید عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد
خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای درگذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد [illegible] چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده
حضرت رسالت پناه ازو اعراض فرمود و در سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت
نازل شد که خدای درگذرانید و بدین سوال شما را مواخذه نیست وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ و خدای آمرزگار است که عفو کند حلیم بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستیکه
پرسیدند امثال این چیزها را قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بآن [illegible] از
کافران یعنی بعد از ظهور معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب
گفته اند نظم [illegible] ضرورت شود [illegible] دیگر گنهها را فرو نهند [illegible] بجای آر فعلی که لازم بود [illegible] آورده اند که عمرو بن لحیی [illegible] قبیله [illegible] از قبایل
[illegible] قریش بود [illegible] جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منصرف ساخت و بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوائب [illegible] او بود و اصح روایات درین
باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزاد و آخرین بطن نر بودی گوش او را بشگافتندی و از سوار کردن و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از [illegible] آب و گیاه [illegible]
[illegible] ناقه [illegible] سائبه [illegible] ناقه [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] می گفتند از آن [illegible]
[illegible] آنرا ذبح کردندی و اگر مرده بودی مرد و زن همه بخوردندی [illegible] وصیله خواندندی و نحلی که ده [illegible]
[illegible] گفتندی [illegible] یعنی پشت خود را حمایت کرد [illegible] منع نمی کردندی و از احکام میگفتند و از زمان عمرو بن لحیی تا زمان
حضرت رسالت پناه [illegible] و خدای تعالی [illegible] کرده [illegible] کرد و آیت آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ
است [illegible] وَلَا سَائِبَةٍ [illegible] وَلَا وَصِيلَةٍ [illegible] وَلَا حَامٍ
[illegible] وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحیی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا می کنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ دروغ [illegible]
که تحریم [illegible] وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ [illegible] حلال و حرام را در تحلیل آن عقل را کار نفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود ایشان را تَعَالَوْا بیائید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بسوی رسول که بیان کننده
آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ [illegible] تقلید میکنید و اگرچه باشند پدران ایشان

لا یعلمون شیئا هیچ از دین را و لا یهتدون و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنمایی باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد
موافق این نظم است نظم از مقلد تا محقق فرقهاست این یکی کوه است و آن دیگر صداست منبع گفتار این سوزی بود و آن مقلد کهنه آموزی بود دست در فتراک آنکی زن که او براه دست گیر
زنی افتی بیچاره یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل
بی راهی آنکس که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بحسب طاقت خود و گویند که ضلال دیگری مر ازیشان ندارد بیت اگر بینی
که نابینا و چاهست و اگر خاموش بنشینی گناهست این آیت دفع فرود آنکه مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه و تعالی فرمود
که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما
کنتم تعملون آنچه بودید که عمل میکردید آورده اند تمیم داری و عدی بن بدا که از انصار بودند بتجارت عزیمت شام کردند و بدیل نام که مولای عمرو بن العاص بود با ایشان
همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بصحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخته و هر کس را استعداد یافت تمیم و عدی
را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او را بمدینه آوردند و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بود و سه صد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود یافتند و چون اناء مذکور در میان
آن نیافتند رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و بمرافعه بمجلس حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه گرویده اید از
آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شود حین الوصیة
بهنگام وصیت کردن اثنان دو تن ذوا عدل صاحبان عدل منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا
این حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمان نمی شنوند یا جایز است ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد شما را مصیبة الموت مصیبت مرگ یعنی
بنزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کسی را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد
تحبسونهما باز دارید آن دو کس را که غیر از شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که هنگام شریفست وقت اجتماع مردم فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدا ان ارتبتم
اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به باطل نخریم و نگیریم بعوض این سوگند ثمنا بهای اندک را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ
نمیخوریم و لو کان ذا قربی و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمی کنیم و لا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای تعالی ما را بادای
آن فرموده انا اذا بدرستیکه ما آنوقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت پناه تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزد یک منبر سوگند داد که ما
قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم پس بعد از آن اناء گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان
دور شد بدیل و ورثه او بحد طلب بگذشت و ایشان گفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما گواه نداریم و پیش از این ازین سبب نگفتیم و انکار بیع کردیم دیگر باره بمجلس
حضرت رسالت پناه مرافعه کردند آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شود علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فآخران پس
گواه دیگر یقومان مقامهما بر خیزند بجای آن دو خیانت کننده من الذین استحق علیهم از قومی که خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گناه یعنی ورثه الاولیان آنکه
اول بودند در ذکر مراد بهم اولیای میت اند و حفص و اسحق علوم میخوانند و اولیان قرات ابو بکر است یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آنکه بسبب خویشی شده
بحقیقت او از ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای سبحانه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق سزاوارتر است من شهادتهما از گواهی آن دو کس ...
در استبحار گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند و ما اعتدینا و از حد در نگذشتیم در ین گواهی انا اذا بدرستیکه ما آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین
از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر
که این اناء خاص بدیل بود و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد ادنی نزدیکتر است ان یأتوا
بآنکه بیارند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا یا بترسند که آنکه بترسند ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوگندها در میان بعد
ایمانهم بعد از سوگندهای ایشان که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند و اتقوا الله و بترسید از خدای در خوردن سوگند دروغ
و اسمعوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت و الله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید فاسقان را که خائنان در گواهان و در عقد بوم یجمع الله الرسل

١٣
٤٦٨

یاد کنید روزی را که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را ماذا اجبتم چه چیز اجابت کرده شد یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند وقتیکه ایشان را بتوحید و
کردید سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت اداء شهادت انبیا عم بر مومنان امت ایشان قالوا گفتند پیغمبران لا علم لنا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست
ما را بجز آنکه تو دانا باشی بدان انک انت بدرستیکه تو علام الغیوب داننده نهانها پس تو میدانی که با ما ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند
و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یعیسی ابن مریم اذکر ای محمد چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم علیک و علی
والدتک بر تو و بر مادر تو اذ ایدتک یاد آر که چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی و گفته اند روح القدس انجیل است
تکلم الناس سخن میگوئی با مردم فی المهد در گهواره و آن معجزه تو بود و کهلا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت
و بلاغت یکسان است باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در زمان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و اذ
علمتک الکتب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا الکتاب یعنی کتابت و خط و الحکمة و فهم چیزها و التوریة و الانجیل و معانی و حقایق توریت و انجیل و اذ
تخلق و یاد کن آنرا که می ساختی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیئت مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمیدی دران صورت که از گل ساخته فتکون طیرا
پس میشود آن صورت گل مرغ زنده باذنی بفرمان من و تبرئ الاکمه والابرص و از علت بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم او را روشن میکنی و پاک بی علت می ساختی پیس را باذنی بامر من
و اذ تخرج الموتی و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بفرمان من و اذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان
را که آهنگ آن کرده بودند قتل تو را داشتند اذ جئتهم چون آمده بودی بدیشان بالبینت بمعجزهای روشن آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا منهم پس گفتند آنانکه کافر شدند از ایشان
ان هذا نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی می نماید الا سحر مبین مگر جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که این سحر است و اذ اوحیت الی الحواریین
و یاد کن ای محمد آنرا که الهام کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود ان امنوا بی که ایمان آرید بمن و برسولی و بفرستاده من یعنی عیسی قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم و اشهد باننا
مسلمون و تو گواه باش بانکه ما گردن نهاده گانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند یعیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم
هل یستطیع ربک آیا پروردگار تو می پذیرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو دعا کنی ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی آراسته
از آسمان مائده خوانی را می گویند که بران طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طلبیدند قال اتقوا الله گفت عیسی بترسید از خدای در مثل این سوالها ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما باورندگان بر کمال قدرت او و صحت نبوت من قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم و لیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم
که بخوریم از آن مائده و تطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده با استدلال جمع شود و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم
که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای درخواهید شما ارزانی دارد و نکون علیها و باشیم بران مائده من الشهدین از گواهان و قبیله از گواهی طلبیدند از ابن عباس منقول
است که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید آنگاه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی برای هر کاری
کار کردیم مارا اطعام داد پس خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق خبر میدهد قال
عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجا عطاردی گفته که مغنای از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل
میکنند که هر که گوید اللهم خدا را بجمیع نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة
من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عید ما شد لاولنا مر اهل زمان ما را و اخرنا و آنها که از پس آیند
یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و ایة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من و ارزقنا و روزی کن
ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن و انت خیر الرزقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها علیکم بدرستیکه من فرو فرستنده ام
این خوان را علیکم بر شما جهت اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد منکم بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا
عذابی کردنی چنانچه لا اعذبه که عذاب نکنم آن عذاب احدا من العلمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمد
و سفره در میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس برخاست
و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و سفره از سر سفره برداشت خوانی دید آمد آراسته و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی می چکید نزدیک
سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و گرد بر گرد آن انواع تره الا گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل و بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون

برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامی است که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلبیده اید و شکر گوئید تا زیاده شود

گفتند یا روح الله اگر ازین آیتی دیگر بنمائی که موجب زیادت یقین شود عیسی بماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی فرمود که بحال اول شو باز بحال ماهی بریان شد

حواریان نیز بخوردند و ثمنشان سیر شدند ... و علما و فقرا طلبیدند و گفت بخورید که شمارا عافیت و دیگرانرا ابتلا است هزار و سیصد تن ازان طعام بخوردند و هیچ چیز ازان کم نشد

از آنچه بود و هر که بخورد ازان طعام بیمار شفا یافت و فقیر توانگر شد ... پس آن مائده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه ازان خوردند

بعد از چهل روز یک روز در میان آمد و روز دیگر نمی آمد چون حضرت صالح علیه السلام وحی آمد که ای عیسی مائده بفقرا دهند نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند

و آن را بر جادو حمل کردند هشتاد و سه تن بقول معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک بعد سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِیْ وَاُمِّیَ

گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدا روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع امت او آیا تو گفتی مردمان را که فرا گیرید مرا و مادر مرا

کی نگیرید مرا و مادر مرا الٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ دو خدا بدون خدا قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت عیسی پاکی ترا تنزیه میکنم ترا از شرک مَا یَكُوْنُ لِیْۤ نسزد و نشاید مرا اَنْ اَقُوْلَ

که بگویم مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهٗ پس بدرستیکه تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ تو میدانی آنچه

در ذات منست وَلَاۤ اَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِیْ نَفْسِكَ آنچه در ذات تو است یا تو میدانی آنچه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ بدرستیکه

که تو دانائی پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را اِلَّا مَاۤ اَمَرْتَنِیْ بِهٖ مگر آنچه تو امر کردی مرا با آن ایشان گویم از توحید و تجرید من نگفتم ایشان را

مگر اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه پرستید خدای را رَبِّیْ وَرَبَّكُمْ پروردگار من و پروردگار شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَیْهِمْ و بودم از احوال و افعال ایشان

شَهِیْدًا گواه یا نگاهبان مَّا دُمْتُ فِیْهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ پس آن هنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ

عَلَیْهِمْ بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَاَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ و تو بر همه چیز شَهِیْدٌ گواه و مطلع این مراقب اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب

کنی ایشان را بکفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بانکه از کفر توبه

کرده باشند و ایمان آورده فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ پس بدرستیکه تو غالبی قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِیْمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدای امروز آن

که گوید خدای تعالی وارد بلفظ ماضی برای تحقق و قوع است لانه که قیامت قائم شد و خدا گفت هٰذَا یَوْمُ این روز است که درین روز یَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ سود میرساند راست گویان را

صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مر این صادقان را بهشت است که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آب جوها خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ جاوید

جاوید باشند در آن اَبَدًا همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود گشتند

ایشان از وی بثواب ذٰلِكَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ رستگاری بزرگ است لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا

فِیْهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و او بر همه چیز تواناست بعد ازینکه از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

خمس و ستون آیة		بسم الله الرحمن الرحیم		الانعام مکیة وهی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثنا حضرت کبریاست الَّذِیْ آن خدائی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها را بالای یکدیگر و زمین

را بی اصلی و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ و بیافرید تاریکیها و روشنیها و قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت دو

مخلوق من اند و بعضی گفته اند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا دوزخ و بهشت و آنکه فرمود که ضلالت را نیست جهت ظلمت بلفظ جمع

یاد آورد که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرد که هدی یکی است و ... فرموده که بیافرید آسمان و زمین تفضیل و پیدا کرد ظلمات نفوس را صفات بهیمی و ...

سبعی و شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی و روحانی و اخلاق ملکی و ربانی ثُمَّ پس با این همه دلایل و آیات الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنان که کافر شدند بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ بپروردگار

خود برابر میسازند بتان را یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ او است آن کسیکه بیافرید شما را مِّنْ طِیْنٍ از گل یا آفرید آدم

شمارا از طین یعنی ابو البشر را ازان مخلوق ساخت ثُمَّ قَضٰۤی اَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل بسر آید وَاَجَلٌ مُّسَمًّی عِنْدَهٗ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک

او که ... بعد از آن قیامت قائم باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ پس شما شک می آرید ای مشرکان با وجود این آیات در توحید و بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که مبدأ

خلقت خلق او است شک نباید آورد که معاد خلق بید او است وَهُوَ اللّٰهُ و او است خداوند و معبود مطلق فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ در آسمانها و زمین و جز او خدا نیست

یَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل شماست وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان آرید وَیَعْلَمُ مَا تَكْسِبُوْنَ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر

ربع

ع ۱۶

۵

شمار ایشان خبر خواهد داد و فتوحات آورده که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهرکم عبارتست از نسبت ظاهری او و مست صاحب [illegible] که مراد از سر خلافتست که در انسان

ودیعت نهاده و جهر صفات بشری و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتی جسمانی و معنی روحانی مجتمع از عالم خلق و [illegible] عالم امر [illegible] شود و جهر از

نتایج [illegible] دو گانه که انسان مرآت ذات و صفات [illegible] و خصایص ربوبیت پیدا و دیگر در [illegible] نقایص عبودیت [illegible] خصایص ربوبیت که ترا همه موجودات بزرگوار

تراست و چون نقایص عبودیت [illegible] کائنات خوارد [illegible] مقدار ترست [illegible] خود را [illegible] تو یا بم [illegible] که ذات [illegible] سبحان [illegible] نظری در

[illegible] باشد از من تبری [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] نقایص [illegible] در مرتبه غیب [illegible] نقایص [illegible] در عالم شهادت [illegible] از علی که سبب

ترقی باشد [illegible] انسانیت یا موجب تنزل به درکات حیوانیت و النفس [illegible] سالک [illegible] و ارد که با صلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استغنای حظوظ حیوانی برده

استیفای نعیم روحانی مستعد گردد [illegible] باشد [illegible] چون بهایم بخواب و خور گذرد آدمی [illegible] از فرشته بفضل درگذرد [illegible] وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ [illegible]

آيَاتِ رَبِّهِمْ آیات [illegible] یعنی قرآن یا ظاهر [illegible] معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ [illegible] از آن آیت

و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ [illegible] دروغ داشتند قرآن را لَمَّا جَاءَهُمْ [illegible] فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ [illegible] باشد [illegible] ظاهر

[illegible] أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ [illegible] يَسْتَهْزِئُونَ [illegible] استهزا می کردند [illegible] در دنیا بوقت نزول عذاب [illegible] ارتفاع رایات اسلام و

اقتدار و شوکت [illegible] أَلَمْ يَرَوْا [illegible] كَمْ أَهْلَكْنَا [illegible] هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ

[illegible] مِنْ قَرْنٍ [illegible] پیغمبر [illegible] مردم [illegible] مَكَّنَّاهُمْ

فِي الْأَرْضِ [illegible] مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ

[illegible] وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا [illegible]

[illegible] وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ [illegible] تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ [illegible]

[illegible] فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ [illegible] هلاک کردیم [illegible]

[illegible] وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ [illegible] قَرْنًا آخَرِينَ [illegible]

آورده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و گفتند ای محمد [illegible] ایمان نخواهیم آورد [illegible] فرشته [illegible] از آسمان بیاورند

و گواهی دهند که این کتاب از خدای [illegible] وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ [illegible] كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ [illegible] نوشته در

فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ [illegible] لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ [illegible]

[illegible] مُبِينٌ [illegible] وَقَالُوا [illegible] لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ [illegible] فرشته [illegible] وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا [illegible] و اگر فرو

[illegible] لَقُضِيَ الْأَمْرُ [illegible] هلاک [illegible] ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ

[illegible] وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا [illegible] لَجَعَلْنَاهُ

[illegible] رَجُلًا [illegible] جبرئیل [illegible] بصورت دحیه کلبی [illegible]

[illegible] فرشته [illegible] وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ [illegible] مَا يَلْبِسُونَ [illegible] پوشیده

[illegible] رسالت [illegible] رسول [illegible] خواستند [illegible]

[illegible] وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ [illegible] مِنْ قَبْلِكَ [illegible] فَحَاقَ [illegible] بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ

[illegible] مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ [illegible] استهزا [illegible] جزای [illegible]

[illegible] قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ [illegible] ثُمَّ انْظُرُوا [illegible] كَيْفَ [illegible]

[illegible] كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ [illegible] قُلْ [illegible] لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]

[illegible] قُلْ لِلَّهِ [illegible] كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ [illegible]

[illegible] عرش [illegible] رحمتی [illegible] غضبی [illegible]

ع ۱۰

که رحمت مطلقه وامتنانیه نیز گویند وآن رحمتی است که بهمه چیز را فرا رسیده ونتیجه آن عطا دادن است بی سابقه سوال و استعداد ورابطه حاجت واستحقاق که مقتضی آن
وارد است **فظلم** در عدم با استحقاق بخشیدیم که برین جان وبدین دانش شدیم با نبودیم وتقاضا با نبود ولطف تو ناگفته ما می شنود **لَيَجْمَعَنَّكُمْ** بخدای که جمع خواهد
خدای شما را **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت **لَا رَيْبَ فِيهِ** روز یکه در وقوع آن شک نیست **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ**
آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه وعقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس ایشان ایمان نخواهند آورد **وَلَهُ** ومر او راست
مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد **فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** در شب وروز یعنی او راست آنکه مکان در زمان وآنچه زمان در مکان را فرا گرفته **وَهُوَ السَّمِيعُ** واو است شنوا آنچه که آن گویند
الْعَلِيمُ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم است که احتیاج ومسکنت ترا برین کار میدارد که جنس گرفته با ما
تو بطریق توزیع از اشراف قبایل جیران مال حاصل کنیم که تو توانگر ترا از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمائی حق سبحانه وتعالی فرمود که ای محمد
وار رو از آن حدیث اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که تو توانگر ترین خلق شوی **قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ** بگو ای محمد آیا غیر خدا را **أَتَّخِذُ وَلِيًّا** فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست
نگیرم **فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** خدا آنکه پیدا آرنده آسمان وزمین است **وَهُوَ يُطْعِمُ** واو میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد **وَلَا يُطْعَمُ** وروزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق وخلق او
محتاج اند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین **قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ** بگو ای محمد بدرستیکه من امر شده ام **أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ**
أَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدا را زیرا که نبی سابق امت باشد در دین **وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** ومرا گفته شد که مباش از مشرکان یعنی شرک آرندگان **قُلْ**
إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من میترسم **إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي** اگر عاصی شوم پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم **عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** از عذاب روز بزرگ که قیامت است **مَنْ يُصْرَفْ** هر که
بگردانند خدای عذاب را **عَنْهُ** از وی وحفص بصیغه مجهول خوانده یعنی هر که گردانیده شود عذاب **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **فَقَدْ رَحِمَهُ** پس بتحقیق بخشایش کرد حق بر وی وبخشایش نموده است **وَذَٰلِكَ**
واین بخشایش خدای **الْفَوْزُ الْمُبِينُ** رستگاری هویدا است **وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ** واگر رساند بتو خدای **بِضُرٍّ** سختی چون مرض وفقر **فَلَا كَاشِفَ لَهُ** پس نیست باز برنده
وبرطرف کننده مر آنرا **إِلَّا هُوَ** مگر او **وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ** واگر رساند بتو نیکوئی چون غنا وصحت **فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** پس او بر همه چیز توانا است **وَهُوَ الْقَاهِرُ**
واو است قهر کننده **فَوْقَ عِبَادِهِ** زبر بندگان خود یعنی غالب بر بندگان خود وفوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استیلا وغالبیت حق است بقدرت بر همه مخلوقات **وَهُوَ الْحَكِيمُ** واو است حکیم
در تدبیر خود **الْخَبِيرُ** دانا بخفایای احوال مشرکان نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند از احبار یهود وعلمای نصاری پرسیده ایم که صفت
ترا در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نما که گواهی دهد برسالت تو در حقیقت کتاب تو آیت آمد که ای محمد بپرس از ایشان **أَيُّ شَيْءٍ** چه چیز است **أَكْبَرُ**
شَهَادَةً بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی که بزرگتر باشد **قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ** بگو خدای گواه است از جهت گواهی **بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ** میان من وشما یعنی گواه حقیقت من بر بطلان شما او است **وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ** ومن فرستاده شد این قرآن **لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ** تا بیم کنم شما را بقرآن واگر بیشتر
الا اکتفا کرده با عدد الضدین **وَمَنْ بَلَغَ** وهر که دیگر انذار کنم از قرآن هر که رسید از عرب وعجم وجن وانس تا روز قیامت هر که را قرآن بدو رسید همچنین پیغمبر اوست اما پیغمبر آنکه
محمد بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمد **أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ** آیا شما گواهی میدهید **أَنَّ مَعَ اللَّهِ** آنکه با خدا **آلِهَةً أُخْرَىٰ** خدایان دیگر است
قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو من گواهی نمیدهم بدین **قُلْ إِنَّمَا هُوَ** بگو جز این نیست که او **إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** خدای یگانه است **وَإِنَّنِي بَرِيءٌ** وبدرستیکه من بیزارم **مِمَّا تُشْرِكُونَ** از آنچه شریک
میسازید از اصنام وغیر آن **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** آنانکه دادیم ایشان را کتاب **يَعْرِفُونَهُ** میشناسند رسول خدا را بحلیه وصفتی که مذکور است در توریة **كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** چنانکه
میشناسند پسران خود را بحلیه وصفت ایشان مراد معرفتی روشن است آورده اند که عمر از عبدالله بن سلام پرسید که معرفت شما در حق محمد که خدا از آن خبر میدهد چگونه است
گفت من پیغمبر را بهتر میشناسم از فرزند خود زیرا که در فرزند شک هست که از من است یا نه ودر حق پیغمبر شک نیست
رفتن تو گردانیدای **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** آنانکه زیان کار شدند در نفسها خود از مشرکان واهل کتاب **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس ایشان ایمان نمی آرند
وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکار تر **مِمَّنِ افْتَرَىٰ** از کسی که افترا کند **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدای دروغی چنانکه گفتند ملائکه دختران خدایند وبتان نزدیک کنند شفیع مایند **أَوْ كَذَّبَ**
بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیات او را که قرآن است **إِنَّهُ** بدرستیکه کار چنین است **لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** رستگار نشوند ستمکاران **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا** وروزی که
حشر کنیم همه ایشان را از عابدان ومعبودان **ثُمَّ نَقُولُ** پس گوئیم بتوبیخ **لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا** مر آنانرا که شرک آوردند **أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ** کجااند شریکان شما **الَّذِينَ**
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانرا که گمان میبردید که شفاعت خواهند کرد **ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ** پس نباشد عذر ایشان **إِلَّا أَنْ قَالُوا** مگر آنکه گفتند **وَاللَّهِ رَبِّنَا** بخدای که پروردگار ماست
مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ که نبودیم مشرکان وشرک آرندگان این سوگند یاد کنند مشرکان چون در اقامت شهود وعلو مقام تو حید بینند بعضی گویند با ایشان انکار شرک

منزل دوم

ع ١٠

کیم شاید کہ ما نیز نجات یابیم پس سوگند خوردند بخدای کہ مشرک نبودیم حق تعالی بر دہنہای ایشان مہر نہد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواہی دہند کہ الیوم نختم علی افواہہم انظر
کیف کذبوا بنگر کہ چگونہ دروغ میگویند علی انفسہم بر نفسہای خود یعنی بر زبان وضل عنہم وگم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچہ بودند کہ افترا میکردند از شرکا
مرغان را نقل است کہ ابوسفیان و ولید و عتبہ و شیبہ و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر از مشرکان در مسجد الحرام اجتماع نمودہ استماع قرآن میکردند از حضرت رسالت پناہ پس از
پس نضر بن حارث را گفتند کہ محمد چہ میخواند گفت ہمان افسانہ گذشتگان است ابو سفیان گفت بعضی از اینہا حق است ابوجہل گفت من بمیرم و این را تصدیق نکنم الا کذب فی ضمن
پیشینیان میخواند چنانچہ احیانا من ہم برشما میخوانم این آیت نازل شد کہ ومنہم و از کفار کہ من یستمع الیک کسانی ہستند کہ گوش فرا می دارند بسوی تو وقتیکہ قرآن میخوانی
وجعلنا و افگندہ ایم علی قلوبہم بر دلہای ایشان اکنۃ پوششہا ان یفقہوہ تا فہم نکنند آنرا وفی آذانہم وقرا و نہادہ ایم در گوشہای ایشان گرانی تا حق نشنوند
وان یروا کل آیۃ و اگر ببینند ہر معجزہ کہ از تو میطلبند لا یؤمنوا بہا ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیدہ
حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنہا کہ کافر اند ان ہذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین
مگر افسانہ پیشینیان و ہم یعنی ایشان را [illegible] قرآن ینہون عنہ باز میدارند مردمان را از ایمان برسول و ینأون عنہ و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی نہ خود ایمان می آرند
و نہ دیگری را میگذارند و گفتہ اند این آیت در شان ابوطالب است و معنی آنکہ نہی میکند دشمنان را از تعرض رسول و حمایت او میکند و خود از ایمان دوری میجوید وان یہلکون و ہلاک نمیکنند
بدین عمل الا انفسہم مگر نفسہای خود را وما یشعرون و نمیدانند کہ ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند ولو تری و اگر ببینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون
باز داشتہ شدہ باشند در آتش یا آنکہ بینی امری در غایت شناعت و ایشان را مشاہدہ کنی کہ از سختی عذاب فقالوا پس گویند یا لیتنا نرد کاشکی کہ ما باز گردانیدہ شویم
بدنیا ولا نکذب بآیات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من المؤمنین و باشیم از جملہ باوردارندگان بل نہ چنانست کہ ایشان می گویند چون بدنیا روند
مومن باشند بلکہ بر ہمان کفر خواہند بود و تمنی ایشان و اقرار توحید مجازی آنست کہ بدا لہم ظاہر شدہ است مر ایشان را ما کانوا یخفون آنچہ بودند کہ می پوشیدند از کفر و معاصی
من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز بشہادت جوارح بر ایشان ظاہر و ثابت شد اعتذار میکنند و تمنا می برجعت ولو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا
لعادوا ہر آینہ باز گردند لما نہوا عنہ بسوی آن چیزی کہ نہی کردہ شدہ اند از آن یعنی شرک و عصیان وانہم لکاذبون و بدرستی کہ ایشان دروغگویانند در وعدہ ایمان
و چون این آیتہا وعید قیامت بر کافران خواندہ شد منکر شدند وقالوا و گفتند ان ہی نیست این زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا وما نحن
بمبعوثین و نیستیم ما برانگیختگان بعد از مرگ و ترجمہ آنکہ ولو تری اذ وقفوا علی ربہم چون باز دارند کافران را بحکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس
ہذا بالحق آیا نیست این حشر و نشر راست و درست قالوا بلی وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند و سوگند یاد کنند قال گوید خدای فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچہ بودید کہ کافر می شدید یعنی عذاب بکشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستیکہ زیان کردند آنانکہ کذبوا بلقاء اللہ تکذیب کردند
دیدن خدای را یا لقای ثواب و عقاب بعد از مرگ حتی اذا جاءتہم الساعۃ تا چون بیاید بر ایشان قیامت بغتۃ ناگہان قالوا یا حسرتنا گویند
ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچہ تقصیر کردیم فیہا در حیات دنیا وہم یحملون و ایشان بر می دارند اوزارہم گناہان خود را علی ظہورہم بر پشتہای
خود مراد آنست کہ گناہان ایشان لازم باشند بر ایشان و از ایشان منفک نگردد و در معالم آوردہ کہ چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی
و خوشبوی و گوید مرا می شناسی مومن گوید نہ تراشناختہ ام گوید من عمل صالح توام بسیار بار بودم بر تو و امروز تو بر من سوار شو و اینست یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت
بدین است و چون کافر از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در نہایت زشتی و گند و بدبوی و گوید مرا میشناسی کافر گوید نہ تراشناختہ ام گوید من کردار بد توام در دنیا بسیار بر تو سوار بودم
بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار شوم و آیت و ہم یحملون اوزارہم علی ظہورہم عبارت ازین است الا ساء ما یزرون آگاہ باشید بد است بار گناہ کہ می کشند وما
الحیوۃ الدنیا و نیست زندگانی دنیا کہ ایشان مغرور اند بدان الا لعب و لہو مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرۃ و ہر آینہ سرای آخرت
خیر للذین یتقون بہتر است برای کسانیکہ پرہیزگاری میکنند جہت آنکہ سرای آخرت باقی است و نعمتہای او خالص از شوائب آفات و نعمتہا او ایمن از زوال افلا
تعقلون آیا تعقل نمی کنند و خطاب بتخویف یعنی تعقل نمی کنید کہ ازین دو سرا کدام بہتر است آوردہ اند کہ اخنس بن شریق با ابوجہل ملاقات کرد و از وی پرسید
گفت یا ابا الحکم [illegible] محمد صادق است یا کاذب کہ در حکم ملکی جز ما و تو کسی نیست کہ اطلاع یابد ابوجہل گفت محمد راستگو است و ہرگز دروغ نگفتہ
با سیر [illegible] ... اگر نبوت او را قبول کنیم مجد و شرف ... کہ تمام مفاخر عرب ... و سقایہ و عمارت
مسجد [illegible] ... آن است کہ ابوجہل ... با حضرت رسالت پناہ

گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق و امین دانسته ایم لیکن در دعوی نبوت تکذیب میکنیم آیت آمد قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق میدانیم اِنَّهُ لَیَحْزُنُكَ الَّذِیْ یَقُوْلُوْنَ بدرستی که اندوهگین میکند
ترا آنچه مکذبان میگویند از آنچه میگویند و در تکذیب فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَا یُکَذِّبُوْنَكَ تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند وَلٰکِنَّ الظّٰلِمِیْنَ ولیکن ایشان ستمکاران
بِاٰیٰتِ اللّٰهِ یَجْحَدُوْنَ انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت میفرماید وَلَقَدْ کُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده شد رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ پیغمبران
از پیش تو فَصَبَرُوْا پس ایشان شکیبایی نمودند عَلٰی مَا کُذِّبُوْا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَاُوْذُوْا و ایذا کرده شدند و رنج بدیشان رسانیدند حَتّٰٓی اَتٰىهُمْ تا وقتیکه آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری
کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِکَلِمٰتِ اللّٰهِ مر وعده های او را و حکمی که در نصرت اهل ایمان
فرموده وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِیْنَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ وَلَقَدْ جَاۗءَكَ و بدرستی که آمد ترا مِنْ نَّبَاِی الْمُرْسَلِیْنَ از خبر فرستادگان که امم
ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی وَاِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْكَ و اگر هست که گران باشد بر تو اِعْرَاضُهُمْ
روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَاِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر بتوانی اَنْ تَبْتَغِیَ آنکه بجویی نَفَقًا فِی الْاَرْضِ سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص حضرت رسالت
پناه صلعم بر ایمان قوم توقع میخواست که هر معجزه که اقتراح می کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدایره مومنان درآیند حق این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول
و بر تو بزرگ می آید اگر میتوانی که بجویی آری یعنی در زیر زمین و بدانجا درآیی اَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاۗءِ یا نردبانی بگیری تا بآسمان برآیی فَتَاْتِیَهُمْ بِاٰیَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه
خواهند وَلَوْ شَاۗءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدٰی هرآینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان فَلَا تَکُوْنَنَّ پس مباش صورت خطاب متوجه بآنحضرت
است و در معنی امت را میگوید مباشید مِنَ الْجٰهِلِیْنَ از نادانان بدین که کفر ایشان البته بخذلان و توفیق من است اِنَّمَا یَسْتَجِیْبُ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الَّذِیْنَ
یَسْمَعُوْنَ آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل آن کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتٰی یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ و مردگان کافرانرا برانگیزد
خدای آنگاه ایشان را بداند وآن روز ... ثُمَّ اِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ پس بسوی او بازگردانند جزا دادن را وَقَالُوْا و گفتند روسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ چرا فرو فرستاده نمی
شود بر محمد اٰیَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ نشانی از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلب میکنیم قُلْ بگو اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ بدرستی که خدای قادر است عَلٰٓی اَنْ یُّنَزِّلَ اٰیَةً برآنکه فرستد آیتی از مقترحات
ایشان وَّلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ و لیکن بیشتر از ایشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که علم الهی بر این وجه ... نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق
تعالی ظاهر گرداند و معترف بان ایمان نیارند عذاب استیصال به ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده وَمَا مِنْ دَاۗبَّةٍ فِی الْاَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طٰۗىِٕرٍ
و نه هیچ پرنده که در هوا یَّطِیْرُ بِجَنَاحَیْهِ میپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند بچشم خود دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران نسبت از سرعت می کنند
ببال ... قطع مجاز میکند و متصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده اِلَّآ اُمَمٌ اَمْثَالُکُمْ الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا در ثنای الهی
چه همگی از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل نه وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتٰبِ فرو گذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را که همه در آن مثبت است بر دلایل
و حقایق امور علوی و سفلی ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُوْنَ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد ... بعضی را از بعضی بستانند وَالَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند
از شنودن دلایل ربوبیت وَّبُکْمٌ و گنگانند از گفتن سخن ... فِی الظُّلُمٰتِ ... مَنْ یَّشَاِ اللّٰهُ هر کرا خواهد خدای یُضْلِلْهُ گمراه کند او را
... وَمَنْ یَّشَاْ و هر کرا خواهد یَجْعَلْهُ گرداند او را عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بر راه راست قُلْ اَرَءَیْتَکُمْ بگو خبر دهید مرا اِنْ اَتٰىکُمْ
عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْکُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ آیا غیر خدای را خوانید که آن عذاب از
شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راستگویان ... بَلْ اِیَّاهُ تَدْعُوْنَ بلکه او را میخوانید ... فَیَکْشِفُ پس برد
... مَا تَدْعُوْنَ اِلَیْهِ ... اِنْ شَاۗءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید ... مَا تُشْرِکُوْنَ آنچه شریک ساخته اید با او ...
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَآ و بدرستی که فرستادیم رسولان را اِلٰٓی اُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ ... فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشان را بِالْبَاْسَاۗءِ بسختی
وَالضَّرَّاۗءِ ... لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُوْنَ ... فَلَوْلَآ اِذْ جَاۗءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوْا ...
... وَلٰکِنْ قَسَتْ قُلُوْبُهُمْ ولیکن سخت شد دلهای ایشان ... وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطٰنُ
و آراسته کرد برای ایشان ابلیس مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که میکردند ...
... از این راه ...
... خود ...

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس آن هنگام که فراموش کردند ترک کردند آن چیزی را که پند داده شده بودند بدان از بأسا و ضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ گشادیم بر ایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیز از نعمت
و فراخی یعنی چون بلا و محنت پند نپذیرفتند با ایشان وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا تا وقتیکه شاد شدند بِمَا أُوتُوا بانچه داده شده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و از آن اسباب
استیفای لذات حسی یافتند به نعمت از منعم بازماندند و از شکر گذاری و ترحم بی بهره شدند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ پس ایشان ناامید ماندند معاینه
عذاب بودند پشیمانان و ناامید فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردیم انبیای خود را و هلاک کردیم تمامی اعدای خود را وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حمد خدای را که پروردگار عالمیان است بر اهلاک ظالمان چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاص مردم است و بنیاد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت سترگ است هر آینه
مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بیناییهای شما را تا کور گردید وَخَتَمَ
عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خدای غیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد بر شما آنچه گرفته است انْظُرْ كَيْفَ
نُصَرِّفُ الْآيَاتِ نگاه کن و در فکر که چگونه می‌گردانیم آیتها را از اسلوبی به اسلوبی یعنی گاهی بترتیب و ترغیب سخن میگوییم و گاهی بتذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران اعراض
کنند از آن حق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای محمد کافران که چه بینید چه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید شما را عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن
أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته‌اند بغتة آن است که شب فرود آید و جهرة عذابی است که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ آیا
هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ
مُنْذِرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را به دوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هرکه ایمان آورد وَأَصْلَحَ و اصلاح عمل خود کند به تقوی و طاعت
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ
لَكُمْ بگو نمی‌گویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هرچه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمی‌دانم غیب را تا [illegible]
جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شما را که از جنس فرشته‌ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم که من بیچون شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آن
چیز را که وحی کنند به من قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ
آیا هیچ تفکر نمی‌کنید تا تمییز توانید کرد میان حق و باطل وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بدان چیزی که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آن کسانرا که میترسند از سیاست ذوالجلال و تفسیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا
از آنکه حشر کنند ایشان إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی خدای ایشان اگرچه انذار همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که ولی پند پذیرد و گوش نصیحت شنود ایشان را لَيْسَ لَهُمْ
نیست مر ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امر ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده‌اند که صنادید قریش با حضرت رسالت پناه گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و فقرا باشند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب
و امثال ایشان اگر این بندگان مفلسان را از مجلس خود دور کنی با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان بابت قرآن بگوییم و بشنویم حضرت رسالت پناه فرمود که من رانندهٔ مومنان
را از صحبت خود نتوانم گفتند پس در مجالست ایشان عیب و عار ماست اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که انقیاد امر تو کنیم نقل است که فاروق گفت یا رسول الله
چنین میتوان کرد تا ببینیم که منتهای ایشان بچه می‌کشد حضرت درخواست ایشان را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقه التماس نمودند حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند
و مرتضی علی را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد آیت آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنانرا که می‌خوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یعنی نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای را و گفته‌اند وجه صله است یعنی
میخواهند خدا را و پس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در
کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است [illegible] تعلق بدنیا محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا به نقصان دین راضی
بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی و من اراد الاخرة وسعی لها سعیها و این نیز دو علامت دارد در سلامتی دین به نقصان
دنیا رضا دادن و در مواسات الفت بر درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق
[illegible] گذشتن بیت اگر یار را خواهی [illegible] مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا
مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ [illegible] از حساب عمل تو بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشان را بسبب [illegible] فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ پس

٥٦٥

باشی از ظالمان اگر برانی ایشان را وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا و چنانکه پیش از تو آزمودیم فقرا را با اغنیا همچنان آزمودیم بَعْضَهُم بِبَعْضٍ برخی اشراف را ببعضی از ضعفا از موزین و مقدم
ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب بسبقت با ایمان لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان با توفیق
برایمنت نهاده خدای ایشان مِّن بَيْنِنَا از میان اَلَیْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ دانا تر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ به شکر گویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ
و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان آرند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد مراد ایشان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود
و بعد از آن هرکدام که بحضرت مصطفی آمدی آن حضرت علیه السلام بدو پیش دستی کردی در سلام و بعضی گفته اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده
گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده‌ایم و جرایم بسیار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آن حضرت علیه السلام جواب ایشان نگفت و ایشان ناامید از حضرت نبوت
بازگشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مومنان گنهکاران که بوحدت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامتی و دریافتن
در رحمت و بعضی بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده کرد از سابقه خلف مبرا
بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ بدرستیکه هرکه بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بی آنکه در حالتیکه جاهل باشد بتبعه آن و نداند عقوبت او که بدان منتفع ثُمَّ
تَابَ مِن بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آورد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است با بازآیندگان رَّحِيمٌ مهربان
است بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو بر خود رحمت می نویسد پس آن را ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتاب وقتی
کتاب ازلی را ابطال نمی تواند [illegible] مضمون این آیت شربت شفای است مر بیماران گناه را و شفا انتظار بر نیز است یعنی توبه و استغفار رباعی دردمندان گنه را روز و
شربت بهتر از استغفار نیست [illegible] آرزومندان وصل یار را چاره غیر از ناله سحرا نیست وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم در این سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل می کنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق
از باطل امتیاز یابد نقل است که چون قریش آنحضرت علیه السلام را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستیکه من نهی کرده شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ
از آنکه بپرستم آنان را که تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدا یعنی تبعیت از آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُل لَّا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمی کنم
أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستیکه گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند
که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت می توانی بیار سبب این بار مانند این آیت آمد قُلْ
إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیلی روشنم مِّن رَّبِّي از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجت عقلی یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُم بِهِ
و شما تکذیب کردید آن دلیل را مَا عِندِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمایید بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب
إِلَّا لِلَّهِ مگر مر خدا را يَقُصُّ الْحَقَّ می گوید خدا خبر درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کارگزارانست یا بیان کنندگان قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي بگو اگر نزد
من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب می کنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گزارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودی
بتعجیل و میان او و شما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای دانا تر است بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِندَهُ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ
الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمی داند آن را إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب
وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و در تیسیر عالم مرویست که مفاتیح غیب پنج چیز است که کسی آن را نداند مگر خدای تعالی بعد از آن این آیت برخواند که ان الله
عنده علم الساعة تا آخر و معنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَيَعْلَمُ و می داند مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات وَالْبَحْرِ
و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ و نمی افتد هیچ برگ از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر می داند
آن را که چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشته این مبالغه است در احاطه علم حق سبحانه
وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تری وَلَا يَابِسٍ و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ مگر در کتاب
روشن ثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیز است از جسمانیات زیرا که عالم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست بعضی بر آنند که رطب عبارت از عالم روحانیات
و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم و اوست آنکه قبض ارواح شما می کند بِاللَّيْلِ بشب توفی از اکنون
چیزی است تمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمییز و امتناع از عمل و سر النوم اخو الموت

ع ۵

اشارت بدین آیت و یعلم ما جرحتم و میداند آنچه کسب کردید بالنهار در روز ثم یبعثکم فیه پس انگیزد شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی ۶۵
لیقضی اجل مسمی تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در روز قیامت
بما کنتم تعملون با آنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن با آنکه جزا دهد بر کردار آن شما و هو القاهر و اوست غالب فوق عباده بر بندگان خود و یرسل علیکم و فرو فرستد بر شما
حفظة فرشتگان نگاهبان که نگاه با شند مر اعمال شما را یعنی نویسند عملها را تا روز قیامت عیان و در آن شهادت نمایند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت و رسوائی اندیشه نموده
بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب تقصیر اگر تکاسل یک عمل خیر بجا آورده و در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد و نقلست که یکی از اکابر روزی که در وی جگرها خون شود و بهار نیستش یعنی
دهند نامهٔ اعمال او گویند بخوان تا کردهای خویش ببینی گفت کی آورده ان کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی و این کرام الکاتبین شرف حال بندگان خواهند بود حتی اذا جاء تا وقتیکه
بیاید احدکم الموت بیکی از شما مرگ توفته رسلنا بستانند جان او را فرستادگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت اند و هفت
دیگر از ایشان ملائکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکهٔ عذاب دهد و هم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر
نمیکنند در قبض ارواح تا هیچ نماید [illegible] ثم ردوا الی الله پس گردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدا مولیهم الحق آنکه خداوند ایشان است و حق
است یعنی راست کار و راست گوی الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین و اوست شتاب کننده ترین حساب
کنندگان گفته اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است قل
من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار و البحر و از ظلمت دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است مراد درماندگی و سختیها
و کشتیها است تدعونه میخوانید او را تضرعا از روی زاری و آشکارا و خفیة و پنهانی لئن انجینا و میگوئید اگر نجات دهد ما را من هذه ازین
شدت و محنت لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین از شکرگویان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد خدا نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر و من
کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس آنگاه شما باز شرک میآرید و بعهد که کرده اید وفا نمی نمائید قل هو القادر بگو او قادر است توانا علی ان
یبعث علیکم برانگیزد و فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی
از زیر قدمهای شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بدمعاش یا من
فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را یعنی گروه گروه و هر گروهی بسودای و تمنای آرزوی و بمذهبی خلاف یکدیگر تا آن تخالف بمقاتله
انجامد و یذیق بعضکم و بچشاند عذاب بعضی از شما بأس بعض سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است که همه یکدیگر کشته سازد انظر کیف ببین که چگونه نصرف
الآیات میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان دریابند و کذب به و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند و هو الحق
و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بوکیل بگو نیستم بر شما نگاهبان که بمهم شما را بحال گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتکذیب جزا دهم لکل
نبأ مستقر مر هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا بر علی الاجرای آیت و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را و اذا رأیت
الذین و چون ببینی تو آن کسان را که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی می نمایند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآن است و در آن طعن میکنند فاعرض
عنهم پس اعراض کن و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتیکه در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان
اعراض کردن را از ایشان خطاب با آن حضرت و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی ذکر خدا را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که
وضع تکذیب و استهزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با
بعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزید از ایشان و دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه
و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد
آیا آثم باشیم پس این آیه آمد که و ما علی الذین [illegible] یتقون که پرهیز دارند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم آثام ایشان من
شیء از چیزی و لکن ذکری و لیکن [illegible] از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت کنند از افعال و اقوال ایشان لعلهم
یتقون تا باشد که [illegible] و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا دین خود را بازی
و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند با آن سخریه میکنند و

و استهزا با عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب گذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهٖ
و پند ده ایشان را بقرآن اَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود و بهلاک یا رسوا کرده و باز گرفته نشود نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ نفسی بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار
شده را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَّلَا شَفِيْعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی دهد وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن مرفدای
کامل شده تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا نگیرند از او اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنکسانند که اُبْسِلُوْا اسیر شده اند بهلاکت عذاب بِمَا كَسَبُوْا بسبب کرده
از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزاند وَّعَذَابٌ اَلِيْمٌ و عذابی دردناک که درون
ایشان محرق سازد بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بسبب آنکه ایشان بودند که کافر می‌شدند قُلْ اَنَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بگو ای محمد آیا بپرستیم بدون خدای یعنی نپرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا
آنچه ما را سود نکند اگر طاعت او بریم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلٰٓى اَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی بر سر
شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ اِذْ هَدٰىنَا اللّٰهُ پس از آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشیم كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ
الشَّيٰطِيْنُ مانند کسیکه ببرده باشند او را دیوان فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده راه نمی داند و بیچاره کار خود
نمی‌تواند لَهٗٓ اَصْحٰبٌ مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت يَّدْعُوْنَهٗٓ می‌خوانند اِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و می گویند بیا بسوی ما و دیوان او را نیز
بخود دعوت می کنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب شنود بسر منزل نجات می رسد و وجه تمثیل
آن است که مرتد مشابه است بکسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنان اند برده و در بیابان خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنانند
او را براه شارع که منهاج شرع است می خوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت می کشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان
بماند در کفر در ماند قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ بگو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدٰى اوست دین درست و راه راست وَاُمِرْنَا و امر فرموده اند لِنُسْلِمَ
تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ پروردگار عالمیان را وَاَنْ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر فرموده اند که بپا دارید نماز را وَاتَّقُوْهُ و بترسید از خدای در اهمال امر وَ
هُوَ الَّذِيْٓ اِلَيْهِ و اوست آن خدای که بسوی او تُحْشَرُوْنَ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت وَهُوَ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و اوست آنکه
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اوست وَيَوْمَ يَقُوْلُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین
او خواهد امر فرماید كُنْ فَيَكُوْنُ باش پس باشد آن چیز مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست وَلَهُ الْمُلْكُ و
مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ در آن روز که دردمند در صور آن شاخی است که در آن خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی عٰلِمُ
الْغَيْبِ او است یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيْمُ و اوست درست کار در حشر
و حشر خلایق الْخَبِيْرُ دانا آنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ و یاد کن برای ایشان قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند تا بوی
اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنست که گفت لِاَبِيْهِ اٰزَرَ مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی
آزر پرستنده بت و بر تقدیر گفت مر او را که ای پیر اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اٰلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده خدایان اِنِّيْٓ اَرٰىكَ بدرستیکه من می بینم ترا وَقَوْمَكَ
و گروهی را که متابع تواند فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در گمراهی هویدا [illegible] وَكَذٰلِكَ نُرِيْٓ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
عجایب و بدایع آسمانها و زمین را گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد تا آسمانها و زمین [illegible]
تا تحت الثری بر او منکشف گشت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ و تا باشد از بیگمانان یا موقنان [illegible]
بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود [illegible]
و حکمای مملکت بتعبیر این واقعه بران وجه کرده اند که درین سال بولایت بابل مولودی [illegible]
او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود [illegible]
یکی از مقربان محرمان نمرود [illegible]
پیوسته است نمرود خشم گرفته [illegible]
در گذشتند و دیگر [illegible]

بنت و در غاری که در میان دو کوه بود پنهان داشت و دران غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده بهمان جا گذاشته در غار سنگ استوار کرده آزر را که از قصه حمل خبر نداشت گفت طفلی آمد از من
بصحرا رفتم و پسری بزادم فی الحال بمرد در غار دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و آن زن روزی دیگر آمده که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شد
و القصه ابراهیم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر بماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی
نور حق روز بروز افزون بود چون پانزده ماه شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر تقدیر چون ابراهیم
بزرگ شد او را گفت آزر را بگو که آن پسر که بود ودیعت نهادم رسیده و در غایت خوبی و نیکو روی است او را از غار بیاورد و ابراهیم را به آزر نمود آزر بجمال پسر خرسند
برآمد و گفت این پسر را از غار بتخانه در آور که ملازمت بتان کند آزر برفت و ابراهیم را از غار بدر آورد نماز شام بود و در بیابان غار گلهای شتر و گوسفند
جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارند مادر او گفت ابراهیم گفت پروردگار اینها که آفریده است و ما را که آفریده گفت مادر را هیچ مخلوق را از خالق
آفریدگار او پرسید پرستیدنی کیست گفت پدر تو گفت خدای پدر کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادر بانگ
بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه و آفتاب می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود می کردند ابراهیم با مادر بجانب
شهر درآمد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس آن هنگام چون بپوشید و درآمد و تاریک شد رَأَىٰ كَوْكَبًا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع کرده
بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم هَٰذَا رَبِّي آیا این است پروردگار من بر سبیل استفهام بر زعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره
فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست ندارم فرو روندگان را چه اگر زوال و انتقال بود در پروردگار روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود بر طبق
سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا پس چون دید ماه را بازغا یعنی برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت
آیا این است پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پروردگار
من بمعرفت و شناخت خود لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان پس ایشان بکار رفتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب از مطلع ابتدای طلوع کرد و جمعی
متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً پس چون دید ابراهیم آفتاب را بازغة برآینده و جهان را بنور خود آراینده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت این است که میگویند آفتاب
پرستان که پروردگار منست هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنایی فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم
إِنِّي بَرِيءٌ بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انباز می گیرید بخدای إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را و دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِي فَطَرَ مر کسی
که از محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را حَنِيفًا در حالتی که مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم
من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکور است که چون ابراهیم الخ او را پیش نمرود بردند و نمرود که منتظر بود ابراهیم را او بر تخت نشسته و غلامان و کنیزان گرد
تخت او صف زده پرسید که این چه کسی است که بر تخت نشسته گفت خدای پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان ابراهیم تبسم فرمود
و گفت ای پدر چگونه است که این خدا دیگری را از خود خوبتر آفریده القصه ابراهیم بنوشتن مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام
دادی و قوم با او مجادله می کردند وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت آیا با من حجت باطل
میگویید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدا وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید و ایشان او را تخویف کردند که معبودان ما آسیبی
بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ و نمی ترسم از آنچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که ضرری نتوانند رسانید إِلَّا أَن يَشَاءَ
مگر آنکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردگار من چیزی از مکاره که بسبب ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا
تَتَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید و میان عاجز و عالم قادر فرق نمی نمایید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه بترسم از آنکه شما انباز گرفتید وَلَا تَخَافُونَ و نمی
ترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ از آنکه شریک می گیرید بخدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آن چیزی را که فرو نفرستاده است خدای بشریک بودن او عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا بر شما حجتی فَأَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارتر است بایمنی از عذاب حق پس مرا جواب دهید إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر میدانید که از آن
آنرا که ایمن باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضرر الحق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم جواب داد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانند که ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوا
و نیامیختند إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده و بشرک خفی نیز نیامیختند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشان راست ایمنی از
خلود در دوزخ وَهُم مُّهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آن حجت و برهان ما بود که از روی ارشاد آتَيْنَاهَا

ربع

حجتنا آتیناها دادیم آنرا ابراهیم را حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستیکه پروردگار تو حکیم
علیم خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق هر کس برفع و خفض ووهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
ویعقوب پسر اسحق و نبیره او که اسرائیل است کلا هدینا هر یکی را ازین پسر و پدر راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم ومن ذریته و از ذریت نوح
گفته اند از ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکور اند از ذریت ابراهیم نبوده اند و آنها که از ذریت ابراهیم اند هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است
باتفاق پس حق سبحانه می گوید که از ذریت نوح راه نمودیم داود را داود و در الکشاف پسر ایشا است از اولاد یهودا وسلیمن و پسر او سلیمان را وایوب و ایوب پسر اموص است از اسباط عیص
بن اسحاق ویوسف و یوسف بن یعقوب را وموسی وهرون و موسی و برادر او هرون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک و همچنانکه ابراهیم را جزا
دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را و اخور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و یحیی پسر او است از اولاد رحبعم بن سلیمان و
پسر او یحیی را وعیسی و عیسی که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر ماثان بن اموص است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم
می شود که نسب از طرف مادر صحیح است که عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم یاد کرده حال آنکه نسبت او از طرف مادرست نه پدر و حسن و حسین رضی الله عنهما از اولاد رسول باشند و بنو امیه درین باب
مضایقه میکردند والیاس و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر یشیر بن فنحاص بن عیزار بن هرون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است و در نهایه چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد
کل من الصالحین همه این پیغمبران از شایستگانند واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل که پسر ابراهیم است والیسع و یسع که پسر اخطوب است و ابن العجوز مشهور ویونس و یونس بن
متی را ولوطا و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم است و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وکلا فضلنا و همه را افضلیت دادیم بنبوت علی العالمین بر جهانیان
وجن و انس ومن آبائهم و هدایت دادیم بعضی از پدران این پیغمبران وذریاتهم و برخی را از فرزندان ایشان واخوانهم و بعضی را از برادران ایشان و
اجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلک آن دینیکه این انبیا بران
بودند هدی الله دین خدای است یهدی به راه می نماید بدان دین بفضل خود من یشاء هرکرا خواهد من عباده از بندگان خود ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران
شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال
است درین آیت تهدید عظیم است مر مشرکان را اولئک آن گروه انبیا الذین آتیناهم الکتب آنانند که داده ایم ایشان را کتاب والحکم و دادیم حکمت یعنی فصل امور
والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا بها پس بتحقیق که بر گماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان
بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر از پیغمبران و متابعان ایشان و گفته اند این قوم اشارتست بانصار و اهل مدینه و چون در وقت
نزول این آیت ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان اولئک الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدا ایشانرا بدین حق که اسلام است
فبهداهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بدان متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها و در خاتمة العیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمد را
فرموده فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن باحوال ایشان پیروی نما اشارتست بآنکه هر وصف و سیرتی که مطلع شده بود و احسن آن اختیار فرماید زیرا که اقتدا پیغمبر بدیشان در اصول
دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه و خصال مرضیه
هرچه با همه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت تنها مجتمع است پس اوست افضل و اکمل باشد قطعه هرچه خوبان جهان داشته اند قسم تو بنکوتر از آن داده اند هر چه در نظر زان دلبران جمله ترا هست زیاد
بر آنها قل بگوی ای محمد کافران که لا اسئلکم نمی خواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای اجرا مزدی چنانچه پیش ازمن هیچ پیغمبری از امت مزد و عوض نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ الا
١٠ ع ٨ ذکری للعالمین پندی مر عالمیانرا وما قدروا الله و تعظیم نکردند یهودان خدای را حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدای را نشناختند چنانچه حق
شناختن او باشد آری قدم را با حدث چه نسبت خاک را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت او تعالی سوال کرد فرمود که کل ما ظهر بالکنه فهو علی خلاف ذلک بیت هرچه آن بر وهم نهاده
عقل و حس و فهم اکبر ایش شکست سلطان غیرت انداخته و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه و تعالی باعتبار
کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق سبحانه را زیرا که از این حیثیت سبحانه بحجب عزت محتجب است و برده اگر در تحقیق هیچ نسبتی میان او و ماسوای او نیست و از طریق
معرفت او ازین وجه اعتراف بقصور است و قت را مصرع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علامه قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که ای الکه اشارتست بتو محال است عبارت از تو
قطعه گشته خرد مرد خود اثبات تو هست مفهوم عقل از تو جز آیات تو نیست من ذات ترا بواجبی کی دانم داننده ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته اند معنی این آیت این است که ما عرفوا الله حق معرفته
اذ کان مالک بن الصیف که حبر علمای یهود بود بمجلس سید عالم آمد آنحضرت با او گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بموسی نازل کرد آیا در توریت دیده که خدای دشمن دارد حبر سمین را

یا دشمن شده بود گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست توی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس از انسان نفرستاده است آیه که
کوبین نامند او را چنانچه می باید و صفت نکردند او را اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع
هیچ پیغمبری یعنی انکار انزال کتب و ارسال رسل است و حق سبحانه سلب کرده قل بگو من انزل الکتب الذی که فرستاد آن کتاب را جاء به موسی آورد موسی یعنی
توریت نورا که حالیکه بود روشنائی و هدی للناس و راه نماینده مردمان را تجعلونه می سازید آنرا قراطیس صحیفها در طومارها در ورقهای پراگنده تبدونها آشکارا
می کنید آنچه می خواهید و تخفون کثیرا و پنهان می سازید بسیار را از آن چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن و علمتم و آموخته شده اید ای اهل اسلام بزبان محمد مصطفی
ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید انتم و لا اباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگوی ای محمد که خدای فرستاد و این جوابست که فرستاد توریت را
ثم ذرهم پس بگذار ایشان را بود دست بدار و بگذار ایشان را تا پیوسته فی خوضهم در باطلی که دارند یلعبون در اباطیل و خرافات خود بازی می کنند شیخ ابوالخیر قدس سره در کلمه
قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس ما سواه هوس آن قطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل الله دل سوی او دار و ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره
با بعضی از اصحاب خود می گفت علیک بالله و دع ما سواه شعر چون تفرقه دل است حاصل زهمه دل را بیکی سپار و بگسل زهمه و هذا کتاب انزلنه و این قرآن کتابیست که فرستادیم
او را مبارک که بسیار فائده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و لتنذر و تا بیم کند این کتاب و حقیقت تو بیم کنی یعنی تا بترسانی
ام القری اهل مکه را و من حولها و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را از روی جمع قریه است و از قری گرفته اند که بمعنی جمع است پس گویا مجتمع انسانست و شهر
و ام القری نیز از آن گفت که ام القری گفت چه آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج والذین یؤمنون
بالاخرة و آن کسانیکه ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان آرند بکتاب پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تفکر و تامل که نجات است
پیغمبر و قرآن دست دهد و هم علی صلوتهم یحافظون و ایشان آن کسانی که بر نمازهای خود محافظت نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است او
و مسیلمه کذاب و اسود بن عنسی که دعوی نبوت کردند و حضرت رسول از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که و من
اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرد و بست علی الله کذبا بر خدای دروغ و گفت که من پیغمبرم او قال یا گفت اوحی الی وحی می کنند بمن و لم
یوح الیه شیء و حال آنکه وحی نکرده اند وی چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بمن
ظاهر می شود و بر جائی نشسته و سخنان برمن القا میکند و من قال و کیست ظالم تر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای
نازل گردانیده گویند که ابن سرح عبدالله بن سعد که کاتب دیوان نبوت بود در که آیت و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین می نوشت و تقلب اطوار از علقه و مضغه
و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه گفت بنویس که همچنین نازل شده عبدالله
در شک افتاد و مرتد گشت گفت اگر محمد صادقست پس بمن هم وحی فرود می آید چنانچه بروی می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میگوید و لو تری و اگر ببینی تو اذ الظلمون
چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ و الملئکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض
ارواح ایشان و بر جانب ایشان آورده که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان می زنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای
خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چنین میطلبند یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب اگر می توانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابدالاباد
تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می گفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزیکه نه راست بود و کنتم عن
ایاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبر نمی کردید و لقد جئتمونا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها تنها
نه مال باشما است و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه و ترکتم و
گذاشتید ما خولنکم آنچه عطا کرده بودیم شما را از دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از
پیش فرستادید و نه با خود بردید و ما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما را الذین زعمتم آنانیکه گمان بردید از روی جهالت انهم فیکم
شرکاء که ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بینکم بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشته آنچه میان شما بود
از وصلت و مودت و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستیکه خدای فالق الحب شکافنده
تخم است که از وی نبات روید و النوی و شکافنده دانه است تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که نشو و نمائی دارد من المیت از مرده که تخم و دانه است

ع ۱۱

یا بیرون آرد و مرد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی
و مرغ است ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این شده کننده و میراننده الله است فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ پس کجا گردانیده میشوید از وی فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح از ظلمت شب یعنی تاریکی برد
و روشنائی آورد وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و گردانید شب را آرامگاه که خلق تا از رنج حرکات روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار یعنی
اینها را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِكَ این کار که تسییر شمس و قمر است برای حساب تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر
غالب که حکم او بر همه جاری است الْعَلِيمِ دانا به تدبیر ملک خود وَهُوَ الَّذِي و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما
ستارها لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در تاریکیهای دریا و نجوم بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رجم
شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرده زیرا که دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با دوری و بعد مسافت میان
آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ
و اوست آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است در صلب پدر یا در زمین وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعت یعنی مستقر
رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضعی قرار او که بهشت
یا دوزخ است مستقر او و از این جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان درین آیت اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذورند قطعه قومی که
حقایق و معانی گویند با خلق کجا سخن نهانی گویند ... از غم عشق تو دلها با هم ... بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستیکه بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لِقَوْمٍ
يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بآن آب
نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرده مفصل میگوید فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم از آن آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نُخْرِجُ
مِنْهُ بیرون آوریم از آن گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بیکدیگر برنشسته یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آوردیم از خرمابنان مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ
دَانِيَةٌ خوشها نزدیک بهم یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور وَالزَّيْتُونَ و بیرون آریم باب
باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتیکه آن درختان بعضی به بعضی مانند اند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نامانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی
بغایت ترش می باشند و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بی مزه و ضعیف
خام باشد وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بو و مزه و نفعی در وی پیدا شده إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ بدرستیکه درینها که یاد کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که گروند وَجَعَلُوا و ساختند کافران و اثبات کردند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لِلّٰهِ برای خدا شُرَكَاءَ الْجِنَّ
انبازان جن یعنی دیو را گفتند که شیطان شریک خداست ... هر چه خیر است خدای می آفریند و ... می گویند هر چه شر است شیطان خلق می کند و او را اهرمن خوانند وَخَلَقَهُمْ
و حال آنست که او آفریده است مر آن گروه را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوا لَهُ و بربافتند بعضی کافران برای
او بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سُبْحَانَهُ پاک است خدای وَتَعَالَىٰ و برتر ١٢ ع ٦
است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذلک علوا کبیرا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پدید آرنده آسمانها
و زمین أَنَّىٰ يَكُونُ از کجا باشد و چگونه بود لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را
زن باشد که در زن و شوهری کفاءت و جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نی وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها دانا است و دانا و عظیم ... پس او را مثل نیست و نبوده ... ذٰلِكُمُ ... موصوف است اللّٰه
خداوند مستحق عبادت است رَبُّكُمْ پروردگار شما لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیز فَاعْبُدُوهُ پس او را بپرستید وَهُوَ و او با وجود این همه صفات
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز وَكِيلٌ نگاهبان و متولی امور بندگان است لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او در یابد دیدها را ...
این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوف است بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است ... ادراک را بمعنی رویت ... باید کرد که منفی
بصر او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست نیکو کار الْخَبِيرُ دانا باسرار و در تیسیر گفته که اوست باریک بین ...
کسی نبیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ بدرستیکه آمد شما را نشانها و روشنیها مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که

ببیند منفعت او مراو راست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و هر که نابینا شود یعنی نبیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر وی است وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که
محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَكَذَٰلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ دیگر می گردانیم آیتهای قرآن را
از خوف بر رجا و از وعد بر وعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا و تا گویند اهل مکه تو دَرَسْتَ خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه از جبیر
و یسار که دو بنده بودند از عجم تعلیم میگیرد و میگوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که تصریف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَ
لِنُبَيِّنَهُ و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این کلام خدای است نقل است که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین آیات دعوت میکرد
این آیت نازل شد اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آن کن که وحی کرده شد بر تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبود سزاوار پرستش
نیست مگر او وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان و با قوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان موحد
بودندی مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نمی آوردند وَمَا جَعَلْنَاكَ و نگردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر این کافران نگاهبان وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ و نیستی تو بر ایشان وکیل
یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام
بتان باز بند و گرنه ما نیز خدای ترا که معبود تست بد میگوییم حق سبحانه آیت آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید آنها را که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
و جواب بجهت ایشان بد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که پس ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدا را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل کنند از رد
و اداء حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسیکه مستحق دشنام هست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی که مستحق نیست كَذَٰلِكَ همچنانکه بیارایستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ بیارایستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشانست مَرْجِعُهُمْ
بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه گفتند که ای
محمد تو ما را خبر میدهی که موسی ع عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه معجزه میخواهید گفتند
که کوه صفا را طلا گردان حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا التصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد تأکید نمودند که اگر این
معجزه بنمایی موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در حال فرموده که حضرت بدعا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر
سازم اما سنت من بران جاری شده که چون امم از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت ظاهر شود اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی
این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت ع قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت
ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از آنچه طلب کنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست
که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا گردانیده شما را ای مومنان
بآنچه از کافران صادر گردد أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستیکه چون معجزها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و میگردانیم دلهای
ایشان را از تصدیق وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنان که ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر ۱۳
شد أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و میگذاریم ایشان را تا در بیراهی خود سرگشته شوند

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا

و اگر چنانچه ما فرو فرستادیمی إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگفتند لولا انزل علینا الملئکة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ و اگر سخن گفتندی با ایشان مردگان چنانچه
اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر صدق الهی و نبوت حضرت
رسالت پناهی ع مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نبودندی که ایمان آرندی و نیستند ایشان که ایمان آرند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار يَجْهَلُونَ
نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَكَذَٰلِكَ و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی
شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردن کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور اند از رحمت رحمان يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان
یعنی شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه کنند و خبر میدهند بعضی از جن جن و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُورًا
از برای فریب وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را و آن

ان کسانیکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمی گروند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه بپسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوا و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه ایشان کسب کنندگانند از گناهان
أَفَغَيْرَ اللَّهِ بگو ای محمد که آیا بغیر خدای أَبْتَغِي حَكَمًا می طلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَهُوَ الَّذِي و او است که أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا
بیان کرده شده در حق و باطل وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و نصاری يَعْلَمُونَ میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده
شده است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش تو مخاطب عموم است و مراد امت اند یا بر احد یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر
مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَعَدْلًا
و از روی عدالت در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچکس نیست تبدیل کننده کلمات او را در اخبار و احکام آن را چنانچه تبدیل داده اند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده حفظ
قرآن کرده که از تبدیل إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ و او است شنوای گفتار ایشان الْعَلِيمُ دانا باسرار ایشان وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهله و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا
میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمی کنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند
ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستیکه آفریدگار تو
داناتر است مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بآنکس که گم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او است داناتر بِالْمُهْتَدِينَ به راه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ
اللَّهِ از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ بروی در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای خدای گروندگان او در حلال و
حرام گروندگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا که نمیخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ
لَكُمْ و بدرستیکه تفصیل کرد و در آن فرستاد و بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است بر شما و تفصیل در آن آیت این است که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآیة
و حقیقت حرمت و فعل معلوم میشود یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات
که آن نیز حلال است عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آئینه گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بارزوهای خویش
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی بی دلیلی و حجتی بران إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او است داناتر بِالْمُعْتَدِينَ به ایشان که از حد درگذشته اند وَ
ذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آن را یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا زنا است و پنهان گفته اند نکاح محارم کنید
... زنا با اهل مشهور بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند و در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است و باطن آن میل
به نعمتهای بهشتی ... و سبب مشغولی می شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بشهوتها ... و گناه باطن ... است از روی
نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق بر آن اطلاع یابند و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب
آن دست دهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهری است یعنی بدن ... و باطنی است یعنی دل ... اثم نیز
ظاهری است آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانی است و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال
طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتحلی اخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن ارزانی داشته
که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً اینجا میگوید وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات است از عذاب
نیران و ترک گناه باطن حیات قلوب است از عقوبت هجران صحبت ظاهر و باطن خود را پاک کن از لوث گناه تا ... شوی إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ
بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر را و باطن را سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب مردار را
حلال داشتندی گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو می کشند ... و گوسفندی که خدای می کشد حلال
است و هر چه خدای کشد حرام فی الحال است این سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد که وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه
یاد نکرده اند نام خدای را بر وی آن و امام احمد حنبل رح حرام داشته لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی برخلاف آن میگویند که ذبیحه مسلمان
حلال است اگرچه تسمیه ترک کرده باشد و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستیکه خوردن آن فسق است
وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستیکه دیوان لَيُوحُونَ هر آئینه وسوسه میکنند إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود ... لِيُجَادِلُوكُمْ تا ... شما ... کنند ... خود ...

۱۴ ع ۱۱

بخورید آنچه خدا کشته میگذارید وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشانرا در استحلال آنچه حرام است اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ بدرستیکه شما مشرکان باشید
زیراکه ترک فرمان خدای تعالی و فرمان بردار غیر او شرک است اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَاَحْيَيْنٰهُ پس زنده گردانیم اورا باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا
لَهٗ نُوْرًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَّمْشِيْ بِهٖ فِي النَّاسِ رود بآن نور در میان مردمان براه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ
مَّثَلُهٗ فِي الظُّلُمٰتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذٰلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان
زُيِّنَ لِلْكٰفِرِيْنَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان حمزه رضی و ابوجهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابوجهل
از روی جهل و جرأت بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه صلعم کرده بود که گفتن لائق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رضی در آن روز در شکار بود چون
باز آمد شکایت پیغمبر صلعم از ابوجهل باو حکایت کردند حمزه رضی خشمناک بسر آن ناپاک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است
و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل شقی گفته اند در باره عمر بن الخطاب رضی و ابوجهل فرود آمده که هردو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز
گردان دعای آنحضرت صلعم در باره فاروق رضی بسمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رضی است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق
یا موت بشریت است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت زنده
و حیات بشریت را كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ازینجا است که المومن حی فی الدارین بیت میر و هرکرا جان تو باشی خوشا
جانی که جانش تو باشی شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که اومن کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل
و بزرگی این معنی را از نظم فرموده قطعه ترک خلایق در صحبت یکتا می باش یکی بتوجه مجرد غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان تا زنده جاوید شوی در دو سرا وَكَذٰلِكَ و همچنانکه
در مکه بزرگان گنه کار هستند جَعَلْنَا فِيْ كُلِّ قَرْيَةٍ ساختیم در هر دیهی اَكٰبِرَ مُجْرِمِيْهَا بزرگان گنه کاران آن موضع اند یا گرداندیم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن
مقام لِيَمْكُرُوْا فِيْهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هرکه بیاید و از حال پیغمبر صلعم سوال کند
گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُوْنَ و مکر نمیکنند این کافران اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَمَا يَشْعُرُوْنَ
و نمیدانند ایشان که نتیجه مکر بدیشان باز میگردد و لا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که
میگویند در میان ایشان پیغمبری است که بروی وحی فرود می آید راضی نمیشویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه بر او نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَاِذَا جَآءَتْهُمْ اٰيَةٌ و چون بیاید بکفار
قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم بدین آیت یا معجزه حَتّٰى نُؤْتٰى تا وقتیکه بدهند ما را مِثْلَ مَآ اُوْتِيَ مانند آنچه
داده شده اند رُسُلُ اللّٰهِ پیغمبران خدا را یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر صلعم است چنانچه در آیت یا ایها
الرسل مخاطب همه او است و این بر سبیل تعظیم باشد در تیسیر عارف آورده که حق سبحانه و تعالی شمائل همه انبیا با او جمع کرد در آیت یا ایها الرسل خطاب فرمود مصرع آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه صلعم گفت که اگر نبوت حق است من اولیترم از تو بدان سبب که من از تو اکرم و بمال از تو بیشترم حق
سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بمال و نسبت نیست بفضل و کمال است اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناتر است حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ آنجا که می نهد پیغامهای خود را سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ
اَجْرَمُوْا زود باشد که برسد آنانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِيْدٌ و عذاب سخت بِمَا كَانُوْا يَمْكُرُوْنَ بسبب
آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و میگفتند که شک نیست در حق ایشان فَمَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ پس هرکرا خواهد خدای اَنْ يَّهْدِيَهٗ آنکه او را راه نماید بطریق حق شناسی گرداند يَشْرَحْ صَدْرَهٗ
بگشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول کردن اسلام وَمَنْ يُّرِدْ و هرکرا خواهد اَنْ يُّضِلَّهٗ آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند يَجْعَلْ صَدْرَهٗ گرداند دل او را ضَيِّقًا
تنگ حَرَجًا سخت که بنا به که سر باز زند و از سخن حق با کند كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ گویی بالا میرود فِي السَّمَآءِ در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت
تباعد است و گریختن كَذٰلِكَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران را يَجْعَلُ اللّٰهُ میکند خدای الرِّجْسَ عذاب یا لعنت را عَلَى الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بر آنانکه ایمان نمی آرند و نمیگروند
تصدیق نمیکنند وَهٰذَا و این اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راه پروردگار تو است مُسْتَقِيْمًا در حالیکه راست است و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن
لِقَوْمٍ يَّذَّكَّرُوْنَ برای گروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ مر این پند پذیران راست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او یار ایشان است
در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم
خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جَمِيْعًا همه ایشانرا و گوید يٰمَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستیکه بسیار یافتید مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان که باغوای

تابع خود ساختید وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُم و گویند دوستان شیاطین مِّنَ الْإِنسِ از آدمیان ای اهل
فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما به بعضی دیگر برخورداری انس از جن آنست که ایشان را آموختند رای تعویذ و افسون
و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع انس از جن آنست که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان آدمیان را بگناهی خوانند و آدمیان
دعوت دیوان را اجابت میکنند وَبَلَغْنَا و دیگر میگویند که الهی ما مستمتع رسیدیم أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بود و مراد به اجل بعث است از قبور یعنی بعث
شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ گوید مر ایشان را النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش است آرامگاه شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشید در آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد
خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس عَلِيمٌ داناست با عمال و احوال ایشان وَكَذَٰلِكَ
و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس نُوَلِّي مسلط میگردانیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیگذاریم برخی را با برخی
و در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و اهل آخرت
ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمی توانند رسانید و این صورت واقع می شود بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه ایشان کسب میکنند از معاصی
۱۵۸
حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ای گروه دیوان و آدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ پیغمبران از شما اگر پیغمبر از آدمیان
نبوده اما چون انس با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن نذر اند یعنی ایشان رسولان رسولان
همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت بقوم خود رسانیدند قَالُوا يَا قَوْمَنَا بر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامد شما را رسولان که يَقُصُّونَ
عَلَيْكُمْ میخواندند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا وَيُنذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز که قیامت است قَالُوا گویند در جواب شَهِدْنَا عَلَىٰ
أَنفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا
تا بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و گواهی دهند بنفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ که
ایشان بوده اند کافران ذَٰلِكَ این فرستادن رسولان أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کننده مساکن دیهها و شهرها
بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ و حال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از عذاب و قیامت خبر نداده
بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد تقدیم وعید و انذار تا ایشان را بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی
بسوی ما تا پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و مر هر عمل کننده را مراتب است در ثواب و عقاب مِّمَّا عَمِلُوا از جزای آنچه کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ
عَمَّا يَعْمَلُونَ بی خبر از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت
جهت تکمیل ایشان است و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان عاصیان إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه
وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِن بَعْدِكُم از پس شما مَّا يَشَاءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود كَمَا أَنشَأَكُم همچنانکه شما را پدید آورد مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ
آخَرِينَ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آینه آینده است
بی شک وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در بعث و حشر شما قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
بر یک حال خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود بوده باشید که إِنِّي عَامِلٌ بدرستیکه
من نیز عمل کننده ام بر تبلیغ و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن تَكُونُ لَهُ کیست که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ عاقبت پسندیده در سرای آخرت
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که بعد ... که حال دنیا کی ... دولت
فلاح کار سعید به بینید که درویشان شکسته بال را با بسری کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا کل را ببینی آشکار که
امروز اند جزو باش تا کل ببینی آشکار اکه امروز اند خار تا کی از دار الغرور سازی دار القرار آورده اند که مشرکان عرب ... کشت و
حلی کشیدندی و یک بهره برای خدا و یک بهره برای بتان نشان کردندی و همچنین چهار پایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان
و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی از حصه بتان بخود و اگر حصه بتان نیکوتر بودی بر حال خود
بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط
شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه از این حال خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کردانیدند برای خدا

بِمَا ذَرَأَ از آنچه پیدا آورده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زار وَالْأَنْعَامِ و از چهار پایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب خدا را است بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل
و گفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان از عم ایشان
فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمی رسد بخدای یعنی در آن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی مر خدا را است فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ پس آن میرسد الی شرکائهم بتان ایشان یعنی بهتر از نصف خدا به
ایشان می دهند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است که ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت آرایش زینت داد و آراسته زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ
برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان شُرَكَاؤُهُمْ شرکا یعنی شیاطین ایشان یعنی پیروان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان را از جهت شرکا
لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان یعنی آنچه بر آن بوده اند از کیش اسماعیل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر
خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا و گفتند هَٰذِهِ این
أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهار پایان و کشت حرام است لَّا يَطْعَمُهَا نخورد و نچشد از آن إِلَّا مَن نَّشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان مطلقا نه زنان اهل میدادند
بِزَعْمِهِمْ بگمان خود لیکن بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهار پایانی است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سوار یعنی بحیره و سوائب و حوامی وَأَنْعَامٌ
و دیگر چهار پایانند که برای قربانی بتان لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمی کنند نام خدا را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ در همه افترائی که بر خدا افترا کرد
بر خدای که می گفتند اینها خدا فرموده سَيَجْزِيهِم زود باشد که جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب افترا می کنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه
در شکمهای این چهار پایانست یعنی بچه بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا پاک است و حلال مر مردان را وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد
شود وَإِن يَكُن مَّيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریکند سَيَجْزِيهِمْ زود دهد ایشان را خدای جزای
وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدا می بستند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه خدا حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ دانا است بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستیکه
زیان کردند آنان که قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور
میکردند که مبادا که در صغر سن اسیر انند چه قتل و غارت قبایل بر ایشان عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان و احتیاج عروسی باید حق تعالی خبر داد که ایشان قتل اولاد از روی جهل
وَحَرَّمُوا و حرام کردند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داد ایشان را خدای یعنی بحیره و سوائب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بر بافته اند افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستیکه گم ۱۶
شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنشَأَ جَنَّاتٍ پیدا کرد بوستانها از انگور ربع ع ۱۱
مَّعْرُوشَاتٍ برداشته و بر بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر نا برداشته و گفته اند معروشات آن است که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و دشت
رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما وَالزَّرْعَ و کشت مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتیکه مختلف است میوه های آن در رنگ و طعم و بوی یعنی از آنچه ساق ندارد و ثمره او دانه است وَالزَّيْتُونَ
و دیگر پیدا کرد درخت زیتون وَالرُّمَّانَ و انار مُتَشَابِهًا مانند یکدیگر در صورت و برگها وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست در مزه میوه ها یعنی بعضی ترش است و بعضی شیرین
و بعضی میان آن و این كُلُوا مِن ثَمَرِهِ بخورید از میوه های هریک إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه یعنی صدقه کنید
يَوْمَ حَصَادِهِ روز درودن و کردن زرع و بریدن خرما و چیدن میوه امر بمبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه عشرست زکوه معروف
چه زکوه در مدینه فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوه است و این آیه مدنی است آورده اند که ثابت بن قیس را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آن را برید و تصدق کرد
تا و عیال را هیچ نمانده آیت آمد که وَلَا تُسْرِفُوا و اسراف مکنید در صدقه دادن یعنی همه را یکبار تصدق کنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از صدقه تجاوز منمائید و در تاویل
و اسلاک امام قشیری قدس سره فرموده که هرچه در رحمت نفس خود و نفقه کنی اسراف است اگرچه یک حبه دانه بود و هرچه برای خدای دهی اسراف نیست اگرچه هزار خرمن بود إِنَّهُ بدرستیکه خدای
لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان وَمِنَ الْأَنْعَامِ و اوست که پیدا فرمود از چهار پایان حَمُولَةً آن را که بار کنند چون شتر و گاو و غیر آن وَفَرْشًا
و آن که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار که از خردی بزمین نزدیک است یا فرش کالوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه شما
روزی داد خدای حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی منمائید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی بر راه او مروید و حلال یا حرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او
مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی است آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهار پایان بیافرید هشت زوج را زوج آن را گویند که با جنس خود فرا و جفت کند لیکن گرد زوج انثی بود و
زوج و نر گوید و مراد از زوج یکی است مراد آنست که گفته دو قسم هشت فرد که هر یکی زوج دیگری است مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ از آنچه پشم دارد و ایشان را میش خوانند اثنین دو زوج یکی نر و دیگری
جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ و از آنچه که موی دارد و ایشان را بز خوانند دو زوج یکی نر و دیگر ماده قُلْ بگو ای محمد آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرده خدا أَمِ الْأُنثَيَيْنِ یا دو ماده را

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرده که مشتمل است بر وی أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible] نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ [illegible]
[illegible] إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [illegible] وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ [illegible]
[illegible] وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ [illegible] قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ [illegible] أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible]
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ [illegible] أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible] أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ [illegible]
إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا [illegible] سبب نزول این آیت [illegible] عوف بن مالک [illegible]

[illegible]

غیران فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را دران وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوها و امیال آنان را
که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنان را که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ
ع ۱۸ و ایشان به پروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان تا بشنوید از من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما
۶ این آیت با دو آیت که تالی او است از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی مجملا آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک میارید بِهِ
شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی و در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه
ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و در واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار و صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان
خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا از بیم فقر قتل
ایشان می شوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش زنا است و مقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی
و اوباشان وبی باکان باشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود گفته اند
ما ظهر منها خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرد خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَلِكُمْ این چهار نهی است و یک امر وَصَّاكُمْ بِهِ امر کرد خدای شما را به نگاهداشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا اگر دریابید و بدانید
که راه راست آن است وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و دران تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهدارید و دران
تجارت کنید تا بیشتر شود و از ان مخورید و مکشید حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمایید کیل را و پیمانه را وَالْمِيزَانَ
و ترازو را و راست سنجید بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم ندهید و زیاده نستانید در منابع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آنکه در
زبانه ترازو بی میل و خلل برابر باشند که بیک سو میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمیکنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در
کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آن را عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا
پس راستی کنید دران وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که آن ادای احکام شرع است تا بندگی
کنید أَوْفُوا وفا نمایید ذَلِكُمْ این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما پند پذیرید وَأَنَّ هَذَا و دیگر شما را بخوانم
حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه منست راه راست تابنده فَاتَّبِعُوهُ
پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و پیروی مکنید راههای پراگنده و ادیان مختلف را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ
سَبِيلِهِ از راه حق ذَلِكُمْ این اتباع شما وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبد الله ابن مسعود رض
نقل میکند که حضرت رسالت پناه ﷺ خطی کشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس کشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راهها
هست بر سر راهی از ان دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت برخواند و ان هذا صراطی مستقیما محققان برانند که صراط متعین نکرده الا میان بدایت
و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از یکیست و نهایت همه یکیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است و الله
بکل شی محیط و آن احاطه حق با وجود است با عدد با اختلاف افعال و اقوال منتهای صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی
الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود گفتیم مگر سوی گرایی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ پس بخوان برایشان
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسیکه نیکو قیام نماید با حکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای
بیان هر چیز که بکار آید در دین و سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ تا شاید که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا بملاقات جزای ۱۹
او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابی است أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم او را مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آن را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از ع
مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت أَنْ تَقُولُوا و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ ۴
این است که فرستاده شده است کتاب عَلَى طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم ما عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قرات ایشان
هر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی ندانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه تا نگویید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا اگر فرستاده بودی بر ما

الکتب یا کتابی چنانچه یهودان و ترسایان لکنا اهدی منهم بر آئینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد جاءکم پس بتحقیق آمد بشما بینة حجتی من ربکم از پروردگار
شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وهدی وراه نماینده که متابعت او کنید بمقصود رسید ورحمة و بخشایش مر مومنان را واین هر سه صفت قرآن است و بعضی گفته اند که مراد از بینه
حضرت رسالت پناه است وگواه است و هدی درحجت تیز او است یعنی خداوند و رحمت او است و ایمان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بایت الله از آنکه
دروغ شمرد آیتهای خدای را وصدف عنها واعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنها را که یصدفون عن ایتنا بر میگردند از آیات ما سوء العذاب
بدترین عذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه اعراض میکردند از قرآن و احکام آن هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از
تکذیب پیغمبر و قرآن الا ان تاتیهم الملئکة مگر آنکه بیایند فرشتگان بر قبض ارواح ایشان یا فرود آیند تا عذاب بر ایشان آورند او یاتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب
ایشان یا تمامی آیات او و مراد از آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و برآمدن یاجوج
ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی بعض ایت ربک یا بیاید بعض از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یاتی بعض ایت ربک روزیکه بیاید بعضی
از آیتهای پروردگار تو بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و یکی آفتاب صبحی از مغرب برآید و درازی آن شب چندان و اهل اوراد و ادعیه
از اوراد فارغ شوند و انتظار صبح برند و صبح بر نیاید و کمان افتد و گریه و درد بسیار کنند و چون تمام شود از صبح بر نیاید اندکه کاری عظیم است نشانهای غیب
شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند ناگاه از جهت مغرب آفتاب از افق غربی برآید و نوری بود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون
این امر عظیم ظاهر گردد در عین شود و ایمان اضطرار باشد بسبب آن لا ینفع سود نکند نفسا ایمانها نفسی را ایمان او لم تکن امنت که نبوده باشد که
ایمان آورده باشد من قبل پیش از این و ایمان امروز آرد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوی یعنی عمل پسندیده این دلیل است
است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکنند و آنکه ایمان بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز و بعضی میگویند که مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان
کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هرکه پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما عمل
را فرو گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول
نیست و مویداین قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این آیتها را انا منتظرون
بدرستیکه ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما ان الذین فرقوا بدرستیکه آنها که پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی ایمان بر انبیا
و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا وگشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو در
قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی در تنی محاربه با ایشان نیست این بجهت آیت سیف منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان
بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد در ین سرای مهلت دهد و در آخرت عقاب کند و اگر خواهد
توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا ابروز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هرکه بیاید بالحسنة بنیکوی فله عشر امثالها
پس مر او راست ده پاداش مانند آن یعنی ده نیکوی امام ماتریدی رحمه الله گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بر تضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که
بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل از آن تا آن حسنه بتواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعثت رسل و انزال کتب
و تبیین حسنات و سیئات و توفیق اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد ومن جاء بالسیئة و هرکه بیاید بسیئه یعنی فعل بد
فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی به یکی وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی
عقاب قل بگو ای محمد این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که اننی هدانی ربی بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من الی صراط مستقیم براهی
راست دینا قیما یعنی دینی پاینده و درست ملة ابرهیم که آن ملت ابراهیم است حنیفا در حالتیکه ابراهیم از همه دینها بدین باطل بود و آن توحید است
وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستیکه نماز من و نسکی و قربانی من و محیای
و زندگانی من یعنی آنچه من برانم در زندگانی ومماتی و آنچه بر آن می میرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدای راست رب العلمین که آفریدگار عالمیان لا شریک له
هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را شریک نمی سازم چون بت پرستان قربانی که بنام او کنم نه بنام غیر او و هیچ بوقت تلبیه کبریا او یاد کنم نه بخلاف
اهل جاهلیت که می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض جمیع امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای

خدمت وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ و بدین مأمور شده ام وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ و من اول مسلمانم برای آنکه اسلام من مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغهٔ کفار بر آنحضرت را در رجوع با دین
ایشان این آیت نازل شد که قُلْ اَغَیْرَ اللّٰهِ بگو ای محمد آیا بیرون خدای اَبْغِیْ رَبًّا طلبم پروردگاری و در عبادت او شریک سازم وَّهُوَ رَبُّ كُلِّ شَیْءٍ و حال آنکه خدای است آفریدگار
همه چیز از بتان سوای او مربوب مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها اِلَّا عَلَیْهَا مگر وبال آن بر آن باشد و ولید بن مغیره
میگفت ای محمد ما دین ما متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰی بار گناه دیگری را یعنی هر کس خود بار خود
خواهد کشید ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَّرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيْهِ بانچه بودید که در ان تَخْتَلِفُوْنَ
اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِیْ جَعَلَكُمْ و اوست آنکس گردانید شما را ای امت خَلٰٓئِفَ الْاَرْضِ خلیفهای زمین
بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر برخی دیگر دَرَجٰتٍ پایهای بلند در بزرگی و توانگری
و امثال آن لِّيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِیْ مَآ اٰتٰىكُمْ در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو سَرِيْعُ الْعِقَابِ
زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبا را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ هر آینه آمرزنده مهربان است بر شاکران و صابران

سورة الاعراف مکیة

مأتان و ست آیة بسم الله الرحمن الرحیم الٓمّٓصٓ نام قرآنست یا اسم این سوره یا بر هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الف و لطیف و ملک و صبور
یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون الکریم و لطف و مجید و صمد یا ایمای است باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل و هم
خدای که میدانم و بیان میکنم یا انا بمعنی انا شرم و حق از باطل جدا میگردانم و در تأویلات کاشفی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات باصفت علم و میم کنایت
از جامعیت که آن معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدی است و قول ابن عباس آن است که صاد جبلیست که علیه عرش الرحمن یا بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف اشارت است و لام
و میم بمعنی ازل و ابد و صاد اشارت است باتصال هر متصل و انفصال هر منفصل و فی الحقیقة اتصال با محال لکن التجانس و انفصال محال یا لیس قطع این حروف از وصل و فصل
کائن نه فرع میکند اصلی فی معانیه عبارت فی عیان فی اشارت فی حقائق فی بیان برترست از ادراکات عقل و وهم لاجرم گم گشت در وادی فکر و فهم چون کلی او را گفت و گوی منیت یا حکیم راه خموشی
نیست كِتٰبٌ اُنْزِلَ اِلَیْكَ این کتابی است فرو فرستاده بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِیْ صَدْرِكَ در سینه تو حَرَجٌ مِّنْهُ تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام
الهی از تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب فرود آمده است لِتُنْذِرَ بِهٖ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرٰی و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر مومنان را اِتَّبِعُوْا پیروی کنید ای مکلفان
مَآ اُنْزِلَ اِلَیْكُمْ این چیز را که فرستاده اند بشما مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قران کنید بکار بستن اوامر و نواهی وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان را
مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی افکنند قَلِیْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی پند میگیرید که متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِّنْ قَرْیَةٍ و بسیار اهل دیهها
و شهرها از کفار و فجار که اَهْلَكْنٰهَا حکم کردیم باهلاک ایشان فَجَآءَهَا پس آمد باهل آن ده و شهر بَاْسُنَا عذاب ما بَیَاتًا در شب بهنگام غفلت و خواب مانند قوم لوط اَوْ هُمْ قَآئِلُوْنَ یا وقتی که آمد عقوبت
با ایشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور وقوع عذاب درین نیست پس چیزی غیر منتظر صعب
و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب و لذیذ تر است فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوٰىهُمْ درخواست ایشان اِذْ جَآءَهُمْ وقتیکه آمد بدیشان بَاْسُنَآ عذاب ما اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر
آنکه گفتند اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظٰلِمِیْنَ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند که باعث شود و منطلبه ایشان که اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب حال آنکه نزول
عذاب را انتفاع تکلیف مقارن بجید بر اندیشی وقت نزول عذاب توبه و استغفار مقبول نباشد و قوم یونس از این حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فَلَنَسْئَلَنَّ
پس البته خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِیْنَ اُرْسِلَ اِلَیْهِمْ آن کسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال
تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِیْنَ و هر آینه خواهیم پرسید فرستادگان را یعنی پیغمبران از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تکریم است و گفته اند امم را از فرمان برداری
انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس البته خواهیم خواند عَلَیْهِمْ بر رسل و امم اعمال کفار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنود
ایشان چه بود وَّمَا كُنَّا غَآئِبِیْنَ و نبودیم پنهان و دور از ایشان تا بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر کس يَوْمَئِذِ ﹰالْحَقُّ آن روز که قیامت درست است و بوده
گفته اند صحیفهای اعمال او را در کفه میزان نهند و گفته باشند همه خلایق دران نگرند و این صنعت برای اظهار عدالت است و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که دراز عمود
میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفهای یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در کفه نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و کفتین همچو آسمان و زمین است فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران بود مَوَازِیْنُهٗ
اعمال سنجیده او بدین تقدیر موازین جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعت است و آنرا که میزان
او گران بود فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر کرا سبک باشد مَوَازِیْنُهٗ عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت

ع ۱۱

خواهد بود فاولئك پس آن گروه الذين خسروا انفسهم آنانند که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بما كانوا بسبب آنکه بودند که بآياتنا به آیات ما يظلمون
ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مكناكم و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان في الارض در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش
است میگوید شما را و سکان دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن و در تابستان و زمستان وجعلنا لكم و آفریدیم برای شما فيها در زمین معايش اسباب زندگانی از مکاسب
و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قليلا ما تشكرون اندکی شکر میگوئید با وجود تخفیف حسنین نعمی یا از شما اندکی هست که بمراسم شکر گذاری و سپاس داری قیام مینماید بسبب
ع ١ نعمت نیستی و شکر گزارنده اندکی است گویند سپاس الهی ز صد یکی است ولقد خلقناكم و در آینه بتحقیق بیافریدیم شما را از اصلاب پدران شما ثم صورناكم پس صورت کردیم
شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا للملائكة پس گفتیم مر فرشتگان را
اسجدوا لآدم سجده کنید سجده تعظیم و تحیت مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمان برداری الا ابليس مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لم يكن
نبود من الساجدين از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت ندای مر ابلیس را ما منعك چه چیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کردی آدم را اذ امرتك چون فرمودم
ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خير منه من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استجاد می نماید از آنکه مثل منی با مسجود چون او کسی نباید پس مانع آنست
که من از و بهترم خلقتني آفریدی مرا من نار از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است وخلقته من طين و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی
است ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از ان و به نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی
اشارت است بدان نظر کردی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست و او را النظم زاد می ابلیس صورت دید و از معنی غافل شد آن مردود خسیس که چرا من عبد این طین کنم [illegible]
رامن لقب چون دین کنم نیست صورت چشم را نیکو بمال تا ببینی شعشعه نور جلال و قیاس نیز در افضلیت نار از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست
گرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خاین باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر است چنانچه آدم نقش
معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را بسوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس سوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل
مذکور است قطعه صورت خاک ار چه دارد تیرگی در ذات خود نیک بنگر تا ببینی صد معنی اندر صفات این همه خاک است کاندر وصف او صاحبدلی نکته گفت است گر زی دیده جانرا جلا
[illegible] روی بر خاک است آدم از کیمیاست قال گفت خدا مر ابلیس را فاهبط منها پس فرود آ از آسمان یا از بهشت و این عقوبت بود بر معصیت او و گفته
اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما يكون لك پس نسزد و روا نباشد ترا ان تتكبر که گردن کشی کنی
فيها در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای اطاعت کنندگان است فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انك بدرستیکه
تو من الصاغرين از خوار شدگانی و در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را از زشت ترین صورتها قال گفت
ابلیس چون دانست که ممنوع شد و از رحمت ناامید گشت انظرني مهلت ده مرا الى يوم يبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدا انك بدرستیکه تو من
المنظرين از مهلت دادگانی ابلیس را غرض آن بود که مهلت داشته تا در قیامت یعنی میخواست که نمیرد حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک
من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان رسیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم هستند ترا مهلت
دادم قال گفت ابلیس فبما اغويتني پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای بازداشتن فرزندان آدم صراطك المستقيم بر راه تو که آن
راه راست است و درست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لآتينهم پس هر آینه بیایم بدیشان من بين ايديهم از پیش روی ایشان
یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در چشم ایشان بیارایم وعن ايمانهم و در آیم از دست راست
ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم و از جانب چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین آرایم ولا تجد و نیابی تو اكثرهم
بیشتر فرزندان آدم را شاكرين شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدا ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما مذموم و نکوهیده
نصف نکوهیده باشی مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعك منهم هر که پیروی تو نماید از ایشان یعنی اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منكم اجمعين از همه شما
یعنی از تو و متابعان تو ويا آدم اسكن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت وزوجك تو و جفت تو که حوا است الجنة در بهشت فكلا پس بخورید از میوهای بهشت
من حيث شئتما از هر کجا که خواهید یا هرچه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و نخورید از ان که اگر بخورید فتكونا
پس باشید من الظالمين از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشيطان مر آدم و حوا را شیطان ليبدي لهما تا ظاهر کند مر ایشانرا

کرد تا بدیدا لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا آنچه پوشیده کرده بود از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت
یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشان را جامها از استبرق پوشانیده بود و اظهر آنست که بنا بر فرمان آن لباس از تن ایشان دور شد و در بحر الحقایق است که ابلیس ایشان را در معصیت انداخت تا آن لباس
از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد و بعید است آنکه پنهان بهشت بسیاری مار و طاوس در بهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر در آمده چنانچه در قصص
و کتب مطوله مذکور است وَقَالَ و گفت شیطان مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع کرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر
آنکه گردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه
نبود چنانچه ملائکه خزینه بهشت اند و این از آن گفت که در دل آدم گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی است که در وی جاوید توان بود و بدین خطره وسوسه کرد و هم ازینجاست
که محققان گفته اند که هر آرزو که بنده را از خداوند است خالی از وسوسه شیطان نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تأمل می نمود ابلیس بر وی مکرر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد
ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستیکه من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا شما ... آدم گمان برد که کسی بخدای
تعالی سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس فرود آورد ایشان را ابلیس یعنی نزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه
فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنهنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن
ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی غیر ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان ازین صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند که بر...
ایشان یَخْصِفَانِ میچسپانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بود ...
تا چون جامه از ایشان ... شد عورت خود را بدان میپوشیدند و ازین طرف بدان طرف می گریختند وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا
آیا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نه گفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستیکه شیطان مر شما را
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت أفرارا
مني یا آدم از من میگریزی آدم گفت لا یا رب بل حیاء شک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس گناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی از روی
نیاز گفتند قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا
و نه بخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا فرود روید بزمین بَعْضُكُمْ بعضی
از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی دیگر را دشمن چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ
قرارگاهی و آرامگاهی وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم غمناک شد و پنداشت که دیگر باره به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ
در زمین میزیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده می شوید برای حساب و جزا آدم از مضمون این خطاب معلوم
کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای ع ۱۵ ۲
شما لباسها به تدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ و بیان فائده لباس میکند و میفرماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ
عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید و در الگفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه در آن ... از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام
ناصر حق فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آنکه از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش امتعه خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباس که برای
تواضع پوشند چون پشمینه ها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای نرم و مکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیزگاری جامهای حرب است چون زره و
خفتان که در وقایع محاربه باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان لباس التقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانچه عورت متقی بدان مستوری گردد و گفته
اند که لباس التقوی عفت است که آن فرو فرستادن لباس یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس دو گونه است لباس قشری و آن معروض عام شریعت
است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی همین بدن بهره مند است که ستر سوءات او می شود و لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر خفی بهره دارند و بهر یکی
چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب ... و بدان پوشیده میشود سوءات طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی صحبت حق است سبحانه و تعالی و بدان ستر
کرده میشود سوءات تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوءات رؤیت ما سوا و بهره خفی از لباس التقوی بقای او بهویت حق و بدان
پوشیده میگردد سوءات رؤیت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب منید را از سر جود آشکره در کشیده آید و سر لمن الملك الیوم بر غرفه وحدت قهاری جلوه نماید نظم

ملک ملک اوست و خود مالک است غیر ذات او کل شیء هالک است کلشی باطل الا الله باطل ان خصل الله عیم باطل الملک آید مثنی و جهش هست منسی هستی اندر نیستی خود طرفه الیست ذٰلِکَ مِنْ اٰیٰتِ
اللّٰهِ آن از لباس آیتی از فضل و رحمت خدا است که بدان سوآت آدمیان را بپوشند و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُوْنَ تا باشند که ایشان پند گیرند و قدر
این نعمت بشناسند یٰبَنِیْۤ اٰدَمَ ای فرزندان آدم لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطٰنُ حذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد و شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد کَمَآ اَخْرَجَ چنانکه
بیرون آورد اَبَوَیْکُمْ پدر و مادر شما را مِّنَ الْجَنَّةِ از بهشت یَنْزِعُ عَنْهُمَا بیرون میکشید از ایشان لِبَاسَهُمَا جامه ایشان را لِیُرِیَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْاٰتِهِمَا عورت
ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید اِنَّهٗ یَرٰىکُمْ بدرستیکه ابلیس می بیند شما را هُوَ وَقَبِیْلُهٗ او و لشکر او
مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس سزاوار
چنین دشمن لازم تر است اِنَّا جَعَلْنَا الشَّیٰطِیْنَ بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوان را اَوْلِیَآءَ دوستان لِلَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و
مناسبت یار او دوست کار و ان ساخته ایم وَاِذَا فَعَلُوْا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و چون کسی که
ایشان را از آن نهی کند قَالُوْا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَیْهَا یافته ایم برین عمل زشت اٰبَآءَنَا پدران خود را وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است ما را بدین فاحشه
پس تقلید را با فترا جمع کنند قُلْ بگو ای محمد اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای لَا یَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ نمی فرماید بزشتی و ناپسند در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم
خصال و محاسن اخلاق اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگویید شما عَلَی اللّٰهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو اَمَرَ رَبِّیْ فرموده آفریدگار من بِالْقِسْطِ
بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیها است وَاَقِیْمُوْا وُجُوْهَکُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجود یا مکان سجود که مراد از سجود نماز است
یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجد که باشید و تاخیر مکنید تا بجهت که در مساجد خویش گزارید وَادْعُوْهُ و بپرستید خدای را مُخْلِصِیْنَ در حالیکه
پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّیْنَ طاعت برای خدا طاعت را کَمَا بَدَاَکُمْ همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق تَعُوْدُوْنَ باز خواهید گشت بوی یعنی همچنانکه از هیچ شما را بیافرید
شما را از خاک بیافرید باز شما خاک شود و خواهید گردید فَرِیْقًا هَدٰی گروهی را راه نمود و بایشان توفیق داد بایمان وَفَرِیْقًا گمراه کرد گروهی را بخذلان و حرمان حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلٰلَةُ
سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل الله تعالی اِنَّهُمُ بدرستیکه این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّیٰطِیْنَ فرا گرفتند دیوان را اَوْلِیَآءَ دوستان خود که فرمان
ایشان بردند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای وَیَحْسَبُوْنَ و گمان برند و پندارند اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ که ایشان راه یافتگانند و فی نفس الامر چنان نه یٰبَنِیْۤ اٰدَمَ بعضی بر آنند
که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تبرک بیتبری از ذنوب
تفاول نموندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده از اطاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال کردندی اهل اسلام قصد نمودند تا باین تعظیم
و تکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشان را تحذیر نمود و گفت خُذُوْا بگیرید زِیْنَتَکُمْ جامهای خود را که بدان آراسته آید عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجد که آنجا طواف میکنید یا در آن نماز
میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سره میگوید مراد از زینت سرایر
نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن و مساجد باید و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بلسان کشف حضور
دل است برای عرض راز و نیاز بیت ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین درگاه کَلُوْا وَاشْرَبُوْا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن
از ماکولات وَاشْرَبُوْا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات طیبات وَلَا تُسْرِفُوْا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و مشروب در خوردن آن اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ
الْمُسْرِفِیْنَ دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیادت از سیری خورند و در کتاب قوة القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از بعضی سلف نقل
میکنند که اسراف آنست که هر چه آدمی آرزو کند بخورد و دلیل و نیم ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب در رابیات حقایق سمات سلسله الذهب آورده است
نظم خواجه بر این بگو اسحق مانشام داند اندیشه شراب و طعام سکم از خوشتر دی و خوشحالی گاه پر میکند که خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ گاه در مطبخ آید گاه بمطبخ شیخ الاسلام عبد الله
انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان مومنی نهی اسراف نباشد و اسراف آن باشد که بی رضای حق سبحانه صرف کنی شعر یکجو انی که خیر دایم داشت
بندمی دادو راهی در دیر گاهی پیر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِیْنَةَ اللّٰهِ آرایش که خدای مقرر فرموده یعنی جامها ممنوع الَّتِیْۤ
آن زینتی که بمحض قدرت اَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهٖ و برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون ابریشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّیِّبٰتِ
و دیگر که حرام کرده است از پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب چون لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و جز آن قُلْ هِیَ بگو این زینت و طیبات
لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی اینها اصالت برای مومنان است فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شرکت ایشانند در آن

ع ۲۶

لیکن نعیم جاوید آخرت اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه و بی شریک يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز كَذٰلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکم را نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام
دیگر و دلایل توحید را مبین سازیم لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که فهم دارند و میدانند قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ جز این نیست که حرام کرده پروردگار من الْفَوَاحِشَ کارهای زشت را گناهان کبیره را که موجب
عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه نهانست چون نفاق وَالْاِثْمَ و حرام کرد گناهی که بران حد مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْيَ و
حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَاَنْ تُشْرِكُوْا و دیگر حرام کرد آنرا که شریک آرید بِاللّٰهِ بخدای و شریک گیرید مَا لَمْ
يُنَزِّلْ بِهٖ آن چیزیرا که خدای نفرستاده است به پرستش او سُلْطٰنًا حجتی و برهانی وَاَنْ تَقُوْلُوْا و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و هر گروهی راست اَجَلٌ مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است حیات ایشانرا و گفته اند برای امتی اعذار
مومنان وقتی است که در ان عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فَاِذَا جَاۤءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدتی مقدر آید لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً
واپس نمانند از ان اجل ساعتی یعنی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد ساعت منجمان نیست وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ و پیشی نگیرند بران اجل موعود اجل چون فرود آید از پس و پیش
پس و پیش نکند از وی یکنفس يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ خطاب با مشرکان عربست اِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ چون بیاید شما را رُسُلٌ مِّنْكُمْ پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام است یعنی ای فرزندان آدم چون
بیایند فرستادگان شما از انواع شما يَقُصُّوْنَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما اٰيٰتِيْ آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقٰى پس کسیکه بپرهیزد از شرک و تکذیب وَاَصْلَحَ
و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هیچ نترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهرچه امید دارند برسند
وَالَّذِيْنَ كَذَّبُوْا و آنانکه دروغ شمردند بِاٰيٰتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند و آیات ما وَاسْتَكْبَرُوْا و کبر آوردند و تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عَنْهَا از آیات بدلایل وحدت
اُولٰۤىِٕكَ اَصْحٰبُ النَّارِ آن گروه ملازمان آتش اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن آتش باقی اند ببقای ابد فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسی
که بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی را مانند آنکه گویند زن و فرزند و شریک دارد اَوْ كَذَّبَ بِاٰيٰتِهٖ یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این نیز انکار نبوتست اُولٰۤىِٕكَ آن گروه مفتریان
و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان نَصِيْبُهُمْ بهره ایشان مِّنَ الْكِتٰبِ از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه
نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان حَتّٰىٓ اِذَا جَاۤءَتْهُمْ تا وقتیکه بیایند بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان او باشند
يَتَوَفَّوْنَهُمْ و فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قَالُوْٓا گویند فرشتگان بایشان از روی توبیخ و تقریع اَيْنَ مَا کجا اند آنان که كُنْتُمْ تَدْعُوْنَ بودید که میخواندید و میپرستید
ایشانرا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قَالُوْا گویند کافران که اینها ضَلُّوْا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ اثر از ایشان بما نرسید وَ
شَهِدُوْا و گواهی دهند عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود اَنَّهُمْ كَانُوْا بآنکه ایشان بودند كٰفِرِيْنَ ناگرویدگان قَالَ گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشانرا ادْخُلُوْا در آیید
فِيْٓ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتان که درگذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما هم بر دین و آئین شما مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که
حق سبحانه و تعالی گوید در آیید باهم فِي النَّارِ در آتش دوزخ هر کرا از ایشان علو و تکبر بیشتر باشد در ابتدا بآتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هر گاه در آید اُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ
اُخْتَهَا لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند در یک کیش و ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس
حَتّٰٓى اِذَا ادَّارَكُوْا تا وقتیکه بیکدیگر رسند فِيْهَا جَمِيْعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ اُخْرٰىهُمْ گویند آنها که پس آمده اند و از پی درآمدگان لِاُوْلٰىهُمْ برای آنها که پیشوا بودند یعنی درباره
ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هٰٓؤُلَاۤءِ این گروه اَضَلُّوْنَا گمراه کرده اند ما را فَاٰتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو چندان که ما راست مِّنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم
برای گمراهی ایشان و یک قسم برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ هر همه را عذابی دو بار است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید وَلٰكِنْ
لَّا تَعْلَمُوْنَ و لیکن ایشان نمیدانند حقیقت خطاب مینمایند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ اُوْلٰىهُمْ و گویند پیشروان لِاُخْرٰىهُمْ مر پی روان را فَمَا كَانَ لَكُمْ
پس نیست شما را عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما فضلی یا افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ
بسبب آنچه کسب میکردید از کفر اکنون حواله عذاب بدیگری مکنید اِنَّ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند بِاٰيٰتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت ع ۸
وَاسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان بردن آن لَا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُمْ برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان اَبْوَابُ السَّمَاۤءِ
درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و درهای آسمان برای روح و عمل مومن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان
هفتم است وَلَا يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ و در نیایند این کذابان متکبران در بهشت حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتیکه در آید شتر فِيْ سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن و این صورت هرگز روی
نگردد پس کافر هرگز به بهشت نرود وَكَذٰلِكَ و مانند این پاداش نَجْزِي الْمُجْرِمِيْنَ جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را لَهُمْ مر ایشانرا باشد مِّنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ

مهاد و بستری که بران نشینند و من فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشند هم ازان یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد و کذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظلمین پاداش
دهیم همه کافران را و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و عملوا الصلحت و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان بردار کتاب چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام
آن فوق طاقت بشر است میفرماید که لا نکلف تکلیف نمی کنیم و نمی فرمائیم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجا آوردن آن و این جمله معترضه بود میان مبتدا
و خبر مبتدا آنست که آنهاکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه اصحب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها خلدون ایشان در بهشت باقی و دایم اند و نزعنا
و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهر از زیر مساکن ایشان جویها
برای زیادتی لذت و سرور ایشان و قالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را بینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آنخدای را که بفضل خود هدنا راه نمود ما را لهذا بدین
مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست و ما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت لولا ان هدنا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکر نعمت
است که بهشتیان بر نعمت هدایت او کنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت الهی نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد ~ یا حق گر بدرقه لطف
تو نخواهد بود از راه تو بیخلیفی نگردد آگاه ~ دانا که بمیره رسند و بایرفتن توفیق رفیق او نشود و ابا لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان بتحقیق آمده بودند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق
براستی و ما بدلالت ایشان راه توحید یافتیم و نودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید
آن را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطاییست بی رنج است و دیگر آن که میراث گرفتگان اند از کافران
چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان شود در بهشت
و نادی اصحب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحب النار اهل دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستیکه یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار
ما از مثوبت حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبت حقا راست و درست بی شبه
قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم آن را آنچه خدای گفته بود فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بینهم میان بهشتیان و
دوزخیان ان لعنة الله بدرستیکه لعنت خدای علی الظلمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمانرا عن سبیل
الله از راه خدای و یبغونها و می طلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای و هم بالاخرة و ایشان بسرای آخرت کفرون نا
گرویدگان بودند و بینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نخواهند رفت کما قال
فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید و علی الاعراف و بر اعراف رجال مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ
یعرفون میشناسند این رجال کلا همه اهل بهشت و دوزخ را بسیمهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف
گویند که ساکنان آن عارف اند باحوال فریقین و اینها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان
چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر ثعلبی منقول است
از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلند است از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند بنازکی و سفید رویی و دشمنان خدا را
دانند بتیرگی و سیاه رویی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند یا کسانی که از ایشان راضی بوده یکی نه و یا موحدان باشند مقصر در عمل و مدتی لبوث ایشان بر اعراف جهت تقصیر
ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت و نادوا و ندا کنند اصحاب اعراف اصحب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلم علیکم تحیت
خدای بر شما باد و با خوشحالی شما که بدار الاسلام سلامت رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند و هم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت
در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت منکر بوده در دوزخ در دخول سجده ام مرجحی نبود و استحقاق خلق
بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند و اذا صرفت ابصرهم و هرگاه که چشمهای ایشان را گردانند در تفسیر
زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تلقاء اصحب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدا و گویند ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مع القوم الظلمین
مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن و نادی اصحب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا مردانی را که بشناسند ایشان را یعرفونهم بسیمهم بعلامتهای ایشان
از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان روسا کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدا امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه اند
به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد

از شما عذاب را جَمْعُكُمْ مالی که جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب از شما نشد پس
اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و صهیب و خباب و امثال ایشان که کافران گویند أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه الَّذِينَ آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که لَا يَنَالُهُمُ
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ درآئید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس
فرمود که چون اهل اعراف به بهشت درآیند دوزخیان را طمع بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوئیم حق سبحانه اذن فرماید
اهل بهشتیان در روی دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را شناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان شراب و طعام
بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا که بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ
بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع اطعمه تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا
مشغول و بازیچه یعنی ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت
تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدارست فریبنده و مکاریست بازی دهنده مثنوی هر دیده اعتبار خواب است دره که ز اصل سراب است مشغول مشو بسیم و زر و نش اندیشه
کن کرم و سرد ایام سرمایه آفت است زینهار خود را از فریب نگهدار فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فرا گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند در غفلت نگذرانیدند لِقَاءَ
يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنان بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بهر آینه آوردیم
برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ بکتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او عَلَىٰ عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى و آوردیم
این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ
مگر عاقبت کتاب و حقیقت آنرا از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزیکه
بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت است يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی چون کافران
که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستیکه آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و بدرستی و ما تکذیب
کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَلْ لَنَا آیا هست ما را مِنْ شُفَعَاءَ شفاعت خواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم بدنیا
فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را
باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بود ع ۶
که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای بیت دیروز بد بودم امید سیدت امروز برفت و نا امیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستیکه پروردگار
شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندی است جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ او است آنکس که بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار
شش روز چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که عبارت از وقت است معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا
است وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بیک کن دلیل است بر اختیار قادر مختار
و اشارت است بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی نظم ز شیطان است تعجیل و شتاب
خوی رحمان است صبر و احتساب با تانی گشت موجود از خدا تا بشش روز این زمین و چرخها ورنه قادر بود کز کن فیکون صد زمین و چرخ آوردی برون این تانی از پی تعلیم تست صبر
کن در کار دیر آور درست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد و مراد بدان یا استولی گفت بر آن تخصیص عرش بالاستیلا بجهت آن باشد که عرش اعظم
مخلوقات است و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این جمله متشابهات قرآن است باید و ایمان آریم و تاویل آن بحق میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ در می کشد
خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را نیز اکتفا بیاد ضدین يَطْلُبُهُ حَثِيثًا میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید
حَثِيثًا شتابنده و در زیر نیست طالب بشب وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ
الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ بدانید که خدای راست آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ یا مراد آنست که آفرینش و تصرف در آنها او است تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگ است خدای که بوحدانیت در الوهیت

وفردانیت در ربوبیت رب العالمین ۞ آفریدگار همه عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا وخفیة ۞ در خواستن تضرع کنان و پنهان یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بخوانید و او
تضرع نشانه احتیاج است و پنهانی نشان دلیل اخلاص و محتاج مخلص را رد نکند بیت مصرع نومید نیم که نا امید کفر است ۞ انه لا یحب المعتدین ۞ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد
از حد در گذرندگان را یعنی آنها که دعای کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سماوات و لا تفسدوا فی
و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن با ایمان یا بعدل وادعوه و بخوانید خدا را خوفا از بیم عقاب وطمعا و بامید ثواب ان رحمت
الله بدرستیکه رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل
بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بر تو بنایی امیدوارند بیت من اگر جفاست کارم تو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم
که تو منبع وفایی وهو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از باران حتی اذا اقلت
تا چون بردارند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد دبور بعد از
باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بردارند سقناه براندیم آن ابر را لبلد میت برای احیای زمین مرده فانزلنا به الماء پس فرو فرستیم بدین ابر آب
بران زمین فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نخرج الموتی زنده کنیم و بیرون آریم
مردگان را از قبرهای ایشان و احیاء ارض که مورد احیاء اموات است بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال
کنید والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدا و منت او که بسهولت آرد
باسانی و خوبی والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در ان هیچ نفعی نباشد این مثلی است که حق سبحانه و تعالی برای
فرمود در شأن مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن بزمینی پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح
او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شور سنبل بر نیارد درو تخم امل ضایع مگردان کذلک
همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم این آیت ها را در ضرب امثال و در فنون احوال لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجا آرند و در
مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم نوحا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را و نوح پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل
بودند و بت می پرستیدند فقال یا قوم پس گفت نوح ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را بیگانگی ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس او را
برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستیکه من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت قال
الملأ گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش خدایان بعبادت یک خدای دلالت
میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی رسول و لیکن من پیغمبرم من رب العالمین
از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش وانصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما واعلم و میدانم من الله از وحی
خدای که بمن آمده ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از قوت قوم نوح عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند ... چون نام پیغام و وحی شنیدند تعجب کردند نوح گفت او عجبتم
آیا شگفت میدارید و عجب مینمایید ان جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما یعنی آدمی هم از
شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما بخشایند
کردن از شرک فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح نوح را و نوح دعا کرد بهلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی در آمد حق طوفان فرستاده همه
کافران را هلاک کرد و نوح با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن والذین معه و آنان را نیز که با وی بودند فی الفلک
در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا آنان را که دروغ شمرده بودند دلائل وحدانیت یا معجزات
نوح بر نبوت انهم کانوا بدرستیکه قوم نوح بودند قوما عمین گروهی کوران که از تفکر آیات وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح در بعضی آیات و سوره خواهد آمد
انشاء الله تعالی والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی خویش ایشان هود را عاد که قبیله را بدو خوانند چهارم پدر هود است و هود بن
عوص بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و برین قول از انبیای عاد باشد و قبیله عاد مردم بلند بالا و توانا بوده
و از ایشان در تمام روی زمین در ان زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان میکردند حق تعالی هود را بر ایشان فرستاد تا بیان

٧٤٥

قبيله ايشان را بتوحيد دعوت كرد قَالَ يٰقَوْمِ گفت اى قوم من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستيد خدا را و بيگانگى او قايل شويد مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ نيست شما را معبودى غَيْرُهٗ بجز وى و بتان
مستحق عبادت نيستند اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آيا نمى پرهيزيد از عذاب خدا قَالَ الْمَلَاُ گفتند گروهى از بزرگان و پيشوايان الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانكه كافر بودند مِنْ قَوْمِهٖ از گروه او چه بعضى از
قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما كافران گفتند اى هود اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستيكه ما ترا مى بينيم فِىْ سَفَاهَةٍ در بيخردى كه دين قديم را ميگذارى و دين محدث
مى آرى وَّاِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقيق ما گمان ميبريم ترا مِنَ الْكٰذِبِيْنَ از دروغ گويان در آنچه ميگوئى قَالَ يٰقَوْمِ گفت هود اى گروه من لَيْسَ بِىْ سَفَاهَةٌ نيست مرا خفت عقل
و حماقت وَّلٰكِنِّىْ رَسُوْلٌ و ليكن من فرستاده ام مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ از پروردگار عالميان اُبَلِّغُكُمْ ميرسانم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّىْ پيغامهاى آفريدگار خود را وَاَنَا لَكُمْ و من مر
شما را نَاصِحٌ اَمِيْنٌ نصيحت كننده ام راست گوى بى خيانت اَوَعَجِبْتُمْ آيا عجب آيد شما را اَنْ جَآءَكُمْ آنكه بيايد بشما ذِكْرٌ پندى يا پيغامى مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلٰى
رَجُلٍ مِّنْكُمْ بر زبان مردى از جنس شما يعنى هم نسب شما كه او را دانيد و شما را داند سبب فرود آمدن ذكر بروى آنكه لِيُنْذِرَكُمْ تا بيم كند شما را از عقوبت الهى وَاذْكُرُوْا و ياد كنيد نعمت خدا را
اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ چون گردانيد شما را جانشينان و ساكنان زمين احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ از پس هلاك قوم نوح وَّزَادَكُمْ فِى الْخَلْقِ و بيفزود شما را در آفرينش بَصْطَةً
قوتى يا زيادتى و شما را بر مردمان غلبه گفته اند مراد از بسطه طول قامت است كه مقدار كوتاه ترين قدهاى ايشان شصت گز بوده و درازترين صد گز فَاذْكُرُوْا پس ياد كنيد اٰلَآءَ اللّٰهِ
نعمتهاى خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ تا شايد كه شما رستگار شويد قَالُوْا گفتند آن گروه مر هود را اَجِئْتَنَا آيا آمده بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمائى كه بپرستيم خدا را وَحْدَهٗ يگانه و يكتا و
نَذَرَ و دست بداريم و پرستش فروگذاريم مَا كَانَ يَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا آن چيزى را كه بودند كه مى پرستيدند پدران ما از بتان با آنچه وجه ترك عبادت ايشان بگويم و تو ما را از عذاب ترسانى
فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ پس بيار آنچه وعده ميكنى ما را اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ اگر هستى تو از راست گويان در نزول عذاب قَالَ گفت هود قَدْ وَقَعَ بدرستيكه واجب شد عَلَيْكُمْ
مِّنْ رَّبِّكُمْ رِجْسٌ عذاب وَّغَضَبٌ و خشم بر شما فرود آيد از پروردگار شما عذابى و خشمى اَتُجَادِلُوْنَنِىْ آيا مجادله ميكنيد با من فِىْ اَسْمَآءٍ در كار اين نامها يعنى اين بتان كه هر يك را نامى
نهاده ايد بعضى را سقيه گفتند و گمان ايشان آن بود كه باران ايشان مى بارد و برخى را حافظه ميخواندند كه در سفر نگاهبان ايشان باشند و بعضى را رازقه و سالمه گمان ايشان آن
بود كه ارزاق و سلامت احوال از ايشان است و اين الفاظ اسماء بودند بى مسمى چه اصنام كه جمادات بودند قدرت بر اينها نبود پس هود فرمود كه مجادله ميكنيد در نامهائى كه از روى
جهالت سَمَّيْتُمُوْهَآ اَنْتُمْ نام نهاده ايد ايشان را وَاٰبَآؤُكُمْ و پدران شما مَّا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا نفرستاده است خداى بجواز عبادت ايشان مِنْ سُلْطٰنٍ هيچ حجتى برهانى چون حق آشكار
شد و شما بر عناد و مكابره اصرار نموديد فَانْتَظِرُوْا پس چشم داريد و منتظر باشيد نزول عذاب را اِنِّىْ مَعَكُمْ بدرستيكه من نيز با شما مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ از منتظرانم مراد آورده اند كه سه
سال باران از ايشان باز داشت و بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هر گاه بليه نازل شدى توجه بموضعى نمودندى كه حالا خانه كعبه است و آنجا توده از ريگ سرخ بودى كه مسلم و مشرك بيك بجوم
بدانجا كردندى و بعد عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فايز شدندى و از مخاوف خلاصى يافتندى پس قوم عاد بجهت آن سفر نمودند قيل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر
از اعيان قبيله خود بمكه رفتند و بر معاويه بن بكر از اولاد عمليق بن لاوذ كه در آن وقت حاكم مكه بود نزول كردند و بعد از اقامت مدت ضيافت اجازت طلبيدند كه بجهت دعا
و طلب باران بموضع معين بروند مرثد كه يكى از رؤساى عاد بود و بهود ايمان داشت فرمود كه بدعاى شما باران نخواهد آمد مگر كه اطاعت هود نمائيد و از در توبه و استغفار در آئيد تا حق تعالى
از سحاب عنايت بر شما باران رحمت باراند پس قيل و اصحاب او از معاويه خواستند تا او را بند كرده نگهداشت و گفته است كه بموضع عاد رو و قيل با قوم خود بر آنجا رفته گفت خدايا بده قوم
عاد را از باران آنچه ميخواهند في الحال سه پاره ابر برآمد يكى سفيد و يكى سرخ و يكى سياه و منادى ندا كرد كه اى قيل از اين سه ابر آنچه ميخواهى يكى براى قوم خود اختيار كن قيل ابر سياه اختيار
كرد كه باران او بيشتر مى باشد و از مكه بيرون آمده با قوم خود روى به بلاد قوم خود نهاد و چون آن ابر سيه به مغيث كه از مساكن ايشان بود رسيدند و بشارت بمردم قبيله رسانيد و عاديان خوش شدند
شده بتفرج ابر از منازل خود بيرون آمدند عذاب الهى بر ايشان نازل شد چه در آن ابر ريح عاصف بود كه از او صرصر گويند در هفت روز و هشت شب تمام عاديان را هلاك كرد و هود با
خود بسلامت ماند و تفاصيل اين قصه در اثناى آيات مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى حق تعالى از نجات مومنان و هلاك كافران خبر ميدهد فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات داديم هود را وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ
و آنانكه با وى بودند يعنى در دين با او يكى بودند بِرَحْمَةٍ مِّنَّا برحمتى از ما كه ايشان را بخشيديم و بخشايش بود از ما بر ايشان وَقَطَعْنَا دَابِرَ و ببريديم دنباله الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنان را كه تكذيب كردند
بِاٰيٰتِنَا نشانهاى قدرت ما را يعنى ايشان را از اصل ببريديم و بنياد بر انداختيم وَمَا كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ و نبودند قوم عاد گرويدگان بوحدت معبود و برسالت هود وَاِلٰى ثَمُوْدَ و فرستاديم بقبيله ثمود و ثمود قبيله
بوده اند از عرب نسبت ايشان بثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح منتهى شده و مساكن ايشان در ميان حجاز و شام حجر كه آنرا حجر مى گفتند [illegible] فرستاديم بديشان اَخَاهُمْ صٰلِحًا
برادر ايشان را در نسب كه صالح بود و صالح [illegible] قَالَ گفت صالح چون برسالت بر ايشان آمد يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ اى گروه من بپرستيد خدا را [illegible]
مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ [illegible]
[illegible]

چیزی در خواه و ما نیز از خدایان خود چیزی در خواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگران را متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند در روز عید
حاجتیکه از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و سرافکنده سرها را در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که
منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه می گفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی آبستن باشد صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من
بقدرت کامله خود که معجز ایمان را ثابت چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین سخن سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت
نماز بگذارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند نالید و بشکافت و ناقه بدان وجه
که دعا قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بیست گز بود و در عظمت جثه چون کوهی بنمود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان
دران می نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و دیگر اشراف قبیله ثمود در بادیه ضلال سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار
بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت * یکی بوادی ضلال بماند سرگردان * یکی بوسوسه از نور رفت سوی سقر * یکی ز پیروی حق گرفت ملک جنان *
القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاههای ایشان بطریق نوبت او را می رسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم
بدرستیکه آمده است بشما بینة من ربکم معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدای است
اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از سنگ تا باشد لکم آیة مر شما را نشانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این
ناقه را تأکل فی ارض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای شما را در خوردن او هیچ مؤونتی نباشد و لا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم
پس فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک که استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از ظهور معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان
بر کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را
فی الارض در زمین حجر تتخذون میگیرید من سهولها از زمین نرم قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون الجبال و می تراشید کوهها را
بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی
غایت مجوئید فی الارض در زمین حجر مفسدین در حالتیکه قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند چنانچه میفرماید
قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردنکشی میکردند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا مر آن کسانرا که از ضعیفان شمرده بودند
یعنی بیچارگان لمن آمن منهم مر آن کسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید أن صالحا مرسل آنکه صالح علیه السلام فرستاده شده است من
ربه از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا می گفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستیکه ما بما أرسل به بر آن چیز که صالح علیه السلام بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت
مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او انا بدرستیکه ما بالذی آمنتم به بآن چیزی که گرویده اید بدان
کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزیکه نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان را می آشامید و در روزیکه نوبت قوم بود
آب چاهها بچهار پایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر آنکه ناقه در تابستان بظهر وادی میرفت چه بغایت سرد بود و انعام قوم ازو هراسان شده ببطن وادی می رفتند و در زمستان ببطن وادی میرفت چه
در بطن وادی گرم تر بود و چهار پایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بایشان می رسید و دو زن که ایشانرا عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این ضرر بیشتر بدیشان میرسید
قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بر آن آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان چنانچه حق سبحانه و تعالی
میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا و گفتند از راه استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار
بما آن چیزی را که بما تعدنا وعده می کنی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین اگر هستی تو از فرستادگان راستی فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا زلزله بعد از پی کردن ناقه ...
بعد از شنیدن صیحه عظیمه فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم در سرای خویش جاثمین بر روی در افتادگان و بر جای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید از ایشان
و فتنه ناقه را کشتند خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت صالح از روی تحسر ای گروه من لقد ابلغتکم بتحقیق رسانیدم بشما
رسالة ربی پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید شما
الناصحین نصیحت کنندگانرا که از راه مهربانی شما را بایمان میخوانند و از اتباع نفس و شیطان منع میکنند ولوطا و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر را که برادرزاده ابراهیم
بود آزر ... چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد برادرزاده او لوط با او بود و خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده سدوم ... آن اعظم

مداین بود و دیگر عامورا و داوما و صابورا و سعود او گویند صعود و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بتوحید دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان
بود و بجز اندک مردی ایمان نیاوردند و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود و حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمد یاد کن قصه لوط را اذ قال چون گفت
لقومه مر اهل سدوم را که لوط میان ایشان بود اتاتون آیا می آیید شما الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطت ما سبقکم بها من احد پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما
این کار نکرده اند من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان انکم آیا شما و حفص انکم بطریق خبر خواند یعنی بدرستیکه شما ای قوم لتاتون الرجال می آیید بمردان شهوة
از روی مباشرت من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بطریق حق نیستید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی اسراف کنندگان و از
حد در گذشتگان وما کان جواب قومه و نبود جواب قوم لوط بازای این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم بعضی اخرجوهم بیرون کنید لوط را و دختران
او را و آنها را که ایمان آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی سدوم انهم بدرستیکه لوط و متابعان او اناس یتطهرون مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در دین ما
با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید و عذاب ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی و چون عذاب نازل شود فانجیناه پس نجات
دادیم لوط را از آن واهله و کسان او را از اهل بیت و مومنان الا امرأته مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را با اخبار لوط اعلام مینمود
کانت من الغابرین بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نکرد در میان قوم لوط هلاک شد وامطرنا و بارانیدیم علیهم بر کفار قوم لوط ۱۰
مطرا بارانی عجب بارانی یعنی سنگ آن سنگ بود که بر سر قوم لوط بارید فانظر پس بنگر ای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گنه کاران والی
مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم بود اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین قال گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا ع ۱۲
الله بپرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبود بحق جز وی قد جاءتکم بدرستیکه آمد شما را بینة من ربکم معجزه روشن از
پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا میکنند میگوید که معجزه شعیب آن بود که چون
خواستی که بکوهی بلند بر آید کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب با آسانی بر صعود کردی و برکت قوم وی را و کیل و دو میزان بود یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی
و بدان خوردتر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما می نمایم فاوفوا الکیل پس تمام و درست سازید
الکیل را والمیزان و اوزان را یا در کیل و وزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید
ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن زمین ببعثت انبیا و انزال کتب ذلکم این عمل که میفرمایم خیر
لکم بهتر است مر شما را ان کنتم مومنین اگر هستید شما گرویدگان چون قوم شعیب در شهر برقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از
بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت ولا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ اموال توعدون و بیم میکنید مردمان را و گفته اند ایشان بر سر
راهها نشستندی هر که خواستی بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را وتصدون و باز دارید عن
سبیل الله از راه خدای من امن به کسی را که ایمان آورده است به بخدای وتبغونها و میجوئید مر راه خدای را عوجا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید واذکروا و یاد کنید
منت خدا را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلا اندک از جهت عدد و عدد فکثرکم پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین
بن ابراهیم دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وانظروا و بنگرید کیف کان چگونه
بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب روی بمومنان کرد و گفت وان کان طائفة و اگر چنانچه
گروهی منکم از شما امنوا بگرویدند بالذی بانچیزیکه براستی ارسلت به فرستاده شده ام با آن وطائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یؤمنوا نگرویدند و قومی از ایشان
بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی
شعیب فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبائی کنید حتی یحکم الله تا وقتیکه حکم کند خدای بیننا میان ما دو گروه وهو خیر الحاکمین و خدای

بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنت نیست قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب

بعد از انکار دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب والذین امنوا و آنرا نیز که گرویده اند بیرون میکنیم معک با تو من قریتنا از دیه
خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد شما فی ملتنا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند
همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب جواب ایشان برین وتیره داد قال گفت شعیب اخبار میکنید

مارا بعود وا و لو كنّا و اگرچه باشیم كارهين ناخواهان یعنی چگونه درآئیم بدین شما و ما آنرا کاره باشیم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوئیم مر خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترينا
بدرستیکه افترا کرده باشیم و بربسته على الله كذبا بر خدای دروغی در رسیده آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بران طریق باشید و بدین سبب آنرا ملت می
گفتند پس شعیب فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و بیایند فی ملتکم
در کیش شما بعد اذ نجانا الله منها بعد ازانکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس مفتریان باشیم و ما یكون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فيها آنکه باز گردیم
بملت کفر الا ان يشاء الله مگر آنکه خواهد خدای ربنا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا و رسیده است
پروردگار ما کل شیء بهمه چیز علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها او داناست بعواقب کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزاء آن
و شما در تهدیدیکه می نمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه على الله توكلنا بر خدای توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب روی از معاندان بر تافت
و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه نمود و گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما بالحق براستی و انت خير الفاتحين و تو بهترین حکم
کنندگانی و قال الملأ و گفتند گروهی اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت
کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم بدرستیکه باشید شما اذا لخاسرون آن هنگام از زیان زدگان که آئین قدیم را که از اسلاف بشما رسیده بگذارید و از روش
پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان باشید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او شما را ازان منع میکند پس چون شعیبیان
نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا زلزله در سوره هود مذکور است که اهل مدین را صیحه هلاک کرد و صیحه در آمد که زمین را بلرزانید
یا آنکه صیحه مقدمه زلزله بود چه معتبر شده که زلزله ای صیاح برباح می باشد و قدر چنین آورده که جبرئیل فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فاصبحوا پس شدند فی دارهم در شهر
و منزل خود جاثمين بر رو افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الذين كذبوا شعيبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کان لم یغنوا فیها گوئیا هرگز نبوده اند
دران شهر الذين كذبوا شعيبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كانوا هم الخاسرين بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بعقوبت متوجه و لزوم عقوبت آورده اند که چون
شعیب با کسانیکه عذاب مشاهده کرد ازان بلده عزم خروج کرد فتولى عنهم پس روی بگردانید از کافران و قال یا قوم و گفت از روی تحسر کای قوم من لقد ابلغتكم بدرستیکه رسانیدم بشما رسالات
ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لكم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان
در روی شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فكيف آسى پس چگونه تاسف خورم و اندوه خورم و غمناک شوم على قوم كافرين بر هلاک قومی از کافران که مرا
تصدیق نکردند و بعضی الزام با جبر هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می باید کفار قریش را بسیغمبر و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قرية در شهری من نبی هیچ
پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا اهلها مگر که گرفتیم اهل آن شهر را بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و رنج و بیماری لعلهم يضرعون تا شاید که ایشان زاری کنند و
پند پذیرنده تضرع بی خود نمایند و اهل مسند فتح گردد چون بلا و محنت متنبه نشدند ایشانرا بنعمت و راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مكان السيئة الحسنة بجای بلا
و مرض و شدت سلامت و صحت حتى عفوا تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال و هم برجال آنگاه آغاز کفران کردند و قالوا و گفتند این محنت و مضرت از عادت دهر
و طبیعت روزگار است قد مس بدرستیکه رسید آباءنا پدران ما را الضراء والسراء سختی و فراخی یعنی بر زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و وقتی صحت و وقتی بیماری
و ما نیز همچنان ... کفر و ایمان را درین ماجرات دخلی نیست فاخذناهم بغتة پس فرا گرفتیم ایشانرا ناگهان یعنی در حالتیکه
ایمن بودند و هم لا يشعرون و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب دیده باشند و لو ان اهل
القرى و اگر چنانچه اهل این دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند آمنوا بگرویدندی بخدای و اتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا هر آینه می گشادیم علیهم
بر ایشان برکات برکتها من السماء از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران والارض و از زمین بر آمدن حاجات یا رستن نباتات
ولكن كذبوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذناهم پس فرا گرفتیم ایشانرا بما كانوا يكسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان
بمواعید حق ... اعتماد ... کنند ... برکت ... اشارت بدان ... جوارح و اعضای ایشان
... ازان آسمان برکت ارض عبارت ازان است نظم در زمین و آسمان ... از زمین ... برکت بر آسمان معرفت ... افامن
... اهل القرى ... ان يأتيهم بأسنا ... بیاتا ... وهم نائمون ...
... عذاب ... او امن اهل القرى ان يأتيهم بأسنا ضحى ... عذاب ...

ع ۱۱

در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی متصرف در مهمات دنیا که بازیچهٔ غافلان است مشغول باشند بمحض سخریت که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن گمان
نبودند برده و بترتیب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای که مکر استعارت است از استدراج بنده و گرفتن او بر جهتی که نداند فَلَا يَأْمَنُ پس ایمن نشوند
مَكْرَ اللَّهِ از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروهی زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده بر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد و راه ننمود خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَ ۱۴ ع ۶
رْضَ برای آنکسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت پناه‌اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان
کرد آنکه أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنرا که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُمْ بگیریم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم وَنَطْبَعُ و مهر نهیم
عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب که دل منشرح است الحق می شنود در حدیث آمده که گوش دل از استماع کلام
حق نصیبه دارد نه گوش آب و گل نظم این سخن از گوش دل باید شنود گوش گل اینجا ندارد هیچ سود گوش سر با جمله حیوان همدم است گوش سر مخصوص نسل آدم است گوش سر چون حاجب گوینده هست گوش
سر بهل گرا کند و لیکن صحبت نیابد حضرت رسالت پناه را میفرماید تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها که نسبت با هم مذکور داشتیم چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو
مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستیکه آمدند بالای آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلائل
واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آوردند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند لیکن مؤمن نشدند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب کرده بودند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب اصرار در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذَلِكَ مانند آن مهرها سخت
که بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای کافران مراد اینجا انذار کفار قریش که خدا میداند که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم
لِأَكْثَرِهِمْ مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا
و بدرستیکه یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشانرا لَفَاسِقِينَ شکستگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از پیغمبران مذکور مُوسَى موسی بن عمران
بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را اعطا کرده بودیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب
سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن
آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگرویدند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران که غرق شدند
حضرت موسی چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح درآورده باز عزم مراجعت با مصر فرمود و در اثنای طریق کوه ایمن رسیده خلعت پیغمبری
یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصه در اثنای سوره آینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان
و سرکشی و دعوی ربوبیت منع نماید موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد و آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون بدرستیکه
من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بانکه تصدیق من کنی مستقر و راسخم عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا
الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستیکه آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرْسِلْ پس بفرست
مَعِيَ با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن
بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسر مصعب ابن ریان
را حرمت سیدی و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست در زمان بلاد انا ربکم الاعلی گشاد و بنی اسرائیل که او را قبول نکردند او گفت پدران شما
بندگان پدر من بوده اند شما بنده زادگان باشید ایشان را به بندگی گرفت تا وقتیکه موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا با وطن آبای خویش بروند قَالَ گفت
فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان بیار معجزه خود را فَأَلْقَى عَصَاهُ
پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از افگندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه اژدهاست زرد آمده که آن عصا اژدها شد دهن
گشاده ما بین لحیین هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون کرد و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق
بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی بحق آن کس که ترا بدان فرستاده است که عصا را بگیر من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را با تو بفرستم موسی عصا
را بگرفت همان عصا شد فرعون گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست راست را که بر گریبان بر زیر بغل چپ آورد و گرم کرد و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا
هِيَ پس آنجا او بَيْضَاءُ سفید بود با شعاع و در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنَّاظِرِينَ مر بینندگان را آورده اند که موسی مردی گندم گون بود و چون ۱۳ ع

دست در گریبان کشید و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی دست راست خود بفرعون نمود و گفت این چیست گفت دست تست پس در گریبان کرد و بیرون آورد شعاع نور آن
که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اولی شد القصه چون فرعون بعد ازین مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی با ایشان مشاورت کرد قَالَ
الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این موسی لَسَاحِرٌ هرآینه جادوی است عَلِيمٌ دانا بفن سحر ماهر در آن که چوب را اژدها میسازد و دست
گندم گون را بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَن يُخْرِجَكُم آنکه بیرون کند شما را از قبطیان مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون
چون این سخن بشنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر این چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم او را تا بسبب زندگی تمام وَأَرْسِلْ
فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر ساحر که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق
در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی و در وسائط معوده با قصی این صعید بودند و در تفسیر میامی آورده که در دیار صعید برادر بودند که ایشان را در فن
سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بایشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر خود بر مادر سر ایشان را برد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند ای پدر ملک مصر ما را
طلبید بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصائیست که چون می افگنند اژدها میشود و هرچه پیش او می آید میخورد و فرعون را عجز کرده کار ما را بمعارضه
فرمایند صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب میشوند آن عصاها اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن کار دو نیست که سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد اثری
ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما را بلکه هیچکس از عالمیان قوت معارضه ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند در زاد المسیر گوید که هفتاد
هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ و آمدند جادوان پس فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان
بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا باشد ما را مزدی إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری باشد مزد شما را وَإِنَّكُمْ و شما باشید
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزدیک من در آئید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در تیسیر
ابیات آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون مهتر آمدند سابور و عادور واقعه سوال و جواب پدر با قوم گفتند ایشان تفحص خواب موسی کرده و از وی عصا شدن عصا در سایر بلیغ نمودند
معلوم شد که هرگاه که موسی در خواب میشد عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و بهانه پیدا میکردند تا وقتیکه فرعون روز معین را طلبید و مقرر
شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنها چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج نشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد
هزار ساحران بیکطرف صف کشیدند و موسی و هارون بیکجانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَن تُلْقِيَ یا آنست که تو می افگنی
عصای خود را وَإِمَّا أَن نَّكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افگنندگان حبال و عصای خود را قَالَ گفت موسی از روی کرم و تسامح و تخلق که ایشان را باشد که أَلْقُوا شما افگنید
فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفگندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
و بترسانیدند مردمان را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را چون بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف
را بسیماب کرده چون حرارت آفتاب بدان رسید بانجار زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند
و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ
بسوی موسی أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفگن عصای خود را پس موسی عصا بیفگند اژدها شد دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند
و بدروغ تخیل می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن ازدحام هلاک گشتند
پس موسی او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی وَبَطَلَ و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه
بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی غالب شد یا فرعون
و قوم او مغلوب شدند وَانقَلَبُوا و بازگشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و ما ابتدی بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افگنده شدند جادوان بر روی خود سَاجِدِينَ
سجده کنندگان مر خدا را قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رب العالمین
رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار موسی و هارون و همه عالمیانست قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان آمَنتُم بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
پیش از آنکه دستوری دهم شما را إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این لَمَكْرٌ تدبیر خفیست که شما مَّكَرْتُمُوهُ ساخته اید آن را فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما
با موسی مواضعت کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید ازین شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیان اند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را باشد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

قصه موسی عم با فرعون و ساحران

پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب داده‌اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیْدِیَکُمْ دستهای شما را وَاَرْجُلَکُمْ و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ
بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ پس بردار کشیم اَجْمَعِیْنَ همهٔ شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوْٓا گفتند جادوان آنکه ما را از مرگ چه ترس باشد و از وعید کشتن چه بیم که
بمرگ مشتاق‌تریم از تشنه بآب زلال برآنکه بسبب موت اِنَّآ اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بازگردنده‌ایم پس خواهان آن نباشیم و فی المثنوی المعنوی نظم جانهای بسته
اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب تن فتد زار روح از لقای دوست یابد صد فتوح [illegible]
یعلمون وَمَا تَنْقِمُ مِنَّآ و ترک فرعونی منکر نمی‌شوی از ما و عیب نمی‌کنی ما را اِلَّآ اَنْ اٰمَنَّا مگر آنکه ایمان آورده‌ایم بِاٰیٰتِ رَبِّنَا بآیتهای پروردگار لَمَّا جَآءَتْنَا آنگاه که آمد بما و مشاهده
کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَیْنَا بریز بر ما و افاضت کن صَبْرًا شکیبایی در بلا تا جزع نکنیم وَّتَوَفَّنَا مُسْلِمِیْنَ و ۱۴
بمیران ما را مسلمانان و ثابت قدم در دین وَقَالَ الْمَلَاُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون اَتَذَرُ مُوْسٰی وَقَوْمَهٗ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را
لِیُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند وَیَذَرَکَ و پرستش ترا بگذارند وَاٰلِهَتَکَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته‌اند که فرعون خلق ع ۱۴
را به پرستش خود میفرمود و خود پرستندهٔ کواکب بود و اصح آنست که او در صورت خود بتان ساخته بود و هر یکی از قوم را بتی داده بود که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت
انا ربکم الاعلی ایشان خدایان خود را ترک کنند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تحتگاه فرعون او را تحریض و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ اَبْنَآءَهُمْ زود باشد که
بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْیٖ نِسَآءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قٰهِرُوْنَ و ما بر ایشان
غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی روی آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهِ گفت موسی گروه
خود را اسْتَعِیْنُوْا بِاللّٰهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوْا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ بدرستیکه زمین مر خدا راست یُوْرِثُهَا میراث میدهد آنرا مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد
مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود در این سخن وعدهٔ هلاک قبطیان است و دادن ولایت ایشان بحضرت بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزکاران
راست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت فرموده قَالُوْٓا گفتند اُوْذِیْنَا ما را می رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ اَنْ
تَاْتِیَنَا پیش از آنکه تو بیایی بزمین مصر نیم روز ما را بخدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و از پس آنکه آمدی ما را پس ازانکه تو آمدی تمام روز ما را بکار میفرمایند یا معنی ازین
ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی از روی تعریض عَسٰی رَبُّکُمْ شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای اَنْ یُّهْلِکَ
عَدُوَّکُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او وَیَسْتَخْلِفَکُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَیَنْظُرَ پس بنید خدای که بوقت ۱۵
حکومت و دولت کَیْفَ تَعْمَلُوْنَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را ازان جزا دهد آنکه حق بعد از هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند وَلَقَدْ اَخَذْنَآ
و هر آینه بگرفتیم اٰلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِیْنَ بقحط و تنگی و خشکسالی وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرٰتِ و نقصان بعضی از میوه‌های ایشان لَعَلَّهُمْ ع ۳
یَذَّکَّرُوْنَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَاِذَا جَآءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوْا لَنَا
هٰذِهٖ میگفتند برای ماست این نیکوئی و ما مستحق آنیم وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَیِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا یَّطَّیَّرُوْا فال بد گرفتندی بِمُوْسٰی وَمَنْ مَّعَهٗ بموسی و آنانکه با وی
بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد اَلَآ آگاه باشید اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشان
است که در علم الکاتبین نوشته چنانچه خبر برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان یعنی قبطیان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آنچه بدیشان رسد
از مکاره و احوال بواسطهٔ شومی اعمال است وَقَالُوْا و گفتند فرعونیان موسی را مَهْمَا تَاْتِنَا بِهٖ هرگاه که بیاری بما هر چیز که بیاری مِنْ اٰیَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزهٔ تو
است مثل قحط و مرض و امثال آن لِّتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِیْنَ پس نیستیم ما ترا گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند
آیه فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَیْهِمُ الطُّوْفَانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ بر ایشان وَ
الْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا شپش وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون اٰیٰتٍ مُّفَصَّلٰتٍ در حالتیکه این چیزها نشانهای قدرت ما بود و از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت
یک ماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته فَاسْتَکْبَرُوْا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری وَکَانُوْا و بودند قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود نظر بر آیات و
تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قَالُوْا گفتند از روی تضرع یٰمُوْسَی ادْعُ لَنَا ای موسی
بخوان برای ما رَبَّکَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَکَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ کَشَفْتَ
اگر باز بری و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَکَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ با تو بنی اسرائیل

تا هر حاجت خواهی بیسر فلما کشفنا پس آن وقت که باز بردیم بدعای موسی و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی که از زمانی که ایشان هم بالغوه
ایشان رسنده گاشتند بدان یا معین کرده بودند بدان اذا هم ینکثون ناگاه ایشان عهد را می شکستند در نقل آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و بظلمت ابر سخت منزل ... در ملدند و آب
سیحانها قبطیان در آمده مردان و زنان بجهت ایستادند و کودکان برلبهاشان تا دهن هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب
بدان خانها درنیامد القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند او از موسی التماس نمود و گفت از خدای خود درخواه تا این عذاب را از ما رفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای
سخن رفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت ... که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین می بایست حق تعالی
ملخ ... بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره پناه بموسی آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تو بگرویم حضرت موسی بصحرا بیرون آمد و بعصا
خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از زرعهاشان مانده گفتند که این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد
تا آنچه از زرع مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرد آغاز تضرع نمودند ولیکن بطراوت آن نقد بیزار شدند گفتند ای موسی ما را محقق گشت که تو در فن سحر از جمله ساحرانی دیگر باره حق
سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان در آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی ... در آمدندی باز تضرع نموده شرط کرده این بلا
رفع شد دیگر باره بر سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید ... سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ... می شد و اگر یکطرف جو رو ندی به سبب برکت
همین حال واقع بود دیگر اینچنین عهد کردند و بعد از کشف بلا ترک متابعت بجا نیاوردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان اراده انتقام کردیم از ایشان فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشان را
فی الیم در دریای قلزم بنزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وکانوا عنها غافلین و بودند از تامل در آن بی خبران واورثنا
القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک
فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام و مغاربها و جهات غربی از آن زمین التی بارکنا فیها آن زمینی که برکت پیدا کردیم در آن یا ارزانی
و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و علیهم و تمت کلمت ربک و تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل که آن نصرت
بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفا این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره ودمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته و پرداخته
کرده بود فرعون وقومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلها و ما کانوا یعرشون و آنچه بود که برافراخته بودند از بناها چون صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل ربع
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از قبیله لخم که در روزگار یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتهای
که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قوم را مجاور بتکده دیدند قالوا گفتند یموسی اجعل لنا ای موسی بساز از برای ما الها خدای یعنی تمثالی که آن را پرستیم کما لهم الهة چنانچه ایشان را خدایان
هستند که می پرستند قال انکم گفت موسی بدرستیکه شما قوم تجهلون گروهی اید که نمی دانید و جهل میورزید ... که توهم جواز عبادت غیر خدا ... ان هؤلاء بدرستیکه این گروه بت پرستان متبر
هلاک شده اند ما هم فیه با آنچه ایشان در آنند یعنی خدای بین داین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان را بدست ما ریزه ریزه خواهد کرد وباطل و زایل و مضمحل است ما کانوا یعملون
آنچه هستند ایشان میکنند از عبادت اصنام قال اغیر الله گفت موسی آیا بجز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی وهو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را علی العالمین
بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرموده واذ انجیناکم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را من آل فرعون از متابعان فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء
العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم می کشتند پسران شما را ... انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و شهوت خود و ١٦
فی ذلکم و در این رهانیدن بلاء نعمتی بود و یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک ع ١٢
فرعون کتابی بیاریم شما از نزد حق تعالی که در وی شما را باید در آن بیین مفصل باشد چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی از خدای درخواست تا آن کتاب بفرستد حکم شد که سی روز روزه
باشی پس از آن بطور آئی تا با تو سخن کنیم موسی سی روز روزه داشت و روز سیم بطور توجه نمود ... از آنکه با حق سبحانه سخن گوید واز دهن بوی ناخوش آید ... دفع آن را ... مسواک کرد ملائکه گفتند
از تو بوی مشک می شنیدیم آن را بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جبران آن ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وواعدنا موسی و وعده کردیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة سی شب
از ماه ذوالقعده چون مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است و آن شب می شود تاریخ را بشب مقید کرد و اتممناها بعشر و تمام کردیم آن سی را بده شب دیگر از ماه ذی الحجه فتم پس تمام شد میقات
ربه وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده بود اربعین لیلة چهل شبانروز وقال موسی و گفت موسی لاخیه هارون مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی نائب
من باش فی قومی در میان قوم من واصلح و اصلاح کن هر کار را که شایسته اصلاح است از امور ایشان ولا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین راه تباه کاران را ولما جاء موسی و چون
آمد موسی لمیقاتنا بوقتی که مقرر و معین کرده بودیم وکلمه ربه و سخن گفت باوی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در میان آورده اند که چون حق سبحانه خواست

سی شب بود بقیه روزها تا مدت فرمان تمام کرد از طور ظلمت برگرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد شیطان را از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمان با منظر وی در آوردند و ملائکه را دید
در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی سخن گفت و در تبیان آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی صد و بیست و چهار هزار و اصح آنست که در کشاف گفته که حق
جل شأنه از جمیع جهات با وی سخن گفت چون موسی علی نبینا و علیه السلام سخن حق بشنید و از جام کلام ملام ربانی جرعه ذوق محبت بچشید و فراموش کرد که او در دنیاست خیال است که در فردوس اعلی است و چون تمنای مشاهده لقا
قَالَ گفت موسی رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بنگرم بسوی تو أَنْظُرْ إِلَيْكَ بنظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا در دنیا
چه بکمال زوال بدان و جنت متبع شده که هر چه در دنیا بمنظر کنند و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه بجمال باقی ببین و بباقی مشاهده باید کرد و آن بهره در بهشت خواهد بود و بدانکه
موسی ... دلیل جواز رویت است چرا که اگر رویت محال بودی موسی این سؤال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست بیت ای بلبل که منتظر نوبهاری سرآید هر گل بر شاخسار
صد کشف ... مدار کرده که تمام موسی در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت بر علم مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قایم
مراد حق بود ... مقام است از قیام بمراد خود بیت لن ترانی بیر سید از طور موسی جواب هر چه آن از دوست آید سر بر کردن مثاب اگرچه تم لن ترانی رسید الجلال مرحم راحت
فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار ندارى از آن گفتم که لن ترانى وَلَكِنِ انْظُرْ و لیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از
تو بیشتر است فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ در جای خود هنگام تجلی من بر وی فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را
طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلَّى پس آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی
لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آن که حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکنند که حق سبحانه نور خود را از هفتاد هزار حجاب
بقدر درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بالین محنت بود شفا یافت و عرصه زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت
و حلاوت متصف گشت بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت
و شش کوه دیگر از وی جدا گشت سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا و بیفتاد موسی بیهوش از هول
آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه یوم جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از مرضه لا یلیق
حضرت تو است یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت
و جلال تو یا آنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای بیک لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب نیست گل عاجز و بیچاره شود ما عجب نیست که کوه بدان عظمت تحمل دید
نداشت که دل انسان را بحکم و لیکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را
معمور میسازد بیت دل بدرجه آنچه گردون بر نتافت دل بدان است آنچه عرش اندر نیافت پس حق سبحانه جهت تسلی دل موسی و تدارک آلی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ
گفت خدای يَا مُوسَى ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر پی
اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه
عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از شکر گویندگان بدان عطا وَكَتَبْنَا لَهُ و نوشتیم یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را
گفتیم که بقلم ذکر و نور النهر نوشت برای موسی فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده
ذراع بوده و لوحها از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگ سخت که از قیام مقرر کننده بود و چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بود و همه نوشته بود مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا گفتیم موسی را فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ
بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بتصدیق و عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا به نیکوتر آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و کل ما
الواح حسن بود و قولی آنست که احسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرما تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمعیت بین الفرائض و النوافل است و دیگر زده اند
ای بی نام شما را ای بنی اسرائیل سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که در زمین است یا شما را ولایت شام که آرام و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته
اند نشان دهم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از صدا و ندان خالی مانده تا عبرت گیرید و بدان قطع نظم عبرت جیراد و قصور ایشان نگرید چه بیان از ما ذات
دور گردون خرابست پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت و میزد نوبت بی نفیر بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قران است یا از فهم دلا
قدرت کرده آفاق و انفس در بعث نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنان را که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی هر گردن کشی را که متکبر است تا فهم سخن من نکنند

از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای تعالی چون خواهد که گراهی سازد دلهای مدعیان باطل را حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده میشود وَإِنْ يَرَوْا و اگر
ببینند این گردنکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانه را یعنی همه معجزات آنحضرت یا به لشکر شجاعی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیارند بدان از جهت تکبر و عنادی که دارند وَإِنْ يَرَوْا و اگر
ببینند این گردنکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این گردنکشان سَبِيلَ الْغَيِّ
راه سرای گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه گیرند و سیر کنند ذَٰلِكَ این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان
ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ نا آگاهان و بعضی گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمی
کردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنان که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآن است یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و تباه
گشت عملها که درین جهان کرده اند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بوده اند در دنیا يَعْمَلُونَ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ و فرا گرفتند
قوم موسی یعنی بساخت سامری و تابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله را جَسَدًا بدنی
لَهُ خُوَارٌ مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل روزی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم بدان
اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون
موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرامست هارون بفرمود که تا تمام
او را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله ساخت
اما بی روح بود پس علی گروهی گفته اند که از وی آوازی بدر آمد چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته
با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس میفرماید که چون آواز
گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ که آن گوساله با ایشان سخن نگوید وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه نماید ایشان را راهی که بحق
رسند اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را در سجده وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری مذکور است که چه دور است میان امتی که مصنوع خود را پرستند
و میان امتی که عباد صانع خود کنند بیت ای آنکه تو ساختی نه سازد کارت سازنده تو است بدو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ
در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را چون یافتن کسی که چیزی در دست خود در آرد و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند از عبادت عجل
او وَرَأَوْا و دیدند أَنَّهُمْ که ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا
و اگر نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه باشیم از زیانکاران و هالک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و آن هنگام که باز گشت موسی از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم
غَضْبَانَ خشمگین بغایت أَسِفًا اندوهناک یا بغایت خشمناک آورده اند که موسی در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و صحیح آنست که حق سبحانه و را اخبار کرده بود در طور و او خشمناک
بود تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت
عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ بیفکند موسی لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن از غضب بود برای خدا
بود در تیسیر آورده که لوح بیفکند اما از دست نهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند و جمهور برانند که الواح بیفکند و شکسته شد و شش سبع و ... کنوز بود با شمات
و آن تفاصیل انبیا بود و یک سبع مانده هدی و رحمت بود پس موسی بعد از معاتبه با قوم الواح انداخت وَأَخَذَ و گرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موی سر برادر خود را یعنی هارون را يَجُرُّهُ إِلَيْهِ
بطرف خود میکشید در طریق معاتبه ... که چرا منع ایشان نکردی فرمود قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت ای پسر مادر من ... برادر
بوده ... إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي ... که این قوم ... وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي
و نزدیک بود که بکشند ... در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ ... وَلَا تَجْعَلْنِي
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی ... گوساله پرستان ... قَالَ گفت موسی ... رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا ...
... وَلِأَخِي و برادر مرا ... وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ ...
... وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی ...
... إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ ... سَيَنَالُهُمْ ...

ـند و باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِّنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که بکشید یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذٰلِكَ و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِيْنَ جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِيْنَ و آنانکه عَمِلُوا السَّيِّاٰتِ
بدیها کردند از صغائر و کبائر یا شرک ثُمَّ تَابُوْا پس باز گشتند بخدای مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه آن عملها وَاٰمَنُوْٓا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر
مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی اٰمنوا آن است که تصدیق کردند آنرا که حق توبه کنندگان را قبول میکند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است
مر گناهان ایشان را رَّحِيْمٌ مهربان است بر ایشان بر قبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عَنْ مُّوْسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او و تشبیه کرد غضبی را که حامل
موسی بود بدان فعل بکسی که امر باشد بچیزی و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت می کند برانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه و گویا که آن بمنزله نطق است
و سکون آن بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست اَخَذَ الْاَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح را که بشکسته بود وَفِيْ نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود در آن هُدًى راه نمودن بود از
گمراهی وَّرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناها لِّلَّذِيْنَ هُمْ برای کسانیکه ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار خود را يَرْهَبُوْنَ ترسکاری کنند یعنی از عذاب خدای می ترسند
آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از اخیار بنی اسرائیل با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوْسٰى و برگزید موسی
قَوْمَهٗ از قوم خود سَبْعِيْنَ رَجُلًا هفتاد مرد لِّمِيْقَاتِنَا برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرد
و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود ببرد چون
بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حائل شد موسی ببرد غمام در آمد و اخیار قوم او بسجده در افتادند و حق سبحانه با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود
پس چون ابر منکشف گشت موسی بیرون آمد گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن
صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی مضطرب شده آغاز زاری کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فَلَمَّآ اَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختند
و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب و از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان با نقطاع نزدیک رسید و موسی ترسید
که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی اَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی ایشان را مِّنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما
از میان قوم وَاِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی فرموده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَآءُ بسبب
آنچه کردند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت اِنْ هِيَ نیست این کردار ایشان اِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را
کلام خود شنوانیدی تا طمع رؤیت کردند و از گوساله آوازی پدید آوردی تا روی بدو آوردند و در کتب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام انبساط برد
تا بجمال حال انس رسیده از روی دلال بدین جرأت اقدام فرموده و دلال که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبين من المتانسين مناجات برخ
العبد الاسود الى قوله يضحكني كل يوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست بلکه عین ادب است مثنوی گفتگوی عاشقان در کار رب ** جوشش
عشق است نی ترک ادب ** هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش ** نی ادب ماند درو نی عقل و هوش ** و هم از مقام انبساط است این سخن موسی تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَآءُ گمراه میکردی بدان
فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه میشود وَتَهْدِيْ مَنْ تَشَآءُ و راه می نمایی هم بدان کرا میخواهی اَنْتَ وَلِيُّنَا تویی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا
و ببخشای بر ما وَاَنْتَ خَيْرُ الْغٰفِرِيْنَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا فرما ما را فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرا حَسَنَةً نیکویی که
قبول توبه است یا توفیق طاعت یا رزق حلال یا صدق مقال وَّفِي الْاٰخِرَةِ و در آن سرا هم نیکویی ما را که مغفرت است یا جنت یا سعادت رؤیت اِنَّا هُدْنَآ اِلَيْكَ بدرستیکه ما
باز گشتیم بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِيْٓ عذاب من صفت او آنست که اُصِيْبُ بِهٖ میرسانم او را مَنْ اَشَآءُ هر کرا میخواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِيْ وَسِعَتْ و رحمت من
صفت او آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را از دادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا
بدان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم این رحمت بر همه گشوده است همه را بالتصابیر بدین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است
یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه سوال سائل بی وسیله
حاجت محتاج یا بی ثبوت استحقاق مستحق له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی ** ای برادر رایگان چشم و گوش ** نی ز رشوت بخشش کرده عقل و هوش ** در عدم ما مستحقان کی بدیم
که برین جان و برین دانش شدیم ** ما نبودیم و تقاضامان نبود ** لطف تو ناگفته ما میشنود ** و دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز خوانند و آن همه از رحمت ذاتیه فائض شده و استحقاق بندد آن
رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت در رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود استعداد و استفاضه و قابلیت استفاضه داد و در رحمت

ودوم بیرا معتقد از جهت آن گویند که معتقد است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه
پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُم و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده گوید که یهود و نصاری
تمنای این رحمت نمود گفتند که ما بآیات ایمان داریم و زکوة ادا می کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخت آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان
و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی می کنند فرستاده را که صفت او است النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده
و صفت آنحضرت باین صفت تنبیه است برآنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات اوی تواند بود شعر نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و در بحر الحقایق
فرموده که عرب اصل و منشار ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشای همه شهرها و بهمین سنت لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه را باصل منسوب ساخته تا دانند که
اصل همه موجودات و اول همه مکنونات او است و نکته لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه موجود شد فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ
می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِندَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة وَالْإِنجِيلِ و در انجیل آنجا
از قول عیسی میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر يَأْمُرُهُم میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که پیروی او کنند بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشان را
عَنِ الْمُنكَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میگرداند برای ایشان الطَّيِّبَاتِ
مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات که حرام بر یهود بود چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان خورشهای پلید را
مردار و خون و لحم خنزیر یا کسبهای ناوجیه چون رشوت و ربوا وَيَضَعُ و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بار گران ایشان یعنی تکلیف گران که امت را خود واضع شرع بود و
مراد آن چیزها است که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع کنایه از وساد شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میکند
و بر میدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِي آنکه بوقت موسی كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشان و آن تعین قتل بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا
بِهِ پس آن کسانیکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که
أُنزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآن است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی فرود آمد
و اکثر آن را باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و مفصل و هویدا أُولَٰئِكَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت
پیغمبر کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ بگو ای محمد بر سبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستیکه من فرستاده خدایم
إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدائی که بتحقیق لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین و تدبیر و تصرف
در آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبود مستحق عبادت نیست مگر او يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ و بمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده
او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبر که میگرود بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را در قول و کار تا باشد لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ که شما باشید که راه راست یابید وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حق که با ایشانست وَبِهِ يَعْدِلُونَ
و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین است عبدالله بن سلام و اصحاب او یا پیغمبر ما و اشهر آنست که بعد از وفات موسی و فوت خلیفه او یوشع هرج و مرج در میان
قوم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بهیار تمام از حضرت ملک العلام در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی
در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده تا در آن دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما شب معراج ایشان را دید و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان
بوی ایمان آوردند حالا مسلمانند و بقبله ما نماز می گذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپا میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احوال قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید وَ
قَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را اسباط و سبط ولد ولد را گویند و اینجا مراد فرزندان یعقوب
اند أُمَمًا گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بموسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ چون آب خواستند قوم
او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جبارین سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند وحی کردم خدای بموسی أَنِ اضْرِب آنکه بزن بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ
بعصای خود آن سنگ را که چون به تیه در آمدند با تو بسخن آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی عصا برآن سنگ زد فَانبَجَسَتْ پس کافته شد و
روان گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَّشْرَبَهُمْ آبخور خود را تا به آبخور غیر خود میل
نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان ترنجبین شیرین وَالسَّلْوَىٰ و مرغ

شدت تشنگی و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌های آنچه بمحض عنایت روزی داده‌ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره نهادند فاسد گشت وَمَا
ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد
عبور دریا بعد از آن تیه بر ایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین ده اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوه‌ها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ
و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این ده سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ
لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
پس بدل کردند آنانکه بخود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن را غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی بجای حطه گفتند حنطة فیها شعیر و این
از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند و ستم
کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر ده و واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا
و آن دهی ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته‌اند نام آن ده مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر تقدیر مردم این ده بشریعت توریت بودند و از جمله
فرائض ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بزبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت
اظهار افعال ذمیمه یهود بآنحضرت رسالت پناه خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن ده إِذْ يَعْدُونَ چون میگذشتند از حدود اوامر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند
بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود و ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند بر ایشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان
یعنی روزی که منهی بود در آن شکار ماهی ماهیان آمدندی شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و در روزی که بسبت عمل نمی‌کردند یعنی بتعظیم آن روز مامور
نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بر ایشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و لب کنار آمدندی
و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بانچه هستند که از سر جهل يَفْسُقُونَ
بیرون می‌روند از دائره فرمان چون اهل ایله در شنبه‌ها ماهی بسیار می‌دیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره و آن کار
بودند آخر الامر رأی ایشان برین قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن حوضها بریدند و در روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و دهانه جویها را
راه بند کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و در روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند و اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت در گذشتند و اهل آن ده سه گروه شدند قومی
مباشر این فعل بودند و گروهی ایشان را نهی می‌نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل
کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ که خدای
هلاک کننده ایشان است در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا بعذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا
گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستن است از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرت است از ما إِلَى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما
واجب است ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند
فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا
و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید ماهی منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج شدندی از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه
اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی
کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشان را كُونُوا قِرَدَةً گردید بوزینگان خَاسِئِينَ دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده‌اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن
ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانه‌ها خود و ایشان دیوار کشیدند و در محله خود نشستند راه آمد و شد بمساکن ایشان دربستند روزی از محله خود بیرون آمدند کسی از محله فاسقان بیرون
نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده و هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان می‌گشت و روی در پای ایشان می‌مالید سه روز زنده بودند و در روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد
چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذاب
سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته‌اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را برنجانیدند و باج می‌گرفتند تا زمانی که رسالت پناه صلعم مبعوث شد حکم
فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا بقیامت باقی است إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافران را وَإِنَّهُ

وبدرستیکه او لغفور آمرزگار است مرکرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم مهربان است که بعد از توبه بگناه نگیرد وقطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض امما
در زمین جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که دران یهودی نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان نیکانند بدین موسی سندین شده تغییر و تبدیل ایشان راه نیافته یا برادر آنها اند که بحضرت
پیغمبر ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت گرویدند ومنهم و از ایشان هستند دون ذلک فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وبلوناهم و بیازمودیم ایشان را
بالحسنات بنیکوییها چون عیش و عنا و صحت والسیئات و بدیها چون شدت و فقر و مصایب عیش لعلهم یرجعون تا شاید که باز گردند بجزای وار معصیت
بطاعت گرایند اغنیا نرا در نعمت شکر می بایست کرد ببطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر ونحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله
مغلولة پس بمحک اعتبار تمام عیار نیکو بیرون نیامدند بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فخلف من بعدهم پس بعد از ایشان درآمدند صالحان
را خلف نا بکاران ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران یاخذون فرا می گیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این جهان فرودتر
که در دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه اند که حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند ویقولون و میگویند سیغفر لنا آمرزیده باشد که بیامرزند ما را ادعا ایشان آن بود
که گناه ، رد ایشان بسبب جرم پدر ایشان آمرزیده می شود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند وان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع
دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا می گیرند آنرا و از آن توبه نمی کنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام الم یوخذ علیهم آیا گرفته
نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب
و روز حق سبحانه نسبت داده اند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است ودرسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در وست و این حکم در وی دیده اند والدار الاخرة
و سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است از عرض دنیا للذین یتقون مر آنانرا که پرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدا افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند
و خطاب میخوانند یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذین یمسکون بالکتاب و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ دران می زنند مراد مومنان اهل کتاب
اند و کتاب درین آیت قرآن است واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین
است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خویش را چه خدای بر ستون نماز کرد بنا بی شکی تا ستون بجا بود خانه دین حق بجا بود انا لا نضیع
ضایع نمی کنیم اجر المصلحین مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را که تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد مر یهود زمان خود چون بکندیم و برداشتیم کوه طور را فوقهم
بر زبر ایشان کانه ظلة گویی که کوه سایه بانی است بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند خدای تعالی ازین خبر داده
خذوا بگیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و یاد کنید ما فیه آنچه در وست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون تا شاید که پرهیزکار
گردید و از جمله متقیان باشید واذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان
را واشهدهم و گواه گردانید ایشانرا علی انفسهم بر نفسهای ایشان تا اقرار کردند یا بعضی بر بعضی گواه شدند و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند
آری تویی پروردگار ما یعنی حق سبحانه ذریت آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی بحسب توالد انبیا از آباء و ذکر آدم نکرد چه همه کس معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون
آیند حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب
گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دنیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد خروج آدم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران برانند
که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر فضائیکه بر در بهشت است و عرض آن نیم هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مور چهار خورد و زرد و بعضی
میگویند که سفید یا سرخ و گروهی آنند که از جانب راست مور چه سفید و از جانب چپ مور چه سیاه و بعضی برآنند که توالد و تناسل از پشت آدم یکبارگی بوده نه بر وجه توالد و تناسل و بوده و حیات
و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شهدنا ما گواه شدیم با اقرار خود و گفته اند چون ذریت آدم بلی گفتند حق سبحانه
ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا تا دسدی فرموده که این خبرست که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که با اقرار ذریت آدم گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة
تا نگویند روز قیامت انا کنا بدرستیکه ما بودیم عن هذا ازین اقرار غافلین بی خبران او تقولوا یا نگویند انما اشرک جز این نیست که شرک آورد آباؤنا پدران ما من قبل
پیش از ما وکنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بما فعل المبطلون بانچه کردند آن
کجروان و راه نا یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علا بر اعداد از ذریت آدم واقع شده
پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیه که عهد الست است تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد والا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند بیت الست از

از حجاب نفس طوبی بغیر فی الوالی از خروش در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی قدس سره گفتند که روز بلی یاد داری گفت چون ندارم گویی دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری
فرموده که درین سخن نقصی است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی در همان روز است نظم ای صوفی دی و فردا نشان کی بود زدی و از فردا نشان آنکه از حق غایب قابلیت
نفس تا معنی مستقبل شنیدی قالوا بلی از حسین منصور قدس سره منقول است که فرموده غایب حقایق سؤال است جواب ابلیس مخاطب مجیب غایت ما رک است بیت تو درمیان هیچ
بر هست ذو هست همه خود الست گوید هم بلی شنو و کذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانها قدرت خود را تا تدبر کنند در آن
و لعلهم یرجعون و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و اتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم با آیتهای ما یعنی
کتب منزله آن کس که امیة ابی الصلت بود که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه
مبعوث شد او از روی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فانسلخ منها پس بیرون آمد از آن آیتها بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید
فاتبعه الشیطان پس در پیوست شیطان با او و پیرو خود فرمود فکان پس گشت آن داننده آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند آن کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را
فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است و صفت حضرت رسالت پناه در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده و مرتد و کافر شده و اشهر آنست که آن
کس بلعم باعور بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب
الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعای بد کند در اول ابا کرد و در آخر بالحاح زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم
از یاد او ببرد و ایمان او در بادیه تیه ماندند و لو شئنا و اگر میخواستیم لرفعناه هر آینه برمیداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل
ابرار و مساکن اخیار است و لکنه و لیکن او بواسطه دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بخسیس رذالت و اتبع و پیروی کرد هواه آرزوی خود در قبول رشوت
و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب مانند صفت سگ است در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه بر وی و برانی او را یلهث زبان از دهن بیرون افکند او تترکه
یا اگر بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسان است در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت
که هیچ چیز از دنائت و خساست خود برنگشت و او را درخواب نمودند که بنی اسرائیل را دعا مکن متنبه نشد و در فتنه که متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که بر وی سوار بود با وی
بسخن در آمد که ازین راه باز گرد و ازین عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید و صد بوالعجب نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمر بند عشق
بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر اندازد با سگ خسیس برابری دهد و نعم ما قال رباعی ای آنکه بری از صومعه در دیر گبران افکنی و پیر کشتی از بتکده سر حلقه
مردان کنی چون چرا و رکار تو عقل زبون آنکی رسد فرمان ده مطلق تویی حکمی که خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهی است که از روی
جحود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند آیتهای ما را که قرآن است و این گروه کفار مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهود اند که
تکذیب آیات توریت کردند و کتمان نعت حضرت رسالت پناه نموده پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان بخوان که انسلاخ او از آیات با مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون
تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بدان رسانند که بعید بر ایشان شود ساء مثلا بد مثلیست مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا آنکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از
علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون ستم کرده بودند و تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد
الله هر کرا راه نماید خدای بمحض فضل خود فهو المهتدی پس راه یافته است و من یضلل و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در هر دو سرای
و لقد ذرأنا و بدرستی که آفریدیم لجهنم برای دوزخ کثیرا من الجن و الانس بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی به شقاوت ایشان صادر شده و در علم قدیم ما اصرار
ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشان را دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نگردند
و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند و لهم اعین و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لا یبصرون بها از روی حق نمی بینند بآن بدان
سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و لهم آذان و مر ایشان راست گوشها که بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع
نمی کنند اولئک آن گروه که همت خود را متوجه اسباب تعیش دارند و مقصود بلذت فانی شمارند کالانعام مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت به
نعیم باقی و لذت دایمی نیستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه تراند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع نورزند بخلاف اینها منقصت نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده
شد هم الغافلون ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف با مور با فرو گذاشته معذور نیستند چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی
هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملائکه افضل است و اگر خردش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکست

یعنی ایشان را بجهت ترک ایمان کن بگذار بعضیلت دیگر و لله الاسماء الحسنی و مر خدایراست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدان نامها مراد تو و دوم آنست که خبر من احصاها دخل الجنة دران باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدا را در نماز باسم رحمن یاد کرد و چون بوجهل شنید گفت که محمد ما را منع میکند از پرستش خدایان متعدد و خود دو خدا را میخواند این آیت نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشف گفته که خدا را اسماء صفات نیکوست چون جمیل و احسان و خیر و رحمت و بر و عدل و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته‌اند متحلی شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی و ذروا الذین و بگذارید متابعت آنهارا که از روی جهل و الحاد میل میکنند یلحدون فی اسمائه در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه بنامی که از شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا سید الوجوه گفتندی و نصاری یا ابا المسیح و حکما او را علة العلل و حکماء اولیٰ میخوانند و گفته‌اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سیجزون ما کانوا یعملون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان آنچه هستند که عمل میکنند و جوقه‌ای جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید و ممن خلقنا و از آنها که آفریده‌ایم برای بهشت امة گروهی اند که ایشان یهدون بالحق راه می‌نمایند بحق و به یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشان اند والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بایاتنا آیتهای ما یعنی کفار مکه با مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانند یعنی هر گاه گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میکردانیم تا در طغیان و عصیان افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطا پراست و انسای شکر یعنی نعمت بر ایشان میبرد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش میکردانیم تا وقتیکه مستحق عقوبت شوند و املی لهم و زمان دهم مرایشانرا پس بگیریم ایشان را ان کیدی بدرستیکه گرفتن من متین سخت است کید علما گویند که در خفیه باشد پس استدراج بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفته آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه بر کوه صفا بر آمد یک یک گروه قریش را از عذاب خدا تعالیٰ بیم میکرد یکی از ایشان گفت صاحب شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در آنکه ما بصاحبهم نیست یار ایشان را یعنی محمد را من جنة از هیچ نوع دیوانگی این بیان حال است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین گفتندی بعد از آنکه دعوت حق را آشکار کرد چرا دیوانه میخوانید ان هو نیست او الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب الهی مبین هویدا و بیم ایمن کردن او اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها والارض و ملکوت زمین گفته‌اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبال و اشجار و ما خلق الله و نگریستند در آنچه آفرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر کرده در آنکه شاید ان یکون آنکه باشند قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی‌کنند در آنکه شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد لا زم وقوع موت و حلول موت بر اقدام نمایند که موجب نجات و رستگاری ایشان و واسطه فلاح ایشان بود تا باشد فبای حدیث پس بکلام بعده سخن بعد از قرآن یومنون ایمان خواهند آورد این سخن کامل اگر بقرآن که جامع حقایق دینی است و معنی است من یضلل الله هر کرا گمراه گرداند و بقرآن بگرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که او را بحق آرد و یذرهم و میگذارد خدای تعالیٰ گمراهان را فی طغیانهم در گمراهی ایشان یعمهون سرگردان و متردد و متحیر میگردند بیت

اگر دهد دولت توفیق رفیق
که محال راه نیاید بمنزل رسند

گروهی از قریش آورده‌اند آن است که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع قیامت اگر پیغمبر پس خدایی میدانی که بچه وقت خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یسئلونک می‌پرسند ترا عن الساعة از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا بسب سرعت وقوع باید یا روز بدان برای آنکه نزدیک خدای ساعتی است بر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسیها کیست بپای کردن و پدید آوردن او قل بگو ای محمد انما علمها جز این نیست که دانش آن نزد پروردگار منست کسی را هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها اشکار نکند و نمی نماید لوقتها در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت بر دیگران و تعلیم دانستن آن فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و ثقلین گران است از جهت مجهول بودن آن گویند ظهور خفای او این است لا تاتیکم نمی آید شما را قیامت الا بغتة مگر ناگهان یسئلونک می‌پرسند از تو کوئی آن را و وقت آمدن او کانک گویا تو حفی عنها مهربان و دوستی بدانسته سوال آن دانسته که تو عالمی از آن سوال چه معرفتی یا گویند حق سبحانه کسی نمیداند قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدای است ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که از اخر حق تعالیٰ میدانند و دوسید آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا بنرخ کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیت آمد که قل لا املک بگو نمی توانم لنفسی از برای خود نفعا بجز منفعتی و لا ضرا و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای و مرا دران تعلیم دهد و لو کنت و اگر بودمی من که بی تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب لاستکثرت من الخیر هر آینه طلب کردمی بسیار از مال و منفعت فتح و غنیمت و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و زحمت ان انا

مستحق ... مر گروهی را که معاندان ونذیر ... وبشیر ... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که ایمان می‌آرند ... هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خداست آنکه بیافرید شما را
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَجَعَلَ مِنْهَا و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت وی را که حوا است و این جهت آن بود که لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا تا آرام گیرد آدم بوی
و الفت پذیرد فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس چون بپوشید آدم حوا را یعنی صحبت کرد با وی حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او در ابتدا فَمَرَّتْ بِهِ پس گذشت
با آن یعنی آمد و شد می‌کرد فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس چون گران شد حوا یعنی آنکه در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشان
است گفتند لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا اگر بدهی ما را فرزندی درست خلقت که مشابه باشد در صورت لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از سپاس داران مر تو را بدان نعمت ... قولی است که چون
حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا آمد و گفت در شکم تو چیست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست
ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا ازین ترسید و صورت ماجرا با آدم در میان آورد آدم نیز اندیشه‌ناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورت
دیگر بایشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه‌ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشر سوی خلقت گرداند و شرط
او با شما آن باشد که او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود و حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا پس آنگاه که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالحًا فرزندی
صالح الجسم تندرست جَعَلَا لَهُ گردانیدند آدم و حوا برای خدای شُرَكَاءَ شریکی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی نام او کردند عبد الحارث بعضی گویند اینجا مضاف مقدر است
یعنی فلما آتا اولادهما صالحا جعلا اولادهما شرکاء و بعضی برآنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیر را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شِرْكًا میخواند
بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدا را فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی برآن رفته‌اند که نفس واحده قصی است از اجداد پیغمبر که خدای او را
زوجه بخشید یعنی قرشی عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد شکرگذار و سپاس‌داری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داشت
و تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت
او نفسی را با اولاد و قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میگیرند در عبادت مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آن چیز را که نیافرید چیزی و قدرت ندارد بر خلق
اشیاء وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده‌اند و مخلوق خالق نتوانند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمیتوانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان
خود نَصْرًا یاری دادن در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدن در دفع مضرت از ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشان را
می‌شکند یا الوان و ادرات آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسان است بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ
آیا بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی که کفره چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت حق محروم بودند إِنَّ الَّذِينَ
تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ایشان الاصنام عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز
مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان در آنکه ایشان الهه‌اند چه آله بحق آنست که دعای بنده و دعای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بآن چنانچه
شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستهاست که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فراگیرند بآن چنانچه شما میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدهاست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند
بدان چنانچه شما می‌بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا مر ایشان را گوشهاست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید خود قابلید که ایشان را بروان و دستگیران و چشم
بیناد گوش شنوا هست و شما راهست پس شما برایشان فاضلترید و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت زبان
بتخویف گشادند و بپیغمبر را با آلهه خود تخویف کردند و گفتند از آن میترسیم که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدا ساخته‌اید و باهم
یار شوید در دعا و نصرت ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بر آن مقدار که توانید در ایصال مکاره من فَلَا تُنْظِرُونِ پس امهال مدهید مرا و بکنید آنچه خواهید که من از ایشان بحفظ و حمایت الهی از مقصد و مکر
شما نمی‌اندیشم بیت اگر در جهان دشمن گردند تیره بیم چون نگهبانم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستیکه یار و متولی کار من الله است الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آنکه فروفرستاد قرآن را که حامی
بندگان حق است وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و خدای دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا که شما میخوانید و می‌پرستید مِنْ دُونِهِ بجز خدا لَا
يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند بوقت قصد کسر حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای
مومنان کافران را إِلَى الْهُدَى بسوی راه انبیا و اولیا است لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می‌بینی تو ای محمد بتان را که دیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می‌نگرند بسوی
تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و حال آنکه ایشان نمی‌بینند ترا بنظر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند لیکن ترا می‌بینند بصورت بحسب معنی نمی‌بینند سلطان محمد عارف از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره

پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت ع ابن سخن بلغت دادر انکار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ
در وقت بایزید بنظر حبیب دیده باشند
فرمودند که این دیدن را محل بود ثنت لکن معلوم است که حضرت پیغمبر ع در زمان ایشان چند کس دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید که این چشمی که من دارم
جمال را نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاق است بپیغمبر باید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و سهل گیری از ایشان کار که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از
سر گنهگاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه برایشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و بفرمای دیگران را به نیکوئی در
اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی است که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی
قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلان است و از اعراض کردن اولیتر است بلکه از وی اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ع بعد از نزول این آیت از جبرئیل ع پرسید که حقیقت این
سخن چیست جبرئیل ع فرمود که پروردگار تو میگوید که بپیوند با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن آنکه بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم سنائی فرماید
بیت هر که زهر تو داد به دو ده قند و انکه از تو برید در پیوند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هر گاه که برانگیزاند وارجای به در آرد صورت خطاب بآنحضرت ع است و اما مراد امت اند هر که از امت بگیرد چون
از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ از جهت دیو نزغ از جای بردن و آن در حالت غضب تواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او
إِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیزگردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق إِذَا
مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو تَذَكَّرُوا یاد کنند خدایرا و از وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند مر
صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ می کشند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی غوایت را در
ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو ای محمد کافران را بِآيَةٍ آیتی از
قران مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و برگزیدی آنرا آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرانی می طلبیدند چون
در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشای نکردی چنانچه دیگر اشعار را این آیت نازل شد و امر آمد که قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست
که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آن چیز را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من بافنده و سازنده قران نیستم هَذَا این قران بَصَائِرُ دلیلها و حجتها است
که بدان حق بدید و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی از انصار در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت ع قرات میفرمود او نیز میخواند این آیت آمد وَإِذَا
قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قران در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مرآنرا وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت
کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرات قران است هر جا که خوانند اما عامه علما برآنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل
می باشد بر آیتی از قران وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا به زاری وَخِيفَةً و ترسکاری یعنی زاری با فضل او و ترسکاری از بیم عدل او
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خوانی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْآصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه
این دو وقت افضل و اشرف ترین اوقات شبان روز است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب بحضرت رسالت پناه ع است و مراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بی خبران از
ذکر خدای اگرچه ظاهر خطاب بآنحضرت ع است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من غافل مباشید و بعضی آنست که در تحت این خطاب درآمده در نیمه شبها
از خدای تعالی التماس این ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده اند و ذکر و طاعت ایشان دایم در دل است و ظاهر نیست چون طریقه سنیه
خواجهای نقشبند قدس اسرارهم آورده اند که کفار که بتعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را تنفر نموده میگفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه میفرماید که ای محمد
اگر کافران از سجده و من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از ملائکه ملا اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند
عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکان است و تنبیه مومنان
و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده باید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قران و اختلاف در دو موضع یکی اواخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رح سجده است و بمذهب
امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح و بمذهب باقی ائمه نی نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجب است در حال اگر
فوت شود قضا لازم است و بمذهب همه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود
از خصایص ملک فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده [illegible] سجده بر سفحه ظهور چهره می گشاید در رفتارش علی نفسک یکره

[illegible]

[illegible] ... ازدست نعم الفال [illegible]

یسئلونک می‌پرسند **سورة الانفال مکیه و هی خمس و سبعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم**

ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که بر این امت حلال است ... در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان را مدعا آنکه ما حرب کردیم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند

ما نیز مدد کار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید ... از مهاجر و انصار ... از جناب نبوت ماب استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال بگوی ای محمد که حکم

غنیمت لله مر خدا راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت می‌کند بر هر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید و اصلحوا و به صلاح آرید ذات بینکم

حالی که میان شماست ... عباده بن الصامت ... فرموده که این آیت در باب ما اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف می‌کردیم ... اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم

آن را برسول خود ... مود و او میان مسلمانان قسمت ... و اطیعوا الله و فرمان برید خدا را در رسوله و فرستاده او را در ... فرماید در باب

غنایم و غیر آن ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون نیست مؤمنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله

چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت ... یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او و اذا تلیت و چون

خوانده شود علیهم بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا بیفزاید آن آیت ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت

انضمام پذیرد با ایمان ایشان ... تصدیق و یقین ایشان ... در حقایق ... که برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان

هویدا شود ... فرموده که ایمان حقیقی ... قرآن ... قلوب ... ایشان ... کشاده تر

گردد و نور ایمان بیشتر در ... و علی ربهم و بر پروردگار خویش یتوکلون توکل کنند ... در تحت سطوات غلبه نورانیت

حق مضمحل و ... بلکه ... حق ... مستغرق شود ... ذاهب ... آیات ...

... الذین ... مؤمنان کامل الایمان آنانند که ... یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را ... و مما رزقناهم و از آنچه روزی

داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده‌اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا

بایمان درست ... ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان را درجات مرتبها عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است

... و مغفرة و آمرزشی ... و رزق کریم و روزی ... خالی از خوف زوال ... فرموده که رزق

کریم آنست که مرزوق ...

... آورده‌اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بود و ابو سفیان با ... جبرئیل علیه السلام

... آنحضرت صلعم ... ابوسفیان

... جبرئیل ...

... آنحضرت صلعم صحابه را فرمود که ... العیر ... النفیر ... کاروان ...

... آنحضرت صلعم فرمود ... ابوجهل ...

...

... کما اخرجک ربک من بیتک ... بالحق ... و ان فریقا من المؤمنین ...

من المؤمنین ... لکارهون ... یجادلونک ...

فی الحق ...

... الی الموت ...

...

... و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین ... انها لکم ... و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ...

چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار به‌قصد نهصد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را می‌خواستید و یُرِیدُ اللّٰهُ و میخواهد خدای أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند حق را بِکَلِمٰتِهِ با آیاتی که در باب مجادلهٔ
ذات الشوکت فرستاده یا بوعدهٔ فتح و ظفر که به پیغمبر نموده اراده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسیر ایشان در لوح محفوظ نوشته وَیَقْطَعَ دَابِرَ و ببرد دنبالهٔ الْکٰفِرِیْنَ بیخ کافران و مستاصل گرداند
لِیُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دادن پیغمبر وَیُبْطِلَ الْبَاطِلَ و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ و اگرچه نخواهند کافران
باشند از کافران اِذْ تَسْتَغِیْثُوْنَ رَبَّکُمْ و یاد کنید آنرا که فریاد رسی میخواستید از پروردگار خود و میگفتید یا غیاث المستغیثین انصرنا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که
خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَکُمْ پس اجابت کرد خدای شما را اَنِّیْ مُمِدُّکُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِاَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِکَةِ بهزار تن از فرشتگان
مُرْدِفِیْنَ از پی یکدیگر در آیند کان مراد ازین الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال کردند
و آن ثلثة و خمسة که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و بیاطی ره میگوید که الفی بوده اند حضرت شیخ بعد از الفی پیغمبر ارشد نمود وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نگردانید خدای این امداد را
اِلَّا بُشْرٰی مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهٖ و تا آرام گیرد بآن قُلُوْبُکُمْ دلهای شما و زایل شود و وحشت از شما دور گردد وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر
ع ۱۰ از نزدیک خدای نه از ملائکه و غیر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستیکه خدای غالب است بر دوستان خود در نصرت دادن حَکِیْمٌ راست کار است دشمنان را مقهور سازد اِذْ یُغَشِّیْکُمُ النُّعَاسَ
و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خوابی سبک را صحابه کرام بر قرار داد آن شب که روز التقای فئتین بود و [illegible] عظیم در شب جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که وزنه را قدم
خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب ایشان گماشت اَمَنَةً مِّنْهُ برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه
کرد که شما اعادی می باید گزارد و بعضی محدث شده و برخی جنب و آب ندارید و تا بزانو در ریگ فرو میروید و کافران در زمین سخت و بر آب قادر و شما میگوئید که دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ما است
این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَیُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ و فرو فرستاد بر شما مِّنَ السَّمَآءِ از ابر یا از طرف آسمان مَآءً آبی لِّیُطَهِّرَکُمْ بِهٖ تا پاک
گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَیُذْهِبَ عَنْکُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّیْطٰنِ وسوسهٔ شیطان را که میگفت حدث و جنابت با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید
که رودها روان شد پس صحابه کرام غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود در هم نشست و وسوسه زایل گشت وَلِیَرْبِطَ و تا ببندد
عَلٰی قُلُوْبِکُمْ بر دلهای شما امیدوار بلطف حضرت باری وَیُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام
داد پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمین سخت منزل کفار بود و لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب اِذْ یُوْحِیْ رَبُّکَ یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار
تو اِلَی الْمَلٰٓئِکَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود که اَنِّیْ مَعَکُمْ بدرستیکه من با شما ام در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شما ام از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا پس استوار سازید یعنی مدد کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر
مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شوید و مدد آمد از شما است و مردانه باشید که دشمنان نامرد اند و مدد حق مر شما را است پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت
و امید کنید سَاُلْقِیْ زود باشد که در افکنم فِیْ قُلُوْبِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ ترس را فَاضْرِبُوْا پس بزنید ای ملائکه یا ای مومنان بشمشیر فَوْقَ الْاَعْنَاقِ
بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا بر سرهای ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری نقل میکند [illegible] حضرت صحابه کرام عضو می بایر کرد حق
سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی بر مر از کافران کُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام بدن است و با است ذٰلِکَ این
بزیدن بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ مخالفت کردند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده او وَمَنْ یُّشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدا شَدِیْدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری و اسیر و خواری ذٰلِکُمْ این است عقوبت شما ای کافران فَذُوْقُوْهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَاَنَّ لِلْکٰفِرِیْنَ و بدرستیکه مر کافران راست آجلا عَذَابَ
النَّارِ عذاب آتش دوزخ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای آن گروه که ایمان آورده اند اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا زَحْفًا چون ملاقات کنید آنانرا که کافر شدند در حالتی که بهم پیوسته اید در حرب فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ پس مگردانید
بر ایشان پشتها را [illegible]
و هر که بگرداند بر ایشان یَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗ پشت خود را اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ مگر گردنده باشد در حرب و میل کننده برای قتال یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را از پی خود آرد پس ناگاه بر او
کرده بزند اَوْ مُتَحَیِّزًا یا پناه جوی اِلٰی فِئَةٍ بسوی گروهی از مسلمانان [illegible] فَقَدْ بَآءَ پس بتحقیق بازگردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ
بخشمی بزرگ از خدای وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ و بازگشت او [illegible] وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ [illegible]
[illegible]
[illegible]

دلالت آنکه حرب کردند و مؤمنان بکار زار اندر شدند و هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر کردم
آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس نکشتید شما دشمنان را بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدا ایشان را بکشت بآنکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و مدد ملائکه
وَمَا رَمَيْتَ و نینداختی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون بیفکندی تو و افکندن بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن خدای
بیفکند از آنکه یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد از راه کسب است و بحق از روی خلق و ... فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را ... افعال و سلب فعل از ایشان و اثبات
آن مر خود را که فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل از وی که وما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را
که و لکن الله رمی ... معنی تفصیل در عین جمع فیکون الرامی محمدا بالله لا بنفسه در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه سبب بود در رمی بحکم کسب ... و دیده پس الله سبب آن
بحکم باشد ... و این کلام در مرتبه قرب نفلی است در نفحات الانس ... روایح الانفاس ... مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی علیه السلام استغراق او در حالت فنا فوق
از همه انبیا و اولیا بود و چون حضرت ... مقام فنا فی الله بود سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی نفی کرد هر چند آن فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت
عالی برتر بود ... خدای ... حاصل آمد ... فرمود که ... در حالت ... و حالت ... فرق باشد میان مرتبه مصطفی علیه السلام و دیگر
پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث است و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث
نظم مارمیت اذ رمیت گفت حق ... کار حق بر کارها دارد سبق ... گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ... ما کمان و تیر اندازش خداست ... تا نشد مغلوب ... گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
در مثنوی ... مفهوم میشود که حقیقت مارمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این ... در جواهر التفسیر بسطی لایق ... یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ
و کرد خدای آنچه کرد تا ... ظاهر گرداند ... عطا بر مؤمنان ... مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا عطای نیکو که آن نصرت است ... حقایق سلمی از امام جعفر صادق
نقل میکند که بلاء حسنت آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خود ایشان را باقی سازد امام قشیری رحمه الله گوید که بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا
نظم بود ... در رد تو ... کشت ... خویشتن می باش خرم ... گر او ... نیستی ... را ... رحمت ... إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنوا
است استغاثه و دعا شما را عَلِيمٌ دانا است بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذَٰلِكُمْ این است کار که دیدید وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ
سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا از دو قوم هر کدام
بحق نزدیکتر است ... راه یافته تر است ... ناصر و ... در روز جنگ ... ابو جهل ... دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با
کفار ... سبیل تهکم ... إِن تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد شما را فتح آن دین که بر حق ... است وَإِن تَنتَهُوا و اگر
باز ایستید ای کافران ... در جنگ ... از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن بهتر است مر شما را ... این جهان و عقوبت آن عالم وَإِن
تَعُودُوا و اگر باز گردید بجنگ ... مسلمانان نَعُدْ باز گردیم بنصرت ایشان وَلَن تُغْنِيَ و دفع نکند عَنكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه
بسیار باشد این جماعت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان است بنصرت و معونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ | ۱ ع ۱۶
فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه
امر است بطاعت پیغمبر و نهی از مخالفت او ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه شما میشنوید طاعت حق نیز در طاعت رسول اوست پس امر رسول از سر تابید وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ و حال
آنکه شما میشنوید که ... ای ... شنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا مانند آنانکه گفتند شنودیم مانند اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند **بیت** گر همی شنوم ... گفته سعدی + ... که می شنوی چون سخن نشنوی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
بدرستیکه بترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در
نمی یابند حق را ... از بهایم جهت آنکه ... سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است ... مبالغت طبع و نفس ... آورده که
مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر ... وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان
نیکوئی که انتفاع است با بات ... لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشان را یعنی شنیدن نافع دادی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا
هر آینه برگشتندی از ایمان وَّهُم مُّعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان اند از قبول حق قولی آنست که کفار میگفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی کبیر
بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر بشنوانیدی ایشان را کلام قصی هم ایمان نمی آوردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت

کنید مر خدای را لِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا يُحْيِيكُمْ بآن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله
که موجب حیات ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیات جاودان نزد حق سبحانه و تعالی یا قرآن که حیات قلوب مؤمنان است وَ
اعْلَمُوا و بدانید که أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه
مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم باعث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل
او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدای افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوبست تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما را یابند طوبی و لمن کان له
قلب اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب راه است بیت زین پیش همی رمیدمی اندر دل خویش دل اینم حجاب بود
برداشت زپیش وَأَنَّهُ و آنکه او إِلَيْهِ بدانید که بسوی او تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید و بحساب خواهید و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً
از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن
فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت
عقوبت است بر کسیکه مصر ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْأَرْضِ در زمین که پیش از هجرت
تَخَافُونَ می ترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش با هم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب شما را نهب آرند فَآوَاكُمْ پس جای داد شما را خدای در
مدینه وَأَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال
نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر می شنیدند و افشای آن می کردند و منافقان بران اطلاع یافته
خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار سر وی و گفته اند
آنست چون پیغمبر ابو لبابه را صحابی به بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نمودند گفتند که محمد صلعم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه با انگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد
کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر درآمد خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبه او رقم قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند خیانت مکنید با خدای
در تعطیل فریضه یا با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید
که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ و بدانید آنکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت
فرزندان شما را بر وقوع در اثم ندارد و احمد الطالقانی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بگریزیم و ما پیوسته بجان حکم خداوند آن فتنه را زیادت میخواهیم
جوان هر که و در بند مال و فرزند اند بهمه غافلند که طفلان ناخردمند اند و وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ پس طلب آن سعی نمایید و جمع مال ٢
حب ولد را بگذارید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا ع ١٧
نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری
که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود و بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث
و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین در مناقب او چنان معلوم می شود که متقی آن است که حق سبحانه و تعالی او را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات
و افعال یعنی او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته و حدوث کم شده چون سایه اندر آفتاب یا جزو کل در اجزای کلات
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را یعنی گناهان کبیره شما را بتوبه یا بمشیت خود از سر جرایم شما در گذرد
وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه رضی الله تعالی عنهم عزم مدینه فرمودند و جز
ابو بکر و علی رضی الله عنه کسی در خدمت سید عالم علیه السلام نماند قریش از ان حال مترود شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع درآمد در
باب پیغمبر علیه الصلوة والسلام استشاره نمودند یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورده و از روزنه آب و نان بوی می باید داد تا بمیرد
ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز در این شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما حرب کنند و او را
خلاص دهند دیگری گفت او را از این ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت هر جا که رود مردم فریفته وی می شوند جمعی کثیر از وی بیاید و با شما مقاتله کنند
ابو جهل لعنه الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک تن از ابطال بیایند تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبایل محاربه

متوانند نمود و الله دوست بیت راضی شوند ابلیس گفت رای این جماعت است ابو جهل [illegible] مقرر شد که [illegible] نقل آمد جبرئیل آنحضرت را خبر داد و آنحضرت علی کرم الله وجهه
را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق بغار رفت حق سبحانه [illegible] میفرماید و اذ یمکر بک و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الذین کفروا آنانکه کافر شدند
لیثبتوک تا حبس کنند ترا او یقتلوک یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه و یمکرون و ایشان می سگالند و یمکر الله و جزا میدهد خدا ایشان
را بر مکر ایشان والله خیر الماکرین و خدای بهترین جزا دهندگان است مر مکاران را و جزا آنست که کار ایشان بدیشان می کند و ایشان را در چاهیکه برای دیگران کنده اند می افکند
بیت هر که در راه کسی چاهی کند ٭ خویشتن آخر در آن چه افکند ٭ و آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله علیه بتجارت ببلاد فارس رفته بود قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت
اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد که [illegible] میخواند حق سبحانه از نضر خبر میدهد که و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر نضر و متابعان او آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا
گویند قد سمعنا بشنیدیم این کلام لو نشاء اگر خواهیم لقلنا هر آینه بگوییم مثل هذا مانند این و این لاف کذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا بمثله ایشان
عاجز شدند و غرض از این اظهار عناد و مکابره بود [illegible] گفت من مثل این بگویم و دیگر میگفت ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین مگر قصه های که پیشینیان نوشته اند
و من نیز از این قصص یاد دارم [illegible] و مو کرد [illegible] کلام خدای است و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد
و اذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که [illegible] بودند خدایا ان کان هذا اگر هست این قرآن هو الحق راست و درست و منزل من عندک از نزد تو
فامطر علینا پس ببار بر ما حجارة سنگها من السماء از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل باریدی او ائتنا یا بیار بما بعذاب الیم عذابی دردناک [illegible] غرض از این دعا اظهار یقین
از ایشان به بطلان قرآن و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه طلب و استعجال میکنند و انت فیهم و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی
بر آن جاری شده که [illegible] در میان ایشان باشد حضور تو رحمت عالمیان و ما کان الله معذبهم و نیست خدای عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون
و حال آنکه ایشان استغفار میکنند [illegible] از مومنان [illegible] برکت ایشان [illegible] اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان [illegible]
منقول است که فرمود در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر و آنکه باقی است استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است از تراکم و ثبات بلکه موجب
زوال و دست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد استغفروا [illegible] اغفر لکم چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید مثنوی گفت حق
کامرزش از من طلب کان طلب عفو را باشد سبب ٭ [illegible] زهر گناه [illegible] مثنوی هست استغفار تریاق قوی و ما لهم و چیست ایشان را [illegible] الا یعذبهم الله آنکه عذاب نکند
ایشان را و هم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از که بیرون میکنند و ما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه
متولیان امر مسجد حرام رد قول کفار است که می گفتند نحن ولاة المسجد الحرام ما ایشانیم [illegible] اختیار مسجد [illegible] حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک و [illegible] ان اولیاؤه نیستند
سزاوار تولیت مسجد حرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت [illegible] عناد میکنند و ما
کان صلاتهم و نیست دعای مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدای الا مکاء مگر صفیر زدن و تصدیة و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفار آن بود که مردان
و زنان برهنه طواف میکردند [illegible] صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتیکه حضرت رسول [illegible] نماز میکرد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند [illegible]
مراد از صلوة نماز [illegible] فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر [illegible] در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر
میورزیدید باعتقاد [illegible] آورده اند که بعد از خروج [illegible] دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد [illegible] شتر [illegible]
می کشتند [illegible] ان الذین کفروا بدرستیکه کافران یعنی طعام دهندگان ینفقون نفقه می کنند اموالهم مالهای خود را [illegible] لیصدوا [illegible]
باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابو سفیان [illegible] دو هزار مرد از عرب [illegible] گرفته بود برای جنگ احد سوای لشکری که خود [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible] و این آیت نازل شد که [illegible] فسینفقونها
[illegible] یغلبون [illegible]
[illegible] و الذین کفروا [illegible] الی جهنم یحشرون [illegible]
[illegible] لیمیز الله الخبیث من الطیب [illegible] و یجعل الخبیث [illegible] و جمع کند [illegible]
[illegible] فیرکمه جمیعا [illegible] فیجعله فی جهنم [illegible] اولئک [illegible]
[illegible] للذین کفروا [illegible] ابو سفیان [illegible]

از کفر و عداوت رسول وَتَحِیْصُ لِمَعْصِهِمْ بیا در زیه شود مر ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته باشد از کناه ایشان وَاِنْ يَعُوْدُوْا واگر باز گردند بمعادات و بمقاتله بِحْبهٔ فَقَدْ مَضَتْ پس بتحقیق گذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِيْنَ سنت الٰهی در پیشینیان که بر پیغمبران انکار کردند و آخر مستاصل گشتند گویا ایشان نیز همین حکم خواهند رسید وَقَاتِلُوْهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل حرب حَتّٰى لَا تَكُوْنَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرکی یعنی مشرک نباشد الا ذمی و اهل کتاب وَيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهٗ لِلّٰهِ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدا را فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستادند از کفر یا از جنگ با اهل ایمان یا قبول جزیه فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه شما می کنید بَصِيْرٌ بیناست و مناسب عمل او را پاداش خواهد داد وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند اگر از عدد فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید که خدای مَوْلٰىكُمْ ناصر و مدد کار شما است نِعْمَ الْمَوْلٰى و نیکو یاری دهنده خدای دوستان خود را و اصحاب نَكُوْد وَنِعْمَ النَّصِيْرُ و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد

وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفته‌اید از کافران مِّنْ شَيْءٍ از هر چیز که اسم شیٔ بر آن

اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ پس بدرستیکه مر خدا راست خُمُسَهٗ پنج یک آن وَلِلرَّسُوْلِ و مر رسول او را وَلِذِي الْقُرْبٰى و مر خویشان رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْيَتٰمٰى

و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسٰكِيْنِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيْلِ و مسافر مسلمانان یا تو میکو بر مسلمانان نزول منند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای

تیمن و تعظیم است و از غنیمت چهار قسم بر مقاتلان دیگ بخش دیگر بر پنج قسم منقسم شده برای رسول الله و چهار طایفه مذکوره مقدر است و حالا سهم رسول الله بمصالح مسلمانان صرف باید زد

یا با امام باید داد یا بسهام اربعه منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر علیه السلام سهم خویشان ذوی القربی ساقط است و تمام را بثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک تقسیم آن مفوض

برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع منفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را به شش قسم باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد خدا تعالی

است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل صلاحیت تقسیم غنایم بر اصناف رسول و طوایف مذکوره است پس بدرستیان تسلیم کنید و با قسام اربعه باقیه قناعت نماید اِنْ كُنْتُمْ اگر

هستید شما که از روی تحقیق اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَآ اَنْزَلْنَا و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه بامداد فتح و نصرت عَلٰى عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ

روز بدر که جدا شدن حق از باطل در وی بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ روزیکه روبرو آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت بود وَاللّٰهُ و

خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيْرٌ توانا است لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد اِذْ اَنْتُمْ یاد آرید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیک تر بمدینه و آن

ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نه اشتید وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر

بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحابش بودند اَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مکان شما بسه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه بطرف ساحل بودند وَلَوْ

تَوَاعَدْتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدد و قوت قوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبری یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید فِي الْمِيْعٰدِ

در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح وَلٰكِنْ ولیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لِّيَقْضِيَ اللّٰهُ

تا حکم کند خدای یا تمام سازد لشکر را کاری را که آن کار كَانَ مَفْعُوْلًا بود کاین در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعداء لِّيَهْلِكَ برای آنکه تا هلاک

شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک می شود عَنْۢ بَيِّنَةٍ از حجت روشن قایم بحق وَّيَحْيٰى مَنْ حَيَّ و زنده گردد هر که زنده عَنْۢ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات

عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر میمیرد و اگر می زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از مَنْ هَلَكَ و مَنْ حَيَّ اهل کفر و اسلام یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است

هر گاه کافر کرد بطلان او روشن است و هر گاه بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای لَسَمِيْعٌ شنوا است مر اقوال مومن

و کافر را عَلِيْمٌ دانا است با حوال ایشان و در ترجمه رشحه مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقه سینه دوستان می سپارند در آستین

دشمنان نیز امانت می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق

لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا

و یهدی به کثیرا **نظم** خنک آنکس که عقل رهبر او ست ✣ هر دو عالم بطوع چاکر او ست ✣ عقل کان رهنمای حیله نشد ✣ آن نه عقل

است کان عقیله نشست ✣ نقل است که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلامه در آن شب که روز ش جنگ بدر واقع شده در واقعه دید که لشکر قریش

را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت فرحان و

مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد اِذْ يُرِيْكَهُمُ اللّٰهُ آنرا که چون بنمود خدای ایشان را فِيْ مَنَامِكَ در خواب

تو قَلِيْلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ اَرٰىكَهُمْ كَثِيْرًا و اگر خدای بتو نمودی ایشان را بسیار و تو

خبر دادی لَّفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل می شدید این اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه نزاع میکردید فِي الْاَمْرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم ✣✣

پاره دهم

[illegible]

ولکن الله سلّم و لیکن خدای نگاه داشت شما را از بددلی و تنازع یا از هزیمت انه علیم بذات الصدور بدرستیکه او داناست بآنچه در سینه‌هاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم
و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق
سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیده مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر و آورده‌اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسیکه در پهلوی او بود فرمود
که اعدا را هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که صد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند و یقللکم و اندک گردانید شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند
در کارزار شما و از آن حساب بر نداشتند و تهیه اسباب حرب بکما ینبغی نکردند نقل است که ابوجهل گفت با اصحاب بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینه ایشان ببندید و چون بحرب مشغول شدند
حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان بنمود یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این چنین از غرایب آیات است چه تصغیر اکثر
بسببی قلیل الکثیر یا تکثیر القلیل میسر نباشد الا بمدد خدای که قریب بهزار تن را صد تن بینند و نزدیک بسیصد نفر را نهصد و مراینه قدرت کامله ربانی باز داشته ابصار بعضی را از بعضی
علی ما علیه یا هو علیه بر وجهی که صلاح دین در روی است لیقضی الله امرا تا بر اندازد خدای حکمی را که آن کان مفعولا هست کرده شده در علم او و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون ببینید فئة گروهی از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس بایستید و از مقاتله ایشان مگریزید و اذکروا الله ع ۵ ۸
و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون شاید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته‌اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعا بر کفار برین وجه که اللهم
اخذلهم اللهم اقطع دابرهم و درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد نظم تو هر جا که باشی و هر سان که یک نفس غافل مباش از ذکر رب در خوشی ذکر تو شکر نعمت
است در بلا التجا بحضرت است و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال و لا تنازعوا و نزاع مکنید با یکدیگر فتفشلوا که از جهت
بد دل شوید و تذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما ریح استعاره از دولت است چه دولت در جنبش امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ و گفته‌اند ع اذا هبت ریاحک فاغتنمها
بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی‌باشد الا بباد که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصر میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و اصبروا
و شکیبائی نمائید در مقاتله ان الله بدرستیکه خدای مع الصابرین با صابران است بحفظ و نصرت و لا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون رفتند من دیارهم
از منازل خود بطرا از روی سرکشی و فخر و رئاء الناس برای نمایش خلق مراد اهل مکه‌اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر درگذشت
و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت باید که از آنکه ببدر رویم و شراب خوریم و استعمال نمائیم تا آوازه ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس حق تعالی مومنان را میفرماید
که شما از دیار خود چون کفار بیرون میائید که ایشان بعجب و غرور و ریا میکنند و یصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از دین خدای و الله بما یعملون و خدای بآنچه ایشان میکنند
محیط احاطه کننده عالم است و بر آن جزا خواهد داد آورده‌اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند و خواستند که باز گردند ابلیس
بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمد و با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو کاری میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز بطریق مرافقت مرعی میدارم پس ابلیس
با جمعی شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد و اذ زین و یاد کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو که ابلیس است اعمالهم عملهای
ایشانرا در دشمنی پیغمبر و در حقایق ... و قوت ایشانرا در نظر ایشان بیاراست و در اعتماد بر آن کردند و قال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز من
الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان و انی جار لکم و من فریادرس و زینهار دهم شما را از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان پس آن هنگام که بدیدند دو
گروه لشکر یکدیگر را نکص باز گشت شیطان علی عقبیه بر دو پاشنه خود و ابن عباس آورده‌اند که روز بدر چون ملائکه فرود آمدند ابلیس ... رو بگریز نهاد
و دران محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد و قال و گفت انی بریء منکم بدرستیکه من بیزارم از زینهار شما
انی اری بدرستیکه من میبینم ما لا ترون آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان آمده‌اند انی اخاف الله بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر
از خدا ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی و الله شدید العقاب و خدا سخت عقوبت است بر کسیکه از وی نترسد نقل است که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی
سراقه سوگند یاد کرد که خبر هزیمت شما شنودم از غربت شما و قوت یافتم پس معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون و آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند ع ٦
منافقان مدینه و الذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان است شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت
بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان بیامدند و نیت ایشان آنکه هر کس که بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شامت آن
در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمود گفتند غر هولاء دینهم فریفته است این گروه مومنان را دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده‌اند
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید و من یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای و کار خود را باو گذارد فان الله پس بتحقیق که خدای عزیز غالب است متوکل را فرو نگذارد حکیم

ستم کننده است که اهل توکل را آیه کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا آنگه چون قبض میکردند ارواح آنها را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند
در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و منبه و نبیه پسران الحجاج سهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند
عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است
هر آینه میدیدی امری منکر و کاری هول و دیگر ملائکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ
و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که ایشان را بی جرم مکرر تعذیب کند بلکه عین عدل است این برای تسلیه حضرت رسالت پناه میگوید عادت
مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران
ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدا یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود و بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان را
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ
این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی
حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال که در نفسهای ایشانست استجال مر تبرازان و این تهدید قریش است که ایشان حال خود را که
بت پرستی و عمر دار خوار بود بمعادات حضرت پیغمبر و تکذیب او و استهزا ابرار و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستیکه خدای شنوا است سخنهای
ناسزا مشرکان را عَلِيمٌ و دانا است بعقاید باطله ایشان دیگر باره بر آنکه پیغمبر باید که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت قوم فرعون است وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و آنانکه پیش از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب
قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غرقشدگان قبطیان و قتیلان قریش كَانُوا
بودند ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که
راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فَهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر با ایشان معاهده
فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس می شکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در قصص آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند
در روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان
پرهیز نمیکنند از نقض عهد یعنی نترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنرا که
پس ایشانند یعنی رسند از اعدا اشما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقابله تو باز دارد لَعَلَّهُمْ شاید که آن رمیدگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد به علامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من ع ۱۰ ۷
عهد شما را انداختم تا تو و ایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را یعنی نپسندد عمل ایشان وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا و مپندار ای پیغمبر آنان را که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب مراد گریختگان در بدرند یا شکستگان عهد پیغمبر باید که مپندارد که ما عاجزیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستیکه ایشان
عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود حقیقت وَلَا يَحْسَبَنَّ بغیبت میخوانند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ای مومنان مر ناقضان عهد یا منهزمان بدر را مَا اسْتَطَعْتُمْ
آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از معاونت که لشکر بدان قوت گیرد و عقبة بن عامر رضی الله عنه فرماید که ما شنیدیم از پیغمبر علیه السلام که بر سر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوت تیر انداختن است و بعضی از علما
گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابوالقاسم نصیرآبادی قدس سره فرمود که در این آیت گفته اند قوت رمی است الا بدانید که رمی بر سه گونه بود یکی ظاهر
به تیر و کمان دوم باطن بتیر آه در سحرگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوات از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی و ابو علی رودباری قدس سره فرمود که قوت اعتماد است بر رحمت حق و ثانی بود یعنی سیاه
بیست که اعتماد تو بر اسباب کثرات و سلاح مر است بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند که مراد از قوت حصار است یعنی پیغمبر باید که آماده زیر قلعها جهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده
کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید بسبب آن جمعی
دیگر را مِنْ دُونِهِمْ یا جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ نشناسید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا جن
و در مدارک آورده که یا کفره جن اند چه صهیل اسپ جن را می ترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح

ونفقها سپ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام كرده خواهد شد بشما جزاى آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم ديده نخواهيد شد بنقصان ثواب وَإِن جَنَحُوا و اگر ميل كنند مشركان لِلسَّلْمِ
بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم ميل كن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توكل كن بر خداى يعنى مترس از آنكه بمكر و حيله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستى كه خداى
شنوا است اقوال ايشان الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راستى آن اگر در مقام مكر باشند ترا نگاه دارد و وبال مكر را بر ايشان گمارد چنانچه فرمود وَإِن يُرِيدُوا و اگر خواهند ايشان
أَن يَخْدَعُوكَ آنكه بفريبند ترا و بصلح از جنگ خود را باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستيكه ترا بسنده است خداى هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ او آنست كه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بيارى
كردن خود و فرستادن ملائكه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان اصح آنست كه بانصار وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و پيوند افگند بدرستى ميان دلهاى ايشان يعنى اوس و خزرج كه صد و بيست
سال ميان ايشان تعصب و ستيزه بود و هموره بقتل و غارت اشتغال مى نمودند حق تعالى ببركت تو دلهاى ايشانرا با يكديگر الفت داد لَوْ أَنفَقْتَ اگر خرج ميكردى بجهت اصلاح حال ايشان
مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمين است از مال و متاع مَّا أَلَّفْتَ تاليف نميدادى و قادر نبودى بالفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ميان دلهاى ايشان از غايت عداوت و نهايت كينه و ستيزه
كه باهم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و ليكن خداى بحكمت بالغه خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ايقاع الفت كرد در ميان ايشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستيكه او قادر و غالب است هرچه خواهد بكند حَكِيمٌ داناست
بحكمت آنچه ميكند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پيغمبر حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خداى وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانكه پيروى تو كرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرويدگان اين آيت در غزوه بدر قبل از قتال
نازل شده براى تقويت حضرت رسالت پناه و تسليه خواطر صحابه و گفته اند سى و سه مرد و شش زن به پيغمبر ايمان آورده بودند چون امير المؤمنين عمر رض بشرف اسلام دريافت عدد اربعين
تمام شد و اين آيت نازل گشت و ابن عباس فرمود كه سبب نزول آيت اسلام فاروق رض است و درين تقدير آيت مكى باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پيغمبر رفيع قدر با خبر گشته حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ ع ٨
تحريض كن مؤمنانرا يعنى برانگيز و گرم ساز ايشانرا عَلَى الْقِتَالِ بر كارزار كردن با كفار إِن يَكُن مِّنكُمْ اگر باشند از شما عِشْرُونَ بيست تن صَابِرُونَ صبر كنندگان در معركه
قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دويست تن از مشركان خبر بمعنى امر است يعنى بايد كه يكى از شما در مقابله ده تن از مشركان شكيبايى ورزند و فرار نكنند وَإِن يَكُن
مِّنكُم و اگر باشند از شما مِّائَةٌ صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بتاييد الهى بر هزار تن مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانكه كافر شدند و اين غالبيت شما بر ايشان بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست كه ايشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ گروهى اند كه نميدانند خداى و روز قيامت را نمى شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شكيبايى
مؤمنان ندارند بعد از نزول اين آيت مؤمنان از مقاتله يكى با ده تن اندوهناك شدند و بديشان گران آمد حق سبحانه و تعالى اين آيت را منسوخ گردانيده فرمود الْآنَ اكنون كه اين
حكم بر شما گران بار ساخت خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ سبك گردانيد خداى از شما وَعَلِمَ و ديد و دانست أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا آنكه در شما سستى هست يعنى ضعف بدن فَإِن يَكُن
مِّنكُم پس اگر باشند از شما مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شكيبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دويست تن اين نيز خبر بمعنى امر است يعنى يكى از شما بايد كه در مقابله دو تن صبر
كند و نگريزد وَإِن يَكُن مِّنكُمْ و اگر بود از شما أَلْفٌ هزار كس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خداى و يارى او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدا
با صابرانست باعانت و مدد كارى پس هركه صبر كند ظفر يابد الصبر مفتاح الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قديم اند صبر كن اى دل كه بعد از آن ظفر آيد از چمن صبر رنج
شاخ كه روزى باغ شود سبز و شاخ گل ببر آيد آورده اند كه روز بدر هفتاد تن اسير شدند و حضرت رسالت پناه در باب ايشان با اكابر صحابه رض مشاورت نموده از قوم مهاجران ابوبكر رض
فرمود كه اكابر و اصاغر اين قوم اقارب و عشاير تواند اگر هريك بقدر طاقت و استطاعت فداى بدهند باشد كه روزى بدولت هدايت برسند و حالا عدد مدد مسلمانان زيادت شود و فاروق
گفت يا رسول الله ايشان ائمه كفر اند همه را بفرما تا گردن بزنند و بحمد الله كه حق ترا از فدا مستغنى گردانيده و از گروه انصار عبدالله بن رواحه رض و اصح آنست كه سعد بن معاذ رض فرمود كه اشارت كرد تا اين اشرار را
بشرار آتش تيغ بسوزيم حضرت رسالت پناه بقول حضرت صديق رض ميل نموده فديه مقرر فرمود حق تعالى آيت فرستاد مَا كَانَ لِنَبِيٍّ نشد و نشايد هيچ پيغمبر را كه باشد لَهُ أَسْرَىٰ مر او را اسيران
كه از ايشان فدا گيرد حَتَّىٰ يُثْخِنَ تا آنگاه كه بسيار بكشند از ايشان فِي الْأَرْضِ در زمين چه اين صورت سبب ذلت و قلت كفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوكت ابرار است تُرِيدُونَ ميخواهيد شما عَرَضَ
الدُّنْيَا متاع و خواسته دنيا كه عرض سريع الزوال است وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خداى ميخواهد براى شما ثواب آخرت كه بهشت و نعمت لا يزال است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خداى غالب است دوستانرا بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ و داناست
در آنچه بايد كار كند لَّوْلَا كِتَابٌ اگر نبودى حكمى و فرمانى مِّنَ اللَّهِ از خداى سَبَقَ پيشى گرفته است و در لوح محفوظ مكتوب گشته كه بى نهى صريح عقوبت نكند يا نه ما دامى موافقه و بجهاد اهل بدر را عذاب نفرمايد
يا غنايم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آينه برسيدى شما را فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتيد از فداء عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابى بزرگ و در روايت آمده است كه حضرت رسالت پناه فرمود كه اگر عذاب فرود آمدى غير عمر و سعد
بن معاذ رض از ان نجات نيافتندى زيرا كه اين دو بقتل كفار راغب بودند و باخذ فدا راضى نه و صحابه بعد از نزول اين آيت از غنايم دست باز كشيدند آيت آمد كه فَكُلُوا پس بخوريد مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه غنيمت گرفتيد و فديه
از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنى حلال پاكيزه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خداى در مخالفت امر وى إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستيكه خداى آمرزنده است عفو كرد گناه شما را رَّحِيمٌ مهربانست كه غنيمت
بر شما حلال كرد و بر امم ديگر حرام بود و در اسباب نزول آورده كه حضرت رسالت پناه عباس رض را كه از جمله اسيران بود باداء فديه نفس خود و دو برادر زاده او عقيل بن ابى طالب و نوفل
بن حارث و حليف او عتبه بن جحدم تكليف كرد عباس گفت اى محمد روا ميدارى كه عم تو بگدايى رود و پيش قريش و بيگانه دست بيرون كند من اين همه مال از كجا

آزرم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که گواهان بدر های زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی چیست چنانچه کس جز من و تو دران حاضر نبود عباس گفت ای محمد این سخن را بتو که گفت گفت پروردگار من گفت

که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم بیش ازین ما خود در سر کس دیگر مراد این آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لمن فی ایدیکم

بگو مرانکسانرا که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و بیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوئی یعنی ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را

بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته است از شما یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را و الله غفور و خدای آمرزنده است گناهی که در زمان شرک واقع

شده است رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس گفت خدای مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اید بمن دهد بیست عبد فا کرد حالا بیست

بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت می کنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید و هر آینه

چه در وعده کریم خلاف نیست بیت مصراع عدو محال آید گر کریم است لیم اگر نکند وعده را وفا شاید و ان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت

کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستیکه خیانت کرده اند با خدا من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای توانای داد ترا برایشان تا در روز بدر

تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند و الله علیم و خدای داناست باحوال بندگان حکیم حکم کننده باحوال ایشان ان الذین امنوا بدرستی آنانکه

ایمان آورده اند و هاجروا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنها خویش و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه صحابیان صرف نمودند

و انفسهم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و ایشان قوم مهاجر اند و الذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصروا و

نصرت کردند حضرت رسول صلعم را و این گروه انصار اند اولئک آن گروه بعضهم بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان بعضی دیگر اند و متولی در میراث در ابتدای کار

حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و الذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند و لم یهاجروا و هجرت نکردند با شما ما لکم نیست مر شما را

من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتیکه هجرت کنند و ان استنصروکم و اگر مومنان غیر مهاجر از شما طلب نصرت کنند

از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی که کافر

که باشند بینکم و بینهم میان شما و ایشان میثاق عهد و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید و الله بما تعملون و خدای بآنچه شما می کنید از وفای عهد و نقض

آن بصیر بیناست و الذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه

اگر نکنید آنرا که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن حاصل شود فتنة فی الارض فتنه در زمین و فساد کبیر و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند

و عهد یکدیگر را یاری نکنند و همه ایشان روی بجمع اهل کفر ظهور کنند فتنه و فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای

هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد میفرماید و الذین امنوا و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول و هاجروا و هجرت نمودند و جاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه

خدای و الذین آووا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت و نصروا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المؤمنون حقا ایشانند

مومنان براستی لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزشی از خدای و رزق کریم و روزی نیکو بی رنج و منت و الذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد پس از صلح حدیبیه

و هاجروا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان و جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک منکم پس آن گروه از جمله شما اند

یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و اولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوار تر اند به

بعضی در میراث گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستیکه خدای بکل شیء

بهمه چیز از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی که بر این حوت و چرا مسدود است ز احکام درست چون و چرا

نه در افعال و حکم او چنبد

سوره التوبة مدنیه مایه و تسع عشر آیه

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سوره العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه درین بجهت آن است که بسم الله امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه اختلاف

کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که مقتضی سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان دو سوره گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در تفسیر

بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که لقمان مشایخ بعضی از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتب خامه ببسم الله عوض الانفال وفا نکرد براءة من الله ورسوله و در حضرت رسالت

میان این دو سوره الانسیم نفرموده اند و گر چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه صلعم چهل آیت از اول این سوره با ابوبکر رض داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که

بر اهل موسم خواند و بعد چند روز از رفتن صدیق رض مرتضی علی را رض طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رض فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود

قرائت کنند و چون از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت اداء این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم
مناسک فرمود و در روز نحر علی رضی الله عنه نزدیک جمره عقبه آیتها را با اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ این بیزاری است از خدای وَرَسُولِهٖ و از رسول او فرستاده اِلَی الَّذِیْنَ عَاهَدْتُّمْ بسوی آنانکه پیمان بستید
با ایشان مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از مشرکان آورده‌اند که حضرت علیه السلام با بعضی مشرکان عرب عهدها بسته بود و غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه آیت فرستاد که حضور
بر آن است بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند رسول نیز بفرمان خدا عهد ایشان را بر ایشان رد کرد و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فَسِیْحُوْا پس سیر کنید فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی
بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اول شوال فرود آمده است پس مدت تا آخر محرم است امام ثعلبی آورده
که اهل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و از آن بیشتر آنانکه اهل ایشان کمتر بود مهلت چهار ماه دادند تا خود فکری کنند و آنانکه بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کردند تا
در مهم خود تدبیری نمایند و آنانکه عهد نه شکسته بودند ایشان را تا انقضای مدت ایشان امان داد و ما کنان عهد الگفت وَاعْلَمُوْۤا اَنَّکُمْ و بدانید اے کافران غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه آئید که عاجز کنند گان
خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَاَنَّ اللّٰهَ و این نیز بدانید که خدای مُخْزِی الْکٰفِرِیْنَ رسوا کننده کافران است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَاَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن
مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖۤ از خدای و رسول او اِلَی النَّاسِ بسوی مردمان یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق در وی روست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد
اهل کتاب بوی اتفاق افتاده بود و یا آن روز زیادت آمد و زینت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر تقدیر مضمون اعلام کرام است اَنَّ اللّٰهَ بَرِیْٓءٌ آنکه خدای بیزار است مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ از مشرکان و عهود ایشان
وَرَسُوْلُهٗ و پیغمبر او نیز بیزار است فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ پس آن باز گشتن بهتر است شما را از اقامت بر آن وَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر
نکنید فَاعْلَمُوْۤا اَنَّکُمْ پس بدانید که شما غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه عاجز کنندگان خدائید یعنی نتوانید که از وی گریز ید یا او را سیتزه کنید وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و بشارت ده مر کافران را بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ
بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نموده بود بگوید اِلَّا الَّذِیْنَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُّمْ عهد کردید با ایشان مِّنَ
الْمُشْرِکِیْنَ از مشرکان ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوْکُمْ پس ایشان کم نکردند شَیْئًا چیزی از عهد شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَّلَمْ یُظَاهِرُوْا و یاری ندادند عَلَیْکُمْ بر قتال شما اَحَدًا کسی را از
دشمنان شما فَاَتِمُّوْۤا اِلَیْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را اِلٰی مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده با ایشان را چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت ندهید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای
یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام آن الان شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره فرمود که متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود
والوفا بالعهود والقناعت بالموجود و درین وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان * حفظ احکام شرع اول آن * ثانیا آنچه دست رس باشد * بر فقیران و بیکسان
باشد * عهد را با وفا کند پیوند * هر چه باشد بدان شود خورسند * و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی
روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم از روست یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض
کفار معاهد بقولی که از زمان نزول سوره گیرند از وقت تبلیغ انقضا کرده بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِکِیْنَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر جا که بیابید در حل و حرم وَخُذُوْهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوْهُمْ و باز دارید
ایشان را از طواف مسجد حرام وَاقْعُدُوْا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان کُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَاِنْ تَابُوْا پس اگر باز گردند از شرک یا ایمان
وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ و بدهند زکوة اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوْا سَبِیْلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست
بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَّحِیْمٌ مهربان است بدادن ثواب بیحساب بدیشان وَاِنْ
اَحَدٌ و اگر یکی مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ از مشرکان که تعرض ایشان باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَکَ زینهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتّٰی یَسْمَعَ تا بشنود
کَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدا را که قرآن است ثُمَّ اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَاْمَنَهٗ بجائی که موضع امن اوست و بعد از آن با وی مقاتله نمای ذٰلِکَ این امان دادن
بسبب آنست که ایشان بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یَعْلَمُوْنَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس ایشان را باید داد تا بشنوند کلام خدا را و در آن تدبر و تفکر نمایند کَیْفَ یَکُوْنُ چگونه باشد استفهام بمعنی
انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِکِیْنَ مر مشرکانرا عَهْدٌ عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُوْلِهٖ و نزدیک رسول او و بعد ظهور اسلام امتیاز میان حق و باطل اِلَّا
الَّذِیْنَ عَاهَدْتُّمْ مگر آنانکه عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر علیه السلام عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه
معظمه فَمَا اسْتَقَامُوْا لَکُمْ پس مادامیکه ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِیْمُوْا لَهُمْ پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد پرهیزکارانرا که عهد و پیمان استقامت نمایند کَیْفَ چگونه باشد عهد مشرکان وَاِنْ یَّظْهَرُوْا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَیْکُمْ
بر شما لَا یَرْقُبُوْا فِیْکُمْ نگاه ندارند در باب شما اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفای عهدی یُرْضُوْنَکُمْ خشنود میگردانند شما را بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی

وعده میدهند بایمان وطاعت باسخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ و سرباز میزند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان بازبان یکی نیست
در ادای شکر ای من علام الکرد دلش بازبان یکی است وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون شدند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان
عهد نگهداری نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی را که بها اندک دارد از متاع دنیا که آن سبب تابعت بعضی مشرکان است
قتال اهل ایمان جمع کرد ابوسفیان تکذیب قرآن نموده وبطمع افاده در صدد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدا یا باز داشتند مردم را
راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهودند که عهد پیغمبر را شکستند و آیات توریت را بآن
چیزی فروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا وَلَا ذِمَّةً قرابت
یا سوگند و نه عهد وَأُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز ایستند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را
وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان راست آنچه شما را بوده و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و
بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمان خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از
آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعنه کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی نشکستندی بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از
شرک و طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد شکنان پیغمبر و قریش آن بود که خلفای
یکدیگر را بر سنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره کنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که خلفای رسول بودند جنگ کردند یا مراد از
ناکثین عهود یهود و بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مدد کاری کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت
نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را جهت اداء عمره بمکه راه ندهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اخراج
کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ
آیا شما میترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ باآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب اشتغال کنید إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند خدای ایشان را بِأَيْدِيكُمْ
بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا
بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت
بعرض حضرت رسالت پناه رسانیده بودند فرموده که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشان را که بود
از آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای و بازگردد بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه در این آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع
شد چنانچه ابوسفیان و عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه أَمْ
حَسِبْتُمْ آیا پنداشتید برای مومنان که قتال کفار اکاره بودند گفته اند خطاب با منافقان است میفرماید که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا که شما را بگذارند بدین که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ و بغیر فرستاده او وَ
لَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مومنان وَلِيجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی
با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها وی را معلوم است آورده اند که چون عباس اسیر شد مسلمانان
وی را بر شرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمی کنید علی رضی الله عنه فرمود شما را چه چیز است که آنرا از
جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم می کنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند می رهانیم این آیت نازل
شد که مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که
قبله مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتیکه گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر متخالف که عمارت بیت

حق است و عبادت غیر او اولئک آن گروه مشرکان حبطت اعمالهم تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان تفخر میکنند از عمارت مسجد و سقایت حاج وفی النار
و در آتش دوزخ هم خالدون ایشان جاوید اند بسبب آن انما یعمر جز این نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهای خدا را من آمن بالله آنکس که بگرویده باشد بخدای یگانه
بخدای تمام صفات الایمان برسول وی والیوم الآخر و بروز بازپسین واقام الصلوة و بپای داشته باشد نماز را وآتی الزکوة و داده باشد زکوة را ولم یخش الا الله
و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فعسی اولئک پس آن گروه شاید ان یکونوا که باشند من المهتدین از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع
جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود. بیت: جاییکه شیر مردان
در معرض عتاب اند روباه پیرزان را آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مؤمنان است از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است. بیت وارد اند
که بعضی از اهل حرم در جاهلیت نیز حجاج نبیذ زبیب با عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه آن منصب بعباس بن عبد المطلب تعلق داشت و منصب عمارت مسجد الحرام بشیبة بن طلحة حجی بود
روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می‌نمودند و علی بتقدم اسلام و جهاد مفتخر می‌بود و حق سبحانه تصدیق علی را در این آیت
فرستاد اجعلتم آیا میدارید سقایة الحاج اهل سقایه حاجیان را وعمارة المسجد الحرام وارباب عمارت مسجد حرام را کمن آمن بالله همچون آنکس که ایمان آورده است
بخدای والیوم الآخر و بروز آخر وجاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای والله و خدای لا
یهدی القوم الظالمین راه ننماید و مقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کرده اند الذین آمنوا آنانکه بگرویدند بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا
ربع
و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسهای خود در معارک حرب
اعظم درجة بزرگترند از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند واولئک
و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هم الفائزون ایشانند ظفر یابندگان بامانی دو جهان یبشرهم مژده میدهد ایشان را ربهم پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی
از و بدیشان ورضوان و خشنودی کامل ایشان وجنات و بوستانها که لهم فیها نعیم مقیم مر ایشان را باشد در آن بوستانها نعمتی دایم بی انقطاع و در تنکیر مبشربه
ایمایی است بانکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خالدین فیها ابدا در حالتیکه این گروه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طول
نکنند ان الله بدرستیکه خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب آن حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود
در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند
گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم تر است. قطعه: گنه ار افزون بود در شمار عفوت افزون تر از گناه همه. قطره زیر رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه. آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رضی الله عنهم بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان را بمحبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند
جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده برای تمام سکون و آرام در منزل در مقام التماس میکردند و ایشان را رقت عصبیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد
این آیت نازل گشت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان
یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشان
را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با
مومنان باید نه با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان را از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما کس بی مال مانیم آیتی دیگر آمد که قل بگو ای محمد مر تارکان هجرت را ان کان اگر هست
آباؤکم پدران شما وابناؤکم و فرزندان شما واخوانکم و برادران شما وازواجکم و زنان شما وعشیرتکم و خویشان شما واموال اقترفتموها
و مالها که کسب کرده اید وتجارة و بازرگانی که تخشون کسادها می ترسید از ناروایی آن ومساکن و مسکنها که ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم
دوست تر است بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست تر میدارید من الله ورسوله از خدای و رسول او وجهاد فی سبیله و از جهاد کردن در
٣ ع ٨
راه او فتربصوا پس انتظار برید و بیم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبت خود را عاجلا و آجلا والله و خدای لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین
گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان در این آیه تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگ است و قولی بیشتر ائمه تفسیر راجع است بانکه از این آیت رایحه ناامیدی استشمام می‌توان کرد چه اغلب مردم
الا ما شاء الله در این مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار می‌کنند ای عزیز مردی باید که ابراهیم وار از کونین بگذرد

فانهم عدو لی الا رب العالمین الی را بذل مهمانان و فرزند را فقصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد رباعی ای آنکه ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند * دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی * دیوانه تو هر دو جهان را چه کند * حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده
و ولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقول است که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره روزی پیش پدر و مادر نشسته قصه قربان کردن حضرت اسمعیل را خوان برشان
میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و چهار سال گذشت
بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک و پدرش گفت پیش از این ما را فرزندی بود
او را در کار خدا فدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار است رباعی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم * جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم * ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز * و این همه که
کرده ایم برای تو کرده ایم * لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون
روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و در وز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طائف
که حضرت رسالت پناه صلعم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت
پناه صلعم رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قلة امروز ما از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد
حضرت پیغامبر را این سخن خوش نیامد و این سخن بحضرت صلعم رسیده نپسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را
یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شَيْئًا چیزی را از صولت و
دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ
در حالیکه هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه صلعم چهار تن باندند علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبدالله بن مسعود رضه و حضرت
در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت صلعم آوردند ایشان استر خود را هیب میداد که در میان دشمن حمله میفرمود و می گفت انا النبی لا کذب
و انا ابن عبد المطلب عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمی گذاشتند که آنحضرت صلعم بمیان دشمن در آید و از این صورت بکمال شجاعت سید عالم صلعم استدلال می توان کرد که در چنان
روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته ثبات خود را اظهار می فرمود القصه چون عباس رض آنحضرت صلعم را گذاشت که محاربه نماید
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رضه مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة مردم آواز عباس رض باز گشتند
و جمعی که عدد ایشان بصد نمی رسید بملازمت حضرت پیوسته بر برای حمله کفار شدند و آنحضرت صلعم فرمود که الان حمی الوطیس و تلاوت دعای موسی که در روز فلق بحر خوانده بود اللهم
لك الحمد و الیك المشتكى و انت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر
طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمنان افتاده دلهای مومنان
آرام پذیرفت كما قال الله تعالى ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلَى رَسُولِهِ بر فرستاده خود تا که بتنهائی در
حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بندای عباس رض باز گشتند وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدند
شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت یا شانزده
هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند یا آنکه بسیاری کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار
هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و اینچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش ناگرویدگان است ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ
پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن
چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین صلعم آمده بشرف اسلام مشرف شدند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ
مهربان است که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیده یا
بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط
بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس از این سال که سنه برائت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حجة الوداع که سنه عاشره بود و امام اعظم رح گفت مراد منع کفار است از حج و عمره
نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند نه خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً و اگر میترسید

ای که عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که چون کفار در موسم حج بیت خرید و فروخت اطعمه و البسه آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر از این می ترسید که بسبب انقطاع
تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد این وعده فرمود با آنکه اهل تباله و جرش
که دو بلده بود در بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال انچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات آنجا بیرون شد إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ
بدرستیکه خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری بربندد دیگری بگشاید قطعه گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب * بروی من
در احسان اگر تو بربندی * در دیگر بگشاید مفتح الابواب * بعد از ذکر مقاتله و نفی تجارت با کفار امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ بکشید ای مومنان و کارزار کنید با آنکه
ایمان نمی آرند بخدای یعنی یهود که بتشبیه قایل شده و نصاری که بتثلیث معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکرند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد
روحانی اثبات می کنند پس گویا ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشند وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ انچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و
انچه حرام کرده است رسول وی یعنی محرم میدانند انچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ از آنها که داده شده اند کتاب یعنی تورات و انجیل بایشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یومنون میفرماید که با اهل کتاب قتال کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند
جزیه یعنی آنچه از خراج نسبت بر کسان ایشان مقرر شود عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشسته
قابض تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرستانند چون شبهه کتاب است ملحق اند باهل
کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گوید از همه کفار گیرند مگر
از مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است
از سبط لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف تورات را بسوخت بیت المقدس منهدم ساخت
و هر که تورات میدانست همه را بکشت و باقی را اسیر گرفت و عزیر را از جمله اسیران بود و تورات نخوانده بود چون خردسال بود از خواندن و حساب نگرفتند و او بعد مدتی که از قید ایشان خلاص یافته
روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سایر آباد او را بمیرانید و بعد صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق
وی نمودند او را بخواندن و نوشتن تورات امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر پنج انگشت کتابت تورات میکرد از ظهر
القلب تا بتمام رسید دیگرباره نسخه کردند چون کسی تورات نداند و نخوانده در میان ما نیست چون دانیم که این تورات است یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از
پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر تورات را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام چنین با مرد برفتند و تورات را از آن محل برداشته بجمع آوردند با انچه عزیر نوشته
بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی تورات را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس معتقدان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی
از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه ص این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که نجو
فرزند زائی وجود پدر مستحیل میشمردند یا آنکه از وی ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام کردند ذٰلِكَ انچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشانست بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای
ایشان نه که برهانی افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه می سازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ
قَبْلُ پیش از ایشان یعنی یهود بیچ که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و العزی میخواندند قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد خدای بر ایشان أَنّٰى يُؤْفَكُونَ
چگونه برگردانیده می شوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ
دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده کنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را خدای میگیرند
وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی علیه السلام در میان فرموده نشده یا از انجیل که ایشان بخدای پرستیدند در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنکه فرمان برند و بپرستند إِلٰهًا وَاحِدًا یک خدا را
... لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبود بحق مگر او سُبْحَانَهُ پاک است او عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه با او انباز میگیرند يُرِيدُونَ می خواهند جهودان و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا
که فرو نشانند نُورَ اللّٰهِ نور خدا را که قرآن است یا نبوت محمد مصطفی ص یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بسخنان دهنهای خویش یعنی بتکذیب که بر زبان می آرند
وَيَأْبَى اللّٰهُ و نمی خواهد خدای چیزی إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ مگر آنکه تمام گرداند نور خود را که دین روشن خود را یا اعلاء اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند کافران
و درین معنی گفته اند شعر [illegible] بیت [illegible]
هُوَ الَّذِي [illegible] أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد فرستاده خود را که محمد است بِالْهُدَى بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام

است دارسال بر آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و نسخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که هرگز جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستیکه بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری
لَيَأْكُلُونَ هر آئینه میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع می کنند از دخول اسلام وَالَّذِينَ
و آنکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز اخبر زکوة او داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعید مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة
با نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَى روزیکه گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَى پس داغ کرده شود بِهَا بدان گنجها
و در میسوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان
که برد رویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضا ظاهرا این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این مرتبه را در آن روز معذب سازند بداغ و گویند هَذَا مَا كَنَزْتُمْ
این آنست که گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره می کردید و ذخیره که وبال
بدان متفرع نباشد اعمال صالح است در امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی **قطعه** اکرم کان
دهی بده الشیء بهتر از گنجهای مدخر است ، زانچه دادی متمتعی بروز ، کان دگر روز کسی دگر است ، چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب دایر بماه قمری نیست و سال شمسی است و سال شمسی سه صد و
شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روز تقریبا و سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و کسری پس هر سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه
بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مترتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستیکه شمار ماهها که پسندیده است
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در کتاب او در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در
روزیکه بیافرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ این است حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ در این چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما برآنند
که حرمت مقاتله در این ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازم است اما تخصیص این چهار ماه را بجهت شرف
چه گناه در این ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً
چنانکه همه ایشان با شما کارزار می کنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت معتاد
شده بود و در ماههای حرم قتال نمیکردند و چون متصل سه ماه حرام بود میگفتند که سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی در صورتی برانگیخت و در موسم منی
کرد و ایستاده شده خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما در این سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز بسال دیگر منادی کرد
که خدای تعالی در این سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال داشتندی
و در هر سالی چهار ماه را حرام می داشتند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و اعتبار داشتندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ
گمراه میگردانند و حفص یضل بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را
از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر حرام می کنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت میگذارند و در آن سال
که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال می کنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم
چهار ماه می داشتند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند بر آن موافق عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی
شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق نمیدهد گروه کافران را در نتایج
آورده اند که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را احرام میداشتند خلق را از دست و زبان خود ایمن ساختند مومنان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از شر خود
سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار **قطعه** از آزار خلق تجنب میجوی ، تا بر نگشته بار بلی نیم بنجی
و جمال خویش بکینه کن ... نقل است که حضرت رسالت پناه صلعم عزم غزوه تبوک نموده بود در زمان حرارت بود و اهل مدینه

٥ ع ٨

متصل الحال میکند و انید چون فرمان رسید که اصحاب را بجهاد بر سیان اجتهاد بسته قیان عزیمت بدان صوب معطوف سازید ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهیت طبعی در
رفتن بکاسل ورزیدند آیت آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید مَا لَکُمْ چیست شما را که برای تعلل در این اِذَا قِیْلَ لَکُمْ چون گویند مر شما را که بجد تمام اِنْفِرُوْا بیرون روید
فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای و جهاد کنید با اعدای دین اِثَّاقَلْتُمْ گران جنبیده و درنگ کنید یعنی مایل شوید اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن اَرَضِیْتُمْ
آیا راضی شدید و خوشنود گشتید بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بزندگانی دنیا مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت این چنین یعنی بگزیدید دنیا را بر آخرت گزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا برخورداری
از زندگانی دنیا فِی الْاٰخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن اِلَّا قَلِیْلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگ را از دست ننهد برای خردتر قطعه متاع این جهان فانیست و نعیم آن جهان باقی
و مرغوب چه کس دولت باقی گذارد * بنعمتهای فانی سر در آرد * اِلَّا تَنْفِرُوْا اگر بیرون نروید بجنگی که شما را فرمان شده یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک
بآنکه دشمن بر شما ظفر یابد یا بسبب اسباب قحط شما را هلاک کند وَیَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَیْرَکُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابنا فارس وَلَا تَضُرُّوْهُ و زیان نرسانید
و زیان نتوانند رسانید بحضرت او شَیْئًا چیزی مر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قَدِیْرٌ تواناست اِلَّا تَنْصُرُوْهُ
اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستیکه نصرت کرد او را خدا اِذْ اَخْرَجَهُ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالیکه دوم دو تن بود و نصرت داد او را اِذْ هُمَا آن وقتیکه بودند ایشان
فِی الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور از طرف جنوب مکه بمسافت ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بآنجا نرسیدی و حیات و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بوده اند
حضرت رسالت پناه ع شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوته فرمود روز دیگر کفار بطلب آنحضرت
بیرون آمده پی بدر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام
داد تا بر در غار پرده تنند کما قیل شعر ظلوا الحمام وظن العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم * القصه کفار بدر غار رسیدند و آن علامات که دلالت بر خلو مقام از سیدانام داشت مشاهده کرده متعرض
غار نشدند و صدیق رض می گفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوة والتسلیمات فرمود ما ظنک باثنین الله
ثالثهما یکی از دلایل و براهین افضلیت صدیق رض این حدیث و این صحبت یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اِذْ یَقُوْلُ چون گفت پیغمبر لِصَاحِبِهٖ مر یار خود را یعنی ابوبکر
صدیق رض لَا تَحْزَنْ اندوه مخور اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای مَعَنَا با ماست بنصرت و یاری و عصمت از حوادث فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِیْنَتَهٗ رحمت خود را که سبب
آرامش است عَلَیْهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه او از روی شفقت بر حال آنحضرت بنجات مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه
بر صدیق رض فرموده نظم وَاَیَّدَهٗ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُوْدٍ بلشکرهای ملایکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا یعنی فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا
ملایکه که در بدر و احزاب و حنین و جعل و گردانید کَلِمَةَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا کلمه آنها که کافر شدند السُّفْلٰی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر شد خوار و بی مقدار ساخت
وَکَلِمَةُ اللّٰهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِیَ الْعُلْیَا آن بلندتر و رفیع قدر و عالی تراست وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را حَکِیْمٌ
داناست خوار سازد اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاربان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با وی یک شخص بود و تمام
صناوید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنان بسلامت بیرون آوردم و بس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست و بالله الامین عبدالله نظم اِنْفِرُوْا بیرون روید
بغزوه تبوک خِفَافًا سبکباران وَثِقَالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنست که مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران
یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا منفردان و عیال داران و سلمی رح می گوید سبکروحان بارکش طاعات و گرانباران از مباشرت
مخالفات امام قشیری رح می گوید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزاد اند و ثقال آنانند که بقید تعلقات مقیداند و در بحر الحقایق آورده که خفاف مجردانند از کشش عنایت
براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند که به پرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و دیگری بپای کوشش راه می برد آنکه بپا میرود در هر
قدمی خالی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال می پرد بیکدم بسیاط مشاهده ماسوی را طی میکند نظم مرد عارف چون بجان پر میزند * در دم از نه فلک بر در زند * میرود زاهد بروزی یکروزه راه چو
عارف هر زمان تا تخت شاه * در اسباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک می داشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد
و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از مال و منال و آنها که گرانید باحمال اثقال وَجَاهِدُوْا و جهاد کنید بِاَمْوَالِکُمْ بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید وَاَنْفُسِکُمْ و بنفسهای خود که مباشر
کارزار گردید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا ذٰلِکُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که بدانید ثواب
جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ع مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و ان

کار بر پهلوانان و انصار بود و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول بر هوای نفس اختیار کردند و بی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان
بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عَرَضًا متاعی خواسته دنیوی قَرِيبًا نزدیک بحصول آمدن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه
آسان لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ ولیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود
باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان کرد که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستمی سفر
کردن و طاقت داشتمی لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و در مرافقت موافقت می نمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی
مستحق عذاب می سازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ در عالم حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میگوید
عفو کناد خدای از تو و عادت عرب آنست که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی گوید آب بیار او گوید غفر الله لک یا در جواب عالمی میگوید
یرحمک الله و جمعی برآنند که حضرت رسالت پناه صلعم بعضی منافقان را اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی درگذراند خدای از تو لِمَ أَذِنْتَ
لَهُمْ چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را او عذرهای حیل آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتیکه روشن می شد لَكَ مر ترا الَّذِينَ
صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و دانستی دروغ گویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آن کسانیکه بتحقیق
و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بِالْمُتَّقِينَ بحال پرهیزکاران از تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ نیست جز این نیست که دستوری می طلبند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان
و متحیر میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لَأَعَدُّوا لَهُ هر آینه آماده میکردند برای خروج عُدَّةً از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت
خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ ولیکن کراهت داشت و نه پسندید خدای برانگیختن ایشان را درین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشان را بترس و کاهلی بر ایشان
وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود یا بعضی از ایشان
با بعضی میگفتند و بصحت پیوسته که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل ایشان نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل
دیگر که حرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نمود و باز گشت این خبر بحضرت رسالت پناه صلعم رسید و موجب کراهت بود یا آنکه آمدن ایشان منفعت دارد که از ایشان اخلاص نبود
حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و غدر
وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در پی شتافتندی خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی و غمازی و فساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما افکندندی یا
شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسان اند مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران
یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در جنگ خندق که گفتند یا اهل یثرب لا
مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو اندیشیدند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای یعنی برکار آمد
تا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهندگان بودند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داده + از نفیر پرده داران
طعن دربان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء یعنی شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریه
و کنیزان بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بزنان میترسم که چون زنان بنی الاصفر را به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ
يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان
است وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا گیرنده است و احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ بمنافقان گرد بر گرد إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد ترا ای محمد در بعضی از غزوها حَسَنَةٌ نیکوئی
از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدیکه دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در بعضی از جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شکستی چنانچه در جنگ احد واقع
شد يَقُولُوا گویند از روی خودپرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستیکه گرفتیم أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در اندیشه کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلس
خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُلْ بگوی ای پیغمبر لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای
برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ برضای او نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و باید که

تربصها کسیه سوء نسان که غنیمه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد مرایشان را هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ آیا چشم میدارید یعنی انتظار نمی برید برای ما اِلَّآ اِحْدَى
الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم شما را یکی از دو چیز اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اللّٰهُ آنکه برساند بشما خدای
بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖٓ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجفه و خسف تا هلاک شوید اَوْ بِاَيْدِيْنَا یا برسد بشما عذابی بدستهای ما که شما را بکشیم بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوْٓا پس انتظار برید آنرا
که بما میخواهید اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آنرا که با شما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه گفت مرا اجازت تخلف ده که طلیم جهاد من بحرب بنی الاصفر
متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مدد کاری نمایم آیة آمد که قُلْ بگوای محمد در جواب اَنْفِقُوْا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا و خواه
بکره و نفرت بهیچ وجه لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما اِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستیکه شما هستید قَوْمًا فٰسِقِيْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایره احکام نفقه کافران قبول نیست
وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقٰتُهُمْ نفقهای ایشان اِلَّآ اَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوْا بِاللّٰهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُوْلِهٖ
و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُوْنَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که ایشان کاهلان اند یعنی بنماز می آیند بکاهلی و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُوْنَ
و نفقه نمیکنند در راه خدای اِلَّا وَهُمْ كٰرِهُوْنَ مگر که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نترسند فَلَا تُعْجِبْكَ
پس باید که ترا در شگفت نیارد و خطاب بآنحضرت است و مراد امت مومنان میفرماید که متعجب نگرداند شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال
و اولاد وبال است مر ایشان را اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدای ایشان را بدانها فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بتعب و مشقت در
جمع مال و حفظ و آنچه بدیشان میرسد از مصائب در زیان وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كٰفِرُوْنَ و ایشان کافر باشند
یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دستگیر گردد نه فرزندان بفریاد ایشان رسند مر باغی چون بکشند کردن گردان در بند * نتوان بستیزه جست از آن جم کنند * و آن بخل که دست اجل
از پای بکشند * تی ال بفریاد رسد نی فرزند * وَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ
و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتقیت
اظهار اسلام می کنند لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوه یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که
در آنجا توانند خزید لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ بر آئینه روی میگردانند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُوْنَ و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسپ سرکش آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را نمی بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَّنْ يَّلْمِزُكَ
کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته اند این آیت در شان ابن ابو الخویصره یعنی چون حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم
حنین که حضرت آنحضرت تالیف قلوب مسلمانان حنفی را از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا آنکه خبر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا
بچهار کس از اشراف عرب عطا فرموده بود جرات نموده با حضرت گفت که اعدل یا رسول الله حضرت در جواب او گفت ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت او را و قوم او را مارقین لقب نهاد در منهاج
مذکور است که مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که تو با این قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفسیر
این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت متعب بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرض جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَاِنْ اُعْطُوْا پس اگر داده شوند مِنْهَا
از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوْا پسندند آن قسمت را وَاِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَآ و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان که داعیه دارند اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ آنگاه که
ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوْا و اگر ایشان پسندند مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ آنچه بخشید بدیشان خدای وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند
وَقَالُوْا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدا سَيُؤْتِيْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُوْلُهٗٓ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از این
که عطا فرموده اِنَّآ اِلَى اللّٰهِ بدرستیکه ما بخدای رٰغِبُوْنَ بازگردندگانیم و امیدداران کانیم لکان این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب راحت است و جزع دران موجب محنت
سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند شد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است * و در همین معنی
بیت بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی * خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی * پس بیان مصارف صدقات می کند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه در قسمت غنایم کرده عین
صواب بود اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَآءِ مر درویشان راست وَالْمَسٰكِيْنِ و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند ع ۱۵
بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح بر عکس اینست وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگان راست
بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نشده پس بجهت

تا میل دل ایشان باسلام بیشتر شود و بعضی را باید ساخت و مؤلفة قلوب باشراف عرب میدهند که حضرت رسالت پناه ﷺ نظر بالفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان را از غنایم حنین
قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مؤلفة قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه
ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن است در گشاده کردن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد و در ادای نجوم کتابت او زکوة
مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رح بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِي
سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای یا آنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط ازین جهت است وَابْنِ السَّبِيلِ
و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا
داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت کشاد + هر کسی آنچه می بایست داد + نیست واقع اندران قسمت غلط + بنده را
خواهی رضا خواهی سخط + آورده اند که جلاس و اصحابش چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم ﷺ مملو بود در خلا آن حضرت
را بسخنهای نکوهیده زبان را صدا ادا آن غیبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر سخن ما بآنحضرت ﷺ رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد ﷺ گوش شنوا است هر چه بخواهیم میگوئیم و چون پیش او رویم و
سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردندی گفتی محمد فرد گوش است سخن شنوا است ما نفی
و اثبات هر چه میگوئیم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او فرد گوش سخن شنوا
است که هر چه باو میگویند استماع می کند قُلْ بگو ای محمد اینها را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول
کننده نیکوست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق می کند خدا را در هر چه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنان را در سخن ایشان یعنی قبول میسازد بسبب خلوص نیات
ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آن کسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما داناست صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی
کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت رفق بر شما می نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللَّهُ وَ
رَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارترند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند از خود منافقان و یرا یعنی رسول را چه سخن در ایذا و ارضا رسول است و گفته اند خدای را
و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای البته خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول خدا را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند
مومنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانستند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد در گذراند فَأَنَّ
لَهُ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتیکه جاوید باشد در آن ذَٰلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوائی
بزرگ است در اسباب نزول از قرآن آورده اند که منافقان در میان یکدیگر سخن پیغمبر خدا را سخن آرائی و تمسخر و مزاحی کفتند و بعضی بسبیل استهزا استحسان او میکردند
و بعضی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیت نازل شد يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر
می کنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرود آورده شود بر مومنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که آگاه سازد آن سوره و خبر دهد مومنان را بِمَا فِي
قُلُوبِهِمْ بآنچه در دل منافقان است از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ای محمد ایشان را که افسوس کنید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید که هر چه خواهید
و جزای آن یافت کنید بدان تفضیح شما إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستیکه خدای ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آنچیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی نفاق و اخلاق و اوصاف
ناهموار آورده اند که در غزوه تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش آنحضرت رسالت پناه ﷺ میرفتند و میگفتند ببینید این مرد یعنی محمد ﷺ را که میخواهد حصارهای
شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ﷺ ظاهر شد با عمار یاسر رض فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان آن سخنها
که میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتید عمار رض پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل ترسل و بازی میگفتیم و این بخود را
بازی میکردیم گفتیم آیت آمد که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد منافقان را که چه میگفتید لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ جز این نیست که بودیم ما چون مسافران خوض
وَنَلْعَبُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه می گفتیم قُلْ بگو ایشان را بر سبیل توبیخ أَبِاللَّهِ آیا بخدای وَآيَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ
و بفرستاده وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ بودید که استهزا میکنید و استهزا با اینها نشاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن
در رسول ﷺ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان

که توبه کرد و از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَآئِفَةً عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بِاَنَّهُمْ كَانُوْا بسبب آنکه ایشان هستند مُجْرِمِیْنَ
گناهکاران باصرار بر نفاق اَلْمُنٰفِقُوْنَ مردمان منافقان که سیصد نفر بودند وَالْمُنٰفِقٰتُ و دیگر زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِّنْۢ بَعْضٍ برخی از ایشان ع ۷
از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق يَاْمُرُوْنَ بِالْمُنْكَرِ میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوْفِ
از نیکوئی که ایمان آوردن یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر است وَيَقْبِضُوْنَ و فرا هم گیرند اَيْدِيَهُمْ دستهای خود را یعنی فرو میبندند از خیرات و صدقات یا از رفع یدها بدعا و ثنا حاجات
سلبی بر خود وده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللّٰهَ ترک کردند فرمان برداری خدا را فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و بازداشت فضل خود از ایشان اِنَّ
الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشانند بیرون روندگان از دائره ایمان وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنٰفِقِيْنَ وعده داده است خدای مردان منافق
را وَالْمُنٰفِقٰتِ و زنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید باشند در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است
مر ایشانرا از جهت عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُّقِيْمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد
یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است رباعی ای آنکه ز تیره حالی و بدروزی + در باطن آتش نفاق افروزی + در هر نفست شعله غم بیشتر است + [illegible] سوز در آن
شعله که خوش میسوزی + كَالَّذِيْنَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی
قوت یعنی بدن از شما قوی تر بودند وَّاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوْا
پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما برخوردار گشتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ
الَّذِيْنَ چنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بهره خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و شروع نمودید در باطل كَالَّذِيْ خَاضُوْا چون
خوض کنندگان خوض نمودند و بر آن رفتند اُولٰٓئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود شد و تباه گشت اَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزندان ایشان با ایشان
وفا نکرد وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت که ثواب بر آن عملها مترتب نگشت وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان اَلَمْ يَاْتِهِمْ آیا نیامده بدیشان
یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نَبَاُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح که بطوفان
غرق شدند وَّعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک شدند وَّثَمُوْدَ و قوم ثمود که بر صیحه و صیحه هلاک شدند وَقَوْمِ اِبْرٰهِيْمَ و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به پشه
[illegible] هلاک گشت وَاَصْحٰبِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظلة هلاک شدند وَالْمُؤْتَفِكٰتِ و اهل شهرها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بچه
نوع هلاک شدند اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان ایشان بِالْبَيِّنٰتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللّٰهُ پس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی
بی جرم ایشانرا عذاب فرستد وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند ایشان اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ که بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مردان گرونده
وَالْمُؤْمِنٰتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی ایشان اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر يَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ میفرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمان برداری است وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گناهکاری است وَيُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ و بپای میدارند نماز را بشرائط آن وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان وَيُطِيْعُوْنَ اللّٰهَ
و فرمان می برند خدا را وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در همه امور اُولٰٓئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالب است بر هر چه خواهد
کند حَكِيْمٌ داناست بوضع رحمت در موضع آن وَعَدَ اللّٰهُ وعده داده خدای الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان مؤمن و زنان مؤمنه را جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها مشتمل بر میوه که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید مانند در آن وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد که ایشان را مسکنها پاکیزه و خوش فِيْ جَنّٰتِ
عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات عدن نام شهری است در بهشت که چشمه تسنیم در آن میباشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی رح میگوید که نهری است در جنت که بوستانها بر دو سوی
اوست وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ و خوشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را اَكْبَرُ بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدا جمیع سعادات و منشای تمام کرامات رضای حضرت عزت
است و مؤدی بنیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مثنوی کسی که نخواهد از تو جنت و حور کی
تواند که از دوزخ شود دور و لیکن ما نخواهیم این و آن جنت مرادی ما بجان خشنودی تست + چه تو خشنود گردی از دو عالم + همین مقصود ما بس و الله اعلم + در احادیث صحیحه آورده است که حق
سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ از مخلوقات
خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که از اینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما
خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم شود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِكَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا

در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصرست یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْکُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِینَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر
ایشان وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ و درشتی کن برایشان در جهاد و محاربه کردن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند
که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوش سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تخلف مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده است حق باشد ما از این دراز گوش که برد
سواریم بدتریم پسر زن او مصعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر رسانید آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام مصعب مناجات
کرد خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای مطلق مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را و
لَقَدْ قَالُوا و بتحقیق گفتند کَلِمَةَ الْکُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین وَکَفَرُوا و کفر اظهار ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد اظهار اسلام
وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ یَنَالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر و اجلای مهاجران بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی بر او دهند
وَمَا نَقَمُوا و کینه نکشیدند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ
عیش بودند چون قدم مبارک سید عالم بر آنجا رسید و ببرکت قدم آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس عداوت پیغمبر نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای
جلاس کشته شده بود حضرت رسالت پناه فرمود تا دوازده هزار درم بوی دادند توانگر شد دوازده هزار درم زیادت دیت از فضل و کرم رسول بود و این جا تعریض میگوید بسبب این کینه و
دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ یَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق یَکُ خَیْرًا لَهُمْ باشد آن بازگشت بهتر مر ایشان را وَإِنْ یَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ
اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ و نیست مر ایشان را در زمین مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی
دستگیر وَلَا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول است که جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شده آورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد و صحابه
بود در ملازمت حضرت رسالت پناه آمده التماس نمود که آنحضرت از خدا درخواهد تا او را توانگر گرداند چند آنکه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سود مند نیفتاد حضرت رسالت پناه
از خدای درخواست تا او را مال دهد القصه بسر دعای حضرت اجابت رسید حق سبحانه برگوسفندان او برکت کرد تا چندی در حوالی مدینه اتباع را چراگاه نماند روی ببادیه
آورد و از اقامت بروز جمعه و نماز جماعت محروم شد جز روز آدینه بمدینه متوجه نمی آمد و بالاخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل
التحیات به نزدیک وی رفت و زکوة طلبید بحسب مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشته گفت اینکه محمد از ما می طلبد جزیه است و زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب
ماندند و این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کسی هست که با خدای عهد کرد لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه
صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَکُونَنَّ و هر آینه که باشیم مصدق مِنَ الصَّالِحِینَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آنگاه که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود
بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد آن
بخل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ نفاقی ممکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد إِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آن را و آن روز قیامت
باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا کَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یَکْذِبُونَ دروغ گفتند آیا
أَلَمْ یَعْلَمُوا آیا نمیدانند منافقان و معاهدان أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ آنکه میداند خدا سِرَّهُمْ آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است
وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ داننده نهانها و پوشیدها است درین آیت تهدیدی عظیم است مر ایشان را یعنی چون میدانند که میداند عیبها را چون میدانند که میداند روی ایشان چون میداند
که میداند نقل است که حضرت رسالت پناه عم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رض از دنیا هرچه داشت بیاورد و فاروق رض نصف اموال خود تصدق کرد
و عثمان رض تجهیز حضرت چهار نسبه بداد و حضرت مرتضی علی چهار هزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن بن عوف رض چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد
و عباده و محمد بن مسلمه مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شده بود و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد که دو هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو
عقیل انصاری صاعی از خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مزد آب از چاه کشیده ام دو صاع خرما اجرت من داده اند یکی برای عیال خود نگاه داشتم و یکی آورده ام حضرت
فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کرده گفتند که عبد الرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول
از صاع ابو عقیل بی نیازند او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیت آمد که الَّذِینَ یَلْمِزُونَ آنانکه عیب میکنند الْمُطَّوِّعِینَ طاعت کنندگان را
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروه گروندگان فِی الصَّدَقَاتِ در صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِینَ لَا یَجِدُونَ و آنانرا عیب میکنند
که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر قدر طاقت خود را فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس فسوس میکنند از ایشان یعنی سخریه میکنند سَخِرَ اللَّهُ

منهم جزا دهد خدای ایشانرا بسخریهٔ ایشان ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک بدان سخریه و استهزا که می کنند در انوار آورده که پسر عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام
داشت از جملهٔ مومنان و مخلصان و مطیعان خاص بود پدر خود از حضرت رسالت پناه ص درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آن حضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد
آیت آمد استغفر لهم استغفار بکن برای ایشان که منافقان اند او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ان تستغفر
لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه ص فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و ازینجا معلوم شود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذلک آن
عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله و برسول او والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید مقیمان
کفر را فاسقانرا یعنی متمردان از کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزوه بمقعدهم بنشستن خویش خلاف رسول الله بعد از رسول خدای وکرهوا و کراهت داشتند ان یجاهدوا ع ۱۰ ۸
که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود فی سبیل الله در راه خدای بلکه از جهت تن آسانی و پلیدی وقالوا و گفتند مومنان را لا تنفروا بیرون مروید فی الحر در گرما خود نرفتند و نخواستند
که مومنان را نیز تنفیر کنند قل نار جهنم بگو ایشانرا آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت بدین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در آن
حرارت لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند که مآل ایشان در آن جهان آتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیار جزاء
معصیت امر وارد شده با دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک بود و گریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرحی
ایشانرا نخواهد بود جزاء پاداش دهند ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بانچه بوده اند که می کسب کردند از نفاق فان رجعک الله پس اگر بازگرداند ترا خدای الی طائفة منهم
بسوی گروهی از منافقان متخلف فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا معی پس بگو بیرون نخواهید آمد همراه
من یعنی بیرون میایید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار نکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم خوشنود شدید بالقعود
بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخالفین با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان
چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر مخنثی این کار نیاید و نامردی در روز مبارزت معرکه مجاهدت نشاید بیت مرد همچون زنان زلفی و بوسینه گیر یا چو
مردان اندر آی و گوی در میدان فکن آورده اند که حضرت رسالت پناه ص در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود مرا کفن فرمای تا کفن من سازند و بر
من حاضر شده بر من نماز گذارد و هم آمرزش طلب حضرت ص پیراهن مبارک خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد فاروق رض در آن
باب منع بسیار نمود و مساوات باز حضرت میداد و چون منع بسیار کرد آخر آن حضرت ص از کمال لطف که داشت عازم شد بر آنکه نماز بر وی گذارد آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده
بود نازل شد ولا تصل و نماز مگذار علی احد بر هیچ یکی منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد
احیا او برای تعذیب و برای تمتع لیس کانه که بمانند مرده است وابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستیکه
منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند ورسوله و بفرستاده وی و فرمان بردار نگردند وماتوا و بمردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتند
از طریق ایمان ولا تعجبک و باید که ترا بتعجب نیارد مراد امت اند و خطاب بآنحضرت است یعنی در عجب نیندازد شما را اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار باشد واولادهم
و فرزندان ایشان اگرچه قوی و بالیده اند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها که عذاب کند ایشانرا بدان فی الدنیا در دنیا بسبب جمع مال و محافظت
آن و مصیبت و تعب برای رونق احوال اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بجسم تمام و
هم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند در روضه می گفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع می کنند با انواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند با صعوبت
و مشقت و با حسرت میروند و مسکن ... قطعه ... مال جمع ... پس ... روزی باید
داشت ... واذا انزلت و چون فرستاده شود سورة سوره از قرآن تمام یا بعضی سوره را بر ... اطلاق می کنند بر
هر قطعه چون سوره نازل گردد ان آمنوا بالله بگرویدن بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در صحبت پیغمبر او استاذنک دستوری خواهند از تو در باز ایستادن
اولوا الطول خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان وقالوا و گویند ذرنا بگذار ما را نکن تا باشیم مع القاعدین با نشستگان در خانها که عذری دارند
رضوا بان یکونوا راضی گشتند بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و باز پس ماندگان وطبع و مهر نهاده شده علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان
نمی کنند آن چیزی را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین آمنوا معه و آنانکه ایمان آورده اند با او

در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشانراست نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتگان بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید مانندگان در آن ذَٰلِكَ آن است الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بیابانیان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل اعتذار کردند با آنکه اگر با غزوه آئیم حی طی اهالی و مواشی ما را غارت می کنند و این عذرها می گفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و نشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدا وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعوای ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در دنیا بقتل و در آخرت بحرق لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بر بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه و بنو عذره یعنی بر این سه طایفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای را و رسول او را و نصح اصلاح فعل است با اخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصح اند مِنْ سَبِيلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند رَحِيمٌ مهربان است که معذوران را رخصت قعود دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از ره ماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا مرکبی دهی و با خود ببری قُلْتَ گفتی تو که در این وقت لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ برگشتند از نزد تو و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان شد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهت آنکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ آنچه نفقه کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پناه فرمود که آنچه میجوئید نمی یابم ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق تعالی فرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که يَسْتَأْذِنُونَكَ ایشان دستوری میخواهند از تو در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان

وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است يَعْتَذِرُونَ

ع ٩

إِلَيْكُمْ عذر خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون بازگردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان در مدینه باز آئید قُلْ بگو ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مجوئید بمعاذیر کاذبه برآنکه لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وَسَيَرَى اللَّهُ و زود ببیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز که خواهید کرد از نفاق توبه کنید یا بر ایمان ثبات می ورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده خواهید شد در قیامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکار که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار به توبیخ و عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ چون بازگردید از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی آن بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر علیه السلام و اصحاب او رضی الله عنهم بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند می خورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا از روی نکوهش اعراض کنید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشانرا إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستیکه ایشان پلیدانند و کوشیدن توبیخ و ملامت که سبیل توبه و انابت از جهت ایشان مفید نیست زیرا که خبث باطنها مر ایشانرا تطهیر [illegible] وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جایگاه ایشان دوزخ است عقوبت و عتاب ایشان خواهد بود جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا از ایشان خوشنود شوید و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت علیه السلام سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا علیه السلام تخلف نکند و عبدالله بن ابی [illegible] کار روز بدین نوع سوگند یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان بجهت طلب رضای شماست نه برای خوشنودی خدای فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خوشنود شوید ای مومنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ گویان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای لَا يَرْضَىٰ خوشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مومنان است که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نشوند الْأَعْرَابُ بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اند أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت تراند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل اند

از نشست و صحبت کرده اند وَاَجْدَرُ و سزاوارتر اند اَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ اندازهای چیزی که خدای تعالی فرو فرستاده عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن
شرع وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيْمٌ حکم کننده است از روی حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ يَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد یعنی
شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه می باید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبن و غرامت می شمارد و چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکنند وَيَتَرَبَّصُ و انتظار
می برد بِكُمُ الدَّوَآئِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش
بد در روزگار ایشان منقلب شود وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای شنواست مر آنچه بر زبان آرند عَلِيْمٌ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُّؤْمِنُ کسانی هستند که
می گروند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذی البجادین و رهط او بند که بخدای و قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا
يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بتقرب الٰهی وَصَلَوٰتِ
الرَّسُوْلِ و سبب دعای پیغمبر که بوقت صدقات آنرا بخیر و برکت دعا کند و آمرزش طلبد که اللّهم صل علی آل ابی اوفی اَلَآ اِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان با صلوات رسول قُرْبَةٌ لَّهُمْ سبب نزدیکی
است مر ایشان را بارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که درآرد خدای ایشان فِيْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود که محل نزول رحمت است اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای
آمرزنده است مر متصدقان را رَّحِيْمٌ مهربانست بر متقربان وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کرده اند بر عامه مومنان مِنَ الْمُهٰجِرِيْنَ از مهاجران یعنی
آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْاَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از
ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سباق سبعه اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه
ثانیه وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را بِاِحْسَانٍ با یمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند مراد کسانی که متابعت
ایشان کنند تا قیامت از زمره متابعان اند رَّضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خوشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در رضا راضی اند وَرَضُوْا عَنْهُ و خوشنود شدند
ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینی و دنیوی وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان جَنّٰتٍ بهشتها تَجْرِيْ میرود بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ
فِيْهَآ اَبَدًا جاوید باشند در آن همیشه یا بیش بودن ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ آن است فیروزی بزرگ و رسیدن به تمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند
مِّنَ الْاَعْرَابِ از اهل بادیه مُنٰفِقُوْنَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام می نمایند وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ
و از اهل شهر مدینه نیز گروهی اند که خو کرده اند و اقامت نموده مَرَدُوْا عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند مرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ
نمیدانی ایشان را یعنی کفر اندرون ایشان که دل خود پنهان دارند و اظهار ایمان و خضوع میکنند پس تو ایشان را با عیان ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ مائیم که میدانیم ایشان را که بسر دل ایشان مطلعیم
سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ زود باشد که عذاب کنیم ایشان را دو بار یکی در دنیا بفضیحت و دیگری بعذاب قبر یا بقتل و گرفتن زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّوْنَ پس باز گشت شوند در قیامت
اِلٰى عَذَابٍ عَظِيْمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و حقیقت عذاب عظیم ایشان آنست که از درگاه عزت محجوب اند از نور لقا و رویت و هیچ عذابی از کلفت حرمان و مشقت هجران
بزرگتر نیست [illegible] از فراق تلخ تلخ [illegible] و لیکن آن [illegible] هجران هیچ نیست در فراق هیچ [illegible] صد هزاران مرگ تلخ از سوی تو نیست مانند فراق روی تو
دوزخ [illegible] سهل است از بعد جوی [illegible] ای خوشا آن دل که جای الکه بود از فراق این خاکها شوره شود در فراق این آب تیره بود و دوزخ
از فرقت [illegible] که [illegible] تا قیامت یکی و آن از هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذر تخلف ورزیده
بودند [illegible] که دو بار [illegible] هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید
تا [illegible] حضرت رسالت پناه از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود و بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشان را دید و فرمود که [illegible] صورت حال موقوف
[illegible] تا خدای تعالی [illegible] حکم کند در ایشان و فیکه امر در سر آیت آمد که وَاٰخَرُوْنَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد محمد اعْتَرَفُوْا
بِذُنُوْبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود و خبر دادند بدان خَلَطُوْا عَمَلًا صَالِحًا در آمیختند کرداری نیک را یعنی غزوه که باتفاق حضرت رسالت پناه از ایشان در وجود آمده بود وَاٰخَرَ
سَيِّئًا و عملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللّٰهُ شاید که اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْهِمْ اگر توبه ایشان در پذیرد اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر ایشان را رَّحِيْمٌ بخشاینده
است بتفضل بر وی [illegible] مذکور است که اعتراف بذنب جهت بقا نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و این استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف امید بخشیده شدن
در قیامت گناه مشهود و گشته [illegible] غفلت مستحکم گردد و در دل طبیعت شود جرم هیچ گناه در آن مشتمل ابند لیکن سبب آنکه بند و در عذاب آزاد باشد و حکیم سنائی قدس سره
قطعه چون ز بد کردار خود ناید بتو حسرت گناه ناید [illegible] گناه [illegible] خلیق [illegible]

آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت آلهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله این است اموال ما که از دولت خدمت تو باز مانده‌ایم اینها را فرا گیر و در راه خدای تصدق کن

حضرت علیه السلام فرمود که من با بستدن اموال شما مأمور نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از اموال ایشان صَدَقَةً صدقه‌ای تُطَهِّرُهُمْ پاک گردانی ایشان را

از گناهان یا از رذائل که موجب تخلف ایشان شده بود از نجاسات بخل وَتُزَكِّيهِمْ و زیادت گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کن بر ایشان

و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهای ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِيمٌ دانا است باستحقاق ایشان مر آنرا أَلَمْ

يَعْلَمُوا آیا ندانسته‌اند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدا هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ

الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرنده توبه الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کنندگان وَقُلِ

اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه خواهید فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که ببیند

خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاه سازد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بدان قبل از این مذکور شد که متخلفان

از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع ایشان خود را نابسته بودند اما پیش حضرت رسالت پناه

آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت علیه السلام حکم فرمود که کسی با ایشان مجالست و مکالمت نکند و در شان ایشان نازل شد وَآخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تأخیر کرده

شده کاشند و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای در باره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بدان گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و

یا توبه دهد ایشان را اگر ندامت ورزند از آن عمل تردید برای عباد است و اگر نه عند الله تردید نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بر حال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده است با ایشان

آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلبة بن حاطب و معتب بن حارث و ودیعة بن ثابت و اقران ایشان بسخن ابو عامر راهب برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر را

از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم علیه السلام بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه مشاهده

جمال و کمال او کردند از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی بروی التفات نکرد بیت با وجود آفتاب بخشش تو ای بی ثبات چیست آید سخن از چشمه حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت

مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و اول کسیکه تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز

حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خود

برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه علیه السلام چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله

برای ضعیفان و بیچارگان در شب تیره و بارندگی مسجدی ساخته ایم و التماس میبرد که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت علیه السلام خود را در استحکام

و بنیاد چنانچه در مثنوی معنوی هست مسجد و اصحاب مسجد را نواز ای مه شب ها با ابسا تا شود شب از جمالت همچو روز ای جمالت آفتاب دل فروز ای در تعلقات سحر

از دل مراد آن نفر حاسد القصه حضرت رسالت پناه علیه السلام در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم چون باز آئیم وقت بازگشتن نزدیک آن آوان که قریب

اهل مسجد ضرار استدعا نمودند جبرئیل این آیت فرود آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان وَكُفْرًا و برای

کفر تا نفاق را تقویت کنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع میشدند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آن کس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ

و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در بعد حنین حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم از بنای این مسجد

إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خصلتی نیکو که نماز است و ذکر و توسعت بر مستحقان وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند لَا تَقُمْ فِيهِ ایستاده مشو برای نماز فیه در آن

مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است و اکثر آنند که مسجد قبا است در محله بنی عوف

حضرت رسالت پناه علیه السلام اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمد چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت پناه آنجا نماز گذارده

و در تیسیر الحرمین از ابن عباس نقل میکند که حضرت رسالت پناه هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا برابر عمره است أَحَقُّ

که مسجدی که اساس بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ که قیام کنی در وی برای نماز فِيهِ در آن مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ

يَتَطَهَّرُوا که پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقول است که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه علیه السلام از اهل مسجد قبا پرسید که آن

طهارت که حق سبحانه بر آن بر شما ثنا گفت چه بود جواب دادند که آب از پی در استنجا آوردیم احجار را یعنی در استنجا نیز جمع میکنیم و مراد نظیر است از جمیع خصال مذموم وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ

خدای تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا کسی که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهتر است
أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش آب برده و سیل تهی شده و ظاهرش بجای استاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک
افتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قواعد است و چون بران بنا کنند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست گردد و در افتد به با بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این
مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند و مآل بهم ایشان برجوع بآن بدوزخ است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را بآنچه
مقصود ایشانست لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنای که بنیاد نهاده اند آن را بر اغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در
دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد آیت آمد که لا
تقم فیه ابدا حضرت رسالت پناه فرمود که مسجد را بکنند و بسوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کان را بکنید سطح خاشاک و خاکستر کنید
حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان و اسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی بواسطه در غم و حسرت و نفاق در ریب خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فا
ندامت و ازین حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک دران نماند و گفته اند
تقطیع قلوب ایشان بقتل و قوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بنا سیس
بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از
اهل مدینه با حضرت رسالت پناه بیعت میکردند عبد الله بن رواحه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی آنحضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید
و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالها خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود ۲ ع
انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل نیک بیعی است بر ما نه فسخ کنیم و نه فسخ خواهیم سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
بدرستیکه بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
بآنکه مر ایشان را باشد جنت این تمثیل است برای اثابت مومنان بهشت ببذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شری جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود
هرکه هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد و ما له لمولاه پس این تحریض است که بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس
سرمایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غیر و این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت با نعم مرغوب بستان نظم سنگ بیندازد گهر می ستان خاک زمین ده و زر می ستان در
عوض فانی خوار و حقیر نعمت باکیزه باقی بگیر در کشاف و عیون المعانی و غیر آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه می گذشت آنحضرت این آیت را میخواند لمعات
انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت فرمود که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب داد نه که در روز میثاق
که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت و الله بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض آن بهشت باقی بدهد کر آن
بیع را برهم اندازیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع که در روز ازل با تو کرده ایم اصلا درین حدیث اقالت نمیرود عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا
باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکند بیت امید از فضلت برد و نکردم من چون بهمه عیبی بلطف تو خریدادم در
لطائف الانس آورده است از ابو در بوزجانی نقل میکند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی آنگه بعیب بخریدی تو بعلم آن من بعیب آنم رد مکن آنچه خود پسندیدی در حقیقت این بیع
و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل نکرده نکته ها گفته اند و محققان اعتبار عجیب و اشارتی غریب است و بعضی
از آن در جواهر التفسیر ثبت افتاده بیت هر که خواهد کزین برد بوی گو تماشای آن گلستان کن و بعد از اشترا و بیان ما له اشارت میکند و میگوید يُقَاتِلُونَ کار زار میکنند
این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای از طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وَعْدًا
عَلَيْهِ حَقًّا وعده داده است خدای ایشان را بر این بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف دران نیست فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ درین کتابها دلالت برآنکه
اهل توریت و انجیل مامور بوده اند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریم است و کریم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان
باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ با آنکه مبایعه کرده اید وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگست در مدارک از امام جعفر صادق رضی
نقل میکند که ای مومنان قیمت تنهای شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقی است در مثنوی معنوی آورده مثنوی
خویشتن را نفس خود را... ارزان آمده شده ... خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت التَّائِبُونَ این مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگانند

سجود سبحانه تعالى الْعَابِدُونَ پرستندگان حق بخلاص با قيام شرايط خدمت الْحَامِدُونَ ستايندگان حق بدانچه بر ايشان رسد از ضراء و سراء يا شناسندگان نعم الهى در هر لحظه و طرفه
السَّائِحُونَ روزه داران يا سير كنندگان بطلب علم يا بيرون آيندگان از باديه نفس و درآيندگان بسرمنزل انس الرَّاكِعُونَ رجوع كنندگان در نماز با خشوع [illegible] كنندگان بدرگاه بى نياز
السَّاجِدُونَ سجده كنندگان در خلوت با طالبان قرب فسيح الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمايندگان بايمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه وَالنَّاهُونَ عَنِ
الْمُنْكَرِ و باز دارندگان از كفر و معصيت و ارتكاب بدعت و چون بهفت عقد كامل است دخول واو مشعر است بر آنكه واو ثمانيه است يا بر آنكه اتصال ميان امر و نهى چون ثيبات و ابكارا ايجب جمع
ميان امر و نهى منكر كه گويا نهى [illegible] اعداد و هر يكى با ديگرى منضم باشند وَالْحَافِظُونَ و نگهدارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ مر احكام خدا را يعنى گويند نگاه دارندگان اوامر او بر جوارح و قلوب
و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مر مومنان را كه بدين صفات موصوف اند و وضع مظهر بر موضع مضمر دليل است بر آنكه ايمان داعى ايشانست بدين فضايل و حذف
مبشر به اشارتست بتعظيم و تكثير آن آورده اند كه حضرت رسالت پناه بعد از زيارت قبر مادر خود گريه كنان فرمود كه دستورى طلبيدم در زيارت وى مرا اجازت دادند چون در استغفار
او اجازت خواستم مرا باز داشتند اين آيت آمد مَا كَانَ صحيح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ پيغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا كه گرويده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنكه طلب آمرزش كنند لِلْمُشْرِكِينَ
براى شرك آرندگان و گفته اند پيغمبر ابا طالب را در مرض الموت بعد از آنكه از ايمان او نا اميد شد وعده فرموده بود كه آمرزش خواهم از براى تو مادامى كه مرا نهى نكنند از آن و بعد از وفات
براى وى استغفار ميكرد و صحابه چون دانستند كه آن حضرت بجهت ابو طالب آمرزش ميطلبد گفتند ما چرا از آبا و اقرباى خود استغفار نكنيم و حال آنكه ابراهيم خليل صلوات الله
و عليه براى پدر خود استغفار كرده و اينك پيغمبر ما براى عم خود استغفار ميكند آيت آمد كه روا نيست پيغمبر و مومنان را كه براى اهل شرك آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشند
أُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنكه روشن شد لَهُمْ مر ايشانرا أَنَّهُمْ آنكه مشركان أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ياران دوزخ اند [illegible] وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهيم لِأَبِيهِ از براى پدر خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از براى وفا كردن وعده كه در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ [illegible]
مر پدر را آنجا كه گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در تبيان آورده كه وعده داده بود پدر ابراهيم مر او را كه من ايمان آورم پس استغفار ابراهيم آن بود كه [illegible]
براى تو و فتنه بگروى فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام كه روشن گشت مر ابراهيم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستيكه دشمن است پدر او مر خدا را يعنى بر كفر [illegible]
يا او را بوحى معلوم شد كه از ايمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بيزارى كرد از او و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستيكه ابراهيم بسيار آه كننده بود كنايت است
از رقت قلب و كثرت ترحم حَلِيمٌ بردبار بوده بحديكه پدر ميگفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او جواب ميداد سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي پس در آيت تاليه تمهيد عذر رسول و مومنانست
كه چون ايشان قبل المنع استغفار كردند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نيست خدا كه قومى را ضايع و تباه كرداند يا ايشانرا بگيرد چنانچه اهل ضلالت را بگيرد
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس آنكه راه نمود ايشانرا باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتيكه روشن گرداند بر ايشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجب است كه از آن پرهيز كنند و گفته اند اين آيت
در شان جمعى است كه قبل از تحويل قبله در گذشتند يا پيش از تحريم خمر ساغر اجل نوشيدند پيغمبر ما گويد بر ايشان از آن كارها كه كرده اند گرفت نيست إِنَّ اللَّهَ بدرستيكه خدا بِكُلِّ شَيْءٍ
بهمه چيز از احوال اول و آخر ايشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستيكه خدا آنكه مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهى آسمانها و زمين پس هرچه خواهد كند بى مانعى
و منازعى يُحْيِي زنده گرداند مردگان را وَيُمِيتُ و بميراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نيست مر شما را اى مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا مِنْ وَلِيٍّ كارسازى وَلَا نَصِيرٍ
يارى و نه مددكارى و مى شايد كه خطاب بكفار باشد يعنى فرمايد كه خدا را پرستش كنيد كه شما را بغير او متولى امرى نيست كه حكم عقاب از شما دفع كند و جز او يارى كه عذاب از شما باز دارد
لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستيكه توبه پذيرفت خدا و بقبول توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پيغمبر خود بجهت اذن او مر منافقانرا در تخلف يا بيان تبرئه حضرت پيغمبر [illegible] كند
از تعلق بتوبه چنانچه قال ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر يا بعث است بر توبه يعنى هيچ كس نيست كه محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتى پيغمبر و اصحاب او [illegible]
مقامى است كه مادون آن نيست و وى منقص خواهد بود پس توبه مادون گناهيست كه از آن توبه لازم باشد و پيش بعضى و انى لاستغفر الله كل يوم سبعين مرة اشارت بدين است
و نزد محققان اين معنى مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت مآب نيست چه توجه آن حضرت بغير حق متصور نبوده پس [illegible] ميگويند ذكر توبه نبى براى آنست تا كه مقدم بر توبه
باشد و توبه تابع بمقدم بتصحيح پذيرد و بر تقدير پذيرفت [illegible] توبه را از پيغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و از انصار يعنى جمعى از ايشان كه كاره بوده در غزوه
تبوك و الطبع نه بغزا الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانكه پيروى كردند مر پيغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگى لشكر تبوك را جيش العسرة ميگفتند بجهت آنكه عسرت عظيم بود و هم
در مركب كه ده تن يك شتر داشتند و هم در توشه كه هر دو كس روزى يك خرما ميخوردند و هم در آب كه با وجود قلت هر آب شتر را مى كشتند و از رطوبات اجواف و امعاء آن
خويش را ترمى ساختند و هوا بغايت گرم ميگذشت پس حق سبحانه صفت ايشان ميكند كه در زمان تنگى متابعت حضرت پيغمبر ميكردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنكه نزديك بود
كه از غايت عسرت يَزِيغُ ميل كند و از جاى برود قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ دلهاى گروهى از ايشان يعنى كار بدان رسيده بود كه جمعى از جهاد باز گردند يا از متابعت رسول دست

بعد از آن بواسطهٔ شرف و شفقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس بخشایش کرد بریشان از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود و نیز إِنَّهُ بِهِمْ بدرستیکه خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رافت است
چون توبه کرد رَّحِيمٌ مهربان است متفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و
امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل از این ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از پنجاه
روز فرمود تا از زنان خود دوری گزینند و زن هلال بخدمت وی آمد که مرد پیر و ضعیف بود و بعد از گشت لیکن بعدم مباشرت و کار بر ایشان بتنگ آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتیکه
تنگ شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادگی و وسعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان
أَنفُسُهُمْ دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیکه فرح و سرور در آن راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَن لَّا مَلْجَأَ که نیست پناهی مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر بوی
و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون دو ماه زندند و بیچارگی خود را دانستند توفیق توبه داد خدا ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او
به توبه توفیق ندهد در قدم قبول نگنند توبه هیچ تائب درست نبود مگر باعثی گر لطف او دیابی نشانه نباشد بر تو سخت است و هم تو شکسته است و هم پیمان سست چون توبه با بید بر رفق نیستند تا
توبه پذیری نشود و توبه کرد و الفضیه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تائبان
الرَّحِيمُ متفضل است برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و مثل این فعل یعنی تخلف از امر او معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ
الصَّادِقِينَ و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و سبب راستی که من صدق نجات دولت نجات یافتند
نظم از کجی افتی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی راستی خویش نهان کس نکرد بر سخن راست زیان کس نکرد و گفته اند خطاب باهل کتابست یعنی ای گروید کان بموسی و عیسی
بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب اخیار راست گویانند و روایت است که ما كَانَ نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُم و آنکه گرداگرد ایشان
مِّنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَن يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس مانند عَن رَّسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدا و مراد نهی است در صیغهٔ نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن
بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت تا تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ و نه سزا باشد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَن نَّفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن
را آسوده کنند و خود را بر طرف ندارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رضی در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از غیبت حضرت رسالت پناه گذشت روزی
بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب داده
و ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت روا باشد که رسول خدا در بیابان بنشیند و حرارت و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک
آب سرد و طعام نیکو خورد و با زنان خوبروی خوشبو معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش در نیایم و از این آب و طعام نخورم تا زمانیکه بدان حضرت ملحق نشوم پس اسپ را زاد برداشت
و روی براه آورده در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذَٰلِكَ آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ نرسد ایشان را
ظَمَأٌ تشنگی وَلَا نَصَبٌ رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا مکانی از اماکن کفار بسم اسپان یا شتران یا بپای خود بسپرد که آن
يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافران را وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُم مگر نوشته شود
برای ایشان بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ بآن کردار شایسته یعنی بهریک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی فرموده که بهر تیری که اندر دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه
در دیوان ایشان می نویسند إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ بدرستیکه خدای ضایع نمیکند و تباه نمیکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را وَلَا يُنفِقُونَ و نفقه نکنند
نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقه اندک خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرما که بدهند چون ابو عقیل رضی وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین رضی
و عبدالرحمن بن عوف رضی وَلَا يَقْطَعُونَ و قطع نکنند در سیر خود وَادِيًا هیچ مسیر و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای
ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای آن جهت است لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدا تعالی ایشان را أَحْسَنَ مَا كَانُوا نیکوترین آنچه بوده اند یَعْمَلُونَ که عمل میکرده اند و چون آن
جزا دهد بهترین جزای حسن نیز بدان الحاق کند بجهت توفیر اجر گفته اند در این آیت فرموده که اگر عمل عادی باشد از طاعت باشد یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا بثواب عظیم جزا دهد
و دیگری با تبعیت آن قبول کند و هر یک برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت جمیع آنها همه کسی را گردد و حدیث صحیح بدان شرف این چنین ازان در ده تا کند
بجز آنکه جهد بر مسلمانان در نمود اند و آنکه چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان در ملازمت همه برآنکه چون نفیر جهاد برآید بتمامی ملازم حرب شوند این
آیت آمد وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ نیست و نشاید مومنان را لِيَنفِرُوا كَافَّةً که بیرون روند بغزا همگی ایشان چه از مصلحت خلل میماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نرود
بجنگ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ از هر جمعی کثیر از ایشان طَائِفَةٌ گروهی اندک تا بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِّيَتَفَقَّهُوا تا طلب

ع ۴ دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب صفه اند ولینذروا و تا بیم کنند فقها قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون
باز گردند از غزوه بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده می شوند از آن یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویده اید قاتلوا الذین
کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما اند من الکفار از ناگرویدگان مثل یهود که در حوالی مدینه باشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه
است و بر سر اقدم بر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فیکم غلظة در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنف در مقابل قبل از وقوع قتال
باشد یا صبر بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین یار پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق
سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب فالاقرب امر فرمود باید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیک ترین دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس
اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اولی و انسب می نماید و الیه الاشارة فی المثنوی المعنوی **مثنوی** ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند از و خصمی بتر در اندرون قد رجعنا
ربع من الجهاد الاصغر ایم این زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن را دان که خود را بشکند و اذا ما انزلت و چون فرستاده شود سورة پاره از قرآن فمنهم
من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا ضعفا مومنان گوید ایکم زادته هذه کدام از شما را افزود این سوره ایمانا
گرویدن یعنی کیست کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد فاما الذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین
یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان برین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر و هم یستبشرون و ایشان شادمان میشوند بنزول آن که سبب زیادتی
کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و بغض اسلام است فزادتهم رجسا پس زیاده می کند آن سوره
ایشان را رجسا الی رجسهم شکی منضم بشک ایشان یعنی در هر سوره رای دیگر شک داشتند پس شک ایشان در هر سوره انضمام یافت بدان شک یا کفر و کفر ایشان را و ماتوا و بمردند
یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند و هم کافرون و ایشان کافران بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا میشوند
ببلیات از مرض و قحط و غیر آن یا بافتضاح و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق و لا هم یذکرون
و نه پند میگیرند و اذا ما انزلت و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم الی بعض نظر کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را
اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخت یا استماع عیوب خود یا باستعلام عیوب ایما کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هل یریکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را
اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نبیند برخیزند ثم انصرفوا باز پس گردند از مجلس پیغمبر صرف الله برگرداند خدا قلوبهم دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول
ایمان و اصح آنست که از همه نکوتر اینست که این کلام خبریست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشان را از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که فهم نمیکنند
و در نمی یابند حق را لقد جاءکم بتحقیق آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده که بحکم خدای تعالی من انفسکم از شما یعنی از جنس شما و بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نمایید و او
و تمتع توانید گرفت یا آنکه از شما اعراب بسوی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس گفته که هیچ قبیله نبود در عرب الا که پیغمبر صلعم را با ایشان رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرات شاذه من انفسکم بفتح
فا خوانده یعنی از نفیس ترین و شریف ترین شما هم در نسب و هم در حسب عزیز علیه دشوار و سخت بود برو ما عنتم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر آنند که بر عزیز توقف کرده و آن را صفت رسول دانند و گویند
علیه ما عنتم برین وجه … آنچه کنید از گناه یعنی … در قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و در بعضی تفاسیر آمده که … عصیان گروه …
سید … حریص علیکم صفت دیگر آنست که حریص است بر اسلام شما بالمومنین بگرویدگان رؤوف رحیم مهربانست و بخشاینده حق
سبحانه … دو اسم از اسمای خود اختصاص … پیغمبر ما را خود فرمود که ان الله بالناس لرءوف رحیم … فان تولوا
پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری تو و تخلف نمایند از فرمان بردار فقل حسبی الله پس بگو بسنده است مرا خدا … لا اله الا هو نیست معبود بحق
مگر وی علیه توکلت بر او توکل کردم و کار خود باو گذاشتم و هو رب العرش العظیم و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت
و حقیقت حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد …
نگاه میدارد قادر است که مرا نیز از شر منافقان نگاه دارد … **ابیات** …

مطالعه لطایف و اشارات این آیت حواله است … **سورة یونس و هی مکیة مائة و تسع آیة بسم الله الرحمن الرحیم**

۵ ع الر حرف مقطع … سوره … الله الرحمن …
اشارت … تلک آیات الکتاب

الحکیم ای ذات الحکمة یعنی قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه در وی تبیین شبهه نشود یا که هیچ چیز تغییر وی قادر نبود و ابن عباس رضی فرموده که چون سامی نبوت محمد
پیغمبر یافت و حضرت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابوطالب را اختیار کند
حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه وحی کردیم الی رجل منهم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی آنست ان
انذر الناس که بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که بواسطه آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار
را صفتی که بسبب آن بشارت باشند نیست پس فرمود و بشر الذین آمنوا و مژده ده آنها را که گرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشان راست قدم صدق منزلتی نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان
یعنی بیان وفا و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی است که حق سبحانه نعم وعده راست داده در نجات مؤمنان در سیاق آیه گوید که مقام صدق است که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان
صادق یا رضوان الهی یا دعای ملائکه درباره ایشان یا اعمال خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه
این امت را بطاعت چنانچه بمعنای نحن الآخرون السابقون اشارت بدان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر را از قدم صدق برشمرد
فرمود که هی شفاعتی توسلون بها الی ربکم و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برابر از شفاعت آن حضرت نیست شعر گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه
دل برامید آن کرم افتاد در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر با ایشان و نمودن خوارق عادات ان هذا بدرستیکه این مرد لساحر مبین جادوی هویداست
است انکار ان ربکم الله بدرستیکه پروردگار شما آنست الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را که بزرگترین
اجسام این عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الامر تدبیر میسازد امر کائنات را بر مقتضای
حکمت یا تقدیر میکند بود و نبود هر چیز را ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده در روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مراد از شفاعت
این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله آن خداوندی که موصوفست بصفات خلق و تدبیر اشیاء ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر
او را در این صفت اشتراک نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست معبودان الیه
بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال او را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی حقا راست درست
انه یبدؤ الخلق بدرستیکه خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند و ببرد و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه
فرموده است لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنها را که گرویده اند و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل یعنی
برعایت عدل که در امور فرموده باشد یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قوی است و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله ارجح است چه اراده فرمودند این کلام را بقوله
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم مر ایشانراست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره کرد و
عذاب الیم و دیگر ایشانرا بود عذابی دردناک که تخفیف نباید بما کانوا یکفرون بسبب آنچه بودند که برسول کافر میشدند هو الذی اوست آن خداوندی که
بقدرت کامله جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور علما برانند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاء است و اگر بالعرض
باشد نور است و در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود نیر است و قمر نیز بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله او با شمس
چنانچه در علم هیئت مبین شده و قدره و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر منازل منزلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منازل بیست و هشت گانه که معلوم
و مشهور است و قمر قریب بیست و هشت روز قطع منازل میکند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها را و چون سال مشتمل بر ماههاست ذکر ماه نکرد والحساب و بدانید
شمار اوقات از ماه و روز را در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه بباطل و گویند با بمعنی لام است یعنی برای اظهار
حق یفصل الآیات روشن میکند و حقیقت تفصیل میخواند یعنی جدا جدا بیان میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن
نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستیکه در آمد و شد شب و روز و پس یکدیگر آمدن و در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه بیافرید خدای فی السموات
والارض در آسمانها و زمین از انواع موجودات لآیات هر آینه نشانهای است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از
عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از خیال مآل و معاد بر اندیشند و از سوء حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مر ایشانرا بر تفکر و تدبر ان الذین بدرستیکه آنانکه
لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما یعنی منکر امر آخرتند که محل لقاست و رضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا و اطمانوا بها و آرام
گرفتند بدان یعنی همت خود را بلذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذات عقبی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشانرا

از بیجاره رحلت بخواهد بود و ندانسته که لحظه بلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست گو خیمه مزن که میخ می باید کند
گو رخت منه که بار می باید بست * وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات کتاب یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ ناآگاهان دلی خبرانند اُولٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ
النَّارُ جای بودن ایشان و دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت یا الیقین الیه از راه نماید بسلوک سبیلی که منجر شود
بادراک حقایق باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مخدا ایرا فیها
در بهشت وقتیکه انچه آرزوی ایشان باشد طلبند آن است که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند انچه
اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشانرا بر یکدیگر فِيهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ
و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ آن باشد که گویند همه حمد خدایرا رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مومنان به بهشت درآیند انوار عظمت و کبریا حضرت مشاهده
کنند زبان بصفت جلال و تسبیح ملک متعال بکشایند و ملایک باحق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر گردند لطایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام
بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید بیت ذوق نام عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است گرچه در فردوس نعمتها بسی است
وصل او از هر چه دانی خوشتر است * و در عین المعانی آورده که یکی از بزرگان حرم محترم سید عالم بند اسیری را سبک گردانید و آن امیر بدبخت حضرت رسالت پناه را خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین
فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعا بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ایشان است در طلب اجابت دعای
خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا استجابت میکردانیم
ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه فرمود که خدایا فراسیکم نزدیک تو عهدیکه مرا در ان خلاف نخواهی فرمود بدرستیکه من بشرم پس هر مومنی که او را نفرین کنم یا دشنام دهم یا لعنت کنم
پاکیزگی او در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او و سلمه از کناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برانند که کفار نزول عذاب استعجال می
نمودند این آیت آمد که ما در عذابیکه ایشان می طلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنانرا که لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر میکروند و جایکی خوف
نیز معنی آید یعنی نترسند از ما در روز بعث و نشور فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ
و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر تقدیر حرف ضرر بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را با اخلاص لِجَنْبِهِ و قتیکه تکیه کرده باشد بر پهلو خود
یعنی صاحب فراش بود و از ان منع أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف الم و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون گشادیم
و ببریم عَنْهُ ازو ضُرَّهُ رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر سنن سابق که بوده از کفر یا کند و از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا
گویا که او نخوانده است ما را إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذٰلِكَ زُيِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده
اند مَا كَانُوا انچه هستند که از استغراق در بلا و اعراض از قبول اوامر و نواهی يَعْمَلُونَ عمل میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ و بدرستیکه ما هلاک کردیم اهل قرنها مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها روشن یا معجزهای
ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند از هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشانرا كَذٰلِكَ همچنین
که ایشانرا جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت تکذیب نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد گروه منکرانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس گردانیدیم
شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ جانشینان که گذشتگان در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قرونی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد
از آنکه دانسته ایم در غیب که شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ابن خبیق تمیمی ابن رشد الفرش قطعه
جز آئینه فعل است کوئی که در وی هر چه کردی می نماید اگر کردی نکوی نیک بینی و گر بد کرده بد بینی ابد * در خبر آمده است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه گفتند آیتی بیار که
کرسادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در ان نبود حق سبحانه فرمود وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ
در حالتیکه واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بما یا نمیترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را ائْتِ
بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هٰذَا بجز این که برما میخوانی یعنی کتابی که در و ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب
آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت بمتابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي نیست مرا

در روایت برآن ابدال کنم که تبدیل کنم قرآن را من تلقاءی نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن را تغییر کنم بی وحی و دران بزیادت و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نکنم و از پی نمیروم
الا ما یوحی الی مگر آنچیز را که وحی کرده شود بمن یعنی از حق تعالی بزیادت و نقصان انی اخاف بدرستیکه من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم از پروردگار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم
عظیم عذاب روزی بزرگ را که قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنچه بر من نازل شده است علیکم بر شما ولا ادریکم به و نه نیز شمارا دانا کردی
خدای بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شمارا دانا ساخت بفهم آن فقد لبثت پس بدرستیکه من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من
قبله پیش از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم من قرآن نمیخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده
علمی نه آموخته و با علما مصاحبت نفرموده این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از رجال بلاغت آن حیرانند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر بدندان گیرند و بر آینه بعبارت
صورتی اسناد آن کلام بدو نتوان نمود بلکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله سعادت است مثنوی امی دانا که بعلم لدن راز قلم بر ورق کاف و
نون بی قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه آورد زوحی اله بی خط و قرطاس ز علم ازل مشکل لوح و قلمش گشت حل مضمون آیه سابق آنست که من افترا نمی کنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما
افترا میکنید که قرآن را کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بایاته یا تکذیب کند
آیتها او را و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستیکه نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم
چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات را بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادات و جماد بر ایصال
نفع و ضرر قادر نباشند و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون و میگویند عبده اصنام هؤلاء این
بتان شفعاؤنا شفیعان اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت می کنند و از خدای تعالی درخواست می نمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد
چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قل اتنبئون الله بگو آیا خبر میکنید خدای را استفهام توبیخ است بما لا یعلم بآن چیزیکه نمیداند فی
السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگویید که خدای را شریکیست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدای که عالم است بجمیع
معلومات این نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری
سبحانه پاک است خدای و تعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه ایشان شریک میدارند و ما کان الناس و نبودند آدمیان الا امة واحدة گروهی یگانه یعنی متفق
بودند بر دین اسلام در زمان آدم یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل الله فاختلفوا پس اختلاف کردند بسبب
بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحیی که احکام جاهلیت اختراع کرد ولولا کلمة و اگر نه
کلمه ایست سبقت من ربک که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب که فاصل و فارق باشد میان محققان و مخلفان لقضی بینهم
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آنچیز که ایشان دران یختلفون اختلاف می کنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق [illegible] و یقولون و میگویند معترضان
آیات یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد علیه بر محمد آیة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی که ما طلبیدیم آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و [illegible]
آیات در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء الله فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از عالم غیب است و بی شبه انما الغیب لله جز این نیست که علم غیب مر خدای راست تنها
که در ضمن آن آیات مقترحه شما مصلحت باشد یا نه که بزودی آیتها را از نزول فانتظروا پس منتظر باشید بر نزول مقترحات را انی معکم بدرستیکه من نیز با شما من المنتظرین
از منتظرانم تا ببینم که عذاب شما می آید یا آیتها بکه مطلوب شماست واقع میشود و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة صحتی من بعد ضراء
از پس بیماری مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم چون در مکر میکنند ایشان را مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند دران و در باره ع
پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال بقحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی دریافت ایشان را از آن بلیه نجات بخشید بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه
مشغول شدند بهر کیدی و حیلتی تمسک جستند حق سبحانه فرمود قل الله بگوی ای محمد که خدای اسرع مکرا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما
نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی
شما بر فرشتگان پوشیده نیست بر الله پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست آنکه یسیرکم سیر میدهد و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را
فی البر در خشکی بمرکب و پای و البحر و در دریا بمرکب فلک چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم تا چون باشید شما فی الفلک در کشتی و جرین بهم و روان شوند کشتیها سیر دهد
ایشان را مردمان بریح طیبة بباد خوش که نرم می وزد قاعده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است مر غیر مخاطبان را تا ایشان تعجب نمایند از احوال

این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان را بباد راست که باندازه صلاح کشتی می وزد و میرود و فرحوا بها و شادمان شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بآن کشتی ریح عاصف
بادی سخت و نا موافق که دریا را بشور آرد و جاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید و ظنوا و گمان کنند
انهم احیط بهم آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب دعوا الله بخوانند خدای را بگشتن آن بلا از ایشان مخلصین له الدین در حالتیکه پاک کنندگان باشند مر او را دین
برای هدا و دین یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و بفطرت اصلی ظهور کنند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زائل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر نجات دهی ما را من هذه از این اهوال
ولنکونن من الشاکرین هر آئینه باشیم از جمله سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون باز رهاند ایشان را از همه ترسها یعنی خدای ایشان را از رنج
نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد اذا هم ناگاه ایشان یبغون فی الارض ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد بغیر الحق بناحق
است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطل اند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال
آن راجع است بشما **مصرع** هر که بد میکند بجای خود می کند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتداست و خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیداد شما برخوردار زندگانی دنیاست یعنی
دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف انگارد یعنی برخورید برخوردنی از زندگانی دنیا
ثم الینا پس بسوی ما مرجعکم باز گشتن شماست در روز قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل
الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران که انزلناه فرو فرستیم آنرا من السماء از آسمان یا از ابر
فاختلط به پس بیامیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غذائیه و اثمار و بقول والانعام و از آنچه میخورند چهارپایان
چون گیاهها از تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتیکه فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و ظن
اهلها و گمان بردند اهل زمین انهم قادرون علیها آنکه ایشان قادرند بر درودن گیاه و چیدن میوه آن اتیها امرنا ناگاه آمد بر آن زمین امر ما عذاب یعنی زیان [illegible]
آن در رسید لیلا در شب او نهارا یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآنچه درووه باشند یا از اصل بر کنده کان لم تغن گویا که هیچ نبود بالامس
دی روز کذلک همچنین و برین مثل تفصیل کریم نفصل الآیات جدا جدا میکنیم و روشن میسازیم دلیل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل
و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از فور اقبال تشبیه میکنند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره
و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت است و آخر سمت کدورت مبدا دنیا نیز نوازش و دولت است و منتهای آن گدازش و نکبت و حسرت **بیت** بنگر تا که سر دی من فصل
نوبهار مانند نقش نگارخانه مانی در زمین است وقت خزان ببرگ ریاحین بنگری منعطف سوی که لایق برباد دادن است گفته اند که مثل آب باران مثل مال جهان و در تشبیه مال دنیا
بآب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیا در حفظ آن بآب باران از آن رو است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی نازل شود مال
دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر جمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید **قطعه** رزق مقسوم است و از ازل مقرر کرده اند هیچکس را بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد هر چه آید رزق بیش و کم
بدان خورسند باش کانچه خواهی آسمان نازل نمیکرد بجهد دیگر آنکه آب باران مادامیکه جاری بود و بسمتی رود بپاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بو و طعم آن متغیر گشته بود
انتفاع از آن انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در تحت بخل و امساک حبس یابد نکوهیده و مذموم بود در مثنوی فرموده **نظم**
مال چون آبست تا باشد روان + فیضها یابند از وی اهل جهان + چند روز ار چون بیکجا در کشد + کنده و بی چاشنی و تیره شود + و دیگر آنکه تمهید فرموده که در مجالست آنست که چون آب باران باندازه آید نفع جهان
نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید بواسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح
گردد و فوائد آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزائن و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و صیغه تفاخر بر اکفا و اقاصی شود کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی **بیت** توانگری که نشد سوی عجب
دعوت با ما خوش است فقر که دارد هزار سود و نیاز + و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت افزاید و چون بخارستان رسد حدت و شوکت او زیاده کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح
للرجل الصالح و اگر بمفسد رسد ماده فساد و عناد او در ازدیاد نهد مثنوی [illegible]
[illegible] و گفته اند چون آب باران بر زمین قرار گیرد [illegible] [illegible]
هر شب [illegible] [illegible] فقط [illegible] در مثنوی [illegible]
آفات است بلکه سبب آخرت دعوت میکند که [illegible] والله یدعوا الی دار السلام [illegible]
دار السلام بهشت [illegible] باسلام نام [illegible] [illegible]
آورده که حق سبحانه بنده را [illegible] او بعطا و میانه اش برضا و منتهاش بلقا است ابیات

والله یدعوا الی دار ... آزادی ز ندانیان + ز ندانیان غمگین شده کوی گلخن می آیتی + شاهان سیفها را هم بربند و زنان می کشند + تو از چه و زندان شاهان سوی گلستان میکشی + همه را به بهشت میخواند
وَيَهْدِي و راه می نماید مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت سید انام علیه السلام ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناه
و هدایت خاص است وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما اگر بر سند قبول نشانند مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد + لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا مر آن کسان را
که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الْحُسْنٰى مثوبه حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است یکی به یکی
و زیادت الکرمی یکی را ده برابر یا بیشتر یا حسنی مغفرت است و زیادت خشنودی حضرت حق است در مدارک آورده که زیادت محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب
ننماید و گفته اند سخاب است که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان برآنند که زیادت لقای حق تعالی است که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازند وَلَا يَرْهَقُ
و نپوشد و نگیرد وُجُوْهَهُمْ روهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَّلَا ذِلَّةٌ و نه خواری و رسوائی یعنی اثر ذلت بر بشره ایشان نباشد اُولٰٓئِكَ آن گروه محسنان اَصْحٰبُ
الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن بهشت خٰلِدُوْنَ جاوید باشند که نه نعمت ایشان زوال پذیرد و دولت ایشان انتقال یابد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور
او که در معرض فنا و زوال است وَالَّذِيْنَ و پاداش آنانکه كَسَبُوا السَّيِّاٰتِ کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جَزَآءُ سَيِّئَةٍ پاداش بدی است بِمِثْلِهَا بمانند آن که گرد
اند زیادت بران وَتَرْهَقُهُمْ و بپوشد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و رسوائی یعنی اثر ذلت بر ایشان پدید آید مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ
عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد كَاَنَّمَآ اُغْشِيَتْ گوییا که پوشیده شده است وُجُوْهُهُمْ روهای ایشان قِطَعًا مِّنَ الَّيْلِ پارهای از شب مُظْلِمًا
در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد روهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اُولٰٓئِكَ آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان و منافقان اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند
هُمْ فِيْهَا ایشان در آن آتش خٰلِدُوْنَ جاوید باشندگان اند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نبینند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسان ایشان را روزیکه حشر کنیم کافران و غیر ایشان را جَمِيْعًا
همه ایشان را ثُمَّ نَقُوْلُ پس گوییم لِلَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا مر آنانرا که شرک آوردند مَكَانَكُمْ بایستید بر جایهای خود اَنْتُمْ وَشُرَكَآؤُكُمْ شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان
ایستید با شما تا ببینیم فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ پس جدائی افکنیم میان ایشان در میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه
بتان را بسخن آرد وَقَالَ شُرَكَآؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام مَّا كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُوْنَ نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید
فَاِنَّ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ در نیایه آورده است که کافران آنانرا بدان متوده کوشیده حیرت بلکه شما را بپرستش خود امر کرده اند بتان گویند فَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا پس بسنده است
خدای گواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما اِنْ كُنَّا بدرستیکه بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغٰفِلِيْنَ هر آئینه بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نمی داشتیم هُنَالِكَ
در آن مقام تَبْلُوْا بیازماید یعنی بیابد و بچشد كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّآ اَسْلَفَتْ جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه ببیند وَرُدُّوْٓا و بازگردانیده شوند
همه نفسها اِلَى اللّٰهِ بسوی ثواب و عقاب خدای مَوْلٰىهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از کافران مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ
آنچه هستند که افترا میکردند از شفاعت بتان و دعوی الهیت آن ایشان بیزاری می نمایند قُلْ مَنْ يَّرْزُقُكُمْ بگو کیست که شما را روزی میدهد مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان که باران می بارد وَالْاَرْضِ
و از زمین که گیاه و حبوب میرویاند اَمَّنْ يَّمْلِكُ السَّمْعَ آیا کیست که خداوندی کند گوش شما را وَالْاَبْصَارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد وَمَنْ يُّخْرِجُ
الْحَيَّ و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوان است یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوان
است یا نبات وَمَنْ يُّدَبِّرُ الْاَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و آسان کند دشوارهای مردمان را تعمیم است بعد از تخصیص چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح
و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُوْلُوْنَ اللّٰهُ پس زود باشد که گویند در جواب این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار بزرگترین حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ
اصنام است فَقُلْ پس بگو ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آیا پس نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او می سازید فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ پس آنکه او را این
صفتها باشد اللّٰه است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما است که ثابت است ربوبیت او و شایانی که سلکه را در آن دخل نبود فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ پس چیز است شما را بعد الحق بعد از راستی و بیان حق
اِلَّا الضَّلٰلُ مگر گمراهی فَاَنّٰى تُصْرَفُوْنَ پس کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را ثابت است حَقَّتْ ثابت شد و راست آمد كَلِمَتُ رَبِّكَ
حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی عَلَى الَّذِيْنَ فَسَقُوْٓا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود اَنَّهُمْ برای آنکه ایشان لَا يُؤْمِنُوْنَ ایمان نمی آرند
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ بگو آیا هست از شریکان شما یعنی بتانیکه شرکت خدای پرستید مَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس بازاده کند یعنی زنده کند
او را بعد از موت چون کفار را بعضا معترف اعاده را منکر بودند از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای يَبْدَؤُا الْخَلْقَ بآغاز بیافریند خلق
ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس زنده سازد و حشر بعد از فنا فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ پس کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ آیا هست از آنان شما که شریک نام نهاده اید مَّنْ يَّهْدِيْٓ

کسیکه راه نماید بارسال رسل وانزال کتب وتوفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج وبراهین کسی تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلامست قل الله بگو که خدای یهدی للحق راه نماید خلق را
بجانب حق افمن یهدی ایا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا کسی که راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه
نماید او را در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بتان را بر چهارپایان بستند وازجا بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسیکه تو او را راه نمایی فما لکم
پس چیست وچه بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم می کنید که برابری میدهید کسی که شما او را محتاجید با کسیکه او بشما محتاج است وکسانی که شما بدیشان عاجز وفاقد را حکیم فرموده بعظم عجز و قدرت
که هر دو ضد آنند به عقل کی کویت که یکسان اند به عجز بر خلق می درانند پوست قادر بر کمال حضرت اوست وما یتبع وپیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری از کفار یعنی روسای ایشان در معتقدات
خود الا ظنا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه وقیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد وخالق بر مخلوق ان الظن بدرستیکه گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق
از علم واعتقاد درست یعنی ظن وتخمین بجای حق ویقین نخواهد بود وگفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند وباز
ندارد از عذاب حق شیئا چیزی را ان الله علیم بدرستیکه خدا داناست بما یفعلون به آنچه ایشان میکنند از متابعت بتان بگمان واعراض در حجت وبرهان وما کان ونیست ونشاید
هذا القرآن این قران با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بر بافته شود وکسی تواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود ولکن ولیکن فرستاده
خدای تعالی او را تصدیق الذی براست داشتن آنچه بود بین یدیه پیش ازوی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وتفصیل الکتب وبیان آنچه بر شما نوشته شده
از اوامر ونواهی لا ریب فیه نیست شکی در وی نشاید که باشد چه این منزل است من رب العلمین از پروردگار عالمیان اما کفار باین نمی گروند ام یقولون یا میگویند افترته
بر بافته است این کلام را محمد از خود قل بگو اگر این سخن را از خود میتوان یافت فاتوا پس بیارید شما وبر بافید بسورة مثله سوره مانند او در بلاغت وفصاحت چه شما در نظم بلیغ ونثر
فصیح مشهور زمان وسرآمده دورانید واگر عجز شما معارضه نتوانید کرد استعانت نمایید وادعوا وبخوانید برای معاونت خود بتان را وایشان که سوره مثل قران توانند ساخت من استطعتم هر کرا
توانید که از وی یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مددکاری کنند وبسازید مانند قران ان کنتم صدقین اگر هستید راست گویان که محمد او از خود می سازد که او را
یک سوره بیاوردند بل کذبوا بلکه تکذیب کردند ومکر ویدند بما لم یحیطوا بان چیزیکه فرا نرسیده بعلمه دانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند از امر
آنست که بعد از سماع قران وقبل از تدبر در آیات آن بتکذیب وانکار مشغول شدند ولما یاتهم وهنوز نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشته برایشان تاویله معنی
وحقیقت قران ودر هیچ ایشان باسر رود وقایق آن نرسیده بتکذیب کردند آنچه نه الشنیدند در قران از ذکر بعث وجزا ووعید وعقوبت ونیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده
کرده بودند در آینده خواهد آمد وبعد از وقوع آن چیز ندامت حاصل نخواهند داشت وآن ندامت نفع نخواهد کرد همچنین پس از دیدن پشیمان گردی اما پشیمانی ترا سود نکرد
کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنکه بودند من قبلهم پیش ازایشان فانظر پس در نگر وببین کیف کان چگونه
بود عاقبة الظلمین انجام کار ستمکاران ومکذبان واینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت پناه است وتهدید اهل کفر وضلالت مندرج است ومنهم واز
ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی باشد که بگرود بقران وتصدیق میکند در نفس خود ومیداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکنند ومنهم من لا یؤمن به
واز ایشان کسی هست که نگرود بان از فرط جهل وغایت نادانی وربک اعلم وپروردگار تو داناتر است بالمفسدین به تباهکاران یعنی معاندان که مصرانند بر تکذیب وگفته اند معنی آیت ع ٩
این است که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقران وازکفر توبه کنند وبر آن باشند که از سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وان کذبوک واگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن
پاینده وتو از اجابت ایشان ناامید شوی فقل پس بگو لی عملی مراست جزای کردار من ولکم عملکم وشما راست جزای عمل شما انتم بریون شما بیزارید یعنی در شما بر است
اعمل از آنچه من میکنم شما بعمل من مواخذه نخواهید کرد وانا بری ومن بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی باخود بعمل شما نخواهم نزد بعضی از علما این آیت بآیت
السیف منسوخ است ومنهم واز ایشان یعنی از کفار وزاد المسیر آورده که یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقت قران خواندنی وامتثال احکام
شرع می آموزای تا استهزا کنند با آن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر استماع ایشان قادر نیستی ولو کانوا واگر چه هستند که با وجود کری که
لا یعقلون ونمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد نیست که اصم عاقل بطریقه تفرس از حنین صوت که بسماع او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون اصم
وعقل برد ومفقود باشد سد است که حال بر چه منوال بود ومنهم واز ایشان من ینظر کسی باشد که نظر کند الیک بسوی تو ودلایل نبوت وثبات
صدق ترا مشاهده نماید واز غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی
بر هدایت ایشان ولو کانوا واگر چه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون ونمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده
دلایل اعتبار است بچشم سر وایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند ونمی بینند چه سبب جهالت در ایشان

وجمال لُبّ ایشان جمع شده و مقلّب گشته که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیزی یعنی
سلب نکند حواس و عقول ایشان وَلٰکِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلهٔ ادراک آیات قدرتست در راه باطل استعمال نمایند و منافع و
فواید آن مدرکات از ایشان فائت گردد فظلم چشم از برای دیدن آیات قدرتست و گوش از پی شنیدن اخبار حکمت پس هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر باشد بلکه از آن
هم بتر باشد وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر کنیم یعنی بعث خواهد یعنی خدای جمع می کند کافران را و از هول آن روز مدت بودن دنیا و در قبر ماندن را کوتاه نماید که گویا
کَاَنْ لَّمْ یَلْبَثُوْا گویا درنگ نکرده اند اِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ مگر زمانی اندک از روز در تفسیر امام زاهد آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب
بودندی بدین درنگ اندک از ساعتی نه نمودی و جواب گویند که این صورت بسبب مشاهده اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب قبر در جنب آن یک لحظه نماید و چون از قبر برانگیخته شوند
یَتَعَارَفُوْنَ بَیْنَهُمْ آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه بازشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از
یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بتحقیق زیان کردند در خطوط خیرات آنان که کَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند مر لقاء خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا کَانُوْا مُهْتَدِیْنَ
و نبودند راه یابندگان وَاِمَّا نُرِیَنَّکَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکی جمعی از ایشان بود در روز بدر اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ
یا بمیرانیم ترا قبل از ارائت آن پس بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو ببینی فَاِلَیْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا
در آخرت بنمائیم عذاب ایشان ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای بعد از ارائت آن یا پیش از توفی تو شَهِیْدٌ گواه است عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ بر آنچه ایشان میکنند و فراخور جزا خواهند یافت وَلِکُلِّ اُمَّةٍ
و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَّسُوْلٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت می فرمود فَاِذَا جَآءَ پس چون آمد بدیشان رَسُوْلُهُمْ رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند
قُضِیَ بَیْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم کرده نشوند
یعنی ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیادت ننمایند استحقاق حکم تقریر آورده اند که بعد از نزول آیت و اما نرینک الآیة کفار که استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند
کفار از روی استبعاد و استهزا مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده … اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان و عید مخاطب حضرت پیغمبر است و مومنان که ایشان کفار را تخویف میکردند قُلْ لَّآ اَمْلِکُ
بگو مالک نیستم لِنَفْسِیْ برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَّلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جلب نفع از نفس خود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدا پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرری بر اسیب شما و
نزول عذاب و عقوبت بر شما لِکُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را اَجَلٌ وقتی است که برای هلاک ایشان اِذَا جَآءَ چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا یَسْتَاْخِرُوْنَ پس باز پس
نمانند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ و پیشی نگیرند بر آن … مشرکان است … که ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب روزگار شما رسد
و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد … قُلْ بگو ای محمد اَرَءَیْتُمْ آیا دیدید و خبر دهید شما یعنی خبر
دهید مرا اِنْ اَتٰکُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهٗ عذاب خدا که نزول آن تعجیل میکنید بَیَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب اَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال شما بطلب معیشت است
… استعجال پس چون حال برین منوال است مَّاذَا چه چیز را یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ شتاب می کنند از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب طلب میکنند الْمُجْرِمُوْنَ گناهکاران یعنی مشرکان حال
آنکه همه انواع عذاب ملایم است … در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند ما و میداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر فرود آید ایمان آریم آیت آمد که اَثُمَّ … استعجال
اِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه بینید اٰمَنْتُمْ بِهٖ ایمان آرید بوی پس گویند با ایشان آٰلْئٰنَ آیا اکنون ایمان می آرید وَقَدْ کُنْتُمْ و بتحقیق بودید شما که از روی استهزا و تکذیب بِهٖ بعذاب یعنی
بنزول آن تَسْتَعْجِلُوْنَ شتاب می نمودید ثُمَّ قِیْلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یاس مقبول نیست ذُوْقُوْا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ
عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا می دهند شما را اِلَّا بِمَا کُنْتُمْ مگر بآنچه بودید که همه عمر تَکْسِبُوْنَ کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از
یهود مدینه قبل از هجرت بجانب مکه رفته بود … حضرت رسالت پناه … استماع قرآن پرسید که ای محمد اجادّ انت ام هازل این
که میگوئی بجد است یا بهزل … آیت فرستاد که وَیَسْتَنْۢبِئُوْنَکَ و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت اَحَقٌّ هُوَ آیا حق و راست است این و گفته
ع ۱۰ اند … پرسیدند که حق است یا نه جواب آمد قُلْ اِیْ وَرَبِّیْۤ بگو ای محمد آری بحق پروردگار من اِنَّهٗ لَحَقٌّ بدرستیکه وعده من یا قرآن یا بعث یا عذاب حق است و راست و در
وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از عذاب کردن یعنی بعجز … و از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ اَنَّ و اگر باشد لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را
که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهٖ هر آینه فدا دهد آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پنهان کنند
پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا ایشان سرزنش و ملامت کنند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در اینجا …
و ندامت را در دل نهفته و گفته اند اسرّوا بمعنی اظهروا است و این از افعال متضاده باشد مضمون آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که بینند
عذاب را وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا روسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ براستی وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقصان ثواب

وافزونی عقاب الا ان لله بدانید آگه بدرستیکه مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در زمین است پس بعذابی کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب مؤمنان
قادرست الا ان وعد الله بدانید آگه وعده خدای در مثوبت و عقوبت حق راست است و در آن خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند
بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی در غفلت مانده و در تنگنای این محبس غیر دنیا ندیده بیت دو حس چشم دل گو که پرده بادرد • جانب ملک آخرت نگرد • مرغ کو در قفس بود پیوسته
چه شناسد که باغ چون باشد • هو یحیی او است که زنده گرداند و یمیت و بمیراند والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان
ندا عام است قد جاءتکم بدرستیکه آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما و شفاء و شفای و دوای لما فی الصدور مر آن چیزی را که در سینهاست از امراض
جهالت و غوایت و هدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة للمؤمنین و مهربانی مرگروندگانرا یعنی قرآن که نازل شده بر آدمیان کتابیست جامع همه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب
میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز می رهاند و منطوی بر حکمت نظری و در آیینه ضمیر
کلامی علی حده است تحصیل رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو تحصیل هدایت و حکمت • زهی پیام تو عین عنایت و رحمت • کشند اهل کلام تو اهل عرفان را • ز شور زار خساست بگلشن همت •
و گفته اند قرآن مواعظ نفوس است و شفای صدور و هدایه ارواح و رحمت اسرار یا مواعظ است مر عوام را و شفاست خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبه خود رسیده اند
قل بگو ای محمد شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآن است و برحمته و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانیده یا رحمت
حضرت رسالت پناه است یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی آورده که فضل معرفت است و رحمت توفیق در یافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت
نعم باطنه یا فضل حصول جنان است و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطا است و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بنده من بر فضل و رحمت من
اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کسی را سرمایه است سرمایه مؤمنان فضل من است هر کسی را خزانه ایست خزانه مؤمنان رحمت من است بیت
گر شاه را خزانه نهادان بود بموش • درویش را خزانه بجان لطف دوست بس • بعضی برآنند که معنی آیت این است که بفضل و رحمت من فرود آمده مواعظ و شفا فبذلک پس بدین که فرود آمد
فلیفرحوا باید که شاد شوند مؤمنان برآنکه هو خیر او بهترست مما یجمعون از آنچه جمع میکنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قل بگو مشرکان عرب را ارایتم
خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدا لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهار پایانی که خوردن آن حلال است فجعلتم منه پس شما ساختید و نام نهادید ازان روزی که حراما
وحلالا و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی حرام چنانچه گفتند ما فی بطون هذه الانعام
خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قل بگو آلله اذن لکم آیا خدای دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید و ما ظن الذین و
چیست گمان آنها که یفترون دروغ بر میبندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز
که روز مکافات است در این ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است ان الله بدرستیکه خدای لذو فضل هر آینه خداوند رحمت است علی الناس بر مردمان بانزال کتب و بیان
و ارسال رسل بدیشان ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را و ما تکون و نباشی تو ای محمد فی شان در هیچ کار از کارها ع ۱۱
خود و ما تتلوا منه و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاد خدا من قرآن از قرآن و لا تعملون و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا
مگر هستیم علیکم بر شما شهودا گواه یا نگاهبان اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید و در آیید فیه در آن کار و ما یعزب و پوشیده نمی شود عن ربک از علم پروردگار
تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار هبا فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر و نه خوردتر من ذلک از آن ذره و لا اکبر
و نه بزرگ تر از آن الا فی کتاب مبین مگر آنکه مکتوبست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات اقوال
و افعال مناسب آن حکم خواهد فرمود و در ضمن این کلام وعده است مؤمنان را بجمال مثوبت و وعید است منکران را بکمال عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید الا
ان بدانید بدرستیکه اولیاء الله دوستان خدا لا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک باشند
از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا چنان اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدا باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اهل النفوس بوده باشند
و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته مثنوی • رخت ز مینه الملک برداشته •
گوی بیچوگان ابد باخته • معتکفان حرم کبریا • سر بکشند از صف کبر و ریا • راه نوردان سکینه قدم • در تقایات فرو بسته دم • گفته اند اولیاء الله جمعی باشند که بایکدیگر دوستی از برای خدا داشته
و موید این قول حدیث کلام است که وجبت محبتی للمتحابین فی والمتحابون فی الله ایشان قوم را خوفی نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیامه نزد بعضی اولیا مؤمنان پرهیزگار اند بدلیل
آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الذین امنوا اولیا آنانند که گرویده اند و تابعان من عند الله و کانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند محارم الله

لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشانراست مژده فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که از زبان پیغمبر در باب ایشان گذشته و بقولی مراد رویا صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بینند و آنرا
مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان
و نام نیکو وَ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان و سلمی گوید که بشارت دنیا وعده لقا است و ثمره آن حضرت تحقیق آن و حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای حضور و مجاهده و دران سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا شعر از نعمت
این جهان غنای تو بس است + وز دولت آنجهان لقای تو بس است لَا تَبْدِیْلَ نیست بدل کردن لِکَلِمٰتِ اللّٰهِ مر سخنان خدا را یعنی در وعده او خلاف نیست ذٰلِکَ آن تبشیر موعود هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِیْمُ آن است رستگاری بزرگ که فهم هیچکس بدو نرسد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا یَحْزُنْکَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در انکار نبوت
و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خور دانستن تو میگویند بیت بانگ سگ دان حدیث بدگویان + قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان اِنَّ الْعِزَّةَ بدرستیکه غلبه
لِلّٰهِ جَمِیْعًا همه مر خدایراست و بی ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِیْعُ او است شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه بجد و هزل میگویند الْعَلِیْمُ دانا باحوال ایشان از عزیمت و نیت
که دارند و فرا خور آن ایشانرا جزا خواهد داد اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید که بتحقیق مر خدایراست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَمَنْ فِی الْاَرْضِ و هر که در زمینست از جن
و انس چون اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که با وی شرکت کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وَمَا یَتَّبِعُ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ شُرَکَآءَ
بجز خدای شریکان را یعنی متابعت نمی کنند آنانکه جز خدا را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی می سازند زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند در
عبادت شرکا را اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را که بنیان کمان شرکت حق برده اند وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُوْنَ و نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر
کمال قدرت و حکمت بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هُوَ الَّذِیْ او است آن کسی که بقدرت کامله جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ ساخت
برای شما شب تیره لِتَسْکُنُوْا فِیْهِ تا بیارامید دران و از تعب تردد روز بیاسائید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و گردانید روز را روشن تا بانجام مهمات خود قیام نمائید اِنَّ فِیْ
ذٰلِکَ بدرستیکه در آفریدن این دو شب تیره و روز روشن لَاٰیٰتٍ نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ مر گروهی را که بشنوند قرآنرا بگوش هوش و دران تدبر و
تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند جمعی از بنی ملیح که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبْحٰنَهٗ پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِیُّ او بی نیاز است
از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا جهت ضعفی کنند تا بدو قوت گیرند یا فقیری تا باعانت او روزگار گذرانند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام او بولد سمی پیدا کند و لیکون وارث
امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آئینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن
است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت بود کمال غنا از صفات ذاتی او + کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج + و اشارت ببیان غنای حق
این است که لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر او راست از روی ملکیت آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین هاست از بدایع سفلیات اِنْ عِنْدَکُمْ نیست
نزدیک شما ای مشرکان مِّنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی و برهانی بِهٰذَا باینکه خدای فرزند فرا میگیرد اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید عَلَی اللّٰهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید قُلْ بگو
ای محمد اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدا دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک باو لَا یُفْلِحُوْنَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ
نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشانراست برخورداری اندک فِی الدُّنْیَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی یافته اند و بکذا رند ثُمَّ اِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست
بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِیْقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِیْدَ عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بِمَا کَانُوْا یَکْفُرُوْنَ بسبب آنکه بودند که کتاب و پیغمبر را کافر شدند وَاتْلُ
و بخوان عَلَیْهِمْ یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَاَ نُوْحٍ خبر نوح پیغمبر اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یٰقَوْمِ ای قوم من اِنْ کَانَ کَبُرَ اگر هست گران و بزرگ
شده دگران گشته عَلَیْکُمْ بر شما مَّقَامِیْ اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار
ایشانرا تحمل فرمود و چون جفای قوم بنهایت رسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند درنگ من میان شما وَتَذْکِیْرِیْ و پند دادن من مر شما را بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بعلامتهای روشن
بر وحدانیت حق و تصدیق نا نموده مرا می رنجانید فَعَلَی اللّٰهِ پس بر خدای تَوَکَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَاَجْمِعُوْۤا اَمْرَکُمْ پس گرد آرید و محکم سازید کار خود را
یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خدا و ندان امور را افراد را و سار قوم اند وَشُرَکَآءَکُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکا حق میدانید بخص سخن آنکه شما هم بقصد
من اتفاق کنید ثُمَّ لَا یَکُنْ پس باید که نباشد اَمْرُکُمْ کار شما در قصد من عَلَیْکُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوْۤا اِلَیَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید
یعنی بکنید از مکاره آنچه آرادۀ شما است وَلَا تُنْظِرُوْنِ و مرا مهلت مدهید باخلاص بدانید ستعقت مقام و صحت کل من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت

ربع

ع ثلث

قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم از طریق متابعت نهند تو و ایشان را ضلالت ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فان
تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فما سألتکم پس نخواستم از شما برادای رسالت خود من اجر هیچ مزدی که با عراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست
مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید وامرت و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن
نهادگان مر حکم خدا را یعنی خلاف امر کنم و اجر رسالت از غیر حق نجویم فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت فرستادیم بر ایشان طوفان فنجیناه
پس رهانیدیم و نجات دادیم نوح را از غرق شدن ومن معه و آنانرا که با او بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را
خلائف جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا الذین کذبوا و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح بود یعنی معجزات او فانظر پس نگر
ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح و درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت پناه است و هم تهدید اهل
کفر و ضلالت است ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقومی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود
و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین فجاؤهم پس آمدند رسولان مر ایشان خود را بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس
نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا به بآنچه تکذیب کرده بودند بدان من قبل از پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب را که
کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت برهان و تیره سلوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند بآن چیز که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلک مثل این مهری که
بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین بر دلها از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثم بعثنا
پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی وهارون موسی بن عمران و برادر او هارون را الی فرعون بسوی ولید بن مصعب قابوس که فرعون آن زمان
بود وملائه و اشراف قوم او بآیاتنا باآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند وکانوا و بودند
ایشان قوما مجرمین گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد به تکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست من عندنا از
نزدیک ما یعنی موسی بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین
هر آینه جادوی است آشکارا قال موسی گفت موسی مر قایلان این قول را اتقولون آیا میگوئید للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحر است
اسحر هذا آیا سحر است اینکه من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی جادو نیست ولا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم
فرعون مر موسی را اجئتنا آیا آمدی تو بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا علیه از آنچه یافته ایم ما علیه بران چیز آباءنا پدران خود را مراد عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را از پیروی
فرعون باز داری وتکون و باشند لکما الکبریاء مر شما را دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن لکما و نیستیم مر شما را دو را بمؤمنین باور دارندگان و از تصدیق
کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی پس سحره را جمع کردند چنانچه
که در سوره اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان بمقابله موسی قال لهم موسی
گفت مر ایشان را موسی القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید مر آن را از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصاها و در او بسبب حرارت
هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قال موسی گفت موسی ما جئتم به السحر آنچه آورده اید شما جادو است نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند
ان الله سیبطله هر آینه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و بی اثر سازد ان الله لا یصلح بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عمل المفسدین کار تباه کاران
را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام از احکام الهی بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه یا بحجج ولو
کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین
معنی هست مثنوی حق تعالی از خشم و خشم خصام کی گذارد او ببار از غرام + مه فشاند نور و سگ وع وع کند + سگ ز نور ماه کی مرتع کند + خس خسانه میرود بر روی آب + آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی مه می شکافد نیم شب + ژاژ میخاید ز کینه بولهب + آن مسیحا مرده زنده میکند + وان جهود از خشم سبلت میکند + فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی در مبدا امر او الا
ع ۱۳
ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی و آن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود و پیران و بزرگان اجابت ننمودند و بعضی از جوانان
ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون وملائهم و ترس از گروه خود یعنی از پیران و روساء قوم او آنکه جمعی از بنی اسرائیل ایمان آورده بودند
با نکه نمی ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کنند فرعون مر ایشان را یا بر جور [illegible] بفرعون تا باز گرداند ایشان را بکفر وان فرعون

تعالی و بدرستیکه فرعون متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر آن وَإِنَّهُ و بدرستیکه بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ هر آینه از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و
بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مومنان را وقتیکه آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید
بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید که ایصال نافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود باو گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید شما گردن نهادگان
مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط
خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند توکل تعلق دل است بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت
و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل **قطعه** هر که در بحر توکل غرق گشت * همتش از ما سوی الله در گذشت * این توکل گر پدید آرد ز رنجها نبود خسته * نخشد
از وی گنجها * و چون موسی ایشان را به توکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعا متوکل باجابت مقرون است
بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بر دست
ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات با ایشان
آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را
از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی را فرمود تا در درون خانها ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ
وَأَخِيهِ بموسی و برادر او هارون أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا برای قوم خود در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای تعالی ضمیر اثنا
اشارت است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایشان و قوم چه در آن محل امام ایشان موسی و هارون بود وَاجْعَلُوا و بگردانید که بسازید شما هر دو برادر و قوم
شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجد را متوجه قبله یعنی کعبه و موسی نماز بجانب کعبه گزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت
آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مومنان را به نجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر بشر بآنکه بشارت وظیفه
صاحب شریعت است و آن موسی بود وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعا خود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستیکه تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی
که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا و دادی ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده از فسطاط مصر
تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و زمین او در آن مواضع روان بود و بدین سبب مال بسیار بخزانه تصرف قبط در آمده همه متمول
و متجمل شدند و سبب ضلال اصلی ایشان گشت پس موسی بعد از آنکه در دعا خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت دادی دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرد
رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را اینها داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند بندگان ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو یا ارادت فرعون خواندن رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر
محو نیست کن عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت از آن محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد بر هیأت شکل نقش
کرده و ضرب شده و سدی فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه است و دیگر موسی دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت
وا گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر بر آن نه تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند و موسی بوحی الهی دانسته بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت
ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرق است در دریای قلزم قَالَ گفت خدای تعالی قَدْ أُجِيبَتْ بدرستیکه
اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین میگفت و آمین گوینده هم دعا کننده است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا
پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند چهل سال اثر این دعا ظاهر شده وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ
الَّذِينَ راه آنان را که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا خواهد انجامید در وقت آن **مصرع** کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت * و چون وقت عذاب
آن قوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی با جمعی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب ایشان
رسید و بدعاء موسی دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا ست ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا
و گذرانیدیم بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن
بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بوی مادیان که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر تمامت
متوجه شده خود را در دریا افکندند و فرعون همچنان است که بدریا در آید الماء مرکب او او را می برد حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون یافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال

اصحاب گفت ایمان آوردم من و بگرویدم أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدایی که بدعوت موسی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من
از جمله گردن نهادگان نیم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت چون ایمان یاس بود بجهت آن وقت مقبول نشد و در وقت
دیگر یک واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی یا جبرئیل در جواب او فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آرید اکنون که اختیار نماند وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ
پیش ازین در فرمان پیغمبر من نشنودی وَكُنْتَ و بودی تو مِنَ الْمُفْسِدِينَ از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بر دیوان مظالم فرعون
درآمد بصورت آدمی و فتوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بسبب او از سایر ممالک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی
همسری آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را
در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده و اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل مشتی
لوث دریا برداشت و در دهان آن لعین انداخت از آن جهت که ایمان بیاورد و حیدرانست که این ایمان باس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که آلْآنَ میگویی
هنگام افتادن از تو از قبضه اختیار تو رفت وقت ایمان آوردن تو گذشت بیت وقت برکار که هر کار که نافع بود نوشدارو که پس از مرگ به بیمار دهند هیچ نافع نبود فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز
هم می اندازیم بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده در سیوم
تنها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانید و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را برای او بدریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدن او را دیده بشناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بدیدند
دیدند بشناختند و از این آیه گفته اند که بعضی علما بدن بمعنی درع داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر
بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بصید مرغ مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار در افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند
همه او را دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک ببدنک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی لِمَنْ خَلْفَكَ برای کسی که از پس تو آیند
آيَةً نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که ملوک مقهور و درست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهانید چه اصدار آثار لا یقع جمیع جهانیان رساند فقط
عاجزی کو اسیر خواب و خور است لاف قدرت زند چه بیخبر است اگر در نفس خود زبون شده صاحب اقتدار چون باشد وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از آیات
۱۴ ع قدرت ما لَغَافِلُونَ بی خبر اند ایشان در آن فکری و ندارند از آن عبرت وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستیکه جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ
صِدْقٍ جایگاه نیکو و شایسته چنانچه از عهد صدق باشد و آن دیار شام بود و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و چیزهای لذیذ و بقول جمعی
یهود و از بنی اسرائیل که در عصر پیغمبر آخر الزمان اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرما خشک و تر بر ایشان ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان
حضرت محمد مصطفی حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتیکه آمد بدیشان علم تورات و احکام آن و در آن اختلاف کردند تاویل آن تا آنکه عالم شدند بنعوت احمد و صفات محمد و بتحریف و تغییر آن
مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا
كَانُوا در آن چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن چیز اختلاف میکردند از حکم تورات یا امر پیغمبر فَإِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ از آنچه
فرستادیم بر تو از قصص و احکام فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس آنانکه يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را یعنی جنس کتب را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این منزل محقق است
نزد ایشان و ثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است و مراد امت و در زاد المسیر گوید که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی آن را از یاد بصیرت سوال کن از ایشان
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان درست و درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در
این مخاطبات صورت خطاب بجهت حضرت رسالت پناه است اما معنی طلب غیر او است چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات و آنچه بر ذکر نزول شده و از جمله قبیل است
این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا از کسانیکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ مر آیتهای خدای را که قرآن است فَتَكُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ
از زیانکردگان إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را
بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم یا هولاء فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ
نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله است بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ و اگرچه آید بر ایشان هر آیتی که اقتراح می کنند حَتَّىٰ
يَرَوُا تا ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب دردناک را که نامزد ایشان است و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم با ایشان سود نداشت فَلَوْلَا
كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود اهل دهی از دهها که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آورده فَنَفَعَهَا

پس سود رسانید اهل آن ده را ایمان ایشان در وقت اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لیکن گروه یونس که ایشان لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ آن هنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم از ایشان عَذَابَ
الْخِزْيِ عذاب رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار کردیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم
یونس متصل بود و نفع ایمان باس مخصوص است بدین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا و جمعی بر آنند که معنی آیت این است چرا اهل قریه ایمان آوردند
قبل از معاینه عذاب تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر کردند ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند
بر این تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او دعوت ایشان را بخدای عز و جل کرد و ابا نمودند و دیر امیر ایشان بیدند
آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از
میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن
سموم مصحوب ابر سیاه با دود غلیظ و شرارات آتش بیامده گرد مدینه نینوی را فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام را طلب کنید
چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای او باز است و دعوت میکرد بآنچه است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا که بعجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او برویم پس ملک بستر و با
بر هیئت پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند و بیکبار بابتهال و تضرع ساخته آواز برداشتند که
با معاودت یونس علیه السلام و از اول غره محرم تا عاشر محرم بدین دو چشم امید بودند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسوده درماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند **مثنوی** چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی بکه روی آوریم * ای کرم از همه بیمار تر * جز تو نداریم نوازنده * چشم تو گر بر سر ما آید هم * با همه تو خدا آمدیم * توبی کفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان
بجز برو آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر می نالیدند که الهی یونس علیه السلام ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید بیچاره
درمانده ایم بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار یونس علیه السلام از قول تو بما می فرمود که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم
عفو کن برخی دیگر چنین گفته امید میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را گفت که پروردگار من گفته است که سائل را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن **نظم** تا تهیدست
بر آورده ایم دستی در دعا * نقد شفیعی بر دستی گنهکار تهیه * قاضی حاجات در این نیاز * حاجت بحاجات توئی * پس روا کن از کرم حاجات بسیار * القصه روز چهلم که دیده بود و عاشورا و دعا
نشان از مناجات و سوز ایشان ظهور نمود و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند و یونس علیه السلام بعد از چهل روز
متوجه نینوی گشته منتظر است که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید برصورت واقعه مطلع شد ملال بسیار بروی غلبه کرده با خود گفت من ایشان را از عذاب ترسانیدم و عذاب
مبدل گشت اگر من بدین شهر درآیم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه او در ... و بعضی کیفیت آن در محل خود در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ
رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین اند كُلُّهُمْ همه ایشان جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر ایمان قوم بغایت حریص
بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینه دل بی غل مبارک آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ آیا تو اکراه
می کنی مردمان را حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ تا گردند مومنان یعنی مشیت من این آیت منسوخ است بآیت قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ نفس را أَنْ تُؤْمِنَ که ایمان آرد إِلَّا
بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می کماریم عذاب را یا ختم میکنیم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص بیا میخواند یعنی خدای غضب میکند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا
يَعْقِلُونَ تعقل نمی کنند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو ای محمد مشرکان را که طلب آیات می کنند که بنگرید بچشم سر یا لاحظه کنید بدیده سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا چه چیزها است در آسمانها
از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شیار او دلالت کند بر کمال صنع الهی و بدایع علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و
استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکمت من واقعه است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس انتظار میکشند یعنی انتظار نمی برند این مشرکان إِلَّا
مگر ایامی را یعنی وقایع را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب المؤتفکات مراد از نزول عذاب است قُلْ فَا
نْتَظِرُوا بگو ای محمد انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا پس برهانیم پیغمبران خود را
که عذاب بمکذبان ایشان فرود آید وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنان را که گرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست
و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم گروندگان را که محمد صلی الله علیه و سلم و اصحاب رضی و متابعان او قُلْ بگو ای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه
است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نپرستم آنانرا که تَعْبُدُونَ می پرستید مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن می پرستم خدای را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است

چه فتنها اهل شرک بسیار عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ و امور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان باحکام الهی و اخبار انبیا وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا باین وحی فرستاده اند بآنکه بیار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین یعنی خالص ساز حَنِيفًا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان این خطاب بتو … است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیزی که سود ندهد ترا بخواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو در گذاشتن آن فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر کنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام از ستمکاران باشی که وضع عبادت در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مرآنرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحتی و راحتی و غنایی فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر آن فضل او را … فضل در موضع ضمیر دلیل است برآنکه حق سبحانه متفضل است بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان … در پیش تو در مصلحت خویش چه دانی خوش باش … يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت امیدوار رحمت او شوید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شمارا فَمَنِ اهْتَدَى پس هرکه راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدوست وَمَنْ ضَلَّ و هرکه گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه می شود عَلَيْهَا یعنی وبال آن ضلال بدوست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگهبانی که کار شما موکول بمن باشد … مروی است که آیت السیف ناسخ این آیت است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَى إِلَيْكَ آن چیزیرا که وحی کرده می شود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت در اذیت … تا برسد شکیبایی و زحمتی حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال … وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان برآنکه در حکم او خطا و میل و ستم نیست باطلاع بر سرائر از احتیاج به بینه و گواه ندارد … سوره هود مکیه

مائة و ثلث و عشرون آیة **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الر در حقائق فرموده که حروف مقطعه نسبت با اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر

مکتوم باشد و مؤید این قول آنست که شعبی از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست صفت او أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیت های او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل در راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد محکم کننده با حکمت خَبِيرٍ … دانا بهمه چیزها است أَلَّا تَعْبُدُوا برای آنکه تا نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را إِنَّنِي لَكُمْ بگو بدرستیکه من مر شمارا مِنْهُ از وی یعنی از جانب او نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آن است تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شمارا مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از زندگانی بهره در یابید و تندرستی إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضا است بآنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست او گذارده شود وَيُؤْتِ و بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او سلمی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان او نشان فضل نوشته باشند و در آینه بعد از وجود … شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بداد تا دو باز نگیرند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّي پس بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر … إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات خدای است بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز از اعاده و … توانا است آورده اند که جمعی مشرکان … می ورزیدند و … در اخفای آن می کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند … پلید حق سبحانه آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ … لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ … أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ … يَعْلَمُ … مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ … إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

باسرارے که در سینهاست وگویند ذات الصدور دلها است حق سبحانه مضمرات آنرا میداند * بیت * ایکه در دل نهان کنی سرے * آگه دل آگه از تو میداند * در اسباب نزول آورده که این آیت در شأن اخنس بن
شریق نازل شده که مرد سخن گوی شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه ﷺ آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف محبت و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود و درون
تیره و برونش روشن می نمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است
درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است * بیت * صورتی ظاهر ندارد اعتبار * باطنی باید مبرا از غبار * **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ** و نیست هیچ جنبنده **فِي الْأَرْضِ** در زمین از آدم و
حیوانات **إِلَّا عَلَى اللَّهِ** مگر بر خدای است **رِزْقُهَا** روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوب است بموجب وعده است بحیثیت تحقیق اصول رزق است بمرزوق و کلمه علی
بمعنی من است یعنی روزی همه از خدا ثبت یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند **وَيَعْلَمُ** و میداند خدای تعالی **مُسْتَقَرَّهَا** قرارگاه حیوان
در حین حیات **وَمُسْتَوْدَعَهَا** و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم
و بیضه **كُلٌّ** همه که یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است **فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ **وَهُوَ الَّذِي** و اوست آنکه **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه **وَكَانَ** و بود پیش از آفریدن ارض و سما **عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**
عرش او بر آب در بعضی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب را بر باد نهاد و بعد از آن عرش را
بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اولوا الالباب را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب را **لِيَبْلُوَكُمْ** تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزماینده گان کند تا ظاهر شود **أَيُّكُمْ** که کدام شما **أَحْسَنُ عَمَلًا** نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر کننده تر است بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر است در قرار عرش
بر آب و تفوق آب بر باد **وَلَئِنْ قُلْتَ** و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را **إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ** بدرستیکه شما برانگیخته شدگانید **مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ** از پس مرگ **لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
هر آینه گویند آنانکه کافر شدند **إِنْ هَذَا** نیست این سخن که در باب بعث میگوئید **إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ** مگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان **وَلَئِنْ أَخَّرْنَا** و اگر تاخیر کنیم **عَنْهُمُ الْعَذَابَ** در دنیا
از ایشان عذابی که وعده کرده ایم **إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ** تا هنگام که شمرده شده یعنی وقت معلوم **لَيَقُولُنَّ** هر آینه گویند از روی استهزا **مَا يَحْبِسُهُ** چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و وقوع **أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ** بدانید آن روز که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است **لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ** نباشد آن عذاب باز داشته از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد
بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و بعضی فرموده اند که این عذاب قتل جبرئیل ع مر مستهزیان راست چنانچه مضمون **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ** از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد ان شاء
الله تعالی **وَحَاقَ بِهِمْ** و احاطه کرده خواهد شد بدیشان و صیغه ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی گویا فرا گرفته است جهات ایشان را **مَا كَانُوا** آنچه بودند از روی جهل
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزاء میکردند و بر وقوع آن استعجال مینمودند **وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ** و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را **مِنَّا رَحْمَةً** از نزد ما نعمتی در حقی
که دریابد لذت آنرا **ثُمَّ نَزَعْنَاهَا** پس بستانیم آنرا **مِنْهُ** از وی **إِنَّهُ لَيَئُوسٌ** بدرستیکه وی ناامید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما **كَفُورٌ** ناسپاس است در نعمت گذشته **وَ**
لَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را **نَعْمَاءَ** نیکوی چون صحت و غنا **بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ** بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر **لَيَقُولَنَّ** هر آینه گوید **ذَهَبَ**
السَّيِّئَاتُ عَنِّي برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا پیش آمده بود از من **إِنَّهُ** بدرستیکه انسان **لَفَرِحٌ** شادمان است بنعمت و مغرور بدان **فَخُورٌ** نازنده و فخر کننده
بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق آن **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا** مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند عملهای نیکو یعنی از روی
شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا **أُولَئِكَ** آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند **لَهُمْ** مر ایشان راست **مَغْفِرَةٌ** آمرزش گناهان **وَأَجْرٌ كَبِيرٌ** و مزدی بزرگ که
اقل آن بهشت است * شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا * بیت * ما را بهشت بهر لقای تو در خور است *
بی پرتو جمال تو جنت محقر است * آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق
تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده اند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستاده اند حضرت رسالت پناه ﷺ از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت
ایشان تنگدل میشد حق سبحانه و تعالی برای تسلیه آن حضرت در اداء رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیت فرستاد **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ** پس شاید که تو ترک کننده باشی
بعضی میگوید استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن **بَعْضَ مَا يُوحَى** پاره از آنچه وحی کرده شد **إِلَيْكَ** بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است از سب آلهه **وَضَائِقٌ**
بِهِ و تنگ شده باظهار آن **صَدْرُكَ** سینه تو **أَنْ يَقُولُوا** از ترس آنکه گویند **لَوْلَا أُنْزِلَ** چرا فرو فرستاده نشده است **عَلَيْهِ** بروی **كَنْزٌ** گنجی که نفقه کند بر مردان تا ایشان
تابع او شوند **أَوْ جَاءَ** یا آمده **مَعَهُ** با او **مَلَكٌ** فرشته بجهت گواهی بنبوت او و ترتیب مقالات از ادای رسالت بر زمان **إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ** جز این نیست که تو بیم کننده بر تو
انذار است و بس تو در ان تقصیر نمی نمایی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد * بیت * ... **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**

الجزء الثاني عشر

ع ۱

وخدای بر همه چیز وَكِيلٌ نگاه دارنده است یا کارساز یا کارگزار آنکه یا او گذارد و کار خود را بدو سپارد پس تو کل بر وی کن و از گفت ایشان تنگدل مشو و باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند

کافران افْتَرَاهُ محمد بربافته است آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود ساخته قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ

بربافته از نزدیک خود یعنی اگر گمان شما آنست که قرآن را از خود بربافته تو ان گفت و بمن این گمان می برید که از خود میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما نیز ده سوره برانشای مثل این

کلام ملکه شما از من قادرتر باید جهت وقوف شما بقصص واخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز

خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و عجز

ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را در آنچه گفتید از ایشان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم

باشد و گفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و می گفتند که حضرت را مفتری میگوئید شما نیز با مفتریات معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که

اگر ایشان در معرض جواب نیایند فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده شده بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدا است یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه

ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بآنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنْتُمْ پس

هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد از روی ارادت يُرِيدُ

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است در جمیع

مردمان را هر که از ایشان احسان و اعمالی که از وی صادر شود بر خورد از دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام بازگذاریم بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردار های

ایشان را فِيهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم

نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفا مزدی که بر عمل

اعمال ایشان مترتب بود نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا

چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ

كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی از

خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل او بر وجه صواب کنند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است

و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی یا صورت آن حضرت که هر که بدیده انصاف

در دیدار او نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت ز جبینت پیدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی و بعضی بر آنند که بینه قرآن

است و یتلوه بمعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل است یا لسان حضرت رسالت پناه یا اعجاز نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل

تابع قرآن است بتصدیق و بشارت اگرچه قبل از و نازل شده است وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در

تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق است مر قرآن را إِمَامًا در حالیکه توریت پیشوا بوده مر اهل دین او را وَرَحْمَةً و بخشایش بر منزل علیهم

که مومنان اند أُولَٰئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ می گروند بقرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروهی چند که اهل مکه

و اهل کتاب اند ایشان است در عداوت پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در شک مِنْهُ در کمان از این

موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه این وعده درست و راست است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بدین وعده

و تصدیق نمی کنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکه بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او أُولَٰئِكَ آن گروه يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف

عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران بر امتان یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی افترا كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ

دروغ گفتند بر پروردگار خویش یا نسبت ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکاران یعنی بر کافران مراد از لعنت دور باشند از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید

الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و می جویند یعنی وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان

ناگرویدگانند تکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشان باخرت أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست ایشان را مِنْ

دُونِ اللَّهِ بغیر از خدا مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد و بلکه يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ دو چندان کرده شود برای ایشان عذاب بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند که در

دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستند شنیدن حق را از شدت آنکه بغض داشتند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که باز

أَنفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خویش یعنی زیان ایشان بر ایشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُم وگم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وآنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان ودرخواست ملائکه
لَا جَرَمَ بی شک وبی شبهه أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ در سرای عقبی هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند ومتاع دنیای فانی
را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده ودرین سودا غبن فاحش است **نظم** آنکه دین را بدنیا داد او آن بی همی است * هر که دنیا جست دین را باخت اینجا بی کمی است * دنیا جیفه است و دین آسایش است نعمت فانی ستانی دولت
باقی دهی * اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض وتعبد
نوافل وَأَخْبَتُوا وآرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا بر او وا ز ما سوی الله منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ایشان ملازمان
بهشت اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در بوستان جنان جاوید وباقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت این دو گروه که مومن وکافر اند كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور وکر اند وَالْبَصِيرِ
وَالسَّمِيعِ وبینا وشنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابراند این دو فریق مَثَلًا در صفت وشبه یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس پند نمیگیرید بدین مثلها وتامل نمی نمایید در آن
تشبیه کرده است کافران را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را وبنا شنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی وتشبیه مومنان بسمیع وبصیر جهت آنست که حال مومنان در سمع وبصر
برضد احوال کافران است و در بحر الحقایق آورده که اعمی آنست که حق را باطل وباطل را حق بیند واصم آنست که باطل را حق وحق را باطل شنود وبصیر کسی است که حق را حق بیند وپیروی کند وباطل
را باطل بیند واجتناب نماید وسمیع آنکه حق را حق شنود وبدان عمل کند وباطل را باطل شنود واز آن حذر نماید وبحقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل لی یبصر جلا یافته باشد
وسمیع کسی است که گوش هوش بگوشواره لی یسمع آراسته بود هر که بجز آنچه خدا نماید نه بیند و بجز آنچه خدای گوید نشنود **رباعی** گوشی که سخن باز بود در همه جای * او هیچ سخن نشنود الا زخدای * آن دیده که از نور
او را * هر ذره بود آیینه دوست نمای * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام
مُّبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب ووجه خلاص را بیان کنم یا بیم کنم شما را أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ بآنکه نپرستید مگر خدا را که اگر پرستش وی ننمایید إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من
می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی را که مولم است آن عذاب در وی ووصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازی است از برای وقوع الم در وی فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف
ورؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از قوم نوح مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی فضل ومزیتی که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود
به نبوت وبر ما واجب گردد اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان میان کل بشر دیده بودند واز درک حقایق انسانی غافل مانده **مثنوی** همسری با انبیا برداشتند * اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر * ما وایشان بسته خوابیم وخور * این ندانستند ایشان از عمی * در میان فرقی بود بی منتهی * هر دو گون زنبور خوردند از یک محل * لیک زین یکی نیش شد زان دیگر عسل * هر دو
گون آهو گیا خوردند وآب * زان یکی سرگین شد وزین مشک ناب * هر دو نی خوردند از یک آبخور * این یکی خالی و آن دیگر شکر * صد هزاران این چنین اشباه بین * فرقشان هفتاد ساله راه بین *
وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ ونمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرومایگان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی تو
ایمان آورده اند بی تفکر وتامل یا متابعت تو نموده اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ ونمی بینیم شما را یعنی ترا
وپیروان ترا عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بر ما از فضیلتی که بدان مارا متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت وپیروان
ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِّن رَّبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت
دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي رَحْمَةً وبدهد مرا رحمتی مِّنْ عِنْدِهِ بخشایش از نزد خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما وحفص بضم عین وتشدید میم خواند
یعنی پوشیده گردانید آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن ومنع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آن را یا الزام کنیم شما را بقبول آن وگفته اند استفهام بمعنی نفی است
یعنی الزام نکنیم شما را بر اعتقاد آن وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ در حالی که شما مر آن حجت را کارهان وناخواهید گانید قتاده گفته بود که اگر نوح تواند هر آینه الزام کردی اما زمام اختیار
در قبضه مشیت پروردگار است تا صاحب عدل او کرا اندو ونایب فضل او کرا خواند **نظم** کی را بخوانی که مقبول آمد * کی را برانی که مخذول باشد * بیک امر نزاسنده اند * بتسلیم حکمت
افکنده اند وَيَا قَوْمِ وای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه عنیر مذکور است مَالًا مالی خواستی را که مزد کار من باشد تا بر شما
گران آید اگر آن کنید یا مرا تهمت بود اگر ابا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای ورده اند که اشراف قوم نوح می گفتند ای نوح اراذل را از مجلس خود
دور کن تا با تو مجالست کنیم نوح در جواب ایشان میفرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا ونیستم من راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُم بدرستیکه ایشان مُّلَاقُو رَبِّهِمْ
ملاقات کننده گانند جزای پروردگار خود را وبقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم نه هیچ ایشان را وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی نادان که میدانید قدر
ایشان را وَيَا قَوْمِ وای گروه من مَن يَنصُرُنِي کیست که یاری کند مرا ومنع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا إِن طَرَدتُّهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید تا
التماس طرد ایشان نمی نمایید گفتند تو این همه بصحبت ایشان میکنی ودر حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند وباطن مخالف تو اند نوح فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ ونمی گویم

شما را که عندی خزائن الله نزدیک من است خزینهای علم خداوند است ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را از بواطن مردمان خبر دهم ولا اقول لکم و نمیگویم شما را انی ملک
بدرستیکه من فرشته‌ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول و نمیگویم للذین تزدری مر آنان را که بخواری می‌نگرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را از
اراذل میگوئید لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده بهتر از آن است که شما را در دنیا داده الله اعلم
خدای داناتر است بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا لمن الظالمین بدرستیکه من آنگاه باشم از
ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار گردانیدی جدال ما را و در رو و از
کثیر فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه مرا وعده داده‌ای از عذاب ان کنت من الصادقین اگر از راست گویان در وعید خود قال گفت نوح انما یأتیکم به
الله بیارد بشما خدای تعالی عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود یا آنکه بستیزید یا بگریزید
ولا ینفعکم نصحی و سود ندارد بشما پند من ان اردت ان انصح لکم اگر خواهم که نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدا که میخواهد
ان یغویکم آنکه شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمی‌رساند هو
ربکم او است آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون
بلکه گفتند قوم او افتریه بر می بافد نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو اگر بر بافته‌ام وحی را فعلی اجرامی پس بر من است وبال گناه کرده من
وانا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن می‌نمائید واوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح انه لن یؤمن که ایمان نخواهند
آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا
و چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب رسید حکم شد که ای نوح مساعی اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یا با علم
ملائکه که بدو کار موکل‌اند ووحینا و وحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضی فرموده که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بسازش چون سینه مرغ
ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه نجات هیچ کدام و دفع عذاب از ایشان انهم مغرقون بدرستیکه ایشان
غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم‌اند بغرق در خبر آمده که نوح ع چوب کشتی می‌طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند
متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ع ابا کردند پس نوح ع بساختن کشتی اشتغال فرمود ویصنع الفلک و بود که میساخت
کشتی را وکلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی بر وی ملأ من قومه گروهی مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی چه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب
و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و باخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح ع گفت که اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم
کرد بر شما کما تسخرون چنانچه شما افسوس میدارید ما را فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کرداند در دنیا
که آن غرق است ویحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح ع کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد گز و گفته اند
هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر ازینها نیز گفته‌اند و آن را سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلی
گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان با امتعه و اغذیه در علیا جای مقرر فرمود و بتهیه اسباب
اتمام این مهام مشغول میبود حتی اذا جاء امرنا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا هم
در آن نان پختی و بمیراث بنوح رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از آن تنور بر جوشید پس چون علامت عذاب پیدا آمد قلنا احمل گفتیم نوح را که بردار فیها در کشتی
من کل زوجین اثنین از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثنین دو تا نر و ماده و حفص تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر
واهلک و کسان خویش را از مسلمانان بکشتی در آر الا من سبق مگر آنکه پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان است و واعله زن
نوح ع بود ومن آمن و در آر در کشتی هر کرا که ایمان آورده وما آمن معه و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده معه با نوح ع الا قلیل مگر اندکی زیرا که
گروه مسلم آن [illegible] و زنان ایشان هشتاد [illegible] ایشان که مجموع هشتاد تن بودند با نوح ع هشتاد تن پس نوح ع ایشان
بنزدیک کشتی [illegible] کشتی [illegible] شد و از زمین چشمها بشکافت و از آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمدن آغاز کرد وقال و گفت
نوح ع ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی [illegible] بسم الله یعنی بنام خدا مجریها روان شدن کشتی ومرسیها و هنگام باز ایستادن آن و گفته‌اند

ذکر طوفان و قصه کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام ع ۳

نصف

خدا است رفتن وایستادن آن چه درخبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ایشانرا بدین جمله تعلیم کرد و
اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستیکه پروردگار من آمرزنده مومنانست مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ و کشتی می برد ایشانرا فِي مَوْجٍ در موجهای که
عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادَىٰ و آواز داد نُوحٌ ٱبْنَهُ نوح پسر خود کنعان و گویند نام او یام بود وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و در حال آنکه بود بر کرانه آن کشتی و مردرا
مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت يَا بُنَيَّ ٱرْكَب مَّعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُن و مباش مَّعَ ٱلْكَافِرِينَ با ناگرویدگان که غرق شوند
آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد که باز گردم و پناه برم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت
يَعْصِمُنِي نگاه دارد مرا مِنَ ٱلْمَاءِ از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند چیزیرا مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ از عذاب خدای إِلَّا مَن رَّحِمَ
مگر کسیکه می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عيشة راضية يعني هيچكس ممنوع نيست از عذاب مگر کسیکه خدای بر وی بخشد و در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان استیلا یافت
وَحَالَ و حایل شد بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعیست
بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه تعالی گفت
يَا أَرْضُ ٱبْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وای آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته وَغِيضَ ٱلْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ
ٱلْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَٱسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى ٱلْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشر از
ماه محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفته شد بُعْدًا دوری و هلاکت بادا لِّلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران و چون نوح با قوم از کشتی بیرون آمدند
در روز عاشورا بجهت شکر آن روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت و بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت
آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه بساحت بیان سخن درین وسعت ایراد آن ندارد حواله و توقف
بر دقایق و رقایق این مقال بمطالعه این محل بر جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع گوهر طلبی رو سوی دریا کن وَنَادَىٰ نُوحٌ و بخواند نوح
رَّبَّهُ پروردگار خودرا فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ٱبْنِي بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ
ٱلْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست است وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَاكِمِينَ و حاکم ترین حکم کنندگانی حکیم ترین شیخ امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح از کفر پسر بیخبر بود اگر خبر
داشتی این سوال نکردی زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده بود وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سوال فرمود جواب او رسید قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه
پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عملی است غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست
ترا بِهِ عِلْمٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه درانرا از رسیدن آن ترا اندانی مپرس یا چیزیکه ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا
و منع میکنم أَن تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم
بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه میپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانای یعنی بجواز سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و
نبخشایی برمن أَكُن مِّنَ ٱلْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح ٱهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِّنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو
وَبَرَكَاتٍ و برکتها و زیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و قول آنست که از اهل کشتی غیر نوح و سه پسرش عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین
کسان منتهی میشود و سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلَىٰٓ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِّمَّن مَّعَكَ از آنهاکه با تواند یعنی آنهاکه ناشی میشوند از
جمعیکه با تواند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنهاکه با تواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که بر خوردار دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُم
پس برسد ایشانرا مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفاراند در وسیط از قرظی نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نماند از آن روز تا روز قیامت
الا که داخل است درین اسلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل است در این تمتیع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ از خبرهای غیب که بواسطه
جبرئیل نُوحِيهَآ إِلَيْكَ وحی کردیم آن را بسوی تو مَا كُنتَ تَعْلَمُهَآ نبودی که بدانی آن را أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ تو و نه قوم تو که قریش اند مِن قَبْلِ هَٰذَا
پیش ازین وقت فَٱصْبِرْ پس شکیبایی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ رسالت چنانکه نوح صبر کرد إِنَّ ٱلْعَٰقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست در دنیا
مظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید گشایشهاست و شکیبایی علاج شکستگیهاست نتیجه شکیبایی ظفر است و کار اهل صبران بر روز بهتر است نظم
صبر است کلید گنج مقصود ** بی صبر مراد کم شود ** گر صبر کنی مراد یابی روزی ** در افتی از شتابی ** گر صبر کنی نصیبه یابی ** دولت بتو آید ار کنی اندک ** وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشان هود را ذکر اخوت بجهت نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ ای گروه من ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ بپرستید خدای را که یکتاست مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ

ربع

ع

شمارا معبودی غَيْرُهُ بجز وی و شما در اثبات شریک اثبات نمیکنید اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا مُفْتَرُوْنَ مگر افترا کنندگان بر خدا با تخاذ شرکا یَا قَوْمِ ای گروه من لَا اَسْئَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ
آنچه بر تبلیغ رسالت مزدی معتاد است که جمیع رسل قوم خود را ازین طمع خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و نفی طمع بعضیت از تواضع شنوی چه اجرت و فی بیحده و بدو فع ملت آن زان ما
رساند که بطمع فاسد آلوده باشد بهیچ طمع بند و در ترد حکمت بی نبوی طمع که سبل و هرچه خواهی بکوی لاجرم پیغمبران هر دو دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود فرمود اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد من اِلَّا
عَلَى الَّذِي مگر بر آنکسی که بمحض قدرت فَطَرَنِيْ بیافرید مرا اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و بدانید که نبی تجویز دروغ برا
چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود قبول نکردند و حق سبحانه بر شامت آن سه سال باران از ایشان بازگرفت و مردان و زنان ایشان را عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب
زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوْا و ای گروه من آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار
خود بایمان ثُمَّ تُوْبُوْا پس باز گردید اِلَيْهِ بدو از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا بارانی پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را و باری کند
قُوَّةً اِلٰى قُوَّتِكُمْ قوت با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا مدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مُجْرِمِيْنَ
در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوْا گفتند يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی با حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا
در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم بِتَارِكِيْ اٰلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گویی یک خدا را بپرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم
ترا بِمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان اِنْ نَقُوْلُ نمی گوییم در شان تو اِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ اٰلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوْءٍ رنجی و گزندی یعنی دیوانگی و گویند مراد ازین جنون
است عادیان گفتند که تو چون دشنام بد خدایان ما را ازان ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنیده می شود قَالَ گفت هود اِنِّيْ بدرستیکه من اُشْهِدُ
اللّٰهَ گواه می سازم خدا را وَاشْهَدُوْا و شما نیز گواه باشید بر آنکه اَنِّيْ بَرِيْءٌ که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُوْنَ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُوْنِهٖ بیرون خدای یعنی در عبادت
او دیگرا انباز می سازید فَكِيْدُوْنِيْ پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِيْعًا همه شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنْظِرُوْنِ پس مرا مهلت مدهید و بر مراد خود
در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود که تن تنها در مواجهه جمع کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت
و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از نشا
اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم دریا است نتوان غرقه اگر سر موی قدمت تر گردد و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت اِنِّيْ
تَوَكَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَى اللّٰهِ بر خدای رَبِّيْ وَرَبِّكُمْ که پروردگار من و پروردگار شما است و مهم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَآبَّةٍ نیست هیچ جنبنده اِلَّا هُوَ
اٰخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَا مگر خدای فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک او است و قادر و غالب و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه آفریدگار من عَلٰى
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر طریق حق و عدل است هر کس بدو توکل کند او را مهمل نگذارد و ضایع نگذارد و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آن است که منتهی بحق شود نه بغیر او کما قال عز و علا و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص
جامعه مذکور است در باب احدیت افعال و بیان آنکه مبدأ آثار و مؤثرات آن ذات متعالیه فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب بر کلی این صفت بر این سو حضرت خواجه قدس سره اشارت باین فرمایند
ربی علی صراط مستقیم بیت کس گشته نمی شود کاینان الیه یرجعون چون روی بجای دگر فکر غلط باشد چون و ازین معقولات قول قایل اشعار بیت همه راه او است از چه رواست تو بهر ره که میروی او راست و چون ازو بود ز ابتدا
همه هم بدو باشد انتهای همه فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی چنین بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ پس بتحقیق من رسانیده ام بشما مَآ اُرْسِلْتُ بِهٖ آن چیز را که فرستاده شده ام
بدان اِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت تمام کردم چون قبول حق نکنید حق تعالی شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّيْ آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی
را غیر شما وَلَا تَضُرُّوْنَهٗ شَيْـًٔا و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی با عراض از من و اباء از قبول دعوت خدا اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه پروردگار من عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيْظٌ بر همه چیزها
نگاهبان است یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از وی فایت نمی شود و چون کفار قوم هود بسبب سخن متعظ نشدند حکم بعذاب ایشان نفاذ یافت وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا
و آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُوْدًا نجات دادیم هود را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانی که گرویده بودند مَعَهٗ با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِّنَّا
بمحض بخشایش از ما یعنی نجات ایشان بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ و برهانیدیم ایشان را مِّنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ از عذاب درشت و آن سموم بود که ببینی ایشان آمده و از ادبار بیرون رفتی و اعضا
ایشان را پاره پاره ساختی وَتِلْكَ عَادٌ و آن عاد است یعنی آثار که در دیار ایشان می بینی آثار قبیله عاد است جَحَدُوْا انکار کردند و کافر شدند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهٗ و نافرمانی
کردند فرستادگان او را و عصیان یک پیغمبر سلوک عصیان همه پیغمبران است وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر گردنکشی عَنِيْدٍ ستیزه کار را یعنی سران و گردنکشان ایشان را که حق پوشی میکردند و متابعت کردند آنرا
که ایشان را بکفر دعوت می نمودند وَاُتْبِعُوْا و از پی ایشان در آورده شد فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً در این سرا لعنت که بعد از هلاک است وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است اَلَآ اِنَّ عَادًا
بدانید که قوم عاد كَفَرُوْا رَبَّهُمْ کافر شدند پروردگار خود را اَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوری است مر عاد را از رحمت و در اینجا بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دوری باد مر ایشان

بعد از هلاک ایشان تا نیل استحقاق عذاب و عقاب است قوم هود عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر ایشان مبعوث بوده عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه
گویند پیدا شدند بعد از ایشان و با قوم ثمود هلاک شدند و الی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح یا قوم اعبدوا الله
ای قوم من بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم علیه السلام که پدر شماست
و مراد از نطفها که نسل او از آن آفریده می شود از خاک پیدا کرد و استعمرکم فیها و زندگانی و بقا داد شما را در زمین مدتی که مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار
بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزه ساختید و حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه پس آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را
بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستیکه آفریدگار من قریب نزدیک است با بندگان برحمت مجیب اجابت کننده دعا
است بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم که ای صالح قد کنت بدرستیکه بودی تو فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم
قبل هذا پیش از اینکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که تو میگویی امید از تو بریده ایم اتنهانا
ایا نهی می کنی ما را ان نعبد از آنکه می پرستیم ما یعبد اباؤنا آن را که بودند پدران ما که می پرستیدند و اننا لفی شک و بتحقیق ما در شکیم مما تدعونا از آنچه تو ما را
میخوانی الیه بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده میگرداند
قال یا قوم گفت صالح علیه السلام که ای گروه من ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود و اتانی
منه رحمة و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمتی پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ
رسالت پس بمنع شما اتباع شما نمی توانم و شما مرا از این خود دعوت میکنید و با من مجادله می نمایید فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید مرا غیر تخسیر جز بزیان کاری نسبت دادن
یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بدعای
وی ناقه از سنگ بیرون آمد بر ایشان صالح علیه السلام حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت و یا قوم و ای گروه من هذه ناقة الله این ناقه است که خدای خلق
کرده لکم برای شما آیة در حالتیکه نشانه است بر قدرت او فذروها پس بگذارید او را تاکل تا بخورد و بچرد فی ارض الله در زمین خدا یعنی روزی او بر شما نیست
و نفع او مر شما راست و لا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ آزاری که اگر بد بقصد وی کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب قریب عذابی نزدیک یعنی متعاقب
آزار و معذب گردید و مهلت نیابید فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سوره قمر بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او بر بالای کوه برآمد و سه بانگ کرد و صالح
در آن وقت در میان قوم ثمود چون بیامد حال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت شما برخوردار شوید و بر خورید از حیات خود فی دارکم ثلثة ایام در سرای خود سه
روز که چهارشنبه و پنجشنبه و ادینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی
ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و ادینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح
و الذین امنوا معه و آنها را که با او بودند از مومنان برحمة منا بفضل و بخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا برهانیدیم و
من خزی یومئذ و از رسوایی آن روز می شاید که مراد روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق پروردگار تو هو القوی او است توانا بر نجات مومنان العزیز غالب
دشمنان بهلاک ایشان و اخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنها را که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که
وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده بودند منتظر عذاب بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد و از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و
استهزا میکردند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خویش پیدا شد بدنی در سر بر آسمان پرهای خویش منتشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانها سفید
و براق پیشانی با ضیا و نورانی و رخسارش برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بمغاک نهاده بقبرها در
آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا پس گشتند فی دیارهم جاثمین در آن سرای
ع ٦ خود مردگان بر زمین چفسیدگان کان لم یغنوا فیها گوییا که هرگز نبودند در آن سرای و در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنها را که از قوم ثمود بود در مشارق
و مغارب و سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه علیه السلام پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که جد قبیله ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستیکه قوم ثمود
کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا آگاه باشید که دوری است از رحمت لثمود مر قوم ثمود را و لقد جاءت و بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملایکه
که یا نه یا ده یا دوازده یا هشت بودند و میانه گویند سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابرهیم بسوی ابرهیم صلوات

از رحمن علی تعالی وعلیه بالبشری مژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقایق سلمی آورده که آن بشارت بود بدوام خلت سبب کشف الاسرار فرموده که چون الله خلیل
را بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بر وام خلت بشارت داده از قطعیت ابن عطیه هم در حقایق سلمی آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کاینات هم از صلب
وی باکه او خاتم انبیا و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابله این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر شاباش از آن چنین
که چنین پدر در گهر آبا از وکرم وابنا از وعزیز صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر + در تیسیر فرموده که جبرئیل به هلاک قوم لوط آمده بود واسرافیل بشارت ولد مر ابراهیم را و میکائیل بمحافظت
لوط و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما
ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشان را درمهمانخانه نشانید فما لبث پس هیچ درنگ نکرد ان جاء تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان کسترده
صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم ایدیهم دستهای ایشان را که مطلق لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله یعنی دست
بطعام نمی کنند نکرهم انکار کرد آن را از ایشان یعنی منکر شمرد واوجس ودر دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام
تناول نمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که در دل باشند ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا
بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وامراته وزن ابراهیم ساره بنت هارون قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن
ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت مهمانان استادگی داشت و ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید از جهت فرح
و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد که بشنید خنده او از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از
تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفتی میماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیار حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم او را
بزبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحاق نام ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق به یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر
است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجره پسر داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءالد آیا من بزایم وانا عجوز وحال
آنکه من پیره زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی واین شوهر من شیخا در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله ان هذا
بدرستیکه این خبر که میگویید لشیء عجیب چیزی عجب است تعجب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را اتعجبین آیا شگفت میداری من امر
الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان پیر فرزندی بیرون آرد و عجبت قدرتی را که بر کمال بود چه کی چنینها از و محال بود رحمت الله
بخشایش خدای وبرکاته وبرکتهای یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت مستحقان برانند که از برکات آلهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل
از ابراهیم و از ساره رضی پیدا شدند انه بدرستیکه خدای حمید ستوده است باعطا نعم مجید بزرگوار است با ظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم
الروع از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت اولاد یجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط آورده
اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در آن صد مومن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشد گفتند نی هلاک نمیکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و بپنج پس یکی ملائکه
گفتند در هر دهی که یک مومن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان
ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستیکه ابراهیم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه آه کننده و تاسف خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت
ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و باز گردند
از بدی ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض عن هذا ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عن هذا از این جدال انه قد جاء بدرستیکه آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب
و هلاک ایشان وانهم آتیهم و بدرستیکه آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی باز ناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع نموده روی بموتفکات نهادند
و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که در زمین کار میکرد چنین وی فرستند
و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگ شد بجهت
ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای خوش و صورتهای نیکو ترسید از بدی و بیباکی قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روز سخت
بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را دید گفت شما نرسیده اید خبر اهل این شهر که
ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را شرم آمد که تلفظ بعمل ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بازی میکنند جبرئیل میکائیل را اشارت کرد

بشهر رسیدند دیگر بار بد اشاره نموده چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و شهادت اربع در وجود گرفت بعضی گویند مردم مهمانان لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن لوط علیه السلام که کافره بود قوم را خبر کرد و گفت جوانانی خوبروی در خانه ما مهمان شده اند قوم بدین سبب بخانه لوط علیه السلام نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند با لوط علیه السلام قوم وی يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتابان دوانیده شده بسوی او وَمِنْ
قَبْلُ و پیش ازین وقت نیز كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای اشتهار نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلام
آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من هَؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشان را بخواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه تراند مر شما را تزویج با ایشان لیکن شرط
ایمان بود یا آنکه شریعت ایشان تزویج مومنان را با کافران می توانست یکرد حضرت لوط علیه السلام از فرط مروت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرده و گفته اند مراد از بنات نسای
ایشان بوده چه هر نبی بدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و رسوا مسازید مرا
کنید فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط
بدرستیکه تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و به تحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت
لوط علیه السلام در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من هر آئینه شما را دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ
بر کنی سخت یعنی عشیره و قبیله که مدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی پناه
و حق سبحانه او را یاری داد و چه ملجا در ماند کان جز درگاه او نیست مثنوی آستانش که قبله گاه همه است ❊ از همه آفتی پناه همه است ❊ هر که دل در حمایتش بست است ❊ از غم هر دو کون وارست
است ❊ آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله میکرد ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب شد ملائکه لوط علیه السلام را
بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ
نخواهند رسید با آزار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمی رسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام پر بر روی ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه
لوط علیه السلام بیرون دویدند گفتند عذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پاره از شب یعنی بعد از گذشتن
برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا
بدرستیکه رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بایشان یعنی وی نیز چون باقی لقاء هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل
علیه السلام فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام فرمود أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک
یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرموده که تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و بر داشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان
بانگ خروس و آواز سگان ایشان می شنودند پس حکم کردیم تا بیفگند و بعد رنت کار جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم
عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً سنگ مِنْ سِجِّيلٍ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوی است در آسمان یا نام
آسمان دنیا است یا سجین است که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگباران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده پیاپی در پی مُسَوَّمَةً نشان کرده
بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر وی نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی نقطهای سفید یا نام هر کسی بر وی که آن
می شد بران نوشته بود یا آماده گشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خورد او مساوی سبوی قولی آنست
که سنگ بر سر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر جا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده بود چهل
ان سنگ که نام زد او بود در هوا معلق بایستاد و چون از حرم بیرون آمد بروی فرود آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان بِبَعِيدٍ دور چه ایشان
را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد ابیات چو عالم از ستمگر تنگ دارد ❊ عجب نبود که بر وی سنگ بارد ❊ ستمکار از ستمگر خورد است بسیار ❊ چو ظالم را ببینی سنگ بردار ❊
و گفته اند ضمیر هی راجع بقریها است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران که دور نیست بر اثنای سفار بر آن میگذرند پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار درو نگرند و از
عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را که اخوت
نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ معبودی بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید پیمانه را
پیمانه را در پیمودن کیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستیکه من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت
بلکه مردم منعم و توانگر را بر سیم حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازند نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرند وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستیکه من می ترسم بر شما بارین خیانت که از رحم

ع ٧

عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی گرد آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع آن است دران یعنی در آن روز عذابی گرد شمارا فرو گیرد که هیچ کس از آن نجات نیابد مراد
عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام پیمائید کیل را
به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام سنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه میخریدند از قیمت آن چیزی باز میگرفتند و اطراف دینار
و درم را بمقراض می بریدند و دران باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هرچه میخرید با قراضه کردن دینار و درم را کم مکنید وَلَا
تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ در حالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از تحرز از حرام
خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شمارا از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر گرویده باشید و باور دارنده قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که شما
را از قبائح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده مرا بر من رسانیدن است و بس و حفیظ من اینجا بمعنی مبلغ است یا تو میگویم تو خواه از
سخنم پند گیر خواه ملال آورده اند که انبیا بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان و غیر آنکه ایشان بحرب نفرموده اند و شعیب از آن جمله بود که
رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نماز تو ترا میفرماید أَنْ نَتْرُكَ
بتکلیف آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم آنچه ما میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم
از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن بها یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو بردباری الرَّشِيدُ راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند
و مراد ایشان اضداد این سخنها بود و صفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب که ای قوم من أَرَأَيْتُمْ
چه می بینید و چه میگوئید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بینتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده مرا مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو
یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت دو جهانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ
أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را از آن و بیایم إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آن چیزیکه شما را از آن نهی میکنم یعنی شمارا از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم کلمه إن
هرچه شمارا باز میدارم خود از آن پرهیز میکنم إِنْ أُرِيدُ نمی خواهم من إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر اصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ مادامی که توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من
در اصلاح امور شما یا رسیدن بمنزل صواب صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی
او باز میگردم در هرچه نیت میکنم وَيَا قَوْمِ و ای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ باعث نشود شمارا بر آن ندارد شِقَاقِي دشمنی من و ستیزه کاری با من أَنْ يُصِيبَكُمْ آنکه برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ
مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی
در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از
پرستش غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفران است وَدُودٌ دوست دار تائبان است و ودود فعول است بمعنی فاعل یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول
نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود دراین وجه آورده است که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست در دلها
او نیک را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی انسان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می باشد غیر او را ثابت نیست
پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه بر منظره بیان جلوه نموده و للوالد الاعز زیدت حقایقه صفا رباعی ای حسن تو داده یوسفان را خوبی وز عشق تو
کرده عاشقان یعقوبی گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست هم در مرتبه محبی و محبوبی قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمی کنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگوئی توحید و وجوب
و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عنادی گفتند و اگر نه چرا فهم کلام او کردندی و او خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و بدرستیکه
ما هر آینه می بینیم ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع بلایا یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ
هر آینه ترا سنگسار میکردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْنَا بر ما بِعَزِيزٍ عزیز و کریم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب تجلیل شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب ای گروه من أَرَهْطِي آیا عشیره و قوم من
أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیز تر اند بر شما و دوست تر نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و گرفته اید شما امر خدا را و دین او را وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچون متروک فراموش شده یعنی حق
خویش و تبار مرا نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِيطٌ آگاه است بر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست
و بران شمارا مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ و ای گروه من اعْمَلُوا عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر جایهای خود که دارید از شرک و بخس إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام بطریق در کار خود
سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید برو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آنکس که

در دروغ گو کیست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید از آنکه من بگویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنگاه که آمد امر عذاب ۸ ع
نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا بجهت بخشایشی از نفس ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفت آنانرا که کافر بودند الصَّيْحَةُ
آواز جبرئیل که ایشان را گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس گشتند در سرای خود جثمین مردگان بر زمین افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوییا هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار
أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه
بود و در تیسیر آورده که ابن عباس فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
بتحقیق فرستادیم مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و بحجتی ظاهر واضح که آن عصا بود و افراد عصا بذکر بجهت وضوح است إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون وَمَلَئِهِ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ بر نهج رشد و صواب
و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس آرد ایشان را بآتش وَبِئْسَ
الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانی است در آمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه مورد که السخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن موردیست برعکس وَأُتْبِعُوا و از پی آورده شدند فرعونیان
فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً درین جهان لعنت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت نیز لعنت بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطا داده شده بر ایشان یعنی لعنت بر دو جهان ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ این خبر از اخبار دیهای هلاک شده که
نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا قَائِمٌ بعضی از آنها باقی است یا آبادان چون زرع قائم السیاده وَحَصِيدٌ و برخی مغعود است یا خراب چون کشت درو کرده شده
اند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه اثر آن باقی نیست چون دیار قوم نوح وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر اهل این دیها باهلاک ایشان وَلَٰكِنْ
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسها خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکرد و نه یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي خدایان
باطل که از روی جهالت يَدْعُونَ بودند که میخواندند و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
وقتیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ بجز زیانکاری و هلاکت وَكَذَٰلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن
پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستیکه گرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است
و از آن گرفتن کسی روی خلاصی براه رهائی نیست **قطعه** کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد بخشم سرداران کاینرد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه درین چه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتی است لِمَنْ خَافَ مر کسی که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آخرت ذَٰلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزیست مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ و آن يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمی داریم آن روز
إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت آن در رسد قائم نگردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز مشهور لَا تَكَلَّمُ سخن نگوید هیچ کس سخنی
که از او نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای و این موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ فَمِنْهُمْ
پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَسَعِيدٌ و نیکبخت که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند
که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیائی
شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که بر روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که
سعادت و شقاوت خلق بشرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه ازین هر دو سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سوره هود **قطعه** آنکه را از ازل بلوح سعادت رقم
وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین عدل او میراند از سوی اصحاب الشمال فضل او میخواندش سوی اصحاب الیمین فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا اما آنکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس
در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را در آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ و ناله زفیر صوت شدید را گویند و استعمال آن در صوت
ضعیف بود و در آخر تنفس مستعمل میشود تشبیه میکند فریاد اشقیا را باکره اصوات که صوت حمار است و این هر دو بحال بابن باد و افعال خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن آتش مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که آسمانها و زمین برجاست این کلمه عرف عرب عبارت از تابید و تحقیق خلود است پس دوام اهل النار بدوام آسمان و زمین نیست بلکه مقصود تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سماوات
اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر
سازد یا بانواع دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود در عذاب نار است از خلود در دوزخ إِنَّ
رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس در بهشت

در بهشت از خالدین فیها جاوید دران ما دامت السموات والارض مادامی که باشند آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان
و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب به
بالا سرشان آن را آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آن را زمین خوانند پس مدامی که تحت و فوق باشند سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنان
به دولتی رساند زیادت از آن که آن رتبه رویت است و رضوان یا بنعمتی که کنه وی را کس نداند مگر حضرت وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این
قول است و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر آیت و رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافت و باید دانست که علمای تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنای لا یفعله
و در معالم فرموده که خدای تعالی درین استثنا داناتر است و اگر اقوال همه آورده شوند سخن از ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله اعلم بحقائق کلامه والیه المرجع عطاء عطا داده ایشان عطاء
غیر مجذوذ ناقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه است و در حقیقت خطاب راجع به امت است میفرماید که در شک مباشید
مما یعبد هولاء از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه این عبادت گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک
و عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتان را الا کما یعبد مگر چنانکه می پرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین یعنی بی دلیل و انا لموفوهم و بدرستیکه
ما تمام رساننده ایم بدیشان نصیبهم بهره ایشان از عذاب غیر منقوص در حالتیکه آن نصیب کاسته نباشد و لقد آتینا و بدرستیکه دادیم موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف ع ۹
فیه پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدو گرویدند و بعضی بدو کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و لولا کلمة سبقت و اگر نه سخنی است پیشی گرفته
من ربک از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی و انهم و بدرستیکه کفار قوم
تو لفی شک منه هر آینه در گمانی اند از قرآن مریب گمانی در ریب افکننده یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده کنند و ان کلا و بدرستیکه هر یکی از مختلفان لما لیوفینهم ربک ازان
جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد پروردگار تو اعمالهم جزای عملهای ایشان بعضی آن را نافیه میدارند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی جزای عملهای ایشان بوجهی باید بدهد
رد اند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون لما نفی ظرف است اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه وان کلا لما یعمل لیوفینهم و چون درین کلام خالی از اشکال نیست ابن مقدا [illegible]
نمود دراین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیر چنین بود که ان کلهم لیوفینهم
انه بدرستیکه خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید خبیر داناست و چیزی از و فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد بیت بهر کار بنده دانا اوست بمکافات هم توانا اوست فاستقم
پس تو مستقیم باش کما امرت چنانکه فرموده شدی و من تاب معک و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آن
که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد تا به منزل وصال برسد در حقائق سلمی از جنید قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب
استقامت باش محمد بن فضیل رح فرموده که آن چیز که بودی همه نیکو نهانی نیکو شود و به آنچه دو همه زشت نهانی زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بپسندید و گفت که
بسیار نیکو گفته است و لیلتی فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علی السنوسی رح فرموده که حضرت را در واقعه دیدم گفتم یا رسول الله شیبتنی
از سوره هود چه چیز است فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز برگ اقدام مستقیم نباشد سخن ضایع است شیخ ابو علی دقاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ دارد
خواجه عصمت بخاری رح در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی را دانم اهل استقامت * که باشد بر سر کوی ملامت * ز اوصاف طبیعت پاک گرده * باطلاق هویت جان سپرده * تمام از گرد تن وا
فشانده * برفته سایه و خورشید مانده * ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بصیر بدرستیکه خدای بآنچه شما می کنید بینا است و لا ترکنوا و میل
مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره
فرموده که هر که قلمی برای ظالمی تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد بوسیله در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که ظالمی در بیابانی تشنه
باشد و بهلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمود نی گفتند اگر آب نه دهیم بمیرد فرمود که دعه یموت مصرع آنچنان بد زندگانی مرده به پس حق سبحانه [illegible]
مکنید فتمسکم النار پس برسد شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ و ما لکم و نیست مر شما را من دون الله بجز خدای تعالی من اولیاء از دوستان که عذاب ازشما باز
دارند ثم لا تنصرون پس شما را یاری داده نشوید و اقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز و زلفا من اللیل و در
ساعتها از شب نماز طرف اعلی دو نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرمای فروخت
زنی صاحب جمال را که خرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوب تر در خانه است چون زن بخانه او در آمد عمرو او را تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده
بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گریان حالی گذشته را بعرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و آیت فرو

اِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاٰتِ بدرستيكه نيكوئيها يعني نمازهاي پنجگانه ميبرد و محو ميكند بديها را كه غير كبائر باشند حضرت رسالت پناه ص از عمر پرسيد كه نماز ديگر با كه گذارد گفت با تو گذاردم گفت
كفارت آن نماز كفاره اين گناه است گفتند يا رسول الله اين حال مر او راست خاصه گفت في براي عموم مردم است و موئد اين قول حديث آمده كه از نمازي تا نمازي كفارت گناهان است كه ميان ايشان
واقع شده باشد چون از كبائر اجتناب نمايند و اسلمي قدس سره فرموده كه انوار طاعت ظلمت معاصي را محو مي سازد و در بحر الحقايق آورده كه انوار ذكر و مراقبه در طرفي النهار و زلفا من الليل ظلمات
اوقاتي را كه بحوائج نفساني صرف شده باشد دفع مي كند و بعضي برانند كه حسنات لفظ كلمات اربعه است يعني سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ذٰلِكَ اين فرمان
و اين وعده ذِكْرٰى لِلذّٰكِرِيْنَ پندي است مر ياد كنندگان را وَاصْبِرْ و صبر كن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهي فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستيكه خداي لَا يُضِيْعُ ضايع نگرداند اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ
اجر نيكوكاران را و در عدول از ضمير اشارت بان است كه شكيبائي از حسنات است فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود لولا بمعني نفي است يعني نبود مِنَ الْقُرُوْنِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها كه پيش از شما بوده اند اُولُوْا
بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و راي كه از روي حزم نهي سوء باز داشتندي مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ از تباه كاري در زمين تا عذاب فرود نيامدي اِلَّا قَلِيْلًا ليكن اندكي بودند مِمَّنْ اَنْجَيْنَا
مِنْهُمْ از آنها كه نجات داديم ايشان را از عقوبات كه ايشان نهي ميكردند وَاتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و پيروي كردند آنان كه ظالم بودند مَآ اُتْرِفُوْا فِيْهِ آنچيز را كه متنعم شده بودند در آن
يعني متابعت آرزوهاي نفس كرده و تمام اهتمام بتحصيل اسباب شهوات مصروف گردانيده و از ماوراي آن اعراض نمودند وَكَانُوْا مُجْرِمِيْنَ و بودند كافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نيست
پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرٰى كه هلاك كند اهل ديارها را بِظُلْمٍ بشرك وَّاَهْلُهَا مُصْلِحُوْنَ و حال آنكه اهل آن در وضع بصلاح آيندگان باشند ميان يكديگر يعني بمجرد شرك هلاك نكند تا فساد
و ظلم با آن منضم نگردد و ازينجا گفته اند الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ و اگر خواستي پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آينه گردانيدي مردمان را اُمَّةً وَّاحِدَةً
همه يك گروه يعني بر يك دين وَلَا يَزَالُوْنَ و هميشه باشند مُخْتَلِفِيْنَ اختلاف كنندگان در حق و باطل چون يهود و نصاري و مجوس اِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ مگر آنكه رحمت كند
پروردگار تو بر وي و او را بايمان راه نمايد چون اهل ملت حنيفه كه مسلمانانند با آنكه مختلف اند در فروع كلي نزاعي نيست و كي در اصول مگر آنكه خداي تعالى در اقناعت دهد وَلِذٰلِكَ و از براي اين
اختلاف خَلَقَهُمْ آفريده است خداي مردمان را يا براي رحمت آفريده و راه يافتگان را وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو يعني كلمه كه با ملائكه گفته و آن اين است كه لَاَمْلَـَٔنَّ
پر مي سازيم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنيان و ديوان و آدميان كه از ايشان كفر و كافري روي نموده اَجْمَعِيْنَ همه ايشان وَكُلًّا نَّقُصُّ و هر خبري كه ميخوانيم
عَلَيْكَ بر تو مِنْ اَنْۢبَآءِ الرُّسُلِ از اخبار پيغمبران و آن خبريست مَا نُثَبِّتُ بِهٖ آنچه ثابت ميكنيم و برجا ميداريم بآن فُؤَادَكَ دل ترا يعني فائده اخبار رسل آنست كه دل
تو با رامد و تقويت پذيرد و بر ادا رسالت ثبات نمائي و بر ايذاي كفار شكيبائي كني وَجَآءَكَ و آمده است بتو فِيْ هٰذِهِ الْحَقُّ در اين سوره آنچه درست و راست در معالم فرموده
كه تخصيص اين سوره بر آن تشريف است والا حق در همه سور قرآني هست و گفته اند بدين اشارت باخبار مذكوره است درين سوره يعني اين خبر راست است وَمَوْعِظَةٌ و پندي است وَّذِكْرٰى
يادكرد لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر گرويدگان را وَقُلْ و بگوي اي محمد لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنان را كه ايمان نمي آرند اعْمَلُوْا عمل كنيد عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر حاليكه بدان متمكنيد اِنَّا عٰمِلُوْنَ بدرستيكه
ما نيز عمل كنندگانيم بر همان حال كه داريم وَانْتَظِرُوْا و چشم داريد با انقلاب زمان اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ بدرستيكه ما نيز منتظريم بنزول عذاب شما را وَلِلّٰهِ و مر خدا راست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ علم آنچه غايب است از آسمانها و زمين وَاِلَيْهِ و بسوي او يُرْجَعُ الْاَمْرُ باز گردد و حفص يرجع بمجهول ميخواند يعني باز گردانيده شود كُلُّهٗ همه كارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش كن مر او را
بهمه دوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توكل كن بروي تقديم عبادت بر توكل اشارت است با آنكه نفع توكل بعابدان رسد و توكل بمجرد گفتار لايق اعتبار نبود وَمَا رَبُّكَ و نيست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ
بيخبر از آنچه شما مي كنيد و حفص بتاي خطاب ميخواند و مخاطب همه مردمانند و در تيسير از كعب الاحبار رحمه الله نقل مي كند كه فاتحه توريت آيه اول از سوره انعام است و خاتمه آن آيه آخر از سوره هود

والسجع بيدا و لا و اخره سورة يوسف مائة و احدى عشرة آية **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** الٓرٰ تفسير در كشف الاسرار آورده كه اين حروف از متشابهات قرآن است لا يعلم

تاويلها الا الله و گفته اند مراد تركيب اسماي حسني است اگر گرد آيند چنانچه از الر و حم و نون الرحمن حاصل شود يا مختصرات است از اسماي الهي چنانچه الف از الله و لام از لطيف و را از رؤف يا از صفت
او چنانچه الف از الفرد است و لام از لطيف و را از رحمن گوئيا قسم ياد مي كند برين وجه كه انفراد من بربوبيت و لطف من بر عارفان لطايف احديت و رحمت من بر كافه بريت حق است
قسم چيست تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ اين آيات آيتهاي كتابيست مبين است يعني سوره كه ظاهر است اعجاز آن يا هويداست معاني آن يا بر مسائل بار روشن كننده است و تقديرا كه يهود سوال كرده بودند
چه در روايت آمده كه علماي يهود بعضي اشراف عرب را گفتند كه از محمد عم سوال كنيد كه سبب انتقال آل يعقوب از شام بمصر و از قصه يوسف ع چه بوده اين سوره نازل شد اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ بدرستيكه ما
فرستاديم كتاب را يا اين سوره را قُرْءٰنًا عَرَبِيًّا قرآني تازي و بعضي قرآن را قرائت گفته اند يعني اين سوره را بلغت عرب فرستاديم لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ تا باشد كه شما فهم كنيد يعني
آن بر سيد و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت ديگر فرستيم شما در فهم آن عذر آريد نَحْنُ نَقُصُّ ما ميخوانيم عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بر تو بهترين قصه كه خوانده ميشود در معالم گويد كه بهتر است
بجهت اشتمال او بر عجايب و غرايب و حكمتها و عبرتها و در عين المعاني آورده كه اين قصه از قصه هاي ديگر احسن است چه صاحبش بتر از او ميان احسن بوده و در تيسير عجب القصص گويد و صاحب
الحقايق گويد كه احسن است بجهت آنكه مشابهتي تمام دارد باحوال انسان اگر تاويل كنند يوسف ع را بدل و يعقوب ع را بروح و راحيل را بنفس و قوي و حواس را ببرادران يوسف ع و حضرت

ع ۱۰

شیخ قدس سره برین منوال الکلام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در مراتب گفته الله
بجواهر التفسیر مسطور و در اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین قصه‌ها
که بعضی از آن در کتب بعضی یا شد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ بوحی کردن ما بسوی تو هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ این سوره مقرر و راز وَإِن كُنتَ و بدرستیکه بودی
تو مِن قَبْلِهِۦ پیش از نزول این سوره لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف
لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب را گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت يَٰٓأَبَتِ
ای پدر خوابی عجیب دیدم إِنِّى رَأَيْتُ بدرستیکه من دیدم در خواب خود أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره را وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در زیر آن انهار جاری
و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و شمس و قمر فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِى سَٰجِدِينَ مرا سجده کنندگان بودند یعقوب دانست که
یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشان است یعقوب و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجا آرند
و مکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب فرو رفته از بهر آنکه قصد هلاک او کنند قَالَ يَٰبُنَىَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا
تَقْصُصْ مخوان و بیان مکن رُءْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا۟ لَكَ که حیله کنند برای هلاک تو كَيْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ بدرستیکه
دیو سرکش که ابلیس است لِلْإِنسَٰنِ مر آدمیان را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی است آشکارا که او را ترکید و کرمیدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست
بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ برخواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمای و پادشاهی وَيُعَلِّمُكَ و خواهد آموخت ترا مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا بتاویل خواهد مرکتب منزل
وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بقولی ایشان را پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیاء
از وی بیرون آرد كَمَآ أَتَمَّهَا همچنانکه تمام کرد نعمت را عَلَىٰٓ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو مِن قَبْلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد تو و پدر جد تو إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ ابراهیم و اسحاق
یعنی بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد
حَكِيمٌ استوارکار است و درست کردار که بکند آنچه باید لَّقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِى يُوسُفَ در قصه یوسف وَإِخْوَتِهِۦٓ و در حکایت برادران او ءَايَٰتٌ نشانهای قدرت
ع ۱۱ یا دلایل حکمت لِّلسَّآئِلِينَ مر پرسندگان و غیر ایشان یوسف را یازده برادر بودند یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف بودند نام ایشان یهودا
و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف خواب کرد با پدر تعبیر کرد و یعقوب اکتفا
آن وصیت فرمود و با اجتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او بشنودند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد
در حرکت آمد و به تدبیر مهم او مشغول شدند إِذْ قَالُوا۟ یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هرآینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا دوست تر اند
بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خرد سال و بی کفایت لیس البنین که پدر را دوستتر داشتن ایشان و عاجز ضعیف را بر ما ده مرد کو اختیار کرده إِنَّ
أَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ هرآینه در افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی بر ما او درین کار خطا واقع شده و در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر
ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را بنده خود گرداند گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که ٱقْتُلُوا۟ يُوسُفَ بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن زان بود که گفت او را بکشید أَوِ ٱطْرَحُوهُ
یا بیفکنید او را أَرْضًا بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غایب کنید يَخْلُ لَكُمْ تا خالی شود برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه به شما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند
وَتَكُونُوا۟ و باشید مِنۢ بَعْدِهِۦ از پس یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَٰلِحِينَ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید شیطان است که ناشکیبایان را آرزو در از روی تسویف بگوید
مصرع امروز گنه کنید فردا توبه + آخر تامل نمی نماید که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز به فردا مکن ای زینهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده
از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا۟ يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بی گناهان گناه عظیم است وَأَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِى غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ تا برگیرد او را بَعْضُ
ٱلسَّيَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدان چاه رسند و بهر طرف برند یا جمعی که گرد شما از آنجا نرسیده یعنی چون غرض شما نابودن او است بدین وجه باید کرد إِن كُنتُمْ فَٰعِلِينَ اگر هستید شما کنندگان مشورت من
پیش برینا مر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه از زمین دمیده نظم سنبل سر زلف باز کرده + گل دست بنا دراز کرده + سیراب سبزهای نوخیز + از لولوی تر زمرد انگیز + خواهیم
یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا گذرانند یعقوب فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا نمیدارم که شما در گلزار باشید و من بخانه خار هجران
گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان + من اندر کنج غم چون دردمندان + فرزندان یعقوب نومید شده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی بیان آورده گفتند که
موسم گل است و روز زینت غنیمت دانید + که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود + یوسف چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر بزرگوار آمده

والتماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید **بیت** بس تنگ است خلوت خاطر بصحرا میکشد * که بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را * یعقوب ع در فکر دور و دراز افتاد
قَالُوا گفتند برادران یوسف يَا أَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا چیست ترا که ایمن نداری ما را عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف تا میل نکنی و فرستادن او را وَإِنَّا لَهُ و بدرستی که ما او را لَنَاصِحُونَ نیک
خواهانیم و نصیحت کنندگانیم أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در وسعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها بخورد وَيَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن
وَإِنَّا لَهُ و بدرستیکه ما او را لَحَافِظُونَ نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستیکه مرا اندوهگین ارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من
و شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی دشوار وَأَخَافُ و دیگر میترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه در آن زمین که شما میبرید گرگان درنده بسیارند مبادا که گرگی قصد
وی کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و از وی بیخبر باشید بسبب اشتغال شما بکارها یا قلت اهتمام بسبب او بما ننمایند از آن ترسم که غافل نشینید * از غفلت بصورت حالش نرسید * درین دیار
دشت سخت اکثر * بس گرگی دروندان گسترده * قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم
که هر یک از ما با شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ بدرستیکه ما آن وقت که او را گرگ بخورد هیچ کاره باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل
یوسف بگشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای الهی رضا داده فرمود که تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامها نو بپوشانیدند
و قمیص ابراهیم که جبرئیل از بهشت آورده بوقت القای وی در آتش بدو پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب رسیده بود چون تعویذی بر بازوی بست شعر بیت فرزندان تا شجرة الوداع
که بر دروازه کنعان بود بیرون آمده و یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد **بیت** روزی وداع گرینده در خورد دیده بود * طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود *
یوسف چون پدر را گریان دید قطرات گلاب گلبرگ رخسار مبارکش گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز گرفت **مصرع** ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد
و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون این قطعه بسمع نور بصر رسانید **بیت** میان بعزم سفر بسته و بر راه * سرشک دیده من میرود که در گیرد * ای یوسف
از دین رفتن تو را سخت اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد **مصرع**
فراموشی نشرط دوستان نیست * پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند **بیت** بحشمهای پدر تا می نمودند
بکدیگر بمهر بنوعی میربودند * یعقوب در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند می گریست **بیت** هنوز سر در راهم ز چشم ناشده دور * دل ز نقش دوری چو بید لرزان است
چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهادند فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را کردند با او آنچه کردند و صبا پدر برابر یکطرف نهاده یوسف
را بر زمین زدند و آغاز طعن نموده میگفتند ای صاحب رویا کا کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتاه شما را چه شد که این حال میکنید
برادر ان بیشتر و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید **بیت** یاری دهید کز دیدهٔ او دور گشته ام رحمی کنید کز نظر اوز مانده ام القصه بسخن او التفات نکردند و طپانچه بر روی او زدند و در خاک
و خوار کرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در شتن توقف کنید آخر نه با
عهد کرده اید که بقصد قتل او نه نمایند غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل او در گذشتند فَأَجْمَعُوا و جمع شدند در رای خود و استحکام ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را
فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او کشاده و هفتاد گز عمق بود یاد
پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه انداز ند دست در هر یکی از ایشان میزد دستش را بر بستند و رسنی در میانش محکم کرد بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهن بر سر شکی
بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند و چون به نیمه چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب به بشارت سدرة المنتهی رسید که او را که عبدی جبرئیل
پیش از آنکه یوسف به نیمه چاه رسد بوی رسید و او را به پنجه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ
وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از مضیق چاه بیرون آورده مسند جاه
رسانیم و برادران ترا محتاج تو گردانیم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال
آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و بعید آنکه زمانی را این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند و هم انکر دن الا چون یوسف ع در قعر
چاه افتاد و برادران بازگشته پیراهن او را بخون آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدروغ يَبْكُونَ و
می گریستند یعقوب چون گریه و آواز فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه شده است شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قَالُوا يَا أَبَانَا
گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ بدرستیکه ما بصحرا رفتیم و مسابقت میکردیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک
رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگر چه ما راست

گویا ایم در همه کارها الا اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت با داری ما را دروغ گوی می‌پنداری و دلیل بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَآءُو و آوردند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر پیراهن
یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب که پیراهن خون آلوده دید غم فراق یوسف در دلش پیدا اما چون اطراف
پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگ بوده که یوسف را خورده و تعرض در پیراهن نکرده پس روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می‌گویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته
است برای شما أَنفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نکو یعنی شکیبائی که آن شکایت نباشد وَاللَّهُ و خدای
الْمُسْتَعَانُ خدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت می‌کنید از هلاک یوسف آورده‌اند که سه روز یوسف در آن چاه بود صباح روز چهارم
مژده نجات بو رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر می‌رفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آن چاه و وارد
کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را آوازی
رسید بیوسف که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر توان دلو در چاه آمده یوسف در دلو نشست در معالم آورده که دیوار چاه بفراق یوسف می‌گریستند در انیس
المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو چون دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادی و گفته‌اند بشری نام
صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمدد کار او یوسف را از چاه برآورد نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد ز چاه آن
بانگ یا بشری برآمد بشارت کز چنین تاریک چاهی برآمد پس جهان افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتیکه متاع تجارت بود یا پنهان ساختند
امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را با داده‌اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته‌اند که ضمیر اسروه راجع به برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند
که او بنده ماست و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافتند بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از ما گریخته و درین چاه پنهان شده وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف آورده‌اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر
خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریز پاست و نافرمان و دل بر خدمت ما ندارد او را می‌فروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر
ببر تا آزاد او رفته خبر او نشنویم مالک گفت من زر نقد که داشتم ام ببضاعت خریده‌ام و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی بهای این غلام بسیار است اما با تو بیع سازیم هر چه داری بیار
پس بهای یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که
تا دون چهل درم را می‌شمردند و افزون آن را وزن می‌کردند مالک درمها خود را بشمرد هفده عدد بود و هر برادری دو درم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه ملک یوسف
را بخرید وَكَانُوا فِيهِ و بودند برادران در شان یوسف مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت
گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز
داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و مکاشفان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او شیفته و حیران بازگشته خبر به عزیز مصر دادند و او زنی داشت
راعیل نام و بالقاب مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در بعضی المعانی بفتح زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بضم زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید مالک را پیغام داد که غلام
خود را بخانه آرد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار به بازار برآمد فریاد و فغان از در و دیوار برآمد
١٤ ع بمزید بها در آمده هر کس بر بهای او چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد بیت خریداران دیگر لب بستند لیس الاولی
خاموشی بنشستند عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِن مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا
أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت است از نیکو داشتن و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که سود رساند
ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح او در کار ما أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَ
كَذَٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل او جا دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و متمکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را
مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچ کس او را از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند
نمود یا غالبست بر امر یوسف که برادران او را خواسته بود بهلاک و خواری و خدای او را خواسته بود بعزت و سروری و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود بیت هر کسی گر کوه را
نباشد گرانچه خواهد خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند که [illegible] بقبضه قدرت و مشیت او وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید یوسف أَشُدَّهُ
بقوت خود به هژده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل آتَيْنَاهُ [illegible] حُكْمًا [illegible] آن نبوت یا حکمت وَعِلْمًا علمی [illegible] دیگر [illegible] دانش [illegible]

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و همچنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد و زلیخا چون پیش دیده بگشاد و بیک دیدار چشم افتاد آنچه افتاد + ز لطف صورت و حسن شمایل + اسیر شد بیکبار فی تعبید دل + القصه کار عشقش بغایت کشید و شوق به نهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد **وَرَاوَدَتْهُ** و درخواست یوسف را **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا** آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراوده کرده یوسف **عَنْ نَفْسِهِ** از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزل که خفیه خانه و بیکدیگر ساخته درآورد **وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ** و ببست درهارا **وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ** و گفت بشتاب بنزدیک من آی که من ترا ام یوسف علیه السلام که این حال بدید **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ** گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی **إِنَّهُ رَبِّي** بدرستیکه خدای پروردگار من است **أَحْسَنَ مَثْوَايَ** نیکو ساخته است منزل مرا تا در بارگاه قرب با عزیز بهتر من نشست و ترا نیکو داشت من با او فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست بخیانت در حرم او دراز نمیکنم **إِنَّهُ** بدرستیکه او **لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** رستگاری نشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکنندگان چه زنا بر نفس ظلمها است و از زبان حال یوسف علیه السلام که با زلیخا خطاب میکرد **نظم** زهی خجلت که در روز قیامت + بخوانند بر زیانکاران غرامت + جزای آن جفا کیشان نویسند + مرا سر دفتر ایشان نویسند + **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ** و بدرستیکه قصد کرد آن زلیخا بمخالطت یوسف علیه السلام **وَهَمَّ بِهَا** و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع وی بطریق فرار **لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ** اگر نه دیدی یوسف **بُرْهَانَ رَبِّهِ** برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف علیه السلام و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت در اعتدال خود را نگاه داشت **كَذَٰلِكَ** همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت و عفت **لِنَصْرِفَ عَنْهُ** تا بگردانیم از وی **السُّوءَ** از وی گناه یعنی خیانت در حرم عزیز **وَالْفَحْشَاءَ** و عمل زشت یعنی زنا **إِنَّهُ** بدرستیکه او **مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** از بندگان خالص ما است یعنی پاک کرده شده از هر آلایشی و با البته آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر در که بسته بود میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده می شد زلیخا از عقب او میدوید **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ** و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید دست در وی زده باز کشید **وَقَدَّتْ** و بدرید در کشیدن **قَمِيصَهُ** پیراهن یوسف را **مِنْ دُبُرٍ** از قفا **وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا** و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را **لَدَى الْبَابِ** نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف را و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که پرده آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و دلیرانه بسخن درآمد **قَالَتْ** گفت زلیخا **مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ** چیست جزای کسیکه خواهد **بِأَهْلِكَ سُوءًا** بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن آنست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف علیه السلام است یعنی مکافات کسیکه بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود **إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ** مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی باز داشته او در زندان **أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف علیه السلام این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید می کنند **قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي** گفت یوسف علیه السلام او درخواست کرد مرا **عَنْ نَفْسِي** از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت مرا این سخن بچه دانم و بچه کس ازین واقعه خبر دارد یوسف علیه السلام گفت درین خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من او است و آن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما بازی و مسخرگی میکنی یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن آرد تا بر بیگناهی من گواهی دهد و در تفاسیر آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی بسخن درآمد و گفت یوسف علیه السلام راست میگوید حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که **وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا** و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز **إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ** اگر هست گریبان پیراهن یوسف **قُدَّ مِنْ قُبُلٍ** دریده شده از پیش **فَصَدَقَتْ** یعنی زلیخا راست میگوید **وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا قصد دفع یوسف میکرده از خود که گریبانش از پیش دریده شده **وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ** و اگر هست پیراهن یوسف **قُدَّ مِنْ دُبُرٍ** از پس دریده شده **فَكَذَبَتْ** پس زلیخا دروغ میگوید **وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ** و یوسف از راستگویان است چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی آمده و او را بجذب کشیده که پیراهنش از پس دریده **فَلَمَّا رَأَىٰ** پس آن هنگام که بدید عزیز **قَمِيصَهُ** پیراهن یوسف را که **قُدَّ مِنْ دُبُرٍ** دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب **قَالَ إِنَّهُ** گفت بدرستیکه این کار **مِنْ كَيْدِكُنَّ** از مکر و حیلهٔ شما زنانست **إِنَّ كَيْدَكُنَّ** بدرستیکه کید شما **عَظِيمٌ** بزرگ است زود در دل آید و در دل اثر میکند پس متوجه یوسف علیه السلام شده و از روی اعتذار گفت **يُوسُفُ أَعْرِضْ** ای یوسف درگذر و اعراض کن **عَنْ هَٰذَا** ازین مهم و پنهان دار **وَاسْتَغْفِرِي** و ای زلیخا تو آمرزش طلب **لِذَنْبِكِ** برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب است و تو او را بیازردی **إِنَّكِ كُنْتِ** بدرستیکه تو بودی **مِنَ الْخَاطِئِينَ** از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب است آورده اند که عزیز اگر چه این قصه را بسکر ... اما سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین قصه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا گشادند و هر آئینه عشق را انجمنی ملامت در پیش است نه سود او سلامت **نظم** نسازد عشق را کنج سلامت + خوشا رسوائی کوی ملامت + غم عشق از ملامت تازه گردد + وزین غوغا بلند آوازه گردد + **وَقَالَ نِسْوَةٌ** و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که یکدیگر گفتند **فِي الْمَدِينَةِ** در شهر مصر موضعی که انرا عین الشمس گویند بمصر سخن ایشان اینکه **امْرَأَتُ الْعَزِيزِ** زن عزیز یعنی زلیخا **تُرَاوِدُ فَتَاهَا** طلب میکند غلام خود را **عَنْ نَفْسِهِ** از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد **قَدْ شَغَفَهَا** بدرستیکه شکافته است غلاف دل او را **حُبًّا** از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او درآمده **إِنَّا لَنَرَاهَا** بدرستیکه ما می بینیم آن زن را **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریدهٔ خود می گردد **فَلَمَّا سَمِعَتْ** پس چون بشنید زلیخا **بِمَكْرِهِنَّ** بمکر ایشان یعنی سخنی که در خفیه میگفتند **أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ** فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامتگر نیز در میان ایشان

بودند پس چون بمنزل آمدند مراسم مجاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّكَأً برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی با کره یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان
بکیره زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمد جامه مرصع در وی پوشانید و تاج
مکلل بر سر وی نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان یوسف ابا نمود زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوت خانه آن گنج
نهفته ٭ برون آمد چو گل از شکفته ٭ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنهنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتند وی در جمال کمال بیکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش
کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را و با الم آن محسوس نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش می کند که مخلوقی در زرد
مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکنند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متالم نشوید بیت کر با تو دمی دست در آغوش توان کرد ٭ بیداد تو سهل است فراموش
توان کرد ٭ القصه زنان مصر از بی خودی با خود باز آمده زبان آفرین بکشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این
غلام آدمی زیرا که چنین جمال مشهود بشری نباشد و کسی ندیده شعر تو زسلاله سفلی زاب و خاک نزادی ٭ که از قبیله روحانیان حور نژادی ٭ إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر
فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین رعنایی و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست نظم چو دیدند آنکه جز والا گهر نیست ٭ بر آمد بانگ از ایشان کین بشر نیست ٭ نه چون
آدم زاب و گل سرشته است ٭ ز بالا آمده قدسی فرشته است ٭ صاحب وسیط از جابر انصاری رضه نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل امین فرود آمد و گفت خدای ترا اسلام میرساند
و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز کرده ام وما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال و در شهود جمال یوسفی
دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهل است ٭ در پای دلبر ما سرها بریده باید ٭ از عایشه رضه نقل میکند که در صفت جمال
حضرت رسالت پناه فرموده شعر لوامی زلیخا لو راین جبینه ٭ لآثرن بالقطع القلوب على اليد قطعه زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ٭ زروی بیخودی از دست خویش ببریدند ٭ مقرر است
که دل پاره پاره میکردند ٭ اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند ٭ القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي گفت زلیخا این آن کس است که شما لُمْتُنَّنِي
فِيهِ ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستیکه من مراودت کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد
فَاسْتَعْصَمَ پس خویشتن را نگاهداشت و سر من در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر بجای نکند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آئینه بزندان کرده شود وَ
لَيَكُونًا و هر آئینه باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوارشدگان یعنی داخل زندان و بی باکان یوسف کاین سخن بشنید رو از آن مجلس تافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در
لباس نکوهش او را ملامت می کنیم که تا کی ابا و او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت یوسف ای پروردگار من السِّجْنُ زندان أَحَبُّ إِلَيَّ دوست‌تر است
بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان شعر عجب درمانده ام در کار ایشان ٭ مرا زندان به از دیدار ایشان ٭ وَإِلَّا
تَصْرِفْ و اگر نگردانی عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را وَأَكُنْ
مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ پس اجابت کرد مر دعای او را پروردگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از وی كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ داناست بحال کسیکه از همه دور گریزد و آورده اند که چون از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که
دو سه روزی در زندان باز دار شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو کوره ساز زندان را بدو گرم ٭ بود زان کوره گردد آهن
نرم ٭ زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او
گناه کار است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن قبول آمد حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ پس آنکه دیدند
دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن او از قفا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بران قرار یافت که برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ هر آئینه
در زندان کنند او را حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامیکه مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گل رخسار رشک گلستان گردید ابیات چو آن دل تنده در زندان
در آمد ٭ مسیحی مرده گوئی جان در آمد ٭ در آن محنت سرا افتاد جوشی ٭ بر آمد زان گرفتاران خروشی ٭ وَدَخَلَ و در آمد مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَيَانِ دو بنده از بندگان ملک ریان
یکی ساقی ملک بود که او را بونا گفتندی و دیگر طباخ که او را مجلث خواندندی ملک بر ایشان گمان برده بود که او را زهر خواهند داد حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف بزندان در آمدند و یوسف
در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی تا روزی این دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده طباخ فی الحال بر دو خوابها بنزد یوسف را امتحان
کردند قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاک است و بر دست خوشه انگور رسیده دو کاسه ملک بدست
من است أَعْصِرُ خَمْرًا آنرا می فشارم در آن انگور را السیده عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که

احمل بر سیدم فوق رأسی بر زبر سر خود خبزا نانی و آن سفره‌ها بود تأکل الطیر منه می‌خورند مرغان از آن نان و من بایسته نبئنا بتأویله خبر ده ما را بتعبیر این هر دو خواب انا نریك
بدرستیکه ما می‌بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتأویل رؤیای ما یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان بر ایشان بازگوید چه در آن مکروهی متوجه بود یکی پس از خواب
ایشان اعراض فرمود قال گفت یوسف لا یأتیکما طعام ترزقانه نیاید بشما طعامی که روزی داده شوید بوی الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتأویله بحقیقت وی یعنی بگویم
رنگ و مزه آن طعام قبل ان یأتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده‌ایم یوسف گفت که این معجزه من است
عرافت و کهانت نیست ذلکما این که گفتم شما را مما علمنی ربی از آن چیزیست که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی انی ترکت بدرستیکه من ترک داشته‌ام ملة قوم
لا یؤمنون بالله کیش گروهی را که نمی‌گروند بالله بخدای وهم بالآخرة وایشان بسرای آخرت هم کافرون ایشان ناگروندگانند تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست بآخرت و
اتبعت و پیروی کرده‌ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب ابراهیم و اسحاق پسرش و یعقوب پسرزاده است اظهار ذکر آبا بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است
یا بجهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان لنا روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم ان نشرك بالله آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را ملکه او را پرستیم بیگانگی ذلك
این توحید من فضل الله از فضل خداست علینا بر ما که بوحی ما را آگاه ساخته‌اند و علی الناس و این از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بایشان فرستاده و لکن اکثر
الناس ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده‌اند لا یشکرون سپاس نمیدارند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب متفرقون آیا خدایان
متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام الله الواحد یا خدای یگانه در ذات و صفات القهار غالب بهمه ما تعبدون نمی‌پرستید شما
من دونه بجز وی الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهان سمیتموها نام نهاده‌اید آنها را انتم و آباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله بها فرو
نفرستاده است خدای به پرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما می‌پرستید الا اسمی چند بی مسمی ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مگر خدا را
که مستحق پرستش است امر فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را الا تعبدوا الا ایاه که نپرستید مگر او را ذلك الدین القیم این است دین مستقیم و درست و لکن
اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان می‌شوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملک است
بسه روز دیگر خلاص یابد فیسقی ربه خمرا پس بیاشامد ملک خود را خمر شراب چنانچه پیشتر می‌بوده و اما الآخر و اما آن دیگری که طباخ است فیصلب پس بردار کشیده شود ... و
از ... فتأکل الطیر من رأسه پس بخورند مرغان از سر وی پس ایشان یکی از ایشان گفتند دروغ گفته‌ایم هیچ خوابی ندیده بودیم یوسف گفت قضی الامر
الذی فیه تستفتیان ساخته گشت کار آن جواب تمامیه تستفتیان در آن از من طلب تأویل کردید خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وقال و گفت یوسف للذی ظن مر آنکس را که دانست
انه ناج منهما که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هر دو یعنی ساقی را اذکرنی یاد کن مرا عند ربك نزدیک مربی خود یعنی حال مظلومی من بعرض ملک رسان تا مرا از زندان محنت
باز رهاند نظم گوییست اندر زندان غریبی زعدل شاه دوران بی‌نصیبی چنینش ... طریق معدلت دور آورده‌اند که چون سه روز بر آمد ملک کس فرستاد تا طباخ را
خیانت ثابت شده بود بر دار کردند و مرغ چشم از کاسه سر او بیرون آورد و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود بمکان منصب نخستین باز دادند اما چون بمرتبه تقرب رسید و از نشاء جاه و دولت
سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فانساه الشیطان پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف در زندان
بضع سنین چند سال بضع عدد است مبهم میان سه و نه گویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل
از حسن بصری رحمه نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان درآمد یوسف او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چه سبب است که می‌بینم ترا در منزل گنه‌کاران جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاص خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت
آری از تو خوشنود است گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است از من هیچ باک ندارم فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین گرچه تقصیر از ... سحاب تا توبه
خواهی از رنگ ... چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی دید مهیب بامدادان تمام حکما و ندما را طلبید وقال الملك و گفت ملک انی اری بدرستیکه من خواب دیدم سبع بقرات سمان
هفت گاو فربه که از نهر بالنیل بیرون آمدند و پس از آن یأکلهن میخوردند ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیادتی نشد و سبع سنبلات ۱۵ ع
و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و اخر و هفت خوشه دیگر دیدم یابسات خشک یعنی رسیده و ... پس این خوشهای خشک بران
خوشهای سبز پیچیدند و در خاک زیر کردند ایشان را و بپوشیدند یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی فی رؤیای فتوی دهید مرا در تعبیر خواب من ان کنتم
اگر هستید شما که از روی دانش للرؤیا تعبرون مر خواب مرا تعبیر کنید قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند اضغاث احلام این خوابهای شوریده است وما نحن
نیستیم بتأویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان ما تعبیر رؤیای صادقه می‌کنیم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه

خورده گیا این مشکل من که گشته بود راه تعبیر این واقعه که بس نماید مصرع یا رب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست * ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف یاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا
مِنْهُمَا و گفت آنکسیکه نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را
بِتَأْوِيلِهِ به تعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا به زندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که رود و خبر بیار ساقی سوار شده به زندان در آمد
و زمین خدمت بوسید و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده مرا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ می‌خورند ایشان را
سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه خشک که گرد بر ایشان پیچیده و خشک ساخته همه را که دران حیران اند تعجیل جواب گوی
لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را شرف و فضل تو معلوم
کنند و بسوی خویش بخوانند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارتست بدینها دَأَبًا زراعتی بعادت مستمره
خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوس و از آفات ایمن باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که
عجاف عبارت از ایشان است يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه دران زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن
سالهای قحط إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالها عَامٌ فِيهِ سالی
که دران يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان با باران داده وَفِيهِ يَعْصِرُونَ و درین سال که بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و
این کنایتست از کثرت اثمار و گفته اند اشارتست بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسپند و این عبارت از فراخ سالی است چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک
ع ۱۶ آمد و در محفل عام آن سخن را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود و بطلبیدن او فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي
بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آنوقت که آمد بدو فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست
کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه بود حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند ایشان دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ
بمکر زنان و کید ایشان داناست یوسف خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن به ملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف رسانید ملک نیز
آن زنان را جمع کرد و زلیخا را نیز بیاوردند پس جهت تحقیق مهم قَالَ گفت ملک با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب مکر کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس
وی یعنی کام دل خود از وی می جستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلَّهِ پاک است خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا نه دانستیم عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر او
هیچ بدی خدا که در نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد و عشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ
اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ و بدرستیکه او از راست
گویان است آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی عن نفسی نظم بجرم خویشتن کرد اقرار مطلق برآمد زو صدای حصحص الحق بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گم کرده راهی بسختی در او بوصل خویش خواندم
چو کام من نداد از پیش راندم * ملک پیش یوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف کردند یا تحقیق تو ایشان را عقاب کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذَلِكَ این درخواست برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند
عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت اهل او در حق تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر معلوم کند که خدا لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش نبرد مکر
كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آورده‌ام بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت اگر

ربانی حمایت ننماید معصوم است که از نفس عذار چه نوع کار آید این کلمات ازلی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی بمکرم نفس [illegible]

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستیکه نفس فرماینده است بِالسُّوءِ به بدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي لیکن آنرا که بخشد بر وی پروردگار من که از فرمان نفس [illegible] إِنَّ رَبِّي
بدرستیکه آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد را که بفعل نیاید رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون بالک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی او بدیدار
یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص کنم او را برای خود و مهمات خود را بدو تفویض نمایم [illegible]
را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و به تعظیم تمام تر یوسف را از زندان بیارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون آمد بر زندانیان [illegible]
بود بر در نوشت و بر آورده و یوسف ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید [illegible] استقبال فرمود نظم [illegible]
خسروانیش استقبال و چون بخت بشتافت * کشید در کنار خویشتن تنگ * [illegible] به پهلوی خود ش بر تخت نشاند [illegible] فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنگاه که

سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستیکه تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هر چه میخواهی از مناصب
بخواه و التجا آور و در آنچه با من بگوئی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان
إِنِّي حَفِيظٌ بدرستیکه من نگاهدارنده و ضبط کننده ام هیچ چیز را از آن ضایع نکنم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک بهر چه سازم و چاره از اصلاح نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند
که یوسف هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرد و تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار
مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف واگذاشت اندک زمانی عزیز از رشک و حسد درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف درآورد و حق
سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد افرنیشا و افرایم و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان گردانیدیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
ع مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا فرود آید و جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَن نَّشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهتر است لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف باحسان و تقوی از قعر
چاه بتخت و جاه رسید عیبت بر بنیاد و عجمی کسی قدر نیست به که او بجا صبر و تقوی شتافت * القصه یوسف مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانهای عالی
بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالها قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی تمام شد مردمان مصر رو بیوسف آوردند
سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم بهم خط
بندگی دادند یوسف صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بنده تواند و اختیار بدست تو است یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار هر چه از ایشان گرفته بود
بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت الهی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی که درباره او سخنی بی ادبانه
نرسد و نتواند گفت آورده اند که اثر قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب تنگ شده پسر یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل
بلطف او ایشان می سازد **نظم** ز احسانش آسوده برنا و پیر * در و گشته خوشدل غریب و فقیر * بخشش ز ابر بهار افزون * صفات کمالش ز غایت برون * اگر فرمائی برویم و طعام از بهر گرسنگان کنعان بیاریم
یعقوب اجازت فرمود و بنیامین را بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وَجَاءَ ع
إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بمصر فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس درآمدند برو و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشانرا در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ و ایشان
او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانید
که جاسوسان را می مانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب است اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت
خود نگاه داشته و ده تن بملازمت آمده ایم یوسف گفت این چه گونه معلوم شود که شما راست میگوئید گفتند ما درین شهر کسی نداریم که ما را بشناسد یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من
محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی با یوسف بماند و یوسف بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت
یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتر وار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من شما را بر مردم میدهم بشمار شما آن ایشان مبالغه نمودند قَالَ گفت
یوسف ائْتُونِي بیارید بمن بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ برادری که شما را است از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ که من تمام میدهم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم
وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان باکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نمی آیید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ
عِندِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من آئید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود او را طلبیم از پدر بدرستیکه کنیم در آن وَإِنَّا
لَفَاعِلُونَ و بدرستیکه ما کننده ایم آنچه را گوئیم وَقَالَ و گفت یوسف لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ مر غلامان را که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند
و آن ادیم و کفشی چند بود یوسف نخواست که گندم به بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن نماید
که آن بضاعتها چون بهای گندم بوده باز آرند و ازین جهت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار
گشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که باز گردند دیگر بار مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آن هنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع
کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر این بار بنیامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل از برای خود و برادر وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ و ما او را نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بوی قَالَ گفت یعقوب که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین دارم عَلَيْهِ بر وی یعنی بر بنیامین إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر چنانکه امین
ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِن قَبْلُ پیش ازین که گفتند و انا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا پس خدای بهتر است از جهت نگاهداشتن و

حفظاً خواند یعنی او است بهتر از ما که نگاه دارنده است پس توکل بر وی کنیم و کار خود بوی گذاریم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده ترین بخشندگان است شاید که … رحمت آرد و مرا …
بمصیبت دو فرزند مرا ابتلا نگرداند وَلَمَّا فَتَحُوا و آن هنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که یوسف بملک کرده بود …
یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ بازگردانیده بود بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز طلبیم از احسان بهتر از اینکه هَذِهِ بِضَاعَتُنَا این است سرمایه ما …
رُدَّتْ إِلَيْنَا بازگردانیده اند بما پس بنیامین را همراه ما کن تا رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاه داریم برادر خود را وَنَزْدَادُ …
بسبب او كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت گیریم ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ آن کیل اندک است و ملک آن مقدار را با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ …
لَنْ أُرْسِلَهُ هرگز نمی فرستم بنیامین را مَعَكُمْ با شما حَتَّى تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمانی موکد بذکر خدای در تبیان فرموده که او را قسم … بحق …
و سید المرسلین و آله و اصحابه اجمعین لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید بمن او را إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه گرد شما درآورده شود … ایشان قبول کردند …
سوگند خوردند که در هیچ مقامی بنیامین عذر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود قَالَ گفت یعقوب اللَّهُ خدای عَلَى مَا نَقُولُ بر آنچه میگوییم …
و میان وَكِيلٌ نگاهبان و گواه مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید در شهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ …
برادران باهم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد بشما نرسد چون شما را با این جمال و هیئات و شوکت و ابهت به بینند وَادْخُلُوا و درآیید مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ
از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب اول … و آخر بجهة بندگی استغفار کرد و گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ …
… مِنَ اللَّهِ از قضای خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز … هیچ من جهد می کنم قضا میگوید … إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم إِلَّا
لِلَّهِ مگر خدا را در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت …
و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که درآمدند اولاد یعقوب مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا
كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب مِنَ اللَّهِ از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز …
… و مصیبت یعقوب مضاعف گشت پس رای یعقوب فایده نداد إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی …
… قَضَاهَا ظاهر کرد آن را و وصیت کرد بآن وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستیکه یعقوب خداوند دانش بود بقضا و قدر لِمَا عَلَّمْنَاهُ …
بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر قدر را … تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد …
تدبیر کننده و تقدیر … وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ و آن هنگام که درآمدند اولاد یعقوب بر یوسف ببارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته …
نقاب بروی کشیده … پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف گفت … بنشینید …
و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشند بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها …
درآمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف بفرمود تا گلاب بروی او زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت …
یک خوان نشینند مرا برادری بود از پدر و مادر من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها ماندمی از شوق یک …
و بیهوشی من از این بود یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان … آوردند و او را … طلبید …
بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد باز بگریست یوسف گفت …
چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف چون یوسف این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ …
فَلَا تَبْتَئِسْ پس غمناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید …
یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت …
نکنم یوسف گفت ای برادر …
بازدارم پس یوسف فرمود … برادران … کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ …
هنگام که کارسازی کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَايَةَ نهاد سقایه را …
طعام …

براه در آمدند همی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز کرد منادی کننده که اَیَّتُهَا الْعِیْرُ ای کاروانیان اِنَّکُمْ لَسَارِقُوْنَ بدرستی که شما دزدانید یعنی
یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته‌اند منادی کننده این سخن را بی‌اجازت یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوْا گفتند وَاَقْبَلُوْا عَلَیْهِمْ و روی آوردند بر ایشان چه چیز
مَاذَا تَفْقِدُوْنَ چه چیز گم کرده‌اید که می‌جویید قَالُوْا نَفْقِدُ گفتند می‌جوییم صُوَاعَ الْمَلِکِ مشربه ملک که پیمانه غله بوده وَلِمَنْ جَآءَ بِهٖ و برای هر کسی که بیارد آن را حِمْلُ بَعِیْرٍ شتر واری
طعام مزد است وَاَنَا بِهٖ زَعِیْمٌ و من که منادی‌ام آن کفیلم و پاینده آن قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ هر آینه شما دانسته‌اید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بارها نهاده بود دیدیم با او ل حرف
این نوبت بیاوردیم باز آوردیم و می‌بینید که دهن شتران بر بسته‌ایم تا از زرع کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامده‌ایم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق بر داریم
وَمَا کُنَّا سٰرِقِیْنَ و نیستیم ما هرگز دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوْا فَمَا جَزَآؤُهٗ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان اِنْ کُنْتُمْ کٰذِبِیْنَ اگر باشید شما دروغ گویان
در ابرای ذمه خود یعنی چون می‌گویید که ما دزد نیستیم اگر برخت بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد قَالُوْا جَزَآؤُهٗ گفتند جزای آن سارق مَنْ وُّجِدَ فِیْ رَحْلِهٖ کسی که یافته شود
آن کس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَآؤُهٗ پس همون است جزای وی یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین ما کَذٰلِکَ نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ همچنین جزا می‌دهیم ستمکاران
دزدان پس منادیان گفتند بطرف آن در آیید و در کاه یوسف باز آوردند و تفتیش آغاز کردند فَبَدَاَ بِاَوْعِیَتِهِمْ پس ابتدا کرد بجوالهای ایشان قَبْلَ وِعَآءِ اَخِیْهِ پیش از جوال برادر او ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد آن را
مِنْ وِّعَآءِ اَخِیْهِ از جوال برادر او کَذٰلِکَ کِدْنَا لِیُوْسُفَ همچنین تدبیر کردیم برای یوسف یعنی الهام دادیم برادران یوسف را تا حکم بندگی سارق را بر زبان راندند مَا کَانَ لِیَاْخُذَ نبود یوسف که بگیرد
اَخَاهُ برادر خود را فِیْ دِیْنِ الْمَلِکِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب دزد ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس نگرفتی یوسف برادر خود را اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر
بخواست خدای بدین دستور نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا خواهیم وَفَوْقَ کُلِّ ذِیْ عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِیْمٌ دانا است که
در جاه او بلندتر است قَالُوْٓا اِنْ یَّسْرِقْ گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ پس بتحقیق دزدی کرده
اَخٌ لَّهٗ برادری که او را بوده مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی یوسف در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه خاله یوسف با کیانی بود ... آمد و یک ... حاضر شد یوسف آن
مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فَاَسَرَّهَا یُوْسُفُ پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را فِیْ نَفْسِهٖ در نفس خود وَلَمْ یُبْدِهَا لَهُمْ و ظاهر نکرد آن را
بر ایشان قَالَ گفت با خود یوسف که اَنْتُمْ شَرٌّ مَّکَانًا شما بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تَصِفُوْنَ بآنچه شما
صفت می‌کنید پیش یوسف بنیامین را گمان خود سپرد و برادران در استخلاص او جد کرده سخن گفتند تا بجای رسید که روبیل از آتش خشم مستعد زدن گرفت و موهای تن وی سر از جامه بیرون کرد
و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و گرنه فریادی بکشم که هر حامله‌ای باشد در مصر بهول آن بار بنهد یوسف بدید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو دست به پشت وی نه و از
چون دست او بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافت روی به برادران کرد که شما امروز گفتند نی فرمود که بجز ای در این شهر تخمی از آل یعقوب کسی هست چه هرگاه یکی از ایشان خشم
آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد یوسف بنیامین ... و نفس ... از تخت فرود آمد او را در ربود و بر سر دست
آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد ... جزای که با او بست ... بر دست او
ایشان چون دیدند که مهم بزور پیش نمی‌رود از در زاری در آمده قَالُوْا یٰٓاَیُّهَا الْعَزِیْزُ گفتند ای عزیز اِنَّ لَهٗٓ اَبًا شَیْخًا کَبِیْرًا بدرستی که بنیامین را پدری است پیر بزرگ سال و عظیم القدر
و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فَخُذْ اَحَدَنَا مَکَانَهٗ پس فراگیر یکی را از ما به بندگی بجای او و او را بگذار اِنَّا نَرٰىکَ مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ بدرستی که ما می‌بینیم ترا از نیکوکاران
یعنی ایشان خود را با تمام رسان ... قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت یوسف پناه می‌گیرم بخدای پناه گرفتنی اَنْ نَّاْخُذَ از آنکه بگیریم اِلَّا مَنْ وَّجَدْنَا مگر آن را که یافتیم
مَتَاعَنَا عِنْدَهٗٓ متاع خود را نزدیک او اگر دیگری را بگیریم اِنَّآ اِذًا بدرستی که ما آنگاه لَّظٰلِمُوْنَ ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَیْـَٔسُوْا پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ
از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمی‌دهد خَلَصُوْا نَجِیًّا با یک کناره شدند از مصریان راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ کَبِیْرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل
یا در خرد و عقل یعنی یهودا اَلَمْ تَعْلَمُوْٓا آیا نمی‌دانید شما اَنَّ اَبَاکُمْ آن را که پدر شما قَدْ اَخَذَ عَلَیْکُمْ بتحقیق فرا گرفت بر شما مَّوْثِقًا عهدی و پیمانی مِّنَ اللّٰهِ از عهد خدای یعنی بدستوری
و پیمان فرستاد بنیامین و شما سوگند خوردید به محمد آخرالزمان که شما را رنسان وی عذر مکنید و اکنون این صورت واقع شده وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُّمْ و پیش از این تقصیر کردید فِیْ یُوْسُفَ
در شان یوسف فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نیایم حَتّٰی یَاْذَنَ لِیْٓ اَبِیْٓ تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن پدر من اَوْ یَحْکُمَ اللّٰهُ لِیْ
یا خدای حکم کند برای من به جوع به پدر یا بتخلیص در وَهُوَ خَیْرُ الْحٰکِمِیْنَ و او بهترین حکم کنندگان است که براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست اِرْجِعُوْٓا اِلٰٓی اَبِیْکُمْ بازگردید شما
بسوی پدر خود فَقُوْلُوْا یٰٓاَبَانَآ پس گویید ای پدر ما اِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَآ و گواهی ندهیم اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه دانستیم که صاع ملک از بار
او بیرون آمد وَمَا کُنَّا لِلْغَیْبِ و نیستیم مر غایب حال را حٰفِظِیْنَ نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع بر او تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند

ع

یا خود او با شتر این امر برده واسئل القریة التی و بپرس از اهل آن ده که کنّا فیها بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن
که اقبلنا فیها روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب و انا لصادقون و بدرستیکه ما راست گوئیم فرزندان یعقوب بجلم ازین
با پدر وارد بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم امرا نفسهای شما
کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فصبر جمیل پس صبر من است شکیبائی نیکو عسی الله ان یاتینی شاید که خدای بیارد بمن
جمیعا همه ایشان را یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که او دانا تر است بحال من الحکیم راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب از غایت
ملال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان خود و قال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت
پناه از جبرئیل پرسید که وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری بحکم
در آتش مفارقت آن برابر یعقوب بسوخت که چهل سال و بقول هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک وی خمیده گشت
گرفت وابیضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد شیب در لیست در کتب
که گفتن نتوانم و بین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم چون فرزندان زیادت یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤ بخدای که همیشه باشی بماند و از رب
تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتیکه بیمار شوی بیماری مشرف بر موت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت یعقوب
ای فرزندان من انما اشکو بثی جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه غیر شما زیرا که کسی بکسیان و چاره مکن بیچارگان اوست قطعه جانی
راکه از تو میجویم با کسی که با تو میگویم راز گویم تخلق عوار نشوم با تو گویم بزرگوار شوم و در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب گفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد
که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی با ین که تو گردی من ایشان را زنده ساخته بتو از رسانیدمی و از این فرموده بود که یعقوب گفت واعلم من الله ما
لا تعلمون و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و در بسیدن او بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب بر دو سوگند داد که روح یوسف را قبض کرده گفت
نی یعقوب بدان امیدوار گشت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف و برادر او ولا تیاسوا و نومید مباشید
من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییاس بدرستیکه نومید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای تعالی الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب
نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پا بسته
در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای تعالی برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوست ترین فرزندان من برادران او را بصحرا برده
پیراهن خون آلوده من آورده گفتند او را گرگ خورد من در فراق او چندان گریستم که چشمم سفید شده و او را برادری بود که من بدو تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته ای و ما
دزدان خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعای کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد و السلام پس فرزندان و در ره که بضاعتی از پشم و در غنم
و پنیر و امثال آن ترتیب داده و بنا را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادر را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق برادر روی بدرگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آنهنگام که در آمدند برادران
یوسف بر وی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسید ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی چند مزجاة اندک و بی اعتبار
فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا با زیادت از بها متاع ما ان الله بدرستیکه خدای تعالی یجزی المتصدقین پاداش دهد
بنیکوی آنرا که از روی تفضل تصدق می نمایند آنگاه نامه یعقوب را بر گوشه تخت نهادند چون یوسف نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قال گفت ای برادران هل علمتم
آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار می داشتند
تا بمرتبه که با هیچ یک سخن نمی گفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او کردید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون و در آن وقت شما
نادان بودید یعنی نرسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس گوئید یوسف این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت انکه نقاب فکنده تاج
از سر برگرفت چون ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قالوا گفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریری است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست هیبت
که در دار همه خوبان رخ چنین که تو داری تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قال انا یوسف وهذا اخی گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستیکه منت نهاد
خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستیکه هر که بترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت یا بر عنا با از معصیت فان الله پس بتحقیق خدای لا یضیع ضایع نکند
اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت در آورده دو خواستند که بر

یوسف را پرسید یوسف از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللّٰهِ گفتند بخدای سوگند که بخشش صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ بر گزیده است ترا خدای عَلَيْنَا بر ما وَإِن كُنَّا و بدرستیکه
ما بودیم لَخَاطِئِينَ گنهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز من دیگر باره بر گناه شما بر روی شما نیارم
يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده ترین بخشندگان است ابیات بای بسوی پدر جهان آمده باشی بشنو پدر رفتن [illegible] تخت
شاهی دیده سرفکندگان بر چه خواهی بهر بخشش بیرون آمده نوازش بر نگاه دل برادران تازه ساخت بکار جهد دل فکار بر داخت و گفت اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا ببرید این پیراهن مرا و این قمیص خلیل بود که
جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده بود وحی در رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید آنرا عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینا و دیدهٔ جمال
اول بازده وَأْتُونِي و بیائید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ با همه کسان خود از حشم و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن هم
من برم که شاید فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف پیراهن بوی داده اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران
متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن را
بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستیکه من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ اگر نه
آنکه شما بنقصان عقل مرا نسبت کنید و گوئید که پیر شده و بسوی خرافت رسیده قَالُوا تَاللّٰهِ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستیکه تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در گمراهی دیرینه در بیان حیرت قدیم
که در افراط محبت یوسف از بسیار ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران
نزد الیت در مسیر یا بروی ساعت اخیار گرد با کنعان رسید و نزد پدر آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا و با اعضاء نیرو قَالَ
گفت یعقوب أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ آیا نه گفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ که من میدانم از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و یوسفی میان من و او نیست
راه مصر و هر گونه دلیل این ... [illegible] متوجه شدند و برادران دیگر رسیدند پدر دست و پای پدر را بوسیدند قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا
گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم خَاطِئِينَ گنهکاران قَالَ گفت یعقوب سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه
او آمرزنده است الرَّحِيمُ مهربان آورده اند که وعده کردن بشب جمعه تا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف از ایشان عفو
کرده یا نی و اصح آن است که تاخیر کرد تا بشب مصر رسید شب جمعه بماز و بعد از تهجد روی بقبله آورد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب داشت دعا کرد
فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب نزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمام اهل مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان
بر بالای بر آمده تفرج آن کوکبه و آن لشکر میکردند و تعجب می نمودند جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت این لشکر و تجمل عجیب مینماید سر بالا کن که جنود ملک از زمین تا بفلک بتفرج آمده بشادی تو و بتهنیت
مسرور اند چنانچه در این مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند در خبر است که یعقوب
بی بیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو بیتابانه گردن یکدیگر آورده از شادی بگریستند قطعه چه خوش حالی است روی یار دیدن پس از عمری
بهم یکبار رسیدن ... بشوق آن بدل گرفتن ... بشادی دست در آغوش کردن ... سخن و رنج شب دلبر حال تجز آغاز گردن زعاشق و دفتری غم باز کردن پس
نزدیکی مصر موضعی بود و از آن یوسف قصر رفیع در آنجا ساخته بود و یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ پس آن هنگام که در آمدند بر یوسف در آن منزل آوَىٰ إِلَيْهِ
أَبَوَيْهِ باز داد بسوی خود پدر و مادر را یعنی خاله خود را که بجای مادر بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادر زادگان را نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آئید بمصر إِن شَاءَ
اللّٰهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدا در حالتیکه ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا راجع است به امن در دخول چون بمصر آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و بر داشت
پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا لَهُ و برو در افتادند پدر و خاله و برادران که همراه او بودند سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود
یوسف کنان ... [illegible] بتحیت فرمود وَقَالَ و گفت یوسف يَا أَبَتِ ای پدر من هٰذَا این سجده کردن شما تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب من است که دیدم مِن قَبْلُ
پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستیکه گردانید آنرا رَبِّي حَقًّا پروردگار من راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا
مِنَ السِّجْنِ از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُم و آورد شما را مِّنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا نشستی
و آن نزدیک کنعان بود یوسف بجهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشینیم مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ
از پس آنکه تباه کرد و فساد انداخت شیطان بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي میان من و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَطِيفٌ رساننده نیکی است لِّمَا يَشَاءُ
هرکرا خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستیکه او داناست الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت

یعقوب علیه السلام از وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا بسه روز دیگر نزد من آئی یوسف از خواب بیدار
گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستیکه دادی مرا مِنَ
الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت آری وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمین أَنْتَ وَلِيِّي
تو یار من و متولی کار من فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرا و در آن سرای تَوَفَّنِي بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی بر اسلام بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا
بِالصَّالِحِينَ به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بر درخت وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف زلیخا که بلباس نظم دل پذیر پوشانیده دیگر را
بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف برین منوال ذکر میفرماید نظم بگفت جبریل حاضر داشت سیبی که باغ خلد از آن می داشت زیبی چو یوسف را بدست آن سیب داد او روان
بوئید و جان داد * ملی زان نکهت باغ بقا یافت * از آن نکهت بسوی باغ بشتافت * ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست که بجهت ظهور
دلایل اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف
بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند به یعقوب و یوسف و چون تو آنجا نبوده و کذبات تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته
وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص می ورزی بر ایمان ایشان بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمی خواهی
تو از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و اداء احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را
و نه تنها مشرکان که از معجزه تو روی میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانها قدرت و دلایل الوهیت بر وجود صانع و حکمت او هست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن
۵ ع
معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ روی گردانندگان اند که در آن فکرت کنند و از آن عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ
و نمی گروند بیشتر ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر ایشان که شرک آرندگان اند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و ازلی در آورده اند که الملائکة
بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شده مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ
عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند
آمدن آن را و کار سازی نکرده باشند قُلْ بگو ای محمد هَذِهِ این دعوت بتوحید سَبِيلِي راه منست و برین راه ثابتم أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای عَلَى بَصِيرَةٍ بر بینائی
و حجتی روشن أَنَا تاکید ضمیر مستتر است در ادعو وَمَنِ اتَّبَعَنِي و میخوانند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاک است خدای از شریکی که نسبت او را بدان وصف میکنید وَمَا
أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان تمام تا بعد آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردان را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان حفص نُوحِي میخواند یعنی وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از
اهل شهرها دیهها در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبری نفرستاده از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد گفته اند شعر
اضحت نبیتنا انثی نطوف بها * و لم تزل انبیاء الله ذکرانا * أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن بر دیار عاد و ثمود که گذرند یعنی باید که بگذرند فَيَنْظُرُوا پس
ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار آنانکه از منکران و مکذبان بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس ایشان نیز دست از تکذیب پیغمبر و قرآن عذر کنند
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمتهای او خَيْرٌ بهتر است از لذت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نواهی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل
نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت چه نسبت جاه سفلی را بتر سنگاه روحانی * چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی * پس باید که معاندان زمان توبه تمادی ایام حیات و دولت
خود مغرور نشوند که ما امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند رسولان با کافران قَدْ
كُذِبُوا آنکه دروغ گفته شد یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسول با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران
یاری کردن ما یعنی عذاب آنکه بر قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و مومنان وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران و تنبیه
بر ایشان و بیم دهید لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیاء و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران ایشان عِبْرَةٌ عبرتی و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه سلمی از جعفر
صادق رضی نقل میکند که مراد از اولوالالباب ارباب سرائرند پس اعتبار ازین قصه ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام آنکه دل ایشان از آن برد که باید عبرت دلی دریا باید و سر معنی که روشن شود بر جا بود
مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بر بافته باشند وَلَكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچه پیش بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الهی و هم قصه موافق آن وَتَفْصِيلَ
كُلِّ شَيْءٍ هر چیزی که محتاج الیه باشد در دین وَهُدًى و راه نماینده وَرَحْمَةً و بخشایش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمد صلی الله علیه وآله وصحبه اجمعین

سورة الرعد ثلث و اربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم المر حروف مقطعه مختصر از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المرقمه اشاره
که الف آلائی اوست و لام لطف شامل بهای او و میم ملک بی زوال او و را رافت بر کمال او و قول آنست که بعضی زبان دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا الله
اعلم و اری تلک این آیات آیات الکتٰب آیات قرآنست والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست است چنانکه ما بین زنان
عمل کن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یؤمنون ایمان نمی گروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله الذی رفع السمٰوٰت آنست که بر داشت آسمانها را یعنی بیافرید
و بر افراشت بغیر عمد بی ستونی که بران قایم باشند ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند بر داشته است آسمانها را بی ستونی که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست
ولیکن مرئی شما نیست و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع باشد در فوائد السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قائمه که ادراک توانید نمود بر افراشت و
ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند بر داشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائمه موجودات است ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموٰت والارض یعنی آسمان و زمین
بعدل بر پا هستند فنظم آسمان و زمین را عدل بپای است و چون شاه بی عدل باشد گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون بر پای ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بآفریدن عرش یا استولی
باشد بر و باقتدار و نفاذ حکم بر عرش ملک بار او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان بر نهج
معین کل هریکی از ایشان یجری می رود و حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود با تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت
یدبر الامر تدبیر میکند همه کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و اماتت یفصل الاٰیٰت بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی منفصل میسازد و بامر و نهی او احداث دلائل
قدرت میکند یکی بعد دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزای که خواهد داد در قیامت توقنون بی گمان گردید و بدانید که هر که قادرست بر آفرینش
این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وهو الذی مد الارض و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد و جعل فیها رواسی
و دران کوهها محکم بر جایگاه میخ زمین بود و انهٰرا و پیدا کرد در زمین جویها آب روان و من کل الثمرٰت و از همه میوها جعل فیها بیافرید در زمین زوجین اثنین
دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم یغشی
الیل النهار می پوشاند و در می کشاند شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود و زمین در وی توان یافت تغشیه روز نیز بر شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد
ان فی ذلک بدرستیکه درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لاٰیٰت نشانهای روشن است لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند دران و دانند که تکوین این اشیا و تخصیص این هر یک
بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم و فی الارض و در زمین قطع متجٰورٰت پارهاست پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعه از زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته
زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریگ لیز و قطعه سنگستان و جنٰت و دیگر در زمین بوستانهاست من اعناب از انگور بسیار و زرع و کشتها و نخیل و خرما بنان صنوان چند شاخ
از یک اصل رسته و غیر صنوان و خرما بنان که متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقٰی بماء واحد آب داده می شوند از همه اشجار و زروع بیک آب و نفضل بعضها
و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوها بحسب شکل و لون و رایحه و طعم ان فی ذلک بدرستیکه دران چه ذکر کرده شد لاٰیٰت نشانهاست و دلائل واضح است لقوم
یعقلون مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوهای اشجار با آنکه از یک آب پرورش میابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان
و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق و طباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است در زاد گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار برخی را صفت و برخی را نتیجه دلی باشد موصوف
بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و بازر دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که و تطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و ان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن
کافران بدلائل وحدت فعجب قولهم پس عجب است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ءاذا کنا ترٰبًا آیا آن وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک
شده باشیم ءانا لفی خلق جدید آیا باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین می دانستند بعد از آنکه هیچ اثر از آنها نبود و هیچ فکری
نکردند که هر که برابدا و افنا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه سیارا سا فعن نگارش بود فرزندی دادن چه دشوارش بود اولٰئک الذین آن گروه آنانند که ایشان کفروا بربهم
کافر شدند به پروردگار خود بجهت انکار ایشان بقدرت بحشر و نشر و اولٰئک الاغلٰل و آن گروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنهای ایشان است یعنی مقید اند باغلال ضلال
را امید ... یا در روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و اولٰئک و آن گروه اصحٰب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خٰلدون ایشان
در آن جاوید آنند در خبر است که چون حضرت رسالت پناه کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود و نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه
میفرماید که و یستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبتی که عزای ایشان را مقدر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال را از بیت امت صرف کرده
و تعذیب ایشان بآن حضرت را تاخیر فرموده تا روز قیامت افکنده و آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن

و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلٰتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ در حیف و ایشان آن سنت اند چرا
بدان اعتبار نمیکنند و بجهت جهود مثل این می طلبند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُوْ مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِّلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند
و تصدیق حق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشان را عَلٰی ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه بایمان هدم جرایم زمان کفر است وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَشَدِیْدُ
الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند دو مغفرت است بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار محققان
بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت است پیغمبر باید که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی
هیچ احدی را گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت زحق بترس تا غافل نگردی مشو نا امید تا بد دل نگردی وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و میگویند
آنانکه کافر شدند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرستاده نمی شود عَلَیْهِ بر محمد اٰیَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی حق تعالی پیغمبر را میگوید ای محمد
اِنَّمَآ اَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و لیس نزد او در اظهار آیات هیچ اختیار وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده است
یعنی پیغمبری که مخصوص شده با معجزه که در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی که عصا و طلب است مخصوص بزمان ایشان
داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است فاتوا بسورة من مثله اَللّٰهُ یَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد کُلُّ اُنْثٰی هر زنی از فرزندان نر و ماده
و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ و داند آنچه بکاهد در رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ ع ۸
و آنچه زیادت سازد یعنی میداند افزون گرداند در جثه ولد از اعضای زائده و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت او لا در رحم
چهار است نزد امام اعظم رح و در تواتر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد در هر بطن پنج فرزند و اسد قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش
ماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و پیش امام مالک رح پنج سال وَکُلُّ شَیْءٍ و هر چیزی عِنْدَهٗ بِمِقْدَارٍ نزدیک او باندازه است که از آن
کم و زیاد نشود عٰلِمُ الْغَیْبِ او است داننده پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا بر حواس الْکَبِیْرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَآءٌ مِّنْکُمْ یکسان است از شما در پیش علم او
مَّنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پنهان سخن را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهٖ و هر که آشکار کند او را بدیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفای کند در می پوشد عمل خود را بِالَّیْلِ
بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که ظاهر و آشکارا می کند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیه بر او پوشیده نیست لَهٗ مر هر فرد را است مُعَقِّبٰتٌ ملائکه
یا آن کس که می پوشد و آشکارا می کند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی اقوال و افعال او در روز و شب مِّنْ بَیْنِ یَدَیْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهٖ و از پس وی یَحْفَظُوْنَهٗ
نگاه می دارند او را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ بفرمان خدای و آنچه از و صادر می شود می نویسند و ایشان را بررة کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب
و اصح و اشهر آن است که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا نگهبان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدا
ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت علیه السلام یعنی مر خدا را فرشتگان اند که محافظت آنحضرت می کنند
از ضررها و چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشتند و عنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یُغَیِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه
بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتّٰی یُغَیِّرُوْا تا وقتیکه آن گروه تغییر دهند مَا بِاَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق رذیله سلمی رح گوید تغییر
دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از سر و فکر او امی که دل را او در است دارند و غفلت نور زند تا از فیض با ایشان متصل بود شعر کرت هوس است که دل دارد کسند بیان نغمه دار سر شنا
نگهدارد وَاِذَآ اَرَادَ اللّٰهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوْٓءًا بگروهی عذاب عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهٗ پس رد کرده نشود مر آن را یعنی کسی نتواند که او را رد کند و از خود باز دارد
وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِّنْ دُوْنِهٖ غیر خدای مِنْ وَّالٍ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یار کند ایشان را هُوَ الَّذِیْ او است آنکه یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ می نماید
را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران شیخ پس خدای برق را بشما می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر کند وَّطَمَعًا و برای طمع مقیم و کسیکه باران محتاج باشند وَیُنْشِئُ و بر آورد و پدید سحاب
الثِّقَالَ ابر گرانبار کلان بارندو وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهٖ ملتبس بحمد که یعنی تسبیح را بحمد مقترن می سازد و رعد ملکی است موکل بر ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه او است
سلمی از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتگان است و برق آه پر سوز یاران گریه ایشان وَالْمَلٰٓئِکَةُ و تسبیح میگویند جموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِیْفَتِهٖ از ترس و هیبت او
وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَیُصِیْبُ بِهَا پس میرساند آن را مَنْ یَّشَآءُ هر که میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه که روایت آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن
طفیل با اربد بن ربیعه بیثرب رسید گفت که بدین محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آئی و بشمشیر سر از تن وی زن چون بمجلس در آمد عامر بن طفیل آنحضرت
را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد بر دیم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آرم این بگفت و باز بیرون آمد حضرت رح فرمود که اللهم اکفنیهما

بیت عامر با اربد گفت که آن همه صحبت کجا رفت و چرا تیغ نزدی اربد گفت که هرگاه اراده تیغ زدن میکردم ترا میان من و او حائل می‌دیدم القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد
و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت مآب آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت
یا از زر سرخ فی الحال از سحاب صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِي
اللَّهِ در حق خدا که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و او خدای تعالی سخت عقوبت
است بر معاندان لَهُ مر خدا راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد او راست سزای آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوة مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان که مشرکان می‌خوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمی‌کنند مر ایشان را بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ
كَفَّيْهِ مگر چون اجابت کسی که گشاده باشد هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاه رسد و نه دلو و رسن بود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب را
زاری طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا برسد بدهن او وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی‌تواند که از مرکز
محیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت داعیان همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مرتبان را إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ مر خدا را سجده کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مؤمنان اند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده
کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواستگی مراد کافران اند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده کنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص
بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی و حضرت
شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدا را در این خبر و سجده آرد و در
باب سیم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیت یکی آنست که هیچ عاصی نیست الا که او را سایه هست و آن سایه ساجد است مر حق را و قایم است بعبادت او و بر هر حال خواه آن عاصی مطیع باشد خواه
عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب او است و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال
ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت در دل خاصیت آنها که قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانده شعر بران زخمها کان بی نیازیست بران مرهم نهد
کین دل نوازیست قُلْ بگوی ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمین یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خداست
چه ایشان را جز این جوابی نیست چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا گرفتید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز او دوستان یعنی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون
میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا او را نمی‌پرستید و میگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمی‌توانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی
یعنی برای خود جر نفعی نمی‌توانند و برای دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سود دیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر باشد نابینا که
صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران
ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ انبازانی که بیافریده اند مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکا
کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی گرفته‌اند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می‌آفرینند چنانچه خدای می‌آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست
قُلِ اللَّهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیز أَنْزَلَ
فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس رفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت
یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند یعنی بزبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کورها نهاده آتش
می‌افروزند [illegible] یعنی بر آن می‌افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر او در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ
مَتَاعٍ یا برای آلات و ادوات [illegible] زَبَدٌ مِثْلُهُ کفی است مثل آن کف که بر روی آب است كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ
حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت
زوال بکفی که بر روی آب است و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کفی بر روی آب و خبث فلزات فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس میرود در حالتی که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی که از خبث بگداخته شده فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس باند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها
برای تعقل و تأمل در این آیت علمای منزل و ارباب دلها لطایف بسیار هست بعضی بر آنند که مراد از این آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان بآن است و اودیه دلهای مؤمنان اند که فراخور استعداد خود از آن نفع

سجده

ما

میگیرند و زبد هواجس نفسانی است و ما لیس برمیان و آب صافی منتفع بسیخ حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیت باشد گو در مطالعه تکمل در جواهر
التفسیر بدان معانی ظفر تواند یافت والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را که اجابت کنند لِرَبِّهِمْ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت است
وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدای را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ
و مانند اینها همه دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی بآن مقدار که نقود و انعام و امتعه دنیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آن را
تا از عذاب برهند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد نصف
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه است دوزخ أَفَمَن يَعْلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنزِلَ آنکه فرو فرستاده شد إِلَيْكَ بسوی تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست است یعنی
حمزه بن عبد المطلب رض كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچون کسی است که نابینا است بدل و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند میپذیرند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمیشکنند آن
پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَن يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی
میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ و خوف میکنند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی روز حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر
کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا و یا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه وَأَنفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکوی بدی را یعنی در عوض بدی
نیکوی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نموده و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السيئة تمحها
و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند در برابر آن که ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش * از صدف یاد گیر نکته حلم * هر که زد بر سرش گهر بخشش * أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند لَهُمْ مر ایشان راست عُقْبَى الدَّارِ سر انجام نیکو یعنی جزای
عمل در دنیا و در عاقبت و آن چیست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها پاینده که همیشه در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَن صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ
آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ و فرشتگان در آیند عَلَيْهِم بر ایشان مِّن كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای
منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بشارت است بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ
بآنچه صبر کردید در فوت القلوب آورده که شکیبائی در فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه ص بلال را گفت چنان کن که
که فقیر بخدای رسی مصرع کاینجا فقر از همه مقبول تر فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیک است سر انجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللَّهِ
پیمان خدا را که ایشان گرفته اند مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ و آنانکه میبرند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است بآن چیز أَن
يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ
مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ و مر ایشان راست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که
میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر کسی که ارادت حکمت او اقتضا کند وَفَرِحُوا و شاد شدند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْآخِرَةِ
در جنب آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که زود بقا ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بروی آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ آیتی
از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستیکه خدای يُضِلُّ مَن يَشَاءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مر آنها را که اقتراح آیات کردند بعد از نظر در معجزات یا اگر خواهد با وجود مشهود
هزار آیه گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه نماید بسوی خود بی مشاهده آیه مَنْ أَنَابَ هر که باز گردد بتوبه و مانند آن کسانی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَتَطْمَئِنُّ و آرام مییابد قُلُوبُهُم ع ۹
دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدا یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است
و در فصول از ابن عیینه رح نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه ص است که دلهای مومنان بدو آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام
می یابد دلهای مومنان مجاهد رح فرمود که مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل عارفان بحقایق
اسماء حسنی و دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگانی خوش است مر ایشان را
وَحُسْنُ مَآبٍ و نیکوی بازگشت طوبی بشارت است بشادی و خوری و راحت و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و مشهور آن است که طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن در سرای حضرت

رسالت پناه و در پیچ عروه و تصرف باشد تا بی از طوبی بخورد و دو چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کذلک همچنین که رسل پیش از تو فرستادیم ارسلنک فرستادیم ترا فی امة در امتی قد خلت
بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک آن چیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون
و حال آنکه ایشان نمیگروند بالرحمن بخدای که رحمان نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون گفتند ایشان را که سجده کنید رحمان را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه علیه
و علی آله فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندانیم ما الرحمن قل هو ربی بگو ای محمد رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو نیست معبودی سزای پرستش نیست کر هو علیه
توکلت بر وی اعتماد کردم و کار خود بوی سپردم و مرا بر شما غالب ساخت والیه متاب و بسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی
که ترا متابعت کنیم بقرآن کوهها از حوالی مکه بردار تا زمین برما کشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پیدا آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا مدار ما
در باب تو با سخن گوید آیت آمد و لو ان قرآنا واگر کتابی بودی درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی او قطعت به
الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وی خواندندی او کلم به الموتی یا سخن آوردندی از تلاوت آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انذار
بل نه چنان است که کافران میگویند بقرآن تو یا بغیر آن تو باید که اینها واقع شود لله الامر جمیعا مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز دارد هرگاه که بخواهد این آیتها ظاهر
گرداند افلم ییاس الذین آمنوا آیا نومید نشوند آنها که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند ان لو یشاء الله اگر آنرا که خواهد خدای لهدی
الناس جمیعا هر آینه راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف گفته یاس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت باز بسته است ولا یزال الذین کفروا
و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم میرسد ایشان را بما صنعوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب قارعة عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده او تحل یا فرود آیی تو که محمدی قریبا
بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مر او کفار را که بشامت تکذیب حضرت علیه پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت علیه بحوالی ایشان رفته اموال
و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی تا وقتیکه بیاید وعد الله وعده خدای که موت است یا قیامت یا فتح مکه ان الله بدرستیکه
خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را پس ای تسلی آنحضرت علیه میگوید ولقد استهزئ و بدرستیکه استهزا کرده اند برسل به پیغمبران من قبلک پیش از تو چنانکه این
قوم در حق تو میکنند فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا آنانرا که نگرویدند و مددی ایشانرا بکذاشتم در راحت و تن آسانی ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا بالعقوبت ع ۱۰
فکیف کان عقاب پس چگونه بود عقاب من عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید و تهویل است افمن هو آیا هر کسیکه او باشد قائم علی کل نفس نگاهبان بر همه نفسی
یا دانا و بیننده بما کسبت بانچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کار همه کائنات برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و نا
توان است یعنی بتان وجعلوا و می سازند کافران لله مر خدای را شرکاء انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قل سموهم بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را با سما
و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آن است که حق راحی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگوئید و اطلاق هیچ یک
ازین اسما باصنام نمیتوان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدای را بما لا یعلم بانچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلوم است ام بظاهر
من القول یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند مکرهم
کید و مکر ایشان را وصدوا و باز داشته عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هرکه فرو گذارد خدای او را در ضلالت فما له من هاد پس نیست
او را توفیق دهنده که راه نماید لهم مر کافران راست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب ولعذاب الاخرة اشق و هر آینه عذاب
آنسرای سخت تر و دشوارتر است بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگاهدارنده که نگاهدارد و نا معذب نشوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو
خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تجری میرود و پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از
تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها دائم میوه آن بوستان دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وظلها و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایه دنیا بلکه ممدود باشد
و امام قشیری ره فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل ظلیل انس اند بیت سایه دولت او بر دو جهان جاوید است *
ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهای کار آنان است که پرهیزکاری کرده اند وعقبی الکافرین و عاقبت کار کافر
النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب را یعنی مومنان اهل کتاب چون عبدالله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که اهل
نجران و حبشه و یمن بودند یفرحون شادی میشوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرها کفر و ضلالت یعنی
کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کعب بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی از آنرا که مخالف

شرح حیث ایشان است قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو مر ایشان را که بجز این نیست که من مأمور شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستم خدای را بیگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده‌اید و عزیر و
مسیح را پسر خدای گرفتید إِلَيْهِ أَدْعُو بسوی خدای نه بغیر او ادعو میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان ایشان أَنزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشان را حفظ و فهم وی آسان باشد وَلَئِنِ
اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی تو أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت می‌کنند یا امانی یهود را که ترا رجوع بقبله خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بتو
مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت‌پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود دگر با روایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن
وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده‌اند که یهود تشنیع میکردند حضرت پیغمبر را و می‌گفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است همواره
بازدواج و امتزاج با زنان مشغول اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بانسوان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ ع ۱۱
پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و پیدا دادیم مر ایشان را أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَن يَأْتِيَ
بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بامر خدای یا به تقدیر او این جواب مشرکان است که بتحکم طلب معجزات میکردند می‌فرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتوانند آورد
مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابی است
نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ محو میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بحکم وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِندَهُ و نزدیک اوست
أُمُّ الْكِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از آنچه شده است و می‌شود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته‌اند که محو کند از دیوان حفظه هیچ
هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه و بره آنچه از بنده صادر شود و از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه
قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد و یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت
زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را اعلام دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد خلق و
شقاوت و سعادت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتاب است غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد و ابو الدرداء
رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلعم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچکس بدان نظر نمی‌کند هرچه خواهد از و محو کند و هرچه خواهد در وی ثبت کند
در مفصلی آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار سلمی هم از محمد رازی ره نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد
از شهود ربوبیت و لوازم آن و در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف بیم می‌برد و امان می‌نهد شک می‌برد و یقین می‌آرد و بخل محو میکند و جود ثابت می‌سازد حرص می‌برد و قناعت می‌آرد و حسد می‌برد و شفقت می‌نهد از
دل راجی اعتبار می‌برد و تسلیم می‌نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات می‌کند از دل محب رسوم انسانیت می‌سترد و نعوت ربانیت می‌نهد امام قشیری ره فرموده که محو حظوظ
نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می‌نماید یا شهود خلق می‌برد و شهود حق می‌آرد یا آثار بشریت محو می‌کند و انوار احدیت ثابت می‌سازد از آن بنده می‌کاهد و از آن خود می
افزاید تا چنانچه باول خود بود در آخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از این مرد
می‌کاست و از آن قوم می‌افزود تا با آخر همان شد که با اول بود رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست * پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست * در عالم غیب خانه داشته‌ایم * رفتیم بدان خانه
که سر منزل ماست * وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده کرده‌ایم کافران را از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و حساب و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند اهل مکه و نمی‌دانند أَنَّا
نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستیکه ما می‌آییم یعنی فرمان ما می‌آید بزمین کفار نَنقُصُهَا می‌کاهیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می‌کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان
در می‌آریم و میگویند این سخن راجع است بیهود حق سبحانه فرمود که باز میزنیم ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان
اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز گرداننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و او زود شمار است یعنی
بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بوده
با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد
وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان که یا روسای یهود که تو محمد نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است

شَهِيداً گواه بینی وَبَيْنَكُمْ میان من و شما بآنکه من پیغامبرم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علمای
۱۴ ع و آن مومنان اند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است یا علم توریت و آن عبدالله بن سلام است و اخوان او رضی الله عنهم اجمعین سورة ابراهیم اثنا و خمسون آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
الٓرٰ قصه در شرح تاویلات از امام ماتریدی رح مذکور است که حروف مقطعه ابتلا است مر تصدیق مومن و تکذیب کافران را و خدای بندگان را بهرچه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسمای
قرآن اند و برین تقدیر توان گفت که الر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابی است که فرستادیم آن را إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت
تدبیر بنور شهود تقدیر و شیخ گوید که از ظلمات خلیقت بنور تجلی ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استتار صفات بنور وحدت
ذات و حقیقت آن است که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرات باطن پرتو
افکند و سالک از درد از مزاحمت غیر او باز رهد تا نه بوجود خویش شعور باشد و نه عدم شعور بوجود نیز داند رباعی یارب بدری کن ز خودی خود برهیم و ز بیم برآیم و از بدی خود برهیم در مستی
خود مرا از خود بخودی دکن تا از خودی و بخودی خود برهیم * گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی
و براه راست برسانی و ازین است که میگوید إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنائی یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده و آن راه دین اسلام است
صفت عزیز و حمید مفسر است اللَّهِ الَّذِي معبود بحق آنکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ
لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت مر ناگروندگان بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرا وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن
وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً و می طلبند برای راه حق کجی یعنی میگویند این راه کج است بمنزل مقصود نمیرسد أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی اند دور
از حق بعید فی الحقیقة صفت ضال است و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حال است که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که محمد
آورد عربی است آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث
بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان
فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه صلعم است چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل آن را با پیغمبر هر قومی برای فهم قومی ترجمه
کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم و در کتاب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسیکه گوید پیغمبر که مبعوث
باهم مختلفه است بالسنه که چرا کتب بعدد السنه ایشان فرود نیامدی گفته اند که اختلاف السنه موجب اختلاف کلام است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشان
و حرمان از علوم مستنبطه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت فَيُضِلُّ اللَّهُ پس گمراه گرداند خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد و ناگرویده سوی
وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر حکم خود الْحَكِيمُ راست کار که اضلال و هدایت او بروجه حکمت است وَ
لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و هر آئینه فرستادیم موسی ع را بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم أَنْ أَخْرِجْ که بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی
اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت إِلَى النُّورِ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَكِّرْهُمْ
و پند ده ایشان را بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهای که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَلِكَ
هر آئینه در آنچه یاد کردیم لَآيَاتٍ هر آئینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده بر بلا شَكُورٍ و شکر گوینده بر آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن آنرا که گفت موسی
لِقَوْمِهِ مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاكُمْ چون برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای ناشایسته رسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ و میکشتند
أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ و زنده می گذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را تا
خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَلِكُمْ و دران محنت و شدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ
بزرگ و بی نهایت وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آئینه
افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمائید بدانید إِنَّ عَذَابِي هر آئینه عذاب من لَشَدِيدٌ هر آئینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت

بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بران
شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گویید با لاترم بدرجه قربت و شکر آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام
معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی المعنوی ابیات شکر نعمت نعمتت افزون کند * کفر نعمت از کفت بیرون کند * چون کند * شکر باشد دفع علتهای
دل * سود دارد شاکر از سودای دل * وقال موسى و گفت موسی که ای گروه من ان تكفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما ومن في الارض جميعا و هر که هست در
زمین همه ایشان از پری و آدمی فان الله لغني پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حميد ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق لذ
والسنه جميع اشیا بتسبیح و تحمید او جاری بیت بذکرش جمله موجودات گویا * همه او را از روی شوق جویا * الم ياتكم آیا نیامد شما تتمه کلام موسی است یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید که آیا نیامد شما یعنی آمد بشما نبؤا الذين من قبلكم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح و عاد و قبیله عاد و ثمود و قوم ثمود
والذين من بعدهم و آنانکه بعد از ایشان بودند لا يعلمهم نمیداند عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای در میان آورده که خدای بسیار امم از عرب و عجم هلاک
کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن گذشته و از احوال آن قرون
هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جاءتهم آوردند بپیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان بالبينت بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ايديهم
پس باز گردانیدند دستهای خود را في افواههم در دهنهای خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن
نهادند که خاموش باشید و گفته اند که ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن نگویید وقالوا انا كفرنا و گفتند که ما کافر شده ایم بما ارسلتم به بآنچه شما فرستاده شده اید
بزعم خود وانا لفي شك و بدرستیکه ما در شکیم مما تدعوننا اليه از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مريب شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک
رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را بچه دعوت میکنیم افي الله شك آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه
از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموت والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمین است يدعوكم ليغفر لكم میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را
ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد من ذنوبكم بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده ويؤخركم و باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الى اجل مسمى
تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما
از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید بنبوت از میان ما تريدون میخواهید ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما كان يعبد از آنچه بودند که می پرستیدند اباؤنا پدران
ما از اصنام فاتونا بسلطن پس بیارید بما حجتی مبين روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند و اعتبار نمی نمودند و از
روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلكم مگر بشری
مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم ولكن الله يمن و لیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت على من يشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان
خود وما كان لنا و نیست ما را و نمی توانیم ان ناتيكم بسلطن آنکه بیاریم بر شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی از پیش خود بخواه
خدای تعالی کاری نمی توانیم کرد و مهمی نمی توانیم ساخت قطعه ناتوانی و عجز لازم ماست * قدرت و اختیار از ان خداست * کار ما را بحکم راست کند * او توانا است هر چه خواست کند
وعلى الله و بر خدای فليتوكل المؤمنون باید که توکل کنند گرویدگان وما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوكل در آنکه توکل نکنیم على الله بر خدای وقد هدانا و حال آنکه راه نمود ما را سبلنا
براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست ولنصبرن و بخدای که صبر خواهیم کرد على ما اذيتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و نسبت
وعلى الله و بر خدای فليتوكل المتوكلون باید که ثابت باشند توکل متوکلان وقال الذين كفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنكم هر آینه بیرون کنیم
شما را من ارضنا از زمین و دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما في ملتنا در کیش ما مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از ان قوم فاوحى اليهم پس وحی کرد
به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلكن الظلمين هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را ولنسكننكم الارض و هر آینه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان
من بعدهم پس از هلاک ایشان ذلك این امر مقرر و این وعده راست است لمن خاف برای کسیکه بترسد مقامي از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقف که حکم میکنم برپا کنند
باز دارند وخاف وعيد و برای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم می طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب
حکم کردند یعنی گفتند بکدام از ما بر باطل است عذاب فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی كل جبار هر گردنکشی عنيد ستیزنده با حق یا معرض
از اطاعت او من ورائه جهنم از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود در ان وجه که او را در ان افکنند ويسقى و بیاشامند من ماء صديد از آبی که مختلط به زرداب و خون است

و گویند ای شل صدید یتجرعه بتکلیف ویرا بی تمام جرعه جرعه میخورد آنرا و لا یکاد یسیغه و نمیتواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی و یأتیه الموت و می آید بدو اسباب مرگ من کل مکان از هر جای
یا از هر جایی از اعضای تن تا انگشتان از بیخ موها و انگشتها و ما هو بمیت و نیست او مرده یعنی نمیرد تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه فرو رود تا باز زنده
ماند بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی میان مرگ و زندگی بمانند و من ورائه و در پس او است یا با وجود چنین سختی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ
مثل الذین کفروا اما آنچه بر تو خوانده می شود صفت اعمال آنان است که کافر شدند بربهم به آفریدگار خود و صفت او این است که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت به
خاکستر است که سخت کند بر او الریح باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن نهایت مبالغه باشد فهمش معنی آنست که اعمالهای
کافران که در صورت خیری باید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت بر وی وزد و همه ذرات او را در اطراف پراگنده سازد و هیچکس جمع آن
قادر نتواند بود و اثر نفع بکفر و حبطین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از آنچه کسب کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز چه همه حبطه شده باشند و هباء منثورا
گشته و متعلق اثری از ثواب آن پیدا نی ذلک آن پندار ایشان که یاد کرده ایم هو الضلل البعید او گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی
ان الله آنرا که خدای خلق السموت والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق بر وجهی که حق است که در آفرینش ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و یأت بخلق
جدید و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشند و ما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد
بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود + پیش قدرت جملگی یکسان بود + و برزوا و ظاهر شوند آورد بصیغه ماضی جهت تحقق
وقوع است و اگر مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرهای خود لله برای امر خدای و محاسبه او جمیعا همه مردمان از کفار و مومنان فقال الضعفؤا پس گویند عاجزان از
اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا مر آنانرا که تکبر کرده اند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کرده باشند ایشانرا گویند انا کنا بدرستیکه بودیم ما لکم تبعا مر شما را
پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم
متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بر دارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای ما را بنمودی راه نجات از عذاب
لهدینکم هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت بدین درگاه مردود و ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق بجزع و فزع کنیم
شاید که درین باب گشایش و راه خلاصی یابند پس پانصد سال خروش کنند و سود ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند
مژده نجات نرسد پس گویند سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا اگر بجزع و فزع نمائیم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص ع ١٠
هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ و قال الشیطن و گوید دیو لما قضی الامر آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی فصل کرده باشد که اهل
بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجموع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند و ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید یا اشقیاء الانس ای ملامت کنندگان
من ان الله وعدکم بدرستیکه وعده داد خدا شما را وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود و وعدتکم و من وعده داده بودم شما را وعده بد و دروغ که
نه قیامت هست و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس من وعده که داده بودم شما را تبیین خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ
گفته بودم و ما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطن هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را
بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تامل نه نمودید در عواقب امور خود فلا تلوموني پس ملامت مکنید بمجرد وسوسه
که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند و لوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود را
که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطن نشنودید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب و ما انتم بمصرخی و شما نیز
نیستید رهاننده و فریادرس انی کفرت بدرستیکه من امروز کافر شدم بما اشرکتمون بانچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش از این در دنیا یعنی بیزار
شدم از شرک شما ان الظلمین بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام و ادخل الذین امنوا و در آورده شوند آنانکه
گرویده اند بما جاء من عند الله و عملوا الصلحت و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جنت تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها خلدین
فیها در حالتیکه جاوید در آن باشند و در آرنده مومنان به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار
ایشان تحیتهم تحیت ملائک بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان یک دیگر را سلم سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب است میفرماید
که ندیدی و ندانستی ای بیننده بینا و دانا که برای تفهیم مومنان کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و گردانید کلمة طیبة کلمه پاکیزه را کلمه توحید یا دعوت باسلام

كشجرة طيبة مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره‌ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین استوار و محکم وفرعها و شاخ آن فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه
خود را کل حین در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر کرده درخت خرما باشد گفته‌اند حین شش ماه است از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی در این مدت از بعد
در طلب و ثمر نفع میدهد باذن ربها باراده و تکوین آفریننده خود و یضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که
ایشان دریابند زیرا که تمثیل بتصویر معانی است در آینه افهام نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس ومثل کلمة خبیثة و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام
کشجرة خبیثة مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خباثت ذکر است اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده شده من
فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا **ابیات** نه بیخی کزان باشد او را مدار * نه شاخی که گردد
بدان سایه دار * گیاهی است افتاده بر روی خاک * پریشان و بی حاصل و خارناک * حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب
اعلی علیین مرتفع و ثواب او را در هر زمان بدو واصل به درخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر
و عبادت اصنام را که دل کافر معتقد آنست بعدم صحت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی که نیز بمقصد قبول رسد از و صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتبار
قطعه نهال سایه وری شرع میوه دارد * چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست * درخت زندقه شاخی است خشک و بی سایه * که پیش هیچ کس از هیچ اعتباری نیست یثبت الله ثابت میگرداند
خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورند در استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته‌اند قول
ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بر آن ثابت میدارد مؤمنان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبور ورزند و از جاده مستقیم توحید بلغزند
چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیاء و گویند ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بکلمه باشد و فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در
سرای که منزل اول است از منازل آخرت یا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال و یضل الله الظالمین و فرو گذارد
خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر و یفعل الله و میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی الم تر آیا ندیدی ۱۶ ع
نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمت الله کفرا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در
نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر در دست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و نعمت
وجود حضرت رسالت پناه را مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه را از مکه بیرون کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار
و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنو مغیره
و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ
است یصلونها در آیند بدان و بئس القرار و بد قرارگاهی است دوزخ و جعلوا و فرا گرفتند لله برای خدای اندادا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه
که ایشان را آلهه نام نهادند لیضلوا تا گمراه کنند مردمان را عن سبیله از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا بگو برخوردار شوید بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر بعبادت بتان
امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستیکه بازگشت شما الی النار بآتش دوزخ است قل بگو ای محمد یعنی امر کن لعبادی الذین
آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بدین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید یقیموا الصلوة تا ایشان بامر تو نماز گذارند و ینفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا
دادیم با ایشان سرا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع است و علانیة و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد تحقیق سخن آنکه بندگان مرا بگو تا
نماز گزارند و زکوة بدهند من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزیکه در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر چیزی خرید که بدان تدارک تقصیر تواند نمود و لا خلال
و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع توانند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی خلق آنست که بیافرید
السموات والارض آسمان و زمین را و انزل من السماء ماء و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوه‌ها
رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر تا میرود در دریا بامره بفرمان او هر جا که میخواهید
و سخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما و سخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و استفادت شما
آفتاب و ماه را دائبین در حالتیکه مستمرند در سیر آن خود یا جهد و تعب در سیر آن و آثار نجوم میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند و سخر لکم اللیل والنهار و رام گردانید
برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگر بهر کسب معیشت و آتاکم و بداد شما را من کل ما سألتموه از هر چه خواستید و از هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج

اید شمابود خواسته وناخواسته شما ارزانی داشت وَاِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدارا که بفضل وکرم بی نهایت بشما داده لَا تُحْصُوْهَا شمار نتوانید کرد آن را و
طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق وخلق اوست ودر نقش اللام حصر صفات کمال و شرح انوار
جلال وجمال آنحضرت ازحیز تصور وتخیل بیرون واز اندازه تفکر و تأمل فزون است شعر بر ذروه معارج قدر رفیع تو ٭ نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد ٭ اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُوْمٌ
۱۷ ع ستمکارست کَفَّارٌ ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل است وکفران آن میورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع میکند وشکایت نماید کفارست که در نعمت بخیل
میورزد ودر خیر کست بدو وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ ویاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من گردان هٰذَا الْبَلَدَ این شهر که را اٰمِنًا ایمن از مکاره ومخاوف وَاجْنُبْنِیْ
و دور گردان مرا وَبَنِیَّ و فرزندان مرا اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل ببرکت دعای خلیل الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشان را
سنگی بود آن را دوازده مرام نهاده گرد آن گردیدندی وگفتندی خانه کعبه از حجر است پس ما هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد واین قول غریب است ومخالفت جمهور چه پیش قریش از نسل اسماعیل
بوده بت پرستی ایشان مشهور است رَبِّ اِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستیکه بتان اَضْلَلْنَ گمراه کردند کَثِیْرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِّنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِیْ
پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَاِنَّهٗ مِنِّیْ پس او از من است یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِیْ وهر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه توئی آمرزنده
رَّحِیْمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را ورحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنِّیْٓ اَسْكَنْتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بعضی
از فرزندان خود را مراد اسماعیل است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد وابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره ولیسر
او را ببری بموضعی که در روی آب و آبادانی نباشد خلیل منتال شد جبرئیل وحی آورد که هرچه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم بر براق نشسته وهاجره وابراهیم را سوار کرده باندک زمانی از
شام بزمین حرم آمد ودر وادی که ایشان را بی انیسی ورفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینان را ساکن ساختم بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ بر ودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که
در او کشت وکار توان کرد عِنْدَ بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در صید وقتال یا حرام است نهادن او ونعرض بدو مراد موضع خانه است که در زمان آدم
بوده واگر نه بوقت دعای ابراهیم خانه نبوده پس بکرار اند فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن کردانیدم لِیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا
آرند فَاجْعَلْ پس بگردان اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را که شوق ومحبت تَهْوِیْٓ اِلَیْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را استجابت فرمود و بعد
از رفتن خلیل الله باندک زمانی چشمه زمزم برکت جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد وقبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند وروز بروز شوق مردم بدان خانه در تزاید است محققان
بر آنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس وهند وروم وترک ویهود ونصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد
کز دل بر عالم اید ٭ وانکس که بران چنان جمال است ٭ عاشق نشود وبال باشد ٭ و دیگر حضرت ابراهیم دعا فرمود که وَارْزُقْهُمْ وروزی ده اهل این بلده را مِّنَ الثَّمَرٰتِ از میوها لَعَلَّهُمْ
یَشْكُرُوْنَ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا می شود ودر تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه
وصیفیه وخریفیه وشتویه در یک روز بمکه توان یافت وچون کثرت دعا دلیل تضرع ونیاز است دیگر بار فرمود رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستیکه توی دانی مَا نُخْفِیْ آنچه نهان می کنیم
وَمَا نُعْلِنُ وآنچه آشکارا می سازیم یعنی نهان ما آشکارا تو میدانی وَمَا یَخْفٰی وپوشیده نیست عَلَی اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بر خدای از هیچ چیز فِی الْاَرْضِ در زمین وَلَا فِی السَّمَآءِ ونه
در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی ونسبت آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا وآنچه پنهان است ٭ همه یاد انش تو یکسانست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ ثنا وستایش آن
خدای را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِیْ بخشید وعطا کرد مرا عَلَی الْكِبَرِ در سن پیری وبزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم ونا امید از فرزندان بمن بخشید دو فرزند اِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ اسمعیل را
در شصت وچهار سالگی یا در نود ونه سالگی واسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه پروردگار من لَسَمِیْعُ الدُّعَآءِ هر آئینه شنونده واجابت کننده
دعاست ودرین کلمات اشعار است بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته اند رَبِّ اجْعَلْنِیْ ای آفریننده من مرا گردان مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ بپای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ و فرزندان مرا نیز مواظبت
سازنده بنماز از ابن عباس رض منقول است که همه اولاد ابراهیم علیه السلام بر فطرت بوده وخواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ وقبول کن دعای مرا یعنی اجابت کن
دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا چون گمان آن بود که دعای غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده وهنوز یاس از ایمان نداشته وبعضی گفته اند
۱۸ ع مراد از والدین آدم وحوا علیهما السلام است وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ ومیامرز مومنان را یعنی هر که بتو آید مومن یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَابُ روزی که قائم شود حساب خلایق ابن عباس رض فرموده که مراد
مومنان اند از امت محمد رسول الله علیه السلام وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ ومپندار ای محمد خدا را غَافِلًا بی خبر عَمَّا یَعْمَلُ الظّٰلِمُوْنَ از آنچه می کنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از
غافلی که متوجه ایشان است چه این بی شبه بدیشان خواهد رسید واصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت علیه السلام است ومراد غیر اوست اِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ
جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را لِیَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِیْهِ الْاَبْصَارُ در آن دیدها از مشاهده احوال مُهْطِعِیْنَ در حالتیکه خداوندان این دیدها

شاخته نگران باشند بسوی منزلی که ایشان را بعرصه محشر خوانند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرهای خود را بالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ بازنمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره بود و بازمانده
برهم نیاید که سو نگرند و خود را نبینند وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ
الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا بازپس دار یعنی عذاب
ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آن کسی را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگان را
أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند می خوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد
شما را هیچ زوالی مراد آن است که می گفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم
کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا
لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ و نزدیک خدای است
مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از آن مکر کوهها جبال مثل احکام
شریعت حضرت پیغمبر علیه السلام است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است زایل گردانند و این محال است هست یاد مکر ایشان که بعضی گویند
کوه را بردن از جای در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم
که او را از آتش رها بیند من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن بآسمان میسر نشود نمرود تا شنید بفرمود تا صرحی بساختند که
سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید بروز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل بر قم ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی القصه
چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم که مناره مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند
صندوقی چهارگوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وی راست کرد و بر چهار طرف چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار
بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بربستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند
بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را همچنان حال دید که بر زمین می دید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاید و بنگرد تا چه می بیند آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب
چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بگشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نشود نمرود بترسید
نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از آنجه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ
اللَّهَ پس مپندار خدا را مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسول علیهم السلام را فرموده آنجا که گفت انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی خلاف
نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب است ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینه اولیا از اعدا يَوْمَ تُبَدَّلُ
الْأَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها بدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل الارض تسویه جبال است و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس
و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمین را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رضه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را بآسمانی از زر
قول ابن مسعود رضه آن است که روز قیامت برآرند زمینی را از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گنه کاران یعنی مشرکان را يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته و جمع کرده بسبب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته
هر یکی را با دیوی که موسوس او بوده فِي الْأَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل
که می پزند و بر شتر گرگین طلا می کنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند و گفته
اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد
و بپوشد روهای ایشان را آتش یعنی در آن بپیچد لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است ببرزوا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است مر بندگان را زیرا که حسابی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هَٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایت است مردمان را تا پند داده
شوند وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و تا بیم کرده شوند بدان وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرت که در وی مذکور است أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ آنکه اوست خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ و تا پند گیرند أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان خردها و بازایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی سوره الحجر تسع و تسعون آیه مکیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الٓر علما در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن بحث نکنند

ع ۱

سلوک سبیل حیرات بحث در ینابیع آورده که عمر فاروق رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرمود که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی گویند
هر حرفی اشارت باسمی است چنانچه در الر الف اشارت است باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسید تلک این آیتها که می آید آیات
الکتب آیتهای سوره است و قرآن مبین و آیتهای قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر یکی دلالت بر معنی دارد و تنکیر
قرآن بجهت تعظیم است ربما ای بسا وقت یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه نگرویده اند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد
بوقت نصرت بر مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتیکه عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند
و دانند که خروج ایشان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهدید و تحقیر است یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند
و یتمتعوا و برخورداری یابند از مال و منافع آن و یلههم الامل و مشغول گرداند ایشان را آرزو یعنی طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف
یعلمون پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و کفار خود را و ما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی را الا و لها مگر آنکه هر هلاک ایشان را کتب معلوم زمانی
مقدر بوده و نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود ما تسبق پیشی نگیرند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را و ما یستاخرون و باز پس
نمانند از آن یعنی هلاک نشوند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آن کسیکه فرود آمده است علیه الذکر بر وی قرآن انک
لمجنون هر آینه تو دیوانه که ما را از تقلید منع میکنی و اینکه این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لو ما تاتینا و دیگر گفتند چرا
نمی آری بالملئکة فرشتگان را بگواهی رسالت خود ان کنت اگر هستی تو من الصدقین از راستگویان در دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی
دهند برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که ما ننزل الملئکة فرود نیاریم فرشتگان را و حفص بصیغه متکلم و نصب ملئکه میخواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا
بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی تواند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس ببینند و ما کانوا اذا و نباشند آن
هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داده گان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستیکه ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مؤمنان است
و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است و انا له لحفظون و بدرستیکه ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که درو چیزی از باطل بیفزاید
یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار اویم از تطرق خلل بدو یا نگهدار اویم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت پناه است یعنی نگهبان اویم از مضرت اعادی نظم اگر جمله
جهانم خصم گردند × نترسم چون نگهبان تو باشی × ز شادی در همه عالم نگنجم × اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی × و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو فی شیع
الاولین در گروهای پیشینیان و ما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا به مگر بودند که از روی کبر و عناد بان پیغمبر یستهزءون استهزا
می کردند چنانچه این معاندان بتو نیز میکنند مراد تسلیه حضرت رسالت پناه است یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده کذلک همچنانکه در
آوردیم استهزای انبیا را در دلهای مکذبان پیشین نسلکه در می آریم همان را فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن و
قد خلت و بدرستیکه گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب
پیغمبر خود نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که و لو فتحنا علیهم و اگر بگشائیم برین مقترحان بابا من
السماء فظلوا دری از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون در آن در شده بالا میروند و از آن در نیز برمی آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد
و تشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته اند ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت
کار را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده گانیم یعنی محمد علیه السلام ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می گفتند و یقولوا
سحر مستمر و لقد جعلنا و بدرستیکه آفریدیم و پدید آوردیم فی السماء بروجا در آسمان برجها دوازده گانه را با هیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر و زینها و بیاراستیم
آنرا بصورتها یا آسمان را به نیرین و سایر کواکب للنظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند و حفظنها و نگهداشتیم آسمان را
من کل شیطن رجیم از هر دیوی رانده تا نتوانند که بر آن صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع لیکن هر دیو که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد از آن
سخنی بسمع یعنی چیزی از فرشتگان بشنود فاتبعه پس از پی در آید او را و ببرد و بسوزد شهاب مبین ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس رضی منقول است که از
زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی علیه السلام دیوان بر آسمانها می رفتند و از ملائکه از اخبار لوح محفوظ درس می شنودند بر آن اطلاع داشته سخنان می ربودند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان
می گفتند چون روح الله علیه السلام متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان می رفتند چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه السلام دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و

ع

لکره

بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت مهی برآمد و از تیرگی بشکست گلی شکفت و بیابی خار آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی
آب از زیر خانه کعبه یعنی از طینی که در آن مکان بنای کعبه بود وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم و پیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههای سر افراخته پای بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت ازلی علت است یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزها
نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و بساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوست از مطاعم و ملابس وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ
و هم برای شما ساختیم آن را که نیستید شما مر او را بِرَازِقِينَ روزی دهندگان یعنی خدام و ممالیک و گفته اند انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد
إِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزَائِنُهُ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را
باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمی فرستیم آن را إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیادت بران
باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستان یعنی بچه آرندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً
آبی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن وَمَا أَنْتُمْ لَهُ و نیستید شما مر آن آب فرستاده را بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان
در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی ره در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدا را خزینه دار یعنی خزاین او بدست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست
وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي و بدرستیکه ما زنده میگردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات دران وَنُمِيتُ و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از آن در لطایف قشیری ره مذکور است که زندگی میدهیم دلها
را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در بار مجاهده یا زنده می سازیم بموافقت طاعات مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق ره فرموده که احیا قلوب اولیا میکنیم بانوار
لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان می نمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بتجلی و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و مائیم وارثان یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی
را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد یعنی در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ و بدرستی میدانیم پیشی گیرندگان را منکم
از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستیکه ما میدانیم واپس افتادگان را از آن یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که در میان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم ع
تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد ع را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد
یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از ینها در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه ع نماز میگذارد و در صف نساء بعضی از جماعتیان در صفها
پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و برمن پوشیده نیست وَإِنَّ
رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه او راست کارست عَلِيمٌ دانای نهان و آشکارا
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم ع مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِنْ حَمَإٍ و آن گل کاین بود
از گل سیاه مَسْنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تگ حوض و جوی می باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک
باراند تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس او را باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریان است
بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفرینش انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ابن مسعود رض فرموده که سموم یک جزو
است از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار تو فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام
بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که این است مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای معصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در دمم در وی
مِنْ رُوحِي از روحی که آفریده من است و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان
بتمام یکبار إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم ع را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ
چیست ترا و غرض تو چه بوده أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده او را
مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا از زبان بر جسمانی
کثیف را ابلیس نظر بظاهر آدم ع داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است قطعه گنجی است درین خانه که در کون نگنجد این گنج خراب آن بجی
این گنج نهان است + فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت سلطان زمین است و سلیمان زمان است + قَالَ گفت خدا مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم ع فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از آسمان
یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از مرتبه که داشتی یا از صورت ملکی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر تو است دوری از رحمت إِلَى

الدّین تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قال ربّ گفت ابلیس ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون
تا روزیکه برانگیخته شوند مردم و غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قال گفت فانّک پس بدرستیکه تو من المنظرین از مهلت دادگانی الی
یوم الوقت المعلوم تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال
خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد تا آنگه برانگیخته شود قال ربّ گفت ابلیس ای آفریدگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو مرا لازیّننّ لهم هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه
را فی الارض در زمین دنیا که دار غرور است در عرائس آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزّتک لاغوینّهم و یکی بفعل که فبما اغویتنی و فقها فرق کرده
اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال این یمین نیست و اصح آنست
که ایمان مبنی بر عرف باشد هرچه بعرف مردمان آنرا سوگند میگویند یمین است و الّا لا و برخی بر آنند که با در بما اغویتنی بای سببیت یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان
و لاغوینّهم اجمعین و هر آینه ایشان را گمراهی دهم الّا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان
اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در یافتن صراط راهی است که حق است علیّ بر من رعایت آن مستقیم راست است یعنی کجی ندارد و رونده را بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است
یعنی اخلاص راهیست بسوی من انّ عبادی بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و اضلال الّا من اتّبعک مگر کسی
که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد و انّ جهنّم و بدرستیکه دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو اجمعین همه ایشان
لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت در است لکلّ باب مر هر دری را منهم از گمراهان جزء مقسوم بهره است قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقی قومی مقرر
و معین شده جهنم جای گنهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمه ماوای جهودان است سعیر از آن صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکان است هاویه که درک اسفل گویند
مقر منافقان است امام ابو منصور ماتریدی در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقات است و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقهٔ اولی مقر دهریّه است
دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیوم از آن براهمه که مطلق منکر رسالت اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد
درهای او هفت در است حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در تبصره مذکور است که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفتگانهٔ آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن
و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده می شود بگناهی که لایق آن موضع است و هر عضوی را از آن مورد طریق گردانیده اند نظم هفت در در دوزخ اند در تن تو به ساخته نفس شان در در
در بند بین که در دست تست قفل آن در بند و در هشت محکم اند رسید انّ المتّقین بدرستیکه پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فی جنّات در بوستانها و عیون و چشمها اند یعنی در باغها
که در آن چشمها روان بود از شیر و خمر و عسل آن ادخلوها گویند فرشتگان متقیان را که در آئید بدین بوستانها بسلام آمنین مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالیکه
ایمن باشند از زوال نعمت و نزعنا و بیرون کنیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غلّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی منقول است که
گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا در آیند در بهشت در حالیکه همچون برادران
باشند مر یکدیگر را در مهر و دوستی علی سرر بر تختها برادران نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر متقابلین رو بها بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نبینند چه هر جا که میروند
و روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد و پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لا یمسّهم نمیرسد ایشان را فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آنجا تنعم و راحت
است و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم از باب بنی شیبه
بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که می خندیدند فرمود که ما لی اریکم تضحکون چیست مرا که شما را خندان می بینم صحابه رض را رایحهٔ عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت
در گذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل امین آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید میسازی نبّئ عبادی خبر ده بندگان مرا انّی انا الغفور که منم آمرزنده
ام کسی که آمرزش طلبد الرحیم بخشاینده ام بر کسیکه توبه کند و انّ عذابی و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است هو العذاب الالیم عذاب الم دهنده
است در فتاوی محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب عقوبت ترجیح وعده و لطف است و تاکید صفت عقوبت گرچه جرم من از عدد بیش است
سبقت رحمتی از آن بیش است بیت چه عجب گر عذاب ننماید * هرگنه پیشگان ببخشاید و نبّئهم و خبر ده بندگان مرا عن ضیف ابراهیم از مهمانان ابراهیم ع یعنی آن سیزده فرشته
یا هشت یا ده وارد که ببشارت ابراهیم ع و هلاک قوم لوط ع آمده بودند و نزول کردند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر وی فقالوا سلاما پس گفتند سلام کنیم بر تو سلام کردنی قال گفت
ابراهیم ع انّا منکم وجلون بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه بطعام وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قالوا لا توجل
گفتند مترس انّا نبشّرک بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا بغلام بپسری اسحاق نام علیم دانا یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشّرتمونی گفت آیا

بشارت میدهید مرا علی ان مسنی الکبر بعد از انکه رسیده است مرا بزرگسالی متعجب شد از انکه پیر بزرگسال را پسر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست این صورت دهد و گیرد فبم
پس بچه نوع وچگونه تبشرون مژده میدهید مرا قالوا بشرناک بالحق گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی بی شک و بی شبهه فلا تکن پس مباش من القانطین از نا امیدان
یعنی بدین مژده امیدوار باش که الله قادر است بر خلق بشر بی ابوین پس بر آنکه ترا آمدست براخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقره قال گفت ابراهیم من ما امید نشده‌ام از رحمت پروردگار و من یقنط
و کیست که نومید شود من رحمة ربه از بخشش پروردگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریقت معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم [illegible]
بسیار دید تامل فرمود که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قال فما خطبکم گفت پس چیست کار شما ایها المرسلون ای فرستادگان
و کلام میرود قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستیکه ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی گروه گناهکاران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط لیکن آل لوط یعنی خاندان او
انا لمنجوهم بدرستیکه ما نجات دهنده‌ایم ایشان را اجمعین همه الا امرأته مگر زن او را قدرنا قصد کرده‌ایم آن را که آن زن لمن الغابرین از بازماندگان باشد
ع در شهرستانها برای عذاب ملائکه تقدیر را بخود باز فعل اسند ازجهت قرب واختصاص تواند بود فلما جاء پس آن هنگام که آمدند آل لوط بنجا نواده لوط المرسلون فرستادگان
فرستاده شده قال گفت لوط انکم بدرستیکه شما قوم منکرون گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسم شما را قالوا بل جئناک گفتند ما بیگانه نه‌ایم بلکه آمده‌ایم بتو بما کانوا
بآن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه یمترون در آن چیز که شک میکردند یعنی آورده‌ایم بعذابیکه ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند و اتیناک
بالحق و آورده‌ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است و انا لصادقون و بدرستیکه ما راست گوئیم در این خبر فاسر باهلک پس ببر بیرون از این شهر اهل خود را بقطع
من اللیل در پاره از شب که بگذرد واتبع ادبارهم و تو نیز برو از پس ایشان ماشما کسی ایشان را در رفتن و لا یلتفت و باید که باز پس ننگرد منکم احد از شما یکی تا هول
عذاب نبیند و امضوا و بروید حیث تؤمرون از انجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صعوده که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد و قضینا و حکم کرده
ایم ما یا وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیرش این است ان دابر هؤلاء بدرستیکه بنیاد این گروه مقطوع بریده و برکنده است مصبحین
در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر است که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل
المدینه و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط یستبشرون مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان قال گفت لوط ان هؤلاء ضیفی بدرستیکه
این گروه مهمانان من اند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان واتقوا الله و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه ولا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش
مهمانان قالوا اولم ننهک گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی گفت
اینک اینها دختران من اند یعنی زنان قوم چه هر نبی مرامت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود را ایشان دهیم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید شما فاعلین کنندگان آنچیز را که میگویم
لعمرک بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستیکه بودند قوم لوط لفی سکرتهم که در گمراهی خود یعمهون سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات آمده
آورده که خدای بهره خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسید که جز بخدای سوگند خورد در تبیان از ابن عباس نقل میکند که خدا انبیا فرید [illegible] گرامی تر از حضرت پیغمبر
و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او و سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات حضرت زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود لعمرک چون نبی از هستی
خود رسته یافت فرق پاکش از لعمرک تاج یافت و چون دانست از حق زندگی در نیدگی شد لعمرک جلوه آن زندگی آورده اند که لوط اهل خود را بیرون برد جبرئیل وقت صبح بود که
بال بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را بانگ اهل مهلک مشرقین در حالتیکه داخل بودند در وقت شرق شمس برد انگشت جبرئیل شهرها ایشان را بر نزدیک
از آسمان نگونسار ساخت فجعلنا پس گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهر را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا و امطرنا علیهم و بباراندیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند
از آن بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده یا سنگی بر آن نوشته شده نام هر کس نام زد او بوده ان فی ذلک بدرستیکه در هلاک کردن قوم لوط لآیات نشانهاست بر اعجوبت
للمتوسمین مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند و این صفت مومنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله آورده
اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف بگوشه بنشست و بعد از زمانی بر خاست و گفت
حضرت رسالت پناه فرمود که اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمود که سر این حدیث آن است که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار
باشد خواجه بخادم اشارت فرمود که خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بموافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید زنار
باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند قطعه توبه چه باشد بیان آنکه برون حق نو مسلمان آمدی تمام آن باز کار ببود خاص توبه زدید خود بود و انها و بدرستیکه
شهرستانهای مؤتفکه لبسبیل مقیم بر راهی دایم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آن ها می بینند ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لآیة

لِلْمُتَوَسِّمِيْنَ ه هر آینه نشانه است مر گروه نگاه کنندگان را به قدرت ربانی وَاِنْ كَانَ و بدرستیکه بودند اَصْحٰبُ الْاَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب لَظٰلِمِيْنَ ه هر آینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار
در هم گرفته را گویند و بلده ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه می گفتند و شعیب با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره
هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَاِنَّهُمَا و بدرستیکه سدوم
و ایکه یا ایکه و مدین لَبِاِمَامٍ مُّبِيْنٍ ه بر راه روشن و هویدا است که مردم می گذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند اَصْحٰبُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِيْنَ ه فرستادگان را
یعنی صالح ع را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَاٰتَيْنٰهُمْ و دادیم بایشان ثمود را اٰيٰتِنَا آیتهای کتاب ما که بر پیغمبر ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح ع معلوم نیست اکثر مفسران
آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظم او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر او و آنکه همه قوم
ثمود را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم فَكَانُوْا عَنْهَا پس بودند از آن آیات مُعْرِضِيْنَ
روی گردانندگان وَكَانُوْا يَنْحِتُوْنَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوْتًا خانها اٰمِنِيْنَ ه در حالتیکه ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان
یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را و از عذاب الهی ایمن خواهند بود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِيْنَ ه در حالتیکه در آیندگان
بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبریل ع هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ه آنچه بودند که کسب میکردند از
اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَآ و آنچه میان ایشان است اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت
یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَاِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَاٰتِيَةٌ هر آینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ پس در گذر در گذشتن
نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیة السیف منسوخ است اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلّٰقُ اوست آفریننده خلایق
الْعَلِيْمُ دانا باهل وفاق و نفاق و در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه ص در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر
بار داشتند و در یک روز بمدینه آورده و هفت کاروان قریش در یک روز که در آمدند با مطاعم بسیار و ملابس و تجارت و بر تقدیری بعضی از صحابه گفتند اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه
خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه ص خطور نمود و بسیار دشواری نمود که مومنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان این همه مال باشد این آیه آمد وَلَقَدْ
اٰتَيْنٰكَ و بدرستیکه دادیم ترا سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِيْ هفت آیه از مثانی که قرآن است و این هفت آیه بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیه فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از ربع
اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآن اند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ و دیگر دادیم ترا قرآن
عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرائت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ
هر دو چشم خود را اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖ بسوی آنچه برخوردار ساختیم و برخورداری دادیم بآن چیزی اَزْوَاجًا اصنافها را مِّنْهُمْ از کفار یعنی از رغبت است نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری
و مجوس و عبده اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است به نسبت آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضایل و کمالات **رباعی** پیش دریای قدر حرمت تو محیط
فلک حبابی نیست * داری آن سلطنت که در نظرت * ملک کونین در حسابی نیست وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر ایشان بر یاران خود به بینوایی و درویشی وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را
یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِيْنَ ه مر مومنان را و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت است از خوش خوی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت ص را
نیامده **قطعه** ذات ترا وصف نکو خوی است * خوی تو سرمایه نیکوی است * در ازل دوخته حکم قدیم * بر قد تو خلعت خلق عظیم * وَقُلْ و بگوی اِنِّيْٓ اَنَا النَّذِيْرُ بدرستیکه من بیم کننده ام الْمُبِيْنُ ه
هویدا یعنی بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید بخدای عذاب آنچنان فرستم كَمَآ اَنْزَلْنَا مثل آن عذابیکه فرستادیم عَلَى الْمُقْتَسِمِيْنَ ه بر بخش کنندگان اَلَّذِيْنَ
جَعَلُوا الْقُرْاٰنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِيْنَ ه پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را بچند بخش وصف بازنمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین
المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که
ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه ص متنفر ساخته گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها
که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْــَٔلَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ ه که هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ه از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب
نقل است که حضرت رسالت پناه ص بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبریل ع آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و اظهار قیام نمای بِمَا
تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَاَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ه از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار
سید عالم ع بسیار کوشیدندی و هر جا که دیدندی بلفظ سوء و استهزا بجا می آوردندی روزی آنحضرت ص در مسجد الحرام نشسته بود با جبریل ع که این پنج تن درآمدند و بدستور معهود

سخنان گفتند بطواف حرم محترم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث
بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و تکبر سر
زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدان زخم رفت و خاری در کف پای عاص خلید پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون
و قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث بروی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیت
نازل شد که انا کفیناک المستهزئین بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الذین یجعلون آنانکه می سازند و شریک میکنند مع الله با خدای بحق الها آخر
خدای دیگر یا باطل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم و بدرستیکه میدانیم انک یضیق صدرک آنکه تنگ می شود سینه
تو بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا تو یعنی شنوا میآید ترا گفتار ایشان فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی
بگوی سبحان الله و بحمده و کن من الساجدین و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبرداریم تو
بحضور دل بنماز در آی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد و از وی پرسیدم
که ای جوان مرد چندین زخم خوردی و ناله نکردی گفت آری اینجا معذورم و از که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظاره وی با لم زخم شعور نداشتم بیت تو نیز
حیرت دیگر زدامن بیدل نظاره میکنم آن چهره نگارین را واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را حتی یاتیک الیقین تا وقتیکه بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است
چه بیقین متیقن باشید حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار سوره النحل مائة و ثمان و عشرون آیة مکیة بسم
الله الرحمن الرحیم اتی امر الله نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند
که معاندان بتعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسید تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شریکان حق
که بتان اند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سبحانه پاک است خدای و تعالی عما یشرکون و برتر است از آنچه ایشان انباز وی گیرند یعنی بزرگتر است از آنکه او را شریکی
باشد که دفع مراد او کند یعنی منع عذاب او کند ینزل الملائکة فرو می فرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه با ارواح پیغمبران و گفته اند روح قومی
اند از ملائکه در درگاه الوهیت و رقیبان میگویند که هیچ ملکی فرود نیاید الا که روح با او هست در رقیب و چنانچه برد و میان حفظه می باشند و بر سر نقد بر وجود آمدن ملائکه باشد من امره
از فرمان خدای تعالی علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت باشد و بزبان ملائکه منزل بانبیا گویم ان انذروا آنکه اعلام کنید و بترسانید
خلق را و آگاه سازید انه لا اله آنکه نیست خدای مستحق عبادت الا انا مگر من آفریننده که روزی دهنده همه مخلوقات ام فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید بیت
مرا بندگی کن که دارم منم ترا از بندگانی و مولی منم خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بحکم درست و راست یا بحکمت یا بحجت تعالی عما یشرکون
برتر است خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آبی که جمادی است بی حس و فهم و هیولائی که صنع و شکل نپذیرد پس ویرا
عقل و فهم داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره می کند و میخواهد که سخن خود را به حجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است
که استخوان کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر آورد و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما جدال
می کند چرا استدلال نمی کند از ابدا بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آئینه برین نیز قدرت دارد والانعام و چهار پایان را که اصناف ثمانیه اند خلقها لکم بیافرید برای شما و گفته اند
لکم متعلق بما بعد است یعنی مر شما را فیها دفء در ایشان پوشش است گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما را باز دارد و منافع و دیگر شما را در ایشان منفعتها است از نتاج و شیر و کرایه
در کوب و تجارت و جز آن و منها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گو یا غیر
معتد به است ولکم فیها جمال و شما راست در آن چهارپایان جمالی زینتی و آرایشی است یعنی در راهی خانه شما در رفت ایشان بدین انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی
که باز می آرید از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و حین تسرحون و وقتیکه بیرون میبرید بچراگاه خود یعنی بامداد و تحمل اثقالکم و بر میدارند بارهای گران یا ابدان شما را الی بلد
لم تکونوا بالغیه بشهری که نباشید شما رسنده بدان به بارهای گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر به رنج و سختی که بیدن شما رسد اهل مکه را میگوید که بامتعه تجارت خود را به هیچ شهری از
شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را النعمة انعام فرمود ان ربکم به تحقیق که آفریدگار شما لرؤف هر آئینه مهربان است بنعمتها دادن رحیم سابقه خدمت
بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسپان را والبغال و استران را والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید آن را و زینة و تا آرایش
کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی و یخلق و بیافریند آنچه ایشان را آن ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشت است

ع ۶

یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر الخ حق سبحانه تعالی میفرماید که لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای است یعنی ادر است فضل
قَصْدُ السَّبِيلِ و بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست اقامت طریقت مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراو راست راه حق یعنی دین اسلام
وَمِنْهَا و هست بعضی از آن راه که خلقان روند جَائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک یا هوا و بدع وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه
راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سالکان بمقصد السبیل رسیدندی هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب
بر زمین لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ شما را از وی آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ و ازین باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نباتی که آنرا ساق باشد فِيهِ تُسِيمُونَ در آن نبات رسته
می چرانید چهارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ میرویاند مر شما را و بعض بیا میخوانند یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غذائیه است که زراعت میکنند وَالزَّيْتُونَ و درخت
زیتون را وَالنَّخِيلَ و خرمابنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از همه میوه که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه
درین رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده
منتفخ گردد و اعلای او منشق گشته ساق از وی سر بهوا متصاعد باید و اسفل او بشکافته یعنی از وی در زمین منتشر شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه از ثمار و انوار و میوها
بر وی پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی **نظم** روضه جان بخش جهان آفریده با همه گون و مکان
آفریده کرده بر شاخ و گل و برگ و بار جلوه او نقش نگر آشکار وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرسانند
در حالتیکه هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه درینها لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفا نیست در آیت اول ذکر تفکر فرمود و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ
و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هر چه از حیوانات و نباتات یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتیکه مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ
يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بجهتیکه شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید میکنید لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از و
لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص می نمائید در و تا بیرون می آرید مِنْهُ از و حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که میپوشید یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه
از وی میسازید چون لولو و مرجان و گو پوشند آن زنان شما و چون تزیین ایشان برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ درنده
و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر مسخر شما برای آنست که بجوئید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب رزق است وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما
شکر گوئید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و خزر و دیگر بحور برای کشتیها اعتبار فرموده و از
روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و بر آن دریاها نیز کشتیها معین فرموده که هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی
قناعت جا کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در مقامات جمعیت در فنا با خود آن
در مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع **نظم** تا حجاب خودی نفتد در کش در ره بیخودی علم بر کش تا بیجا رو بلا نزدی راه کی رسی در حریم الا الله وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ و بیافکند
بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل کند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب
متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچ کس نمیتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته
که او را صاعد بائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جا قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا ایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون
نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کردیم در زمین راهها از موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود
خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعریین و سماکین و جدی و مانند آن کذا
هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگر چه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف با آنکه راه را بستاره از همه مردم
بهتر می شناختند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسیکه می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ مانند کسی است که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بخدائی می پرستیدند چون
عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید تا بدانید آنها

برده

یعنی یاد کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود را وَاِنْ تَعُدُّوْا و اگر خواهید که شمرید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که شما ارزانی داشته لَا تُحْصُوْهَا نتوانید شمردن آنرا که چون از شمار نعمت عاجز
بس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ بدرستیکه خدای هر آینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصیر کنید در می گذراند رَّحِیْمٌ مهربانست که بسبب تقصیر شکر از ین نعمت انقطاع
باز نمیدارد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میدارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا میکنید از اعمال وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ و آنانکه بالوهیت از آلهه باطله که میخوانند
کفار که می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید چگونه آفرینند وَّهُمْ یُخْلَقُوْنَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی
محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نمی شایند اَمْوَاتٌ و ایشان باوجود مخلوقیت مردگانند غَیْرُ اَحْیَآءٍ نه زندگان یعنی ۵ ع
لسبان جمادات نمی شنوند و نمی بینند و نمی گویند وَمَا یَشْعُرُوْنَ و نمی دانند اَیَّانَ یُبْعَثُوْنَ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس وقت بعث خود و غیر خود را
نداند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بر ایشان توانا و میاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ذوات ارواح تا
عبده خود تبرا کنند اِلٰهُكُمْ خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یگانه و یکتا است فَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ پس آنکسانیکه نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بتصدیق بعث نمی کنند قُلُوْبُهُمْ
مُّنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را نپذیرنده وَّهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر یا عمر باگردن کشی می کنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ سزاوار است
درست است اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ که خدای میداند مَا یُسِرُّوْنَ آنچه پنهان می سازند از مکر و حیله برسول خدا وَمَا یُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا می کنند از حرب و مخاصمت با وی اِنَّهٗ بدرستیکه خدای
تعالی لَا یُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِیْنَ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از رؤسا و شرفا که مَاذَا
اَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند یا چون کسی باستهزا پرسید که خدای چه فرستاده است قَالُوْا گویند اساطیر
الْاَوَّلِیْنَ آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِیَحْمِلُوْٓا
تا بردارند اَوْزَارَهُمْ بارگناهان خود را كَامِلَةً بتمام یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِیْنَ و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه یُضِلُّوْنَهُمْ گمراه ساختند ایشان را با نقار
بِغَیْرِ عِلْمٍ به بیدانشی یا نمقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه عقوبت قومی که به جهل و نادانی ایشان از گمراه کردند اَلَا سَآءَ بدانید که بد بارست مَا یَزِرُوْنَ
آن بار که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِیْنَ بدرستیکه مکر کرده اند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بعض مکذب انبیا فَاَتَی اللّٰهُ بُنْیَانَهُمْ پس بیامد فرمان خدای بنیان ایشان یعنی بناهای که برافراشته بودند ۶ ع
یعنی امر خدا آمد بخرابی ابنیه ایشان مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یعنی که بناها بر آن موضع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَیْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانهای مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول اساس
فرود آمد پس دیوارها و این استعارت است یا بانهدام کلی و هلاک ایشان در این بعضی بر آنند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنجهزار گز بود و گویند دو فرسنگ طول و عرض داشت که بر
امور آسمانی کند و بر خدای برابر مطلع شده باوی مقابله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب آلهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افگند و باقی بر بنا بها
نمرود یان افتاد و آوازی هیبت ازان پدید آمد که زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشت ببابل این است محمد جریر طبری آورده که زبان
مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگری نمیدانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس
حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم مثل اینان مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم وَاَتٰىهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُوْنَ از آنجا که ندانستند
که خدای تعالی نمرود را مبتلا گرداند یعنی و قتیکه طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود و میاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لب او فرو رفت و که خدای نمرود را
مبتلا گردانید به پشه که در بینی او در رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در انجا بماند و درین مدت بواسطه مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی یافت شیخ فرید الدین عطار
در توحید منطق الطیر آورده نظم پشه نیم پر بر سر دشمن گماشت در سر او چار صد سالش بداشت چون دهد کمتر مخلوقی را مدد سبلت خصم قوی را بر کند ثُمَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس روز قیامت یُخْزِیْهِمْ
رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَیَقُوْلُ و گوید خدای دران روز اَیْنَ شُرَكَآءِیَ کجا اند انبازان
من یعنی آنها که گمان می بردند که شرکای منند الَّذِیْنَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَآقُّوْنَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فِیْهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِیْنَ
گویند آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند اِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوْٓءَ
و بدی یعنی عذاب عَلَی الْكٰفِرِیْنَ بر کافرانست الَّذِیْنَ تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ آنانکه میرانند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان
ستمکارانند بر نفسهای خود به کفر و چون مرگ را معاینه دیدند فَاَلْقَوُا السَّلَمَ پس در اندازند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند
و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوْٓءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلٰی نیست چنانکه شما
میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بدرستیکه خدای دانا است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که عمل

سیکردید و بدان شمارا پاداش خواهند داد و پاداش آن است که گویند فَادْخُلُوٓا پس در آئید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالیکه جاویدان
باشند دران فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِیْنَ پس هر آئینه بد مقامی است و بد آرامگاهی است متکبران را جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم حج کسان بخود را می فرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر
تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار بکسی میرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید می گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِیْلَ و چون گفتندی لِلَّذِیْنَ اتَّقَوْا مر
آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَآ اَنْزَلَ رَبُّکُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوْا خَیْرًا گفتند فرستاد نیکوی یا مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و مستجمع جمیع حسنات
و برکات او و نیکوی دینی و دنیوی در خوبیها صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا مر آنانرا که نیکوی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا
درین سرا حَسَنَةٌ مکافاتی نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آئینه ثواب ایشان در سرای دیگر خَیْرٌ بهتر است ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِیْنَ و هر
آئینه نیکو سرای است مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیکو سرا نیست دنیا که در و تهیه زاد آخرت می توان کرد و کلمه الدنیا مزرعة الآخرة موید این قول است بزرگان گفته اند ازرع یومک حصاد غدک
قطعه کوشش امروز تا تخمی بپاشی * که فردا بر جوی قادر نباشی * گر این جا کشت کردن را نورزی * دران خرمن بنیم ارزن نیرزی * جَنّٰتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستانهای اقامت است
که روز قیامت یَدْخُلُوْنَهَا درآیند بدان که تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِیْهَا مر ایشان را دران بهشت مَا یَشَآءُوْنَ آنچه خواهند
از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا رسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه
هر یک از بهشتیان بدان چه دارد راضی اند کَذٰلِکَ این مثل این جزا یَجْزِی اللّٰهُ الْمُتَّقِیْنَ پاداش میدهد خدای متقیان را اَلَّذِیْنَ آنانکه تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ میرانند ایشانرا
فرشتگان بامر خدای طَیِّبِیْنَ در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت باشند که مژده دهند فرشتگان ایشان را یا از روی تعظیم یَقُوْلُوْنَ گویند سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ
سلام خدای بر شما در میشاید که سلام فرشتگان باشد برایشان و بعد از سلام گویند و را که مبعوث شوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ درآئید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بسبب
آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند اِلَّآ اَنْ تَاْتِیَهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان به قبض
ارواح اَوْ یَاْتِیَ یا بیاید اَمْرُ رَبِّکَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کَذٰلِکَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِیْنَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
و بدان سبب بایشان رسید آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلٰکِنْ کَانُوْٓا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ
بر نفسهای خود ستم میکردند فَاَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَیِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا
مَا کَانُوْا بِهٖ آنچه بودند که بآن یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا می کردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا
عَبَدْنَا مِنْ دُوْنِهٖ نپرستیدیم بجز خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را نَحْنُ وَلَآ اٰبَآؤُنَا ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمیکردیم مِنْ دُوْنِهٖ بحکم خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ
چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا می گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال
و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی کَذٰلِکَ مانند کردار ایشان فَعَلَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال
و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست برایشان اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ جز رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آئینه بر انگیختیم
فِیْ کُلِّ اُمَّةٍ در میان هر امتی و گروهی رَّسُوْلًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گویند اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدا را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ
و بپرهیزید یا بگسلید پیوند از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای پرستند فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَّنْ هَدَی اللّٰهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد
وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَیْهِ الضَّلٰلَةُ بر وی گمراهی بسبب علت الهی فَسِیْرُوْا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِی الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا
کَیْفَ کَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ که سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر کرا
کنند کما ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اگر حرص کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلٰی هُدٰهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای
لَا یَهْدِیْ راه ننماید مَنْ یُّضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهانرا مِّنْ نّٰصِرِیْنَ هیچکس از یاران که رفع عذاب کنند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان
را بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بآن خدای که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر
بایمان غلاظ شداد که بدین کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان
یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ بر نینگیزد خدای مَنْ یَّمُوْتُ آنرا که بمیرد بَلٰی ایجاب است بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است خدای
وَعْدًا وعده کردنی عَلَیْهِ که بر وی است وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَّلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند لِیُبَیِّنَ

ع

حق تعالی بر انگیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمْ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آنچیز را که اختلاف می کنند فِيهِ در آن از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آنکه
تا بدانند آنانکه منکر بودند أَنَّهُمْ كَانُوا آنکه ایشان بودند كَاذِبِينَ دروغ گویان در انکار قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ بهر چیزی إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آوردن او را أَنْ
نَقُولَ لَهُ آنست که گوییم مر آن چیز را كُنْ که باش فَيَكُونُ پس باشد بتحقیق سخن آنست که تکوین امر اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست پس بی ابتدا بی سبق ماده قادر باشد بر
ایجاد چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شی با وجود ماده و سخواهد ماند قطعه آنکه میتی از وجود جان بخشد * هم تواند که بعد از آن بخشد * چون در آورد از عدم بوجود * چه عجب باشد
گر کند موجود * وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه ببریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد از آنها اند ع ۱۱
از اصحاب رض که بجهت ستمگاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرا حَسَنَةً شهری نیکو یعنی مدینه
معظمه علی ساکنها الصلوة و السلام و گفته اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را أَكْبَرُ بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که
حضرت عمر فاروق اعظم رض هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ادخر لک فی الآخرة فهو افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر وقف لازم
باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرا مزد میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ
صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود بدان تفویض مینمایند آورده اند که
قریش گفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در قول ایشان این آیت آمد وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
با رسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان نه از ملائکه نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شد و حفص بصیغه متکلم خوانده یعنی وحی میفرستادیم
بدیشان بتحقیق سخن آنست که منت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
اگر نمیدانید شما که بدیشان بپرسید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودند که مبعوث شده یا هم و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابها نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ
الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوند است سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان
از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و بدانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند
مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که با پیغمبر علم مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدانند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ آنکه فرو برد خدای
بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند و امید ندارند
چنانچه بقوم لوط آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد ایشان را فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا وقت گردیدن ایشان در جامه
خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر زمان
هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده اند و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستیکه پروردگار شما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست
که بردباری کند با بندگان رَحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ نصف
شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ
و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نمیکنند بزبان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ و مر خدا را سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند ۳ سجده
ملائکه و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طاعت در سجده و موید این قول است آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود ذلل و خضوع و تسخیر و آن
سجده غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرانی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام
ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ رَبَّهُمْ میترسند که از عذاب
آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و می کنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر وَقَالَ ع ۱۲
اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدا را اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم
الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت برنتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شی از اشیا بلکه اشیا از وظاهر بود و ادنی

قایم باشند بعث از همه در صفات و ذات جدا لیس شی کمثله ابدا وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت به تکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدا راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین هست یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر اوراست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مراد است یا ثواب
یا در اوراست جزای الیم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای اگر از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه
بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خدا است ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ
پس بوی نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که از آن می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ ناگهان گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک آرند محققان برآنند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر چیز را از حصول عطا و رد بلا به پیشینی بندند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند
بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف سختی فَتَمَتَّعُوا پس برخورید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعید است اهل کفران را وَيَجْعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمی دانند یعنی
بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان
چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آن چیز که هستید که افترا می کنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان اند و ما به نصیب زرع و انعام بدیشان تقرب می کنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند
و می سازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدا را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بر توضیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شدند سُبْحَانَهُ پاک است
خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسر وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان
بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ
و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاد يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود را پوشیده مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهِ آنچه او را
خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مراد دختری زاده و در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگهدارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ
در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو نضیر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد است مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای
نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن
ایشان وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدا راست صفت بلند یعنی وجوب الهی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است و قادر بر هلاک کفار
الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد ع ۱۴
بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند ساعتی
بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم می کنند لِلَّهِ مر خدا را یعنی بر او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در ملک
و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگویند أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ که مر ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند
که اگر فرضا رجوع ما بعد از مرگ باشد ما را نزد او بلند مرتبه خواهد بود و ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ
بدرستیکه باشد ایشان را آتش دوزخ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتبار آن و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت
تسلیه حضرت رسالت پناه علیه السلام میفرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبران إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ وَلِيُّهُمُ پس شیطان ولی ایشان است الْيَوْمَ و دوست ایشانست امروز یعنی با کافران
زمان تو دوستی می کنند و همچنان نوع می آرایند در چشم ایشان عملها از آن رو تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچیز را که اختلاف کردند فِيهِ
در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتاب را برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ و خدای فرو فرستاده از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را

بباران بعد از تر مردگی آن وگفته اند فرستادازآسمان قرانرا که سبب حیات مومنانست پس زنده گردانیدن بدو دلهای مرده را اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَاٰيَةً هر آینه نشانه است آشکارا
لِقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَاِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه مر شما راست فِي الْاَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید
از جهل بعلم نُسْقِيْكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِيْ بُطُوْنِهٖ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبان است از جنس نعم مِنْۢ بَيْنِ فَرْثٍ وَّدَمٍ از میان سرگین و خون لَّبَنًا خَالِصًا شیری خالص پاک
از لون دم و رایحه فرث سَآئِغًا گوارنده و خوش آینده لِّلشّٰرِبِيْنَ مر آشامندگانرا ابن عباس فرموده که چون بهیمه علف بخورد و در شکم او بپخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن فرث
است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از محل خود بیرون آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلای
آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشوند بلکه خلاصه اشیای ماکوله را بعضی از منضم یافته اند جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس را در سکنه منضجی تمام میدهد تا اخلاط
اربعه حادث می گردد و بخش میکند آنهارا ازاعضا بحکمتی که قادر حکیم در و ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او برقدر غذا الی دم افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجه انها
و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از و به پستان میریزد بجهت آنکه گوشت پستان غدودی است بسبب آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آن را شیر میگویند در
تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی
شعر از خون سرخ شیر سفید آورد برون وز خارهای خشک گل تر کند پدید * در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر روی یکی از وصیفین که فرث و دم باشد نعمت
تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای
عمل بسبب شوب هوای منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست قطعه طاعت آلوده نیاید بکار * مشک جگر سوده نیاید بکار * ترجمه تا ز آلودگی افتاد پاک * نیست
نظر ها سوی ناپاک * وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ و مر شماراست از میوهای خرمابنان و تاکها آنچه تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ میگیرید از آن سَكَرًا شرابی که مسکر است وَّرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما
و مویز و دوشاب اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در این میوهای تر و خشک و فواید ایشان لَاٰيَةً هر آینه دلیلی روشن است بر توانایی آنکه نعم لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل
در آن نگرند وَاَوْحٰى رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو اِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند اَنِ اتَّخِذِيْ آنکه فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوْتًا خانهای
مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت وَّمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید و قتیکه مالکی و صاحبی نداشته باشند وَمِمَّا يَعْرِشُوْنَ و از آنچه
گیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی با کلکان شما چون بنا کنند و غیر آن ثُمَّ كُلِيْ پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از هر میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فَاسْلُكِيْ سُبُلَ
رَبِّكِ پس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید و رام شده مراد راه چون زنبور آن امر الهی کار بسته از شکوفهها و گلها
بخورند در درون ایشان متحلل گردد بشیره شیرین و از آن قی کنند برای ذخیره زمستان و این است که حق سبحانه میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْۢ بُطُوْنِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب
شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهٗ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبوران جوان است و زرد که از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته
اند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف فصول است فِيْهِ در این شراب شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ شفا است مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا بمخلوط با غیر خود چنانچه در بسیار
امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بحضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت یا رسول الله برادر من بدرد شکم اسهال دارد حضرت فرمود
اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادم و سودی نداشت دیگر باره امر بدان فرمود و همان حالت اول دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که اذهب فاسقه العسل فقد
صدق الله و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که در و شفای دلهاست چنانچه در جای دیگر فرموده و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و از ابن مسعود رض منقول است که علیکم بالشفائین القرآن و العسل آری عسل شفای آلام ظاهر است و قرآن دوای شفای
باطن آن یکی امراض قالب را زایل گرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن است و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی
تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل و بیت رنج گر بسیار شد کی غم خورم * چون شفای جان بیمار توی * اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل و عسل لَاٰيَةً هر آینه
حجتی باشد روشن بر قدرت رب لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای
دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند اما آنکه میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند در یعنی که جز پاک و پاکیزه نخورند
طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند ممکن که فرسنگها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صنایعی
که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است
دست دهد قطعه فکر دل را نیک با تحلیل کند * کام جان را چون عسل شیرین کند * شربت فکر ار بکام جان رسد * همچو شیرین جان آن بحسن نا اید *

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰىكُمْ پس میراند دیگر باره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَنْ يُّرَدُّ کسی هست که رد کرده شود اِلٰٓى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی
خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که مقدار هفتاد و پنج یا هشتاد و نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در نسیان [illegible] ۱۵ ع
فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیادت میکند طول عمر الا کرامت نقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِيْمٌ داناست بجهل مردمان و اطوار ایشان قَدِيْرٌ تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد وَاللّٰهُ
فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شما را عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فِى الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال و بنا یکی توانگر شده و یکی درویش یکی مهتر یافت و یکی چاکر فَمَا الَّذِيْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند
آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال بهتری یافته و توانگر گشته و مالک رقاب جمعی اند بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ بازگرداننده مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ
اَيْمَانُهُمْ برانها که مالک شده است دستهای ایشان آن بندگانند یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمی دهند که اگر مملوکان در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس باشند در آن مال و لات و مساوی
یکسان در تیسیر فرموده که حق تعالی با مشرکان عرب که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا
میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُوْنَ انکار میکنند و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع
نعم اوست پس که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان که بآن آرام میگیرید وَّجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید
برای شما مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِيْنَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَّرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ
از پاکیزه ها و لذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُوْنَ میگروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ و به نعمت خدای هُمْ يَكْفُرُوْنَ ایشان نمیگروند باطل عقیده است که بتان دارند از تحقیق اعانت
و شفاعت و نعمت پرستش حق است یا باطل آن چیزیست که حرام کرده اند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند که باطل شیطان است و ایشان بدو میگروند و نعمت
حضرت رسالت پناه است و بدو نمیگروند و نعمت حضرت رسالت پناه است و بدو نمیگروند وَيَعْبُدُوْنَ و می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنچه را که
یعنی توانایی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها یعنی باران وَالْاَرْضِ و از زمین یعنی نباتات بمحض سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان
توانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را بپرستندگان خود از مطر و نبات وَّلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ و هرگز نمیتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش ایشان خلاف عقل بود زیرا که عبادت
شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا راست نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوْا پس مزنید یعنی مسازید لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدای مثلها از آن وجه که تشبیه
کنید بتان را بر وی در شرکت و میدانید که مصرع من لا المثل الاعلی لا المثل اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما نمیدانید و اگر دانید بر این
جرات نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرده برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا
بزد خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کلام است عَبْدًا مَّمْلُوْكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَّا يَقْدِرُ توانایی ندارد عَلٰى شَيْءٍ بهیچ چیز از نفع و ضرر وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ
و آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف تواند کرد فَهُوَ يُنْفِقُ پس او مِنْهُ از آن روزی نفقه میکند سِرًّا
وَّجَهْرًا نهان و آشکارا یعنی بهر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوٗنَ آیا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون
مملوک عاجز با مالک قادر معترف برابر نیستند پس آن که جمیع مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود [illegible] از شرک و شریک بر دو طائفه آن بنده که عاجز
است و محتاج [illegible] صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ ابو العباس شقانی در آمدم دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد
پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که ورد من اینجا رسیده و از اینجا نمیتوانم گذشت [illegible] رسید ممکن از کنده
خبر نتواند داد [illegible] نیست یا هست چون زند [illegible] و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موفق است و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر صدیق
است و از کافر ابو جهل لعین اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنای و ستایش مر خدای را که مولی تمام نعمتهاست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند
نعم او را نیز [illegible] میکنند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی رَّجُلَيْنِ دو مرد که اَحَدُهُمَآ اَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است و بی بهره که مادرزاد کر است
نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلٰى شَيْءٍ بر فهم هیچ چیزی از سخن و تدبیر وَّهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست عَلٰى مَوْلٰىهُ بر کسیکه متولی امر اوست یعنی ولی او در مانده حال
در مانده اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُّ هر جا که فرستد او را متوجه کرداند لَا يَاْتِ بِخَيْرٍ نیارد بنیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند و از ما فی الضمیر خبر نتواند داد و جوابی که گویند در اندر
یافت هَلْ يَسْتَوِيْ هُوَ آیا برابر است این ابکم وَمَنْ يَّاْمُرُ و کسیکه میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشد کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل
منصف است جامع جمیع فضائل و مکارم وَهُوَ و او عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر راه راست است و سیرت درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصود
رسد پس چنانچه آن ابکم [illegible] نباشد این مثل نیز برای مومن و کافر است مومن حمزه بن

مطلب شد وکافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین است رضی وکافر اسید ابن ابی العیص مولای او بود و ذی النورین او را باسلام دلالت میکرد و اسید وی را از انفاق فی سبیل الله

منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد وَلِلّٰهِ و مر خدایراست غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی

او داند ولیس انچه پوشیده است از ان شمار مخصوص نمی شود یا مراد مطر و نبات است وَمَآ اَمْرُ السَّاعَةِ ونیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیا موتی در سرعت و سهولت اِلَّا کَلَمْحِ

الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در ان زمان آسان است

ازانکه شما دیده بر هم زنید اَوْ هُوَ بلکه آن اَقْرَبُ نزدیکتر است چه لمح بصر فعل است و صنع حق در آن دایقای قیامت یا احیا موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع

آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِیْرٌ تواناست یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل

تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود وَاللّٰهُ اَخْرَجَکُمْ وخدای بیرون آورد شما را مِّنْۢ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِکُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ

شَیْـًٔا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بجود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ و چشمها وَالْاَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات آن شما داد

تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید بدیهیات مشارکتی و مباینتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در ان اکتساب علوم نظری دست

بهم دادت استفاده و استفاضه از کلام و کتابت که تعلق آن باسماع و ابصار است شما را زانی دراثبت و سلاطین قلوب که بغیر ان مستفادات شما اند مرشد بعقل شکل ساخت لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ

شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها اَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند آدمیان براه استدلال بر قدرت الهی اِلَی الطَّیْرِ بسوی مرغان تا به بینید انها را مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِیْ جَوِّ

السَّمَآءِ در هوا میان ارض و سما مَا یُمْسِکُهُنَّ نگاه میدارد ایشانرا در ان هوا اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای اگرچه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در تسخیر طیر

برای طیران لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در انکه حق سبحانه مرغانرا بر صفتی آفریده که طیران می توانند نمود

و هوا را بر مثلی مخلوق ساخته که پریدن ایشان دران ممکن است و ایشانرا نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بدل این تفکرات در هوا معرفت پرواز نموده خود را باشیان قرب

نشان تفکر ساخته عبادت سنتی سنه میرسانند هرکه از ین غایه قرار نگیرد سوی سرا پرده رازت کشد وَاللّٰهُ وخدای جَعَلَ ساخت لَکُمْ برای شما مِّنْۢ بُیُوْتِکُمْ از خانهای

شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَکَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود وَّجَعَلَ لَکُمْ و ساخت مر شما را مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُیُوْتًا

خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک می یابید آنرا به بردن و برداشتن و با خود بردن یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وقت سفر و رحلت شما وَیَوْمَ اِقَامَتِکُمْ بوقت اقامت

یعنی نزول شما در منزل وَمِنْ اَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی انچه میش را باشد وَاَوْبَارِهَا و از پشمهای نرم که شتر را بود وَاَشْعَارِهَا و مویها که بز را بود اَثَاثًا

رختها از پوشیدنی و گستردنی وَّمَتَاعًا و بهره و سود از خرید و فروخت آن اِلٰی حِیْنٍ تا هنگامی که انها بر قرار بود و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده اید وَاللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ و خدای

پیدا کرد برای راحت شما مِّمَّا خَلَقَ از انچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلٰلًا سایهها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَّجَعَلَ لَکُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْجِبَالِ از کوهها اَکْنَانًا پوششها

یعنی غارها و حجرها که دران سکون می ورزید وَّجَعَلَ لَکُمْ و کرد برای شما سَرَابِیْلَ پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامهها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که البته تَقِیْکُمُ الْحَرَّ تا نگاه دارد از شما

ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا انکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِیْلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِیْکُمْ بَاْسَکُمْ نگاه میدارد

شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما کَذٰلِکَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یُتِمُّ نِعْمَتَهٗ تمام میگرداند نعمت نیکوی خود را عَلَیْکُمْ بر شما تمام کرد در زمان

استقبال لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُوْنَ تا باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَیْکَ پس جز این نیست که بر تو الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ رسانید

پیغام است آشکارا و چون پیغام بایشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند یَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ می شناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از وست

ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت است داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند و در حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر یا نعمت ابر نبوت

حضرت رسالت پناه را که می شناسند باین معجزات ظاهر که حق است و بعناد منکر شدند وَاَکْثَرُهُمُ الْکٰفِرُوْنَ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان کافرانند وَیَوْمَ نَبْعَثُ و ترسان ایشانرا

از روزی که برانگیزیم مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِیْدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران است ثُمَّ لَا یُؤْذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا مر آنانرا که کافر شده اند در

عذرخواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُوْنَ و نه ایشان مطالبه شده باستر ضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عمل کنید که خدای شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تیسیر

امام ماتریدی آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَاِذَا رَاَ و چون ببینند روز قیامت الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند

ایشانرا در وی و فریاد بر آرند که ما را فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ پس سبک کرده نشود عذاب ایشان وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی تا نفس را مهلت

ندهند وَاِذَا رَاَ و چون ببینند در آن سرای الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا آنانکه شرک آوردند شُرَکَآءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای گفته قَالُوْا رَبَّنَا گویند

ای پروردگار ما هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه‌اند شریکان ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا آنانکه بودیم که ایشان را می‌پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بجز تو و بفرمان ایشان می‌شنیدیم در کفر فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ
پس افکنند بتان الْقَوْلَ سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا روز و ایشان را جواب دهند گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرموده‌ایم به پرستش خود
یا شما ما را نمی‌پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود چون مسیح عیسی و عزیر و ملائکه را علیهم السلام در بهشت ببینند و خود در دوزخ باشند گویند خدایا اینان آنهااند که می‌پرستیدیم
با مرا فیشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بجدای بت پرستان يَوْمَئِذٍ
السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا را با اسلام آرند و بیکلام سود ندارد مصرع چون کار از دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ
عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بود که دروغ بر می‌بافتند از شفاعت بتان و بسکری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدای وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از ایمان بحضرت مصطفی ﷺ زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی با
عذابی بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته‌اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ
نخلت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش گداخته بطرف ایشان روان گردد و
از آن معذب شود در مقداری از شبهای دنیا و بعضی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان گویند زیادتی این عذاب از زمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روز را
که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَجِئْنَا بِكَ
و بیاریم ترا نیز شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را تِبْيَانًا
لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال و صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود
بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در آن امر به متابعت رسول ﷺ که و أطیعوا الرسول و بیان کرده و ثبت کرده است اجماع را بتهدید بر ترک آن که وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ و نحو
عبرت و استدلال اصل قیاس است حیث قال فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ و قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایش برهمه اگر هدایت گیرند وَبُشْرَىٰ و مژدگانی بهشت ع ۱۸
لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصه إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید براستی یعنی بمتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک
قابل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد بادای فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است
میان جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد بتطوع و نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه سید عالم فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و آن خبر مشهور است وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ و امر
بعطا دادن خویشان و نزدیکان و رعایت ایشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت
و غیر آن وَالْمُنْكَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت
وهمیه است مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر و شر
هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع خیر و شر خطبا در جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون
رضی منقول است که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت ﷺ بودم و این آیه نازل شد شنیده که
و استم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت الحق ان له لحلاوة و ان علیه
لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و ابوجهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید و در لآلی الصفا آورده که سبب اسلام اکثم بن
صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف ادای فرایض یا تسویه
در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن
برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و مکروه شمردن بر آنچه برای نفس خود مکروه می‌شمارد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او اگر در سعت
است و فضل عیشی ندارد بار دیگر بر ایشان از در سوال است ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نتواند دعا کند درباره ایشان و فحشا زنا است یا آنچه پوشیده کنند از عملها زشت یا
بخل یا اهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد
یا هر چه بر آن وعید کردن عند الله مقرر بود یا آنچه خدای بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول یا سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق
بباطل در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که استقامت ملک به شش چیز مامور به است و از اضطراب آن به شش چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه
احسان ثنا و مرحمت و فایده صله رحم [illegible] فساد دین و دنیا [illegible] منکر [illegible] عداوت [illegible] از منتهی و در فصول عبدالوهاب فرموده که عدل توحید است

و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر و رسانیدن صلوة بر وی و ایتای ذی القربی محبت اهل بیت است نزد عامه صحابه رضی الله عنهم و در تیسیر گفته که عدل در افعال است و احسان در اقوال تا هیچ نگوید مگر آنچه صفت آنرا
بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان بر آن راست بود و شیخ سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان است و منکر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و بغی
که در افعال باشد و در بحر الحقایق آورده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضا حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم
است و احسان آنکه هر نوع نیکوی که توانی بقول و فعل با خلق بجای آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نکوی کنی و نزدیک تر از همه بتو نفس تو است او را از مهالک هوا باز داری و فحشا
چیزی است که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت حد بدو مترتب بود و بغی سود صفات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که حکم
اعدی عدوک نفسک بدترین دشمنان نفس تو است نعم ما قال **نظم** این سگ نفس شوم بدکاره * که همی خون تست همواره * بدترین دشمنیست جان ترا * میخورد مغز استخوان ترا * بیش ازانکه
بیش ازان کان ترا بیندازد ست * محکمش بند کن که دشمن تست * و باقی وجوه حقایق و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای تعالی
إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهود که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعی است که با حضرت رسالت پناه ﷺ در مکه عهد بستند و غلبه قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پیدا آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد بنقض عهد تحریص کنند حق سبحانه بدین آیت ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید
و فرمود به عهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بعد از استوار کردن آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه ساخته
اید حضرت خدای را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید در شکستن
عهد و مواثیق كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمانهای رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن أَنْكَاثًا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل
خود را در حالتیکه ریسمانها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه بنت کعب و دو سه ماه گوید خطیه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرانه و در مکه ساکن بود و آن
زن از اول بامداد تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان را نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از ریسمانها رشته تاب باز میدادند تا آخر ضایع میشد پیوسته عادت
وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن ریسمان میفرماید که چنانچه آن زن احمقا رشته تابداده خود را ضایع میکرد شما عهد خود را ضایع مکنید هر دو عاقل باید که رشته عهد خود
را از آنست نقض پاره مکند تا بحکم أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ جزای وفا یابد **شعر** گر تو خواهی که دل از گسلد پیمان * نگاهدار سر رشته تا نگهدارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهد
و پیمانهای خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و مکر و غدر میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ برای آنکه باشد گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از
مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را افزونتر دیده میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ بدین خبر اینست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفا
بعهد تا مر ما را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنید و بعهد خدای و بیعت پیغمبر که وفا می کنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا كُنْتُمْ
فِيهِ آنچه هستید که در ان تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام
وَلَكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد و راه می نماید بتوفیق وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
از آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا عذر و مکر بَيْنَكُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ
ثُبُوتِهَا بعد از استواری او وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب باز ایستادن عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست
در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ تهدید عظیمست مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر ﷺ برگردند و قریش ایشانرا وعده داده که اگر رجوع بدین باکنید با برین وجه منافع
بشما رسانیم حق تعالی میفرماید که وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ بعهد خدای و پیغمبر او ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی بخرجی حقیر از مال دنیا که قریش شما را وعده
میدهند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستیکه آنچه نزدیک خدای است برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه يَنْفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدای است از خزاین رحمت بَاقٍ
همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر
ممکنات و این را تجلی شهود گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و ازین حیثیت است که ایشانرا ممکن میگویند و خلق نیز می نامند و جمیع تعینات و موجودات ممکنه ازین وجه
منسوب بسوی ارند **مثنوی** از ره صورت نماید غیر دوست * چون نظر کردی بمعنی جمله اوست * زان یکی ما عندکم ینفد شود * جز یکی ما عند الله باقی شود * ما عندکم ینفد است باعتبار ثانی است و ما عند الله
باق اشارتست باعتبار اول **نظم** ای بوصفت بیان ما همه هیچ * با آن تو آن ما همه هیچ * هر چه بینید خیال ما همه نقش * هر چه گوید زبان ما همه هیچ * بالکه حقیقت نرسیم * ای یقین گمان ما همه هیچ
وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا و هر آینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیت پیغمبر ﷺ [illegible]

براى صبر نموده از عهد برنگشتند بدهيم أَجْرَهُمْ مزد ايشانرا كه نعيم بهشت است باثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا بنيكوترين آنچه بودند كه از روى اخلاص يَعْمَلُونَ عمل مى نمودند امام زاهدى فرموده
كه اگر يكى را از ايشان صد طاعت بود از يك جنس چون نماز يا روزه يا زكوة يا غيره و يكى از ميان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن يكى كه نيكوتر است تمامى صد را بدهيم يعنى بر همه ثواب آن
بهتر و تمام تر را بدهيم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر كه بكند كردار شايسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد يا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل بى ايمان نبود مستحق ثواب نيست فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً
طَيِّبَةً پس زنده كنيم او را زندگانى خوش يعنى در دنيا زندگانى خوش يعنى رزق حلال يعنى ارزانى داريم تا بخورد و بپوشد و گفته اند حيوة طيبه حلاوت طاعت است يا قناعت بكفاف يا عمل صالح يا عافيت
يا رضا بقضا و قول آنست كه حيات طيبه در بهشت خواهد بود چه زندگانى در دنيا مشوب بتنقيص و تفرقه نيست محققان برآنند كه حيوة طيبه كسى راست كه چهار صفت دارد شناخت خداى و صدق مقال با اهل
و وقوف بر منهج امر خداى و اعراض از ماسواى خداى در حقايق سلمى مذكورست كه حيوة طيبه استغناست بالله عما سواه مصرع چون ترا دارم همه دارم دگرم هيچ نبايد وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و هر آينه
دهيم ايشانرا مزد ايشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نيكوترين كاريكه كردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهى كه بخوانى قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوى بخداى مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از ديو رانده يعنى بگوى اعوذ بالله من الشيطان الرجيم خواجه محمد پارسا قدس سره العزيز در تفسير خود آورده كه مختار از چهارده روايت كه در الفاظ استعاذه وارد شده اين است و امر
باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحبابست و باعتبار جمعى از كبراى دين بر سبيل ايجاب و در تفسير امام قرطبى قولى هست كه استعاذه بر حضرت رسالت پناه تنها فرض بود بوقت قرائت و اقتدا
امت بدو بر سبيل سنت است و حيثيت استعاذه در اوايل جواهر التفسير مستوفى آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستيكه نيست مر ابليس را سُلْطَانٌ تسلطى و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانكه گرويده اند يعنى
پناه بحق ميگيرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس وى يَتَوَكَّلُونَ توكل مى نمايند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز اين نيست كه تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست كه او را دوست ميدارند
و وسوسه او را قبول ميكنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانكه ايشان بسبب اطاعت شيطان مُشْرِكُونَ شرك آرندگانند بخداى آورده اند كه كفار مكه بوقت نسخ حكمى از آيات گفتند كه محمد با ياران خود سخرية ميكند ١٩
امر فرمايد ايشانرا كارى امروز و روز ديگر از آن نهى مى نمايد غالب آنست كه او افترا ميكند بخداى و از تلقاى نفس خود سخن ميگويد آيت آمد كه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً و چون بدل كنيم آيتى ناسخ را مَكَانَ آيَةٍ بجاى آيتى ع
منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خداى داناتر است بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو مى فرستد از نسخ بجهت حكمت و مصلحت قَالُوا گويند كافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز اين نيست كه تو افترا كننده بر خداى و از خود
سخن ميگوئى بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنين است كه ميگويند بلكه بيشتر ايشان لَا يَعْلَمُونَ نميدانند حكمت نسخ و اثبات احكام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ايشانرا كه فرو آورد او را يعنى قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ
روح پاكيزه كه جبرئيل است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستى لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت دهد آنان كه ايمان آورده اند و اعتقاد ايشان را از نسخ سازد با آنكه آن
كلام حق است يعنى چون ناسخ را شنوند و رعايت صلاح و حكمت او را تدبر نمايند دل ايشان مطمئن شود وَهُدًى و ديگر نزول قرآن براى هدايت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت دادن مر
مسلمانان را به بهشت در خبر است كه غلامى رومى بود مر عامر بن حضرمى را گويند كه جبر گفتندى و گويند كه دو غلام بودند جبر و يسار كه شمشيرها را صيقل زدندى و اهل كتاب بودند پيوسته تورات و
انجيل خواندندى و چون حضرت رسالت پناه بر ايشان بگذشتى استماع قرائت ايشان فرمودى و گفته اند خويطب را غلامى عايش نام بود از اهل كتاب يعيش يا يعيش با طعام يا بخشش عذاب فرموده
كه او را بو فكيهه گفتندى مشهور آنست كه حضرت پيغمبر آمدى و قرائت تعليم گرفتى قريش گفتندى محمد از اين غلام كلامى مى آموزد و با ما ميگويد آيت آمد كه وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آينه ما ميدانيم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
آنرا كه ايشان ميگويند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز اين نيست كه او را مى آموزد آدمى يعنى جبر يا ابو فكيهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنكه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعليم را با ولسبت ميگردانند يعنى ميل ميكنند كه معلم است
أَعْجَمِيٌّ غير عربيست يعنى فصاحت ندارد وَهَٰذَا و اين قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربى روشن است كه شما با وجود كمال فصاحت و نهايت قدرت بر انشاى عربيت از اتيان بمثل آن عاجز
و ناتوانيد پس چگونه حكم مى آموزد عجمى سكنه زبان مر آنحضرت را كلامى بدين بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ بدرستى آنانكه لَا يُؤْمِنُونَ نمى گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآيتهاى كتاب خدا
و تصديق نمى كنند كه من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمى نمايد خداى ايشانرا بنجات يا جنات وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ايشانراست عذابى دردناك در آخرت بجهت كفران ايشان بقرآن
و نسبت افترا بحضرت پيغمبر و حال آنكه مفترى ايشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز اين نيست كه برمى بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانكه نمى گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآيتهاى خداى يعنى
و ميگويند كه بر بافته محمد است وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتريان هُمُ الْكَاذِبُونَ ايشانند دروغگويان كه ميگويند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ و بحقيقت دروغ گفتن صفت ايشانست و در اخبار آمده است
كه قريش بعد از تعرض حضرت عم بآنكه باطل ايشان با ايذا و آزار درويشان صحابه رض كه حمايتى نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدرش ياسر و مادرش سميه مشغول شدند و ايشانرا در رجوع بكفر اكراه
كردند آن جماعت در طريق خود بثبات قدم و در زيدن بر جفاى قوم شكيبائى نمودند تا حديكه والدين عمار شربت شهادت چشيدند و عمار از بى طاقتى و ضعف بدن كه تحمل ايذا نداشت كلمه كه رضاى قوم
در آن بود بگفت يلى آمنت بالجبت والطاغوت خبر بحضرت پيغمبر عم رسيد كه عمار كيش كفر اختيار كرده از دين خود بيزار شد حضرت عم فرمود كه نه چنين است از سر تا قدم عمار از ايمان پرست و ايمان
بگوشت و خون او آميخته است يعنى ايمان در باطن او چنان متمكن شده كه بگفت ذكرى بهر زه گوى تفاوت نپذيرد عمار رض گريه كنان بجناب نبوت مآب آمد و آن حضرت عم بدست مبارك اشك او پاك
ميكرد و ميفرمود كه ترا چه شد ان عادوا لك فعدلهم يعنى اگر ايشان باز گردند تو باكراه باز گرد بديشان بهمان كلمه حق سبحانه اين آيت فرستاد كه مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر كه كافر شود بخداى مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ
پس از ايمان خويش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقيس و امثال ايشان در معرض سخط الهى باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر كسى كه اكراه كرده شود بر تكلم كفر وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد و چون عمار وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هرکس بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه خود را یعنی آنها که کفر خویش برآیند و بران اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس
برایشان است غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که از ایشان صادر است ذٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بآن
است که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ بر نعیم عقبی وَأَنَّ اللّٰهَ و دیگر بجهت آنست که خدا لَا يَهْدِي نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكٰفِرِينَ
گروه کافران را که دیده کافر را یعنی هر دانش را با آنچه موجب ثبات بر ایمان باشد أُولٰٓئِكَ آن گروه کافران الَّذِينَ طَبَعَ اللّٰهُ آنانند که مهر نهاده خدای عَلٰى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وَسَمْعِهِمْ
و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وَأَبْصٰرِهِمْ و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند وَأُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْغٰفِلُونَ ایشانند غافلان بیخبران از حق لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ
حقا و در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر هُمُ الْخٰسِرُونَ ایشان زیانزدگانند چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سود دست نیاوردند و مفلس آیند بازار قیامت
جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود مثنوی قیامت که بازار مینو نهند ٭ منازل باعمال نیکو دهند ٭ بضاعت بچندانکه آری بری ٭ و گر مفلسی شرمساری بری ٭ که بازار چندانکه آکنده تر
ع ۲۰ تهی دست را دل پراکنده تر ٭ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو بخشاینده است لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال مِنْ بَعْدِ
مَا فُتِنُوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جٰهَدُوا پس جهاد کردند وَصَبَرُوا و شکیبائی نمودند بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آمرزگار تو مِنْ بَعْدِهَا
از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است در عفو کند از ایشان گناهان گذشته رَحِيمٌ مهربان است بایشان تا توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي یاد کن روزی را
که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجٰدِلُ عَنْ نَفْسِهَا جدال کند از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثل عاصی گوید که چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس
سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وَتُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفس را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در
مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی مثلی قَرْيَةً كَانَتْ دیهی را که بود اٰمِنَةً ایمن از نزول قیاصره و عقد جبابره مُطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل آن آسوده يَأْتِيهَا
رِزْقُهَا می آمد بدان ده روزی اهل او یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جا یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران کردند بِأَنْعُمِ اللّٰهِ
بنعمتهای خدای و شکر نکردند فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ پس چشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه بودند که میکردند از عملهای بد استعاره کرده
است ذوق را بادراک اثر ضرر و لباس برای چیزیکه کسی فرا گیرد و مشتمل شود یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف راکه برایشان مشتمل بود ابن عباس فرموده که این مثل برای
اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که نعمت نبوت حضرت محمد مصطفی را کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب
و تنگ سالی مانده از غایت جوع مردار می خوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر یعنی ایشان را بدل کرد
بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدیکه از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْهُمْ
پیغمبری از ایشان یعنی محمد فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ ظٰلِمُونَ و حال آنکه ایشان ستمکار اند بر نفس خود بشرک و تکذیب
آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان که چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه دستوری داد تا
چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داده خدای شما را بدست فرستادگان پیغمبر حَلٰلًا طَيِّبًا حلال پاکیزه و بعضی
گویند خطاب با مومنان است ایشان را میفرماید که حلال بخورید وَاشْكُرُوا و سپاس داری کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای تعالی إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر هستید که خدای تعالی را تَعْبُدُونَ می پرستید
بفرمان می برید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وَمَا أُهِلَّ
و آنچه آواز برآورده شود لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ از برای غیر خدای بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازینها غَيْرَ بَاغٍ
نه طالب لذت وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَحِيمٌ مهربان است در رخصت وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَا
تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ برای آنچه وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هرچه بر زبان شما گذرد از دروغ می گوئید و آن دروغ که دام
است آنکه گفتند هٰذَا حَلٰلٌ این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردان ما وَهٰذَا حَرَامٌ و این حرام است یعنی بر زنان که ذکر شد خلاصه آنکه بر زبان ما میگوئید که این
حلال است و این حرام لِتَفْتَرُوا تا افترا کنید عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را گوئید خدای تعالی ما را این فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی آنانکه بر بندند عَلَى
اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتٰعٌ قَلِيلٌ آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندک است زود منقطع شود در دنیا
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک یعنی دایم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه بدین یهودیت درآمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ
آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم

ع

آن ولکن کانوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستیکه پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنها را که گناه کردند
بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس توبه کردند من بعد ذلک از پس آن عمل بد و اصلحوا و صلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو من
بعدها از پس توبه لغفور آمرزنده است مر آن گناه را رحیم مهربان است که قبول میکند توبه را از بندگان ان ابراهیم بدرستیکه ابراهیم که خلیل جلیل است کان امة
بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد یعنی جانا تو یکی و ذات تو شد مجموعه آثار کمالات
گویند مشرک القای که در آتش بر روی زمین غیر از وی موحدی نبود پس او تنها امتی بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدایرا و قائم بامر او حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق ولم یک و نبود
من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدایرا اجتبیه برگزید خدای او را به نبوت و هدیه و راه نمود او را
دعوت بخدای تعالی الی صراط مستقیم براه راست که طریق توحید است و آتیناه فی الدنیا و دادیم او را در دنیا حسنة نیکوئی از ذکر جمیل است یا اولاد و ابرار یا محبت در دلها خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و بر ثنای وی گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه علیه السلام از نسل او است یا آنکه صلوات بر وی مقرون است بصلوة سید عالم که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و انه و بدرستیکه
ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگان است مر درجات عالیه را امام ماتریدی فرموده که حسنه او در دنیا آنست که خواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم
بتو ان اتبع آنکه پیروی کن در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگر
و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز همچنان کن و صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است و اتباع آنحضرت علیه السلام ابراهیم را بسبب آن بود که بعد از وی مبعوث شد نه بجهت آنکه دون او بود و هم
بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و تصنیف در تفضیل او بر مجموع اصفیا اجزل و اتم حدیث تو اصلی و باقی طفیل تو اند * تو شاهی و مجموع خیل
تو اند * وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آرندگان تعریض بکفار قریش است که می گفتند ما برکیش پدر خود ابراهیم علیه السلام داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تا روز
جمعه از اشتغال مهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی کردند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق
سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم سبت
بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرموده چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت علی الذین اختلفوا بر آنانکه اختلاف
کردند فیه در آن روز و تعظیم سبت آن بود که در آن روز بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق نه نمایند و این تکلیف بغایت شاق و صعب بود بر ایشان و در زاد المسیر
که آن روز حضرت موسی یکی را دید که متاعی بار برداشته بجای می برد بفرمود تا که گردنش بزدند و نعش او در محلی بیفکندند که هر عاقل مرد ازو عبرت گیرد و روز از اجرا و احتسابی بیخبر نشوند ان ربک و بدرستی
پروردگار تو لیحکم هر آینه حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا در آنچیزی که بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون در آن اختلاف میکردند یعنی از مقرر بر آنها
عبادت در تبیان فرموده که از حضرت علیه السلام نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه
نمود فلنا الیوم و للیهود غدا و للنصاری بعد غد ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند والموعظة
الحسنة و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است و جادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن بطریقی که آن نیکوتر است یعنی برفق و خوشخوی و
ترتیب مقدمات ظاهر گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه کشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه
وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت
رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت جبرئیلی و بواسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت از کرامتی که خلق را در آن
مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسبت دارد دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب است بنیکوئی و محافظت جانب رفق و خوشخوئی است اولی
نماید سوم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر
و از این کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام علیه السلام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است قطعه نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون معطی هر ذات بود * واجب آمد دعوت او هر دو جهان * دعوت ذره ذره پیدا و نهان * ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بآن کس که گمراه شد عن
سبیله از راه حق که اسلام است و هو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه السلام روز حرب
احد سید الشهدا حمزه را رضی مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که و ان
عاقبتم و اگر عقوبت کنید یا دشمنی را که بر شما عقوبت کرده است فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن

یکی را مثله کنید نه بسیار را و لئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لهو خیر للصابرین هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام و فتح مظهر بیان یعنی صبر مخبر است از ثنای
خدای بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده‌اند که آنحضرت عم بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفاره سوگند داد واصبر و شکیبا شو در آنچه رنج و المی بتو رسید و ما صبرک
و نیست شکیبائی تو الا بالله مگر بتوفیق و عون خدای و لا تحزن علیهم و اندوه مخور بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو و لا تک فی ضیق و مباش تو در
تنگدلی مما یمکرون از آنچه می سگالند از بدی ان الله بدرستیکه خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنان است که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین هم
محسنون و با آنکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان مخلصان و گفته‌اند تقوی اشارت است بتعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام
و ایمان برین دو صفت است نظم ز احسان خاطر مردم شود شاد * به تقوی خانهٔ دین گردد آباد * بنوش این صفت‌ها گر شتابی * رضای خلق و خالق در یابی + تنوین السائل ما اعطا عنه

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی

پاکی و بی عیبی آنراست که بحجت کرامت اسری بعبده سیر داد بنده خود را که محمد است علیه السلام لیلاً
شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی که مکه و حرم همه مسجد است الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی
بیت المقدس الذی بارکنا حوله آن مسجد که برکت کردیم حوالی او را بگردا گرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم بانهار
و اشجار و اثمار میوه و فراخی معیشت دارزانی لنریه تا بنمائیم محمد را ابراهیم من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده
نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما برآنند که معراج در سال دوازدهم بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده‌اند که
ربیع الاول یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر آنست و نعم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول
بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مثنوی شاهد معراج نبی دان فراست * هر که مقر نیست برین کار فراست * دست که
سلطنت این وصال * نیست بپا مرد خیل و خیال * عقل چه داند چه مقام است این * عشق شناسد که چه نام است این * معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد شریف بوده و منام و در
بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه نقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت بیت آنکه شریعت تنش از جان بود * سیر عروجش بتن آسان بود * و در آن شب جبرئیل
با جوقی از ملائکه آمده و آنحضرت را از مسجد الحرام برده از حجره ام هانی رضی و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده نظم شبی تا نافه تزیین
دیر فانی * بخلوت در سرای ام هانی * رسید پیش جبرئیل از بیت معمور * براق برق سیر آورده از دور * قوی پشت و گران سیر و سبک خیز * بران دن در زمین و فلک تیز * روایت صحیح است
که حضرت رسالت علیه در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد یا بر براق یا بر پر جبرئیل و در آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم
ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد و جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمه بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب
نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت بیت چنان گرم در تیه قربت براند * که در سدره جبرئیل از وی باز ماند * و از آنجا تا حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید
که براق نیز از رفتار بماند پس بر رفرف سوار گشته بپایه عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و در نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر مستوی نهاده از آن جا بر منظر
تدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی نقل لبش شد * خداوند جهان را بی جهت دید * و بدانچه از حد دیدن
بیرون بود * مپرس از ما که کیفیت چون بود * و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت در ثنای الهی بکلمات التحیات لله و الصلوة و الطیبات بجا آورد و با کرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته مخاطب گشته و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بیت چو کرده وعده‌های لطف در گوش * نکرده امت خود را فراموش * و در
حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس آمد و متوجه مکه معظمه شده کار را تمام
کرد پیش از آنکه بستر مبارکش سرد شود و مدت این سیر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود نظم ره ز اندازه برون رفته * پی نتوان برد که چون رفته * عقل درین واقعه حاشا کند * عشق نه حاشا که تماشا کند * آورده
که چون بامداد شد این قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد بعینه بنظر وی متمثل گشت از هر چه پرسیدند نشان
باز داد و از کاروانها خود خبر داد جستند بصحیح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود و القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیات ملک و ملکوت
ببیند و خبر آن بعالمیان رساند و دیگر آنکه مکذب و مصدق و منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود و انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوای سخن کفار در تکذیب المصطفی
بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانیده محمد را کلام خود و بنموده او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را راجع بدان حضرت دارند و گفته‌اند
... که محمد شنوا بود ... خطابش کرد و بینا بود ... اکه بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیات ... جلال ذات
... السمیع البصیر نظم ... خود در کتب لی نقشانی رسید ... که انجا چه دید و شنید ... دیگر شنید ... بود و دیدن بحق ... در مرات الصفا فی

معجزات المصطفی قصه معراج بر سبیل اقتصار آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول او از قاطعه بر اثبات آن در ربیع و منکرات الطریق استیفا کرده اینجا بسط اطناب منطوی
ساخته برجوع نموده شد بتفسیر اسیم خبر وَآتَيْنَا وداديم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت وَجَعَلْنَاهُ وساختیم کتاب موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب
را وگفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گزارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ
نُوحٍ با نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که بر پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بکنید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نوح بود
عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریات او را در اقتدای پدر در شکر نعمت الهی که موجب
مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریت وبیان کردیم که بخدای لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد می کنید و تباهی نمایید
فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دوبار فساد اول اقسام مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی حق سبحانه ایشان را خبر
داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلندی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود با فرمان من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید
وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب فساد اول از آن دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگانی که ما راست اضافت عباد بنفس خود اضافت ملک است و بعضی گفته اند بعض است بقول
اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنجاریب پس عالقه در صفت آنها میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و مبارزی که هیبت ایشان آوازه ایشان چون رعد و شمشیر ایشان
چون برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرایهای شما برای قتل و غارت و اسر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه شود ثُمَّ رَدَدْنَا
پس باز گردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده اند و مغلوب و مقهور سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها
از هر نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسر وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم آنچه پیش از قتل بوده یا مجتمع شده تواید با خصمان بقتال
نمودن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکویی کرده باشید بنفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را
باشد و پیش مبارک امیر مرتضی علی رضی نقل میکنند که من هرگز با کسی نکویی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند بیت در جهان گر نیک گر بد کرده ام
هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب آخرت دیگر یعنی فساد دوم و در بین الفصلین دویست ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت
ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طیطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادگان برانگیخته بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی اثر غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند
حقیقت که مهم خواهند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانکه اول لشکر
بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی در این قصه اختلاف بسیار است
و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر در مختار القصص غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیا نوشته اند چنان است که چون سلطنت بنی اسرائیل بروایت تمام بصدیقه رسید
از اولاد سلیمان داود مرد ضعیف حال اعرج بود و ملوک الطوائف طمع در ولایت ایلیا بستند متوجه آن صوب شدند اول سنجاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلیمان پادشاه آذربایجان رسید و هر دو
لشکر شهر بیت المقدس محاصره نموده با یکدیگر مشاجره آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و در یک مبارزت از صرصر صحا صمت موج برآمد قطعه سپهداران سپهر ... فکندند صدای در عالم
فکندند به یکبار عالمی را ازاله برگرفت زخون اردو زمین را لاله برگرفت عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر بار
پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس یک بار لشکر جرار گرار همه تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده لشکر
آرائی و سپاه ترتیب نمودند و اهتمام تمام بقیام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه دشمن بران بنی اسرائیل دعا کردند که اللهم اشتغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند
و کلیا بکیت غبار ادبار بر دیده آن خاکسار باشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار و جای ستیز نهادند ناکام رو در گریز امول ایشان
نیز بدست بنی اسرائیل افتاد و چون غنیمت بی شمار در حوزه تصرف در آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده دست تطاول از آستین طغیان
بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده و این فساد اول است بکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند
حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک او رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را
بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار را
و سایر ... خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر بار بنی اسرائیل خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد و ندبار بسودا
این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و

ایشان را بغایت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از دو فساد این دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسٰی رَبُّکُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید محقق است آنکه اَنْ یَّرْحَمَکُمْ
آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را مستعم سازد وَاِنْ عُدْتُّمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم تا نوبت سیوم به عقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْکٰفِرِیْنَ
برای ناگرویدگان حَصِیْرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند و مکذب حضرت رسالت پناه عم بقتل و جلا و جزیه خوار و معاقب
گشتند اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ بدرستیکه این قرآن یَهْدِیْ راه نماید لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ برای که آن راست‌ترست و پاینده‌تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَیُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِیْنَ و مژده
میدهد قرآن مرگرویدگان را الَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ آنانکه می کنند عملهای شایسته اَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست اَجْرًا کَبِیْرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَّاَنَّ الَّذِیْنَ
ع ۲ و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لَا یُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت اَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده‌ایم برای ایشان عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی با الم یعنی آتش دوزخ
پس مومنان را دو بشارتست ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَیَدْعُ الْاِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس و اهل و مال خود
دُعَآءَهٗ بِالْخَیْرِ مثل خواندن او به نیکوی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدای تعالی بدعا میخواست که اَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ وَکَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُوْلًا
شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا نه در گرما شکیبا است و نه در سرما وَجَعَلْنَا الَّیْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم
شب و روز را اٰیَتَیْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَآ پس محو کردیم اٰیَةَ الَّیْلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق
آفتاب وَجَعَلْنَآ اٰیَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز بینند لِّتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا مِّنْ رَّبِّکُمْ از روزی در معیشت از روزگار
خود و گفته اند آیت روز آفتابست و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدر تا محاق در لباب آورده از ابن عباس که پیش ازین آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر
بوده و میان [illegible] از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل عم را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت بدین قول آنست که نور ماه را
محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما در روز بی اکتساب معاش خود در بیند وَلِتَعْلَمُوْا و تا بدانید از اختلاف و حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِیْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ
و حساب آجال و مواسم اعمال وَکُلَّ شَیْءٍ و هر چیز را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنٰهُ بیان کرده‌ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته‌ایم تَفْصِیْلًا بیان
کردنی وَکُلَّ اِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته‌ایم فِیْ عُنُقِهٖ
در گردن او یعنی و را چاره نیست از آن او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر مجاهد رحمه نقل میکند که هر مولودی را کتابی است از گردن او آویخته و در آنجا
نوشته که شقی است یا سعید و بعضی برآنند که اعراب به پریدن مرغ از راست یا چپ تفاول میکرده اند از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند و طرف شمال را نشان شوم میدانسته اند
پس اینجا استعاره کرده است طایر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابیست که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فِیْ عُنُقِهٖ آنست که
عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم برای هر آدمی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت کِتٰبًا نوشته که صحیفه عمل اوست یَّلْقٰهُ مَنْشُوْرًا که بیند آن کتاب را
باز کشاده بدست و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و گویند اِقْرَاْ کِتٰبَکَ بخوان نامه اعمال
نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه که خود را املا کرده بخوان کَفٰی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَیْکَ
حَسِیْبًا بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی حضرت عمر خطاب رضی فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در بین(?) و در نگر
بیاز نیک و بد چه ساخته و چون فرصت هست در تدارک اعمال خود کوشش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل ولا حساب و غدا حساب ولا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر
خویش را گفت امروز هرچه با مردم گوئی و هرچه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفت
تمام یک روزه گذار و گفتار خویش را با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هرچه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را که از
طاقت ندارم پدر گفت که من ترا درین کار بدین داد تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی و بشنوی که ترا طاقت دادن حساب یکروزه با پدر نیست حساب
عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد نظم تو میدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گوی تمام زین عملها به ینبغی صواب نیست جز شرمندگی وقت جواب مَنِ اهْتَدٰی هر که راه یافت
و در راه راست رود فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی راه یافتن او و ثواب نجات خواهد داد و آنکه وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَاِنَّمَا
یَضِلُّ عَلَیْهَا پس جز این نیست که گمراهی شود بر نفس خود یعنی گمراهی او و وبال آن بدو خواهد رسید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰی گناه نفس دیگر
ولید بن مغیره کافر اهل مکه را گفتی متابعت من کنید من گناه شما را بر دارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنَ و نیستیم ما عذاب
کننده قومی حَتّٰی نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُوْلًا فرستاده که بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم آنکه

اَنْ نُّهْلِكَ قَرْيَةً و هرگاه که خواهیم که هلاک گردانیم اهل شهری را بعد از ظلم ایشان اَمَرْنَا مُتْرَفِيْهَا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسول که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوْا فِيْهَا پس ایشان از سخن رسول بیرون شوند و تمرد کنند فیها در آن شهر فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ پس واجب شود بر اهل آن ده کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در علم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنٰهَا تَدْمِيْرًا پس هلاک کنیم ایشانرا و خراب سازیم منازل ایشانرا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وَ كَمْ اَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْۢ بَعْدِ نُوْحٍ از پس نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَ كَفٰى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ بگناهان بندگان خود خَبِيْرًا دانا که ذنوب ظاهر ایشانرا بَصِيْرًا بینا که خطیات آشکارای ایشانرا بیند اهل ده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص عبادت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد از روی خساست همت يُرِيْدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا لَهٗ بشتابانیم برای او فِيْهَا در دنیا مَا نَشَآءُ آنچه خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُّرِيْدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت يَصْلٰىهَا در آید بدوزخ مَذْمُوْمًا نکوهیده مَّدْحُوْرًا رانده شده از رحمت خدای وَ مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَ سَعٰى لَهَا سَعْيَهَا و بکوشد برای آن یعنی کسب کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی با وَ هُوَ مُؤْمِنٌ در حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست سعی ایشان مَّشْكُوْرًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی را از این دو گروه که طالب دنیا و جویندگان عقبی اند نُّمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هٰٓؤُلَآءِ این گروه را که بمقدار کفایت وَ هٰٓؤُلَآءِ و آن گروه را بقدر رحمت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَ مَا كَانَ و نیست عَطَآءُ رَبِّكَ عطای پروردگار تو مَحْظُوْرًا منع کرده و باز داشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا اُنْظُرْ بنگر بدیده اعتبار از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده‌ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن و جمعی را تقتیر یا تفضیل داده‌ایم بر جمعی که طالب آخرت اند وَ لَلْاٰخِرَةُ و هر آینه آخرت اَكْبَرُ دَرَجٰتٍ بزرگتر است از روی درجات وَّ اَكْبَرُ تَفْضِيْلًا و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا بدرجه برتر از و مابین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه زیرتر از و همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ مگردان ای آدمی با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس نشینی در دوزخ جاودان مَذْمُوْمًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَّخْذُوْلًا فرو گذاشته وَ قَضٰى رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوْٓا باینکه مپرستید اِلَّآ اِيَّاهُ مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَ بِالْوَالِدَيْنِ و دیگر باینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر اِحْسَانًا نکوئی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب تو بعد از وجود و تربیت اند اِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر رسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگسالی و کبر سن اَحَدُهُمَآ یکی از ایشان اَوْ كِلٰهُمَا یا هر دو ایشان یعنی برسند پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَّهُمَآ اُفٍّ پس مگو مر ایشانرا اف و آن کلمهٔ زجر است چون کسی از چیزی بتنگ آید یا بر وی گران آید یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه گوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشانرا مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشانرا گران مشمر وَ لَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشانرا جواب درشت باز مده وَ قُلْ لَّهُمَا و بگوی مر ایشانرا قَوْلًا كَرِيْمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان و گفته اند که با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَ اخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند خدمت و تقویت وَ قُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيٰنِيْ همچنانکه پرورش دادند مرا صَغِيْرًا در حالیکه خرد بودم ... رَبُّكُمْ اَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِمَا فِيْ نُفُوْسِكُمْ بآنچه در نفسهای شماست ... اِنْ تَكُوْنُوْا صٰلِحِيْنَ اگر باشید شایستگان یعنی نکوئی کنندگان با پدر و مادر فَاِنَّهٗ كَانَ لِلْاَوَّابِيْنَ پس بدرستیکه خدای هست مر توبه کنندگان را ... غَفُوْرًا ... وَ اٰتِ ذَا الْقُرْبٰى و بده صاحب خویشی را حَقَّهٗ آنچه حق او ست ... وَ الْمِسْكِيْنَ و بده درویش را وَ ابْنَ السَّبِيْلِ و راه گذری را ...

تبذیرا و اسراف مکن یعنی پراگنده مساز مال خود را و آنچه نشاید تبذیرا پراگنده ساختنی چنانچه مرسوم فرموده که اگر برابر کوه احد زر در وجه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه باطل

خرج نماید اسراف باشد انّ المبذّرین بدرستیکه اسراف کنندگان کانوا هستند اخوان الشیاطین برادران شیطانان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال و برگزاردن عادت

قومی کنند و متابعت امور ایشان نماید کویند سوا خواهیم آورده اند که کفار که اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند در جهت یک مهمان نخران متعدد ذبح میکردند [illegible]

یعنی اموال امثال دیوانند وکان الشیطان و هست دیو لربّه مر پروردگار خود را کفورا ناسپاس یعنی چاپلوس نعمت او [illegible]

از فقرای صحابه [illegible] طلب میکردند که حاضر نبودی و انحضرت [illegible] و امّا تعرضنّ عنهم

[illegible]

اُولٰٓئِكَ هر یک ازینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُوْلًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب ایشان با ایشان چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند
که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتنی خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران خرامند اِنَّكَ بدرستیکه تو لَنْ
تَخْرِقَ الْاَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای در کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُوْلًا از روی درازی قامت یعنی کسیکه زمین نتواند درید و با کوه همسر نتواند
کرد او را تکبر و تعظیم چرا باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذٰلِكَ همه اینها که مذکور شده یعنی اوامر و نواهی که از آیت لا تجعل مع الله الها آخر
اینجا مذکور شد و آن یازده امر و نهی است و ابن عباس رض فرموده که اینها در الواح موسی ع مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهٗ هست بد او یعنی آنچه منهی عنه است عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار
تو مَكْرُوْهًا ناپسندیده ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّا اَوْحٰى از آنچیزیست که وحی کرد اِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق است لذاته
والسنن خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ و قرار مگیر با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرمود از
شرک و در اول نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بران مترتب خواهد شد در عقبی یاد فرمود که فَتُلْقٰى اگر شرک آری پس انداخته شوی
فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُوْمًا در حالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُوْرًا در حالتیکه رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و نوع آن نهی کرد
مشابهت باجمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میگوید اَفَاَصْفٰىكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِيْنَ بپسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِنَاثًا ۵ ع
از فرشتگان دختران این خلاف سنت که عادت شما بران جاری شده که از دختران ننگ میدارید و پسر را می نازید اِنَّكُمْ لَتَقُوْلُوْنَ بدرستیکه شما میگوئید قَوْلًا عَظِيْمًا سخنی
بزرگ که اضافه بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل می نهید برو که محبوب با خود و مکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم برات خود را از و
فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ در چند جا از قرآن لِيَذَّكَّرُوْا تا دریابند و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيْدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن اِلَّا نُفُوْرًا مگر رمیدن از حق و رشدن قُلْ بگوای محمد
لَوْ كَانَ مَعَهٗٓ اٰلِهَةٌ اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُوْلُوْنَ چنانکه شما ای مشرکان میگوئید و بعضی بتحتانیه میخوانند چنانچه کافران میگویند اِذًا لَّابْتَغَوْا آنگاه خدایان طلب
کردندی اِلٰى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک سَبِيْلًا راهی بدفع آن مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آنها بعیب و کلی مثل ایشان منعزل شدند اگر ایشان
خدای با شریک خدا بودندی با بستی که راه منازعت جستندی و عیب عجز را از خود نفی کردندی سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای وَتَعٰلٰى و برتر است عَمَّا يَقُوْلُوْنَ از آنچه میگویند ایشان عُلُوًّا
كَبِيْرًا برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رض که صحیح حضرت رسالت پناه ص در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب
گفتند یا رسول الله این چون شناسد تسبیح چگونه میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگوید مر خدا را السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيْهِنَّ و هر که در ایشانست
از ملک و جن و انس وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ مگر تسبیح میگوید خدا را ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش می نماید بصفات
کمال امام قشیری رح فرموده که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت می کنند با مکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مر او را
از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَلٰكِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيْحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما از نظر صحیح و عقل صافی که با
آن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه هست حَلِيْمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمی کند بر غفلت شما غَفُوْرًا آمرزنده مر آنانرا که تسبیح خدای ایمان آرد در حقایق
سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود از او فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال قطعه بذکر حق
سحر چمن در خروش است ولی داند درین معنی که گوش است نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست که هر خاری بتسبیحش زبانیست در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آن است که اشیا
بلسان حال گویند پس ایراد و لکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت و با ما خطاب
میکرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ایشان انموده که هر آدمی آن را در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانی است ملکوتی که بدان تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است
و بدان زبان حصا در دست حضرت محمد مصطفی ص تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت است بدان بهمین زبان خواهد بود و تتمه سخن درین باب از جواهر
التفسیر مطالعه توان نمود و التوفیق من الله المنان المعبود آورده اند که ابوجهل و اقربا و تقصد آن کردند که حضرت پیغمبر را بوقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت ص را از چشم
ایشان پوشیده و آیت فرستاد وَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ و چون بخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم و می آریم میان تو وَبَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و میان آنانکه
نمی گروند بدان سرای حِجَابًا مَّسْتُوْرًا پرده پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشت بطلب پیغمبر بیرون آمد
تا آمدت که بران حضرت زند او را از در خانه ابوبکر رض نشان دادن بیامد و حضرت ص آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل ابوبکر صدیق رض را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از
وی انتقام بکشم ابوبکر رض گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی گشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه ص صدیق را فرمود

فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیر تو کسی همی باشد صدیق رض گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی نیست گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که بمن خبر ابن ابی قحافه پس بازگشت و این
آیت نازل شد که ما نزد وقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا و می کنیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآن
را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِي آذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی
پس برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهُ بیگانه و یکتا
وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه خود ذکر کنی نَحْنُ
أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ بآنچه ایشان می شنوند قرآن را بسبب آن چیز و برای آن از سخریت و نزول مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن قرآن می شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ
وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتیکه ایشان راز گویندگان [illegible] میگویند که کلام وی سحرست و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من میدانم
که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت من بعضی از سخنان وی راست میدانم [illegible] ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان ایشان نازل شده است
إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ [illegible] إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمیکنید و از پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده یعنی او سحر کرده
[illegible] انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر
کردند فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس نتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو در وجهی موجه بلکه در کار خود
گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا و گفتند کافران
که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خرد ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا
جَدِيدًا آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک بمخلوقی تر و تازه قُلْ كُونُوا بگو گردید شما امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید تن خود حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا
مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از انچیزها که بزرگ است و رفیعتر فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و دورتر از قبول حیوة البته حق سبحانه شما را میرانید و زنده گرداند فَسَيَقُولُونَ پس
باشند که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت
هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد
سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید که باشد قَرِيبًا نزدیک چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما وا
خواهد بود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزیکه بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بقیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالیکه قایل باشید بستایش حق
در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آیند خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی ربع
آیت چنین باشد که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا چون آخرت را
معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید و نسبت بآن لبث مدید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف
کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند نظم بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری + کسی گوی دولت ز دنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد ؛ آورده اند که
مشرکان مکه در ابتدای صحابه را بقول و فعل ایذا میکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت فرموده که مرا حق سبحانه [illegible]
ایشان بدینها نفرموده آیت آمد وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را هِيَ أَحْسَنُ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی
نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی عمر فاروق رضی الله را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او دشنام کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعضی فرموده گویند کلمه احسن شهادتین
است یا امر معروف و نهی از منکر و محققان برآنند که کلمه نیکوتر آن است که کسی را یاد نکنند مگر بنیکوی و اگر کسی درشتی کند هم برابر او نرمی سخن گویند که إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستیکه دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ
دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت بازوی و سواد فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستیکه شیطان هست لِلْإِنْسَانِ آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا
دشمنی آشکارا که هرگز سلامت او نخواهد و خبر هلاک او طلبد رَبُّكُمْ پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مومنان اند که ایشان را بگوید إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای
ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند خدای بهدایت یا توبه و عذاب کند باستیلای اقامت بر گناه و بقولی خطاب
با کافران است میفرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر کافران نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا بر مومنان [illegible] این آیت که نفرستادیم ترا بر مومنان کارسازی که [illegible] ایشان

[illegible] وربک اعلم بمن فی السموات والارض [illegible] ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض [illegible] وآتینا داود زبورا [illegible] قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا [illegible] اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة [illegible] ان عذاب ربک کان محذورا [illegible] وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة او معذبوها عذابا شدیدا کان ذلک فی الکتاب مسطورا [illegible] وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون [illegible] وآتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها [illegible] وما نرسل بالآیات الا تخویفا [illegible] واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس [illegible] وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس [illegible] والشجرة الملعونة فی القرآن [illegible]

ع

تخویفات چون از سیحه قوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی‌افزاید آن تخویف ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کفر و کافری بیشتر از حد متجاوز شده و چون این کبر از ایشان بمتابعت
ابلیس است از قصه او استکبار و تمرد حکایت این آیت مناسب است یاد کرد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا
ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای تعالی بر و لعنت کرد و از درگاه
قرب بیرون راند قَالَ گفت ابلیس دیگر بار أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش لَئِنْ
أَخَّرْتَنِ و اگر واپس داری مرا از مرگ مرا خبر نمی إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ برآینه از بیخ برکنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب متاصل شوند إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکی که توانم ایشان را اگراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مراد از این برو امر اهانت است و ابعاد یعنی ادبار انداز درگاه قرب گفت ایم ایشان خود برو
فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شما است یعنی از آن تو و ایشان تغلیب است مخاطب
را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم جَزَاءً مَوْفُورًا جزای تمام یعنی عذابی بر دوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی لغزانیدن مِنْهُمْ از
ایشان بِصَوْتِكَ با واز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهدی رح از ابن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان
است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بانگ زن بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را یعنی بهر ایکه معاونان تواند در وسوسه او خواه جمع کن و مسلط بر ایشان بر ضلالت وَشَارِكْهُمْ
و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر بواد هند یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی یا بعبد
الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده
نمیدهد شیطان ایشان را إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می‌آراید إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان خالص که بحکم هولاء للجنة برای بهشت آفریده شده‌اند لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ نیست ترا بر ایشان بر اغوای ایشان سلطنت
تسلط و قدرتی یعنی ایشان را نتوانی فریفت گزیدگان حرام امام فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره فرموده بیت چو تو در بند چیزی غیر او را بنده چون - که تو در بند هر چیزی
که هستی بنده آنی وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگهدارنده بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي او آنست که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان می
گرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود تجارت یا امتعه که بدان احتیاج آید و بی عبور دریا بدید
نیاید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و اسباب محتاج شما مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف
غرق شدن فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطر شما مَنْ تَدْعُونَ هر که او را می‌خوانید و می‌پرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمی‌خوانید
و نجات جز از حضرت او نمی‌خواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ روی برگردانید از توحید و باز روی به پرستش بتان
آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی كَفُورًا ناسپاس نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ کرانه
زمین یعنی الله قادر است بآنکه شما را در آب و بر در توانا است بر آنکه در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند ثُمَّ
لَا تَجِدُوا و باز نیابید لَكُمْ برای خود وَكِيلًا نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ یا ایمن شدید أَنْ يُعِيدَكُمْ از آنکه باز گرداند شما را فِيهِ در آن یعنی در دریا تَارَةً أُخْرَىٰ باری
دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده مِنَ الرِّيحِ از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق
گرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا و باز نیابید لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بِهِ بر آن غرق کردن تَبِيعًا از پس آینده که او را کند و خواهد که انتقام کشد از ما
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و بدرستیکه گرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ
و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم ایشان را عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریدیم تَفْضِيلًا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل
ایشان سخنان بسیار است و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقایق اکتفا نموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی عام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است
بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمییز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از
حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریک‌اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زاید
بر فطرت و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات بر ایشان اما کرامت روحانی خاصه آنست که انبیا و
اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوت
بسعت عالم لاهوت و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رح گفته که کرامت آدمیان بدان است که حضرت محمد رسول صلعم از ایشان است نظم ای شرف داده آدم بتو و روشنی دیده عالم بتو

لیست در اینجا بنابر کہ خیل تو نیست کیست بر بخوان کہ طفیل تو نیست از تو صلای بالست آمده * نیست مہمانی ہست آمده در حقایق سلمی مذکور است کہ گرامی ساختیم آدم را میان معرفت و توحید و در اسم السابق
راه بر نفس بحر قلب گفته اند بر آنست کہ ظہور داد را از نعوت و صفات و بحر اینچہ مستور است از حقایق ذات در نماء و علامات کاشی مذکور است کہ بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن انسان
در بحر و بر کہ ایشانرا بعضی از مسیر دور و بر کہ دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزادیشتیم بر بسیار مخلوقات یا نکہ ایشانرا بعیوب ایشان بپوشانیدیم و مستی جنس ملائکہ اند با خواص انسان
و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمہور اہل سنت بر آنند آنست کہ رسل بنی آدم فاضل تر اند از رسل ملائکہ و رسل ملائکہ افضل اند از اولیاء بنی آدم و اولیاء بنی آدم شریف تر اند
از اولیاء ملائکہ و صلحای مومنانرا فضل است بر علوم ملائکہ و علوم ملائکہ بہتر اند از فساق مومنان امام قشیری رح فرموده کہ مراد از بنی آدم مومنانند نہ کفار را بعضی من یہین الله فماله من مکرم از تکریم ایشان
نصیبی نیست و تکریم مومنان آن است کہ ظاہر ایشانرا بتوفیق مجاہده بیاراست و باطن ایشانرا بتحقیق مشاہده منور ساخت چنانچہ کافہ مومنانرا اکرم عالم ارزانی داشته امت حضرت رسالت پناه را بتکریم تخصیص فرموده
اختصاص فرموده کہ رضی الله عنہم و رضوا عنہ و درجه صحبت کہ یحبہم و یحبونہ و تشریف ذکر کہ فاذکرونی اذکرکم [illegible] المحبا این آیت دلیل فضیلت جامعیت انسان است کہ از ہمه مخلوقات مرات صافی جہت
انعکاس صفات الہی ہمه اوست و لیس عجائبه از مضمون این ابیات حقائق سمات فہم توان کرد [illegible] آدم جامع [illegible] جہت کمال و صورت ذو الجلال والافضال
زانکه بود این تفرق عدد * مانع از سر جامع احد * گشت آدم جلای این مرات * شد عیان ذات او بجمله صفات * مظہر گشت کلی [illegible]
بوی این دایره مکمل شد * آخر این نقطه عین اول شد * یوم ندعوا یاد کن روز را کہ بخوانیم کل اناس ہر گروہی را از مردمان بامامہم به پیشوای ایشان یعنی [illegible]
موسی با امت عیسی یا کتابی کہ بر ایشان منزل شده چنانچہ خطاب کنند یا اہل القرآن و یا اہل الانجیل یا بمقتدی کہ در مذہب تابع او بوده باشند چنانچہ ندا زنند کہ یا حنفی و یا شافعی یا بدین و ملت
باز خوانند چنانچہ یا مسلم یا یہود و یا مجوسی و گفته اند امام جمع ام است فردا خلق را بمادران باز خوانند جہت کرامت عیسی ع و اظہار شرف حسن و حسین رض با آنکه اولاد از مادر منسوب نمیشوند و در لباب از مرتضی علی
کرم الله وجہه نقل میکند کہ در آن روز ہر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان و قول آنست کہ تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال بماند پس ہر کہ
را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی کتابه بیمینه پس ہر کرا داده شود کتاب بدست راست او نوشته عمل او بدست راست فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابہم بخوانند کتاب خود را
از روی بہجت و مسرت نویسی بعد نواحی چه در آن نامه عملہا نیکو می بینند و لا یظلمون و ستم کرده نشوند در مزد خود فتیلا بمقدار فتیله از رشته کہ میان الاصبعین باشد یعنی ذره کم نباشد در
پاداش ایشان تکلم تعبیری این آیت دلالت دارد بر آنکه ہر کرا نامه بدست چپ دہند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند و من کان و ہر کہ ہست فی ہذه در این دنیا اعمی نابینا
یعنی دیده دلش راه صواب نبیند فہو فی الآخرة اعمی پس در آخرت نیز نابینا بود یعنی طریق نجات نبیند و اضل سبیلا و گمراه تر از نابینا بجہت زوال استعداد و عدم فرصت تحقیقات
گویند کہ ہر کرا نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و ہر کہ اینجا روی توبه نبیند آنجا جمال مغفرت مشاہده نکند آورده اند کہ وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم تا وقتیکه ما را یک سال
بر بت پرستی بگذاری و زمین طائف را کہ آرامگاه ماست چون حرم مکه محترم حرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند کہ چرا چنین کردی بگوی کہ خدای من مرا بدین فرموده است
آیت آمد و ان کادوا و بدرستیکه خواستند ثقیف لیفتنونک کہ بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از آنچیزی کہ وحی کرده ایم بتو لتفتری تا افترا کنی و بربندی علینا غیره
بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگوی کہ خدا امر فرموده و اذا لاتخذوک و آنگاه کہ تو چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست و گفته اند کہ قریش با آنحضرت ص گفتند کہ نمیگذاریم ترا کہ استلام
حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آنحضرت ص را از غایت شوق کہ بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد کہ چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند کہ من با این کار بیم این آیت
فرود آمد کہ ایشان میخواہند کہ ترا بگردانند از وحی ما و دوستی گیرند و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست کہ ترا ثابت داشتیم بر راستی بمدد عصمت خود لقد کدت ہر آینه نزدیک بودی کہ میل
الیہم بسوی آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی اندک و نزد محققان این خطور کہ مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند کہ معنی آیت این است کہ تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نگردانیدیم با عصمت
ما ترا در نیت ممنوع شد از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است با آنکه میل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده در تبیان گفته کہ آنحضرت ص معصوم بود و آیا برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند این
آیت آمد کہ اذا لاذقناک آنگاه کہ میل کردی ہر آینه می چشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضعف الممات و عذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد پس نیابی تو
لک برای خود علینا نصیرا بر دفع عذاب یاری دہنده بسبب و از آن یا زری امام ثعلبی آورده کہ بعد از نزول این آیت آنحضرت ص فرمود کہ اللہم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ای الہی مرا بخود وا مگذار
دمی با نفس مگذار ما را آورده اند کہ اہل مکه در اخراج آنحضرت ص مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت کہ در دشمنی سجده افزا نمایند کہ آنحضرت ص بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد کہ و ان
کادوا و بدرستیکه خواستند اہل مکه لیستفزونک کہ ترا بلغزانند بخشم ہا من الارض از زمین مکه لیخرجوک منہا تا ترا بیرون کنند از آن و اذا لا یلبثون و آنگاه کہ چنان شود
درنگ نکنند خلافک پس از رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی اندک آن چنان بود کہ بعد ہجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و ہلاک شدند و گفته اند کہ یہود را از اقامت آنحضرت ص در مدینه حسد آمد
گفتند ای ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواہی کہ ترا تصدیق کنیم باید کہ بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت ص عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد کہ یہود میخواہند
کہ ترا از زمین یثرب براندکنند و اگر چنین باشد ترا بعد از تو چندانی نپایند آن حضرت ص فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یہود بقتل و جلا مبتلا شدند پس بنا بر این قول این آیت مدنی باشد و بقول اول

سنت نهاده ایم استقامت مَن قَد أَرسَلنَا سنتی است نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبلَكَ پیش از تو مِن رُسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتانست که تکذیب پیغمبر کنند وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا و نیابی مر سنت ما را
تغییری و تبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمسِ بعد از زوال آفتاب إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيلِ تا تاریکی شب یعنی از زوال نماز پیشین است و پسین و غاسق اللیل نماز شام و خفتن
وَقُرآنَ الفَجرِ و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در وی فرض است إِنَّ قُرآنَ الفَجرِ بدرستیکه نماز بامداد كَانَ مَشهُودًا هست دیده شده یعنی می بینند او را
ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده می کنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو کنند وَمِنَ اللَّيلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّد بِهِ پس
بیدار شو بدو یعنی بقرآن یعنی به نماز نَافِلَةً لَّكَ نماز زیادتی مر ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَن يَبعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که برانگیزد
ترا مَقَامًا مَّحمُودًا در مقامی پسندیده یعنی بمقامیکه قائم در وی ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت پناه را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین
و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه و تعالی او را روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رض نقل میکند که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا
خدا و بنشاند با خود بر عرش بلفظ حدیث اینست که یدنینی الرب فیقعدنی معه علی العرش معنیش همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان
و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس و مستوی تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفرینش عرش بود چه ازلا و ابدا قائم بذات خود است
پس نشاندن مصطفی علیه السلام بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت است و در عرائس المعانی فرموده که مقام محمود مقام قربت از عرش
که پیغمبر مر او را بر کرسی آن نشاند و قول آنست که مقام محمود اینجا است که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشند حدیث
زیر لوای دولتش باشند آدم و من دونه تحت لوائی مصطفی آنست صاحب فتوحات قدس سره فرموده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات
و آن خاصه حضرت محمد است و باب شفاعت در این مقام گشاده شود و در بحر الحقایق فرموده که مقام محمود ابدیست و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود طلب آن اشارتست مقام محمود است ॥ مصرع ॥
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ॥ نام تو محمد و مقامت محمود ॥ وَقُل رَّبِّ و بگوی ای پروردگار من أَدخِلنِي در آر مرا در قبر مُدخَلَ صِدقٍ در آوردنی پسندیده در آوردنی با سلامت وَأَخرِجنِي
و بیرون آر مرا از وی مُخرَجَ صِدقٍ بیرون آوردنی ستوده با کرامت یا در آر مرا در مدینه با عافیت و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از وی سوی حنین یا در آر مرا به بهشت و
بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجعَل لِّي مِن لَّدُنكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلطَانًا نَّصِيرًا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُل
جَاءَ الحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ البَاطِلُ و نابود شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد ॥ مصرع ॥ دیو بگریزد
از آن قوم که قرآن خوانند إِنَّ البَاطِلَ بدرستیکه باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده و نا چیز گشته امام قشیری رح فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب
تاویلات برآنست که حق وجود ثابت و ابدیست غیر فانی که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هرگز
در جنب آن متلاشی و مضمحل شود ॥ نظم ॥ همه هرچه هستند از آن کمترند ॥ که با هستیش نام هستی برند ॥ چو سلطان عزت علم بر کشد ॥ جهان سر بجیب عدم در کشد ॥ وَنُنَزِّلُ و فرو می فرستیم بر تو مِنَ
القُرآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آنچیزی که او شفا است مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفا است مر بیمار جهل و شبهه را و اصح آنست که من بیانی دارد یعنی همه قرآن شفا
از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَرَحمَةٌ و بخشایشی است لِّلمُؤمِنِينَ مر مومنان را که بدان نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرآن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیان
و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمی گروند وَإِذَا أَنعَمنَا و چون انعام کنیم عَلَى الإِنسَانِ بر آدمی بصحت و توانگری أَعرَضَ روی بگرداند از یاد ما و مراد کافر است چون صنعت نعمتی دید او را
بانزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتها اعراض کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بطرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون
برسد بوی بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن بنعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید قُل
كُلٌّ يَعمَلُ بگو که هر کس عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس آرد و مومن در شکر امید آرد و در همه حال انکسار
در زده و گفته اند شاکلت طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و همه راجع است برآنکه ॥ بیت ॥ هر کسی آن کند که از وی سزد ॥ هر کسی آن کند کز او شاید ॥ از شبلی قدس سره
پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوار تر است فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند در این آیت از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدا وفا و عطا آید و آنچه از
کریمی او سزد ॥ بیت ॥ از من همه آید و من آنم ॥ در تو کرم آید و توانی ॥ فَرَبُّكُم أَعلَمُ پس پروردگار شما دانا تر است بِمَن هُوَ بآنکس که او أَهدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر است خلف و عقبه بن
ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود در شان حال حضرت پیغمبر استفسار نمایند چون بایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای سفها دیر یست ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبر
نزدیکست و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام می توان کرد شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح
چیست اگر بر سه سوال جواب دهد یا هیچ کدام را جواب نه دهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبرست ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سوال نمودند آن دو

وازروح پرسیم گو پیغمبرست ایشان بخوانده مجلس ساختند وازانحضرت ع سوال نمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که و یسئلونک و می پرسند ترا یعنی ع
جهودان زنده است قل الروح من امر ربی بگوای محمد که روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعاتی که بامرکن کاین شد بی ماده و از انجملاست که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حق بهیچ
نیست وما اوتیتم و داده نشده اید شما من العلم از دانش الا قلیلا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم
الله مارست نزدیک دنیا بسیار کران نرسیده ایم پس علی الکرام بجا بالنیم و رجال اهوی دانش نرسد ولئن شئنا و اگر خواهیم لنذهبن بالذی هر آینه بریم آن چیزیرا که از قرآن اد
الیک وحی کردیم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود به بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها
و مصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتی است من ربک از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ان فضله کان بدرستیکه فضل اوهست علیک کبیرا بر تو بزرگ که ترا سید ولد
آدم ساخته و ختم پیغمبران کرد ابنیره و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قل بگوای محمد لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان
که تو مبعوث بر ایشانی و اتفاق کنند علی ان یأتوا برآنکه بیایند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت [illegible] لا یأتون بمثله نیارند مثل او
بنارند مانند او درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن گوئیم [illegible]
که جن و انس مثل این نتوانند گفتن و لو کان بعضهم و اگرچه باشند برخی از ایشان لبعض ظهیرا مر برخی را هم پشت و مددکار و لقد صرفنا و بدرستیکه گردانیدیم و بتکرار ساختیم [illegible]
تقدیر و بیان للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس
پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلده ما تنگ
عیشتر و کم آبتر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق
دعوی تو بفرستد و این کوهها را از زر و نقره پیدا کند و در روی یا از زر [illegible] بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت تکرار کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز
قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی نه نهی و بر آسمان روی من در تو نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود
آنکه اینها بکنی هنوز گمان میبرم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وقالوا و گفتند متعنتان قریش لن نؤمن لک تصدیق نکنیم مر ترا حتی تفجر لنا تا وقتیکه روان سازی
برای ما من الارض ینبوعا از زمین یک چشمه پر آب که هرگز کم نکند او تکون لک یا باشد ترا جنة بوستانی من نخیل وعنب از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بران درختان
فتفجر الانهار پس روان گردانی جویهای آب خلالها در میان آن بوستان تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا وقتیکه بیفکنی آسمان را کما زعمت چنانکه گمان بردی
و وعید کردی که او نسقط علیهم کسفا من السماء علینا بر ما کسفا پاره پاره او تأتی بالله یا بیاری خدای را والملائکة و فرشتگان را قبیلا در مقابله یعنی عیان بجانبهای ما بیاری ایشان را
بگواهی رسالت خود او یکون لک یا باشد ترا بیت خانه من زخرف از زر که در ان جا نشینی او ترقی فی السماء یا بر روی بر آسمان و لن نؤمن و تصدیق نکنیم لرقیک بر برآمدن
ترا بر آسمان حتی تنزل تا وقتیکه فرود آری علینا بر ما کتابا نقرؤه کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی بگو پاک است پروردگار من از آنکه بر وی تحکم
کنند یا از آنکه کسی با وی در قدرت شریک باشد و شما آنچه از من طلبید بمجرد کسی میسر نیست [illegible] هل کنت آیا هستم من یعنی نیستم الا بشرا مگر آدمی رسولا فرستاده همچون سایر رسولان و انبیا ایشان
برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جواب بود مر سخنان ایشانرا مجمل و تفصیل آن هر در آیات متفرقه است
کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله و لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء و ما منع الناس و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل کفر را ان یؤمنوا از آنکه ایمان آورند
اذ جاءهم الهدی وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد ع الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا رسولا آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشانرا
از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و انبیا بخطای و ندانند که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون
کافران می گفتند که رسول خدای فرشته باید نه بشر حق سبحانه رد شبه ایشان می فرماید که قل لو کان بگوای محمد اگر بودی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند آدمی
یمشون می رفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در حالیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه می فرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته
را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم اما هم مجنس تواستندی شد و از وی تلقی توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنه زمین آدمیانند پس
رسول ایشان آدمی باید [illegible] زانکه جنسیت عجایب جاذب است جاذبش جنس ست هرجا طالبیست در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت
تو کیست آیت آمد که قل کفی بالله بگو خدای بسنده است شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما شهادت حق اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطقست
بانکه محمد رسول حق گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او انه کان بدرستیکه خدا هست بعباده به بندگان خود خبیرا دانا که اسرار احوال پوشیده ایشانرا میداند بصیرا

اقوال و افعال ایشان را می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی
حکم بضلالت او و او را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رض وارد است که از حضرت پیغمبر صلعم سوال کردند که چگونه بروند بر رویهای خود فرمود که آنکسی که می برد ایشان را بر قدمهای
ایشان قادر است آنکه می برد ایشان را بر رویهای ایشان الا اصل کلمات که ایشان بر رویها بر زمین کشند بر رویهای خود از بلیه و خواری عُمْيًا و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان
را روشن گرداند چه در دنیا مشاهده آیات عبرت نمی کردند وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمی گفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان
شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان در دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود و زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان
گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند و زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم برای ایشان سَعِيرًا آتش سوزان یا زیادت کنیم آتش را
بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان گیرد ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ آن عذاب جزای ایشان است بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان کافر شدند بِآيَاتِنَا بدلائل ما که دال است بر صدق پیغمبر
که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوا و گفتند أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم
خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب کشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی
بینند و نمی دانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنکه آن خدای که بقدرت خود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قَادِرٌ تواناست عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ
بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشان را دیگر باره بمثل تعبیر از نفس می کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس معتبر باید که آنکه نه از چیزی چیزی آفرید قادر است که آفرینش نو آفریده کهنه
شده را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست و آن زمان مرگ است یا بجهت اعاده ایشان
محلی نهاده که قیامت است فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار بعث و حشر را قُلْ بگوی ای محمد کافران را لَوْ أَنْتُمْ
تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینه‌های روزی پروردگار مرا که بخلقان می دهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید
خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود هرگز جود او با جود الهی مساوی نخواهد بود بجهت
آنکه برای نفس خود چیزی را از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای بجود خود ازین دو چیز منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَىٰ و بدرستیکه دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این
گفته‌اند چون انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان
آمده که دو یهود از حضرت رسالت پناه ازین آیات پرسیدند و آنحضرت صلعم جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سحر و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از
جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد
از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه سوال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بایشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ
فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ بدرستیکه من گمان میبرم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادو کرده شده و عقل تو مخبط شده قَالَ گفت موسی لَقَدْ
عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که ای فرعون مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و
زمین بَصَائِرَ آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ و من بیقین میدانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا هلاک شده یا مصروف از خیر یا ناقص العقل
فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق گردانیدیم او را وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا و
هر که با او بود همه وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان را می خواستند که شما را بیرون کنند
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما و متمیز گردانیم سعدا از اشقیا
وَبِالْحَقِّ و بدرستیکه أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمد و در تبیان آمده که بالحق متعلق است بمعنی و علی محمد نزل در مدارک آورده که محمد بن
سماک بیمار شده قارورهٔ او بطبیبی ترسایی بردیم مردی نیکو روی خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دست خدا از دشمن خدا استعانت
می کنید باز گردید باین سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بر آن موضع نهاد آن
کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته‌اند آنکس حضرت خضر ع بود و طبیب نی از مکر این کار طبیبان است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده

نصف

دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِیرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب یعنی ترا آورده که مژده دهنده ازرا که از ما ردی بگیرند و بیم کننده ازرا که رد کردی یا آورد یعنی بدکاران را بشارت بکمال عفو تا روی بدرگاه ما آرند و نیکوکاران را انذار کند از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراگنده فرستادیم قران را یعنی آیت آیت لِتَقْرَأَهُ تا بخوانی آنرا عَلَى النَّاسِ بر مردمان عَلَىٰ مُكْثٍ بر طریق درنگ و مکث و مهلت چه آن برای حفظ آسان تر است و بفهم نزدیک تر وَنَزَّلْنَاهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب تَنْزِيلًا فرو فرستادنی در مدت بست و سه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مر دمانرا که ایمان آرید بقران أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بر در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمی رسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قران یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابو ذر و ورقه بن نوفل و امثال ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قران بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالیکه سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد ص و انزال قران وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاک است پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستیکه هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار ما لَمَفْعُولًا انجاز کرده شده یعنی واقع است لامحاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و میفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر دوم سجده بجهت آنست که اول ... ساجد بر زمین ملاقی شود او ست گفته اند که سجده اول برای شکر است و این سجده بجهت تأثر از مواعظ قرانی لاجرم درین سجده فرمود که يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ و می افزاید ایشانرا سماع قرآن خُشُوعًا فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قرانی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که حقیقت این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده می شود و خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بران تقدیر این سجود تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع وی بیفزاید مصرع ما تجلی الله لشی الا خضع له بیت لمعه نور تجلی از قدم * بر حدوث افتد فرو ریزد بهم مطلب پس خضوع و انجاز زوال هستی است * آن بلندی موجب این پستی است * آورده اند که حضرت پیغمبر ص در سجود می گفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع می کند و خود دو خدا را میخواند آیت آمد قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمان که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق می کنند و مقصود از هر دو یک ذات است و بعضی گویند اهل کتاب با حضرت پیغمبر ص گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکو تر و بدان معنی خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال آورده فرموده که پیغمبر ص قرائت بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قرائت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیر زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرائت کند حق تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز ... مدار بآن تا صحابه که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز می گذارند وَابْتَغِ و طلب بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصار در همه امور محبوب است آورده اند که ابوبکر صدیق رض قران آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و میگفت که شیطان را می رانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه ص بعد از نزول این آیت ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود فرو تر آر و گویند معنی آیت این است که جهر مکن در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در بعضی جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری و مشرکان است که عزیر و مسیح و فرشتگان را فرزندان خدا می گفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ و نبود مر او را انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نبود مر او را وَلِيٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت ذلتی که داشته باشد تا بسبب او عزت گیرد ... فرمود که حق ... اولیا را ... بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض ذلت باوج عزت ترقی کنند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان قطعه فکر ما عاجز است از وصافش * عقلها هرزه میبرد لافش * عقل عقل است و جان جان است او * وآنکه زان برتر است آن است او * و گفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر و تعلیمی از فاروق رض نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در وی است آیت آخرین ازین سوره آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت پیغمبر ص این آیه کریمه بدو آموختی * تمام شد جلد اول تفسیر حسینی واضح باد که قبل ازین در سنه ۱۲۴۲ هجری النبوی صلعم علمای کلکته یعنی مولوی محمد ... و مولوی ... و مولوی عجیب احمد ... و مولوی ... احمد تصحیح تمام ... در کلکته طبع کنانیده بودند احقر العباد شیخ احمد کاتب ... ازان نقل نموده بتصحیح کامل رسانیده در مطبع دار السلام باهتمام منشی نور الدین احمد لکهنوی صاحب معرض طبع در آورد ... هر که خواند دعا طمع دارم * زانکه من بنده گنه گارم

سجده

الحمد لله علی احسانه که تفسیر مواهب علیه المعروف بتفسیر حسینی حسب ارشاد ... احمد ... طبع

جلد اول